

هر ایمان دار، یک شاگرد

نویسنده: دیوید ای. بی. یورک
مترجم: آرینه سرکیسیان

چاپ و انتشار: سازمان خدماتی راه مسیح
کلیه حقوق چاپ و انتشار نزد سازمان
خدماتی راه مسیح محفوظ است.

Text © 2019 David E. Bjork
Originally published in English under the title
Every Believer a Disciple.
This Farsi edition is translated and published by permission of
Langham Publishing
Farsi Edition by Rahe Masih Publications

فهرست

۵ —	تحسینات —
۱۱ —	شکرات —
۱۲ —	مقدمه —
۲۶ —	فصل اول: —
۶۳ —	فصل دوم: —
۸۷ —	فصل سوم: —
۱۱۶ —	فصل چهارم: —
۱۴۲ —	فصل پنجم: —
۱۷۳ —	فصل ششم: —
۱۹۹ —	فصل هفتم: —
۲۳۵ —	فصل هشتم: —
۱۸۷ —	فصل نهم: —
۲۵۸ —	فصل دهم: —
۲۸۶ —	فصل یازدهم: —
۳۱۱ —	فصل دوازدهم: —

تلاش‌ها

کتاب دیوید ای. بی. یورک؛ تار و پود دفاعیات کتاب مقدسی را با داوری نبوتی در هم می‌آمیزد و توضیح می‌دهد که چگونه کلیسا تا به امروز به عنوان یک سازمان مانع از تعلیم و گسترش مفهوم شاگردی گشته است. این کتاب پیروان مسیح را تشویق می‌کند که تا آخر عمر خود وفادارانه شاگرد مسیح باقی بمانند و "مربی/ بازیکنان" را ترغیب می‌کند تا با وفاداری و ایمان سفر هر روزه‌ی خود را ادامه دهند و خود را تجهیز نمایند. این کتاب را بدون تعصب مطالعه کنید.

- ویلیام آر. اوبرین؛ میسیونر در اندونزی به

مدت ۱۰ سال و مدیر و بنیان‌گذار

گلوبال سنتر در دانشگاه سام فورد در آلاباما آمریکا

کتاب هر ایمان‌دار، يك شاگرد دکتر دیوید ای. بی. یورک؛ کتابی ضروری برای کتابخانه‌ی هر مسیحی مشتاق است. این کتاب ما را کمک می‌کند تا درک بهتری از دعوت عیسی داشته باشیم، دعوتی که می‌گوید: «رفته همه‌ی امت‌ها را شاگرد سازید.» و درک این دعوت به عنوان بخشی الزامی از زندگی هر روزه‌ی ما در قرن ۲۱-ام است. او کتاب راهنمایی برای ما نوشته تا در آن لیستی از استراتژی‌های فرمول‌وار ارائه دهد، بلکه او مسیحیان را دعوت می‌کند تا با عمق بخشیدن به رابطه‌ی خود با خداوند، موضوع شاگردی را جدی بگیرند و با آمادگی و آگاهی به دیگر شاگردان و دوستان مسیحی خود کمک کنند تا آن‌ها نیز بتوانند به رابطه‌ای غنی، عمیق

و هدفمند با خدا و یکدیگر دست یابند. مخاطبان این کتاب از همه‌ی فرقه‌های مسیحی با خواندن این کتاب در فکر و روح خود تازه می‌شوند و تجهیز می‌گردند تا از محبت و حقیقت عیسی با دنیایی که شدیداً به محبت و حقیقت عیسی احتیاج دارد، سخن بگویند.

- دکتر توماس جونز؛ مدیر بخش تاریخ در مطالعات بین‌المللی و اجتماعی در دانشگاه تیلور ایندیانا، آمریکا

دکتر بی.یورک؛ در این کتاب از تحقیق و مطالعه‌ای دقیق و کتاب مقدسی سخن می‌گوید. او به این نکته اشاره می‌کند که چگونه کلیساهای سازمان یافته‌ی معاصر اجازه داده‌اند تا قوانین سازمانی و قواعد مربوط به آن بر مأموریت اولیه‌ی کلیسا در جهت تکثیر شاگردان (مطابق با مأموریت بزرگ: متی ۲۸: ۲۰-۱۸) سایه بیافکنند. اصولی که او با ما در میان می‌گذارد چیزی فراتر از یک تئوری است. دکتر بی.یورک؛ چهل سال است که این اصول را به طور عملی زندگی می‌کند

- دیوید من؛ مدیر سازمان ورلد پارتنر

کتاب غنی‌ای که دیوید ای. بی.یورک؛ به رشته‌ی تحریر درآورده، حاصل سال‌ها تجربه‌ی خدمتی او در اروپا، آفریقا و آمریکای شمالی است. او در این کتاب با نگاهی صادقانه و با شجاعت تمام، درباره‌ی بنیادی‌ترین وظیفه‌ای که مسیح به کلیسای خود سپرده است، سخن می‌گوید و این مبحث؛ مبحثی نیست جز شاگردی! این کتاب را دوست دارم زیرا که در آن بی.یورک؛ با آرامی و محبت اما قاطعانه بسیاری از فرضیات و فعالیت‌های پذیرفته شده

در جنبش‌های انجیلی را به چالش می‌کشد. برای مثال یکی از فریبنده‌ترین و رایج‌ترین دروغ‌هایی که کلیسای انجیلی مدرن به آن باور دارد این تفکر پوسیده است که خادمین با ایمان‌داران معمولی فرق دارند. اما بی‌یورک؛ بر اساس آیات کلام خدا استدلال جامع و قانع‌کننده‌ای ارائه می‌دهد که خدمت وظیفه‌ای نیست که تنها مختص خادمان رسمی کلیسا یا مسیحیان قدیمی باشد، بلکه همه‌ی مشاغل مقدس هستند و هر ایمان‌داری باید در کار خود جد و جهد نماید. او از مثال‌های شخصی و قدرتمندی که حاصل سال‌ها تجربه‌ی غنی اوست، با ما سخن می‌گوید. پیروی از الگوی کتاب مقدسی‌ای که بی‌یورک؛ در این کتاب با ما در میان می‌گذارد، می‌تواند کلیساها را متبدل سازد. نوایمانان به درستی شاگردسازی می‌شوند و تعلیم می‌یابند تا دیگران را شاگردسازی کنند. شبانان و ایمان‌داران خفته انگیزه‌ی بیشتری خواهند یافت و بیدار خواهند شد و کلیسا با تمرکز بر وظیفه‌ی اصلی خود یعنی شاگردسازی رشد خواهد نمود و ایمان‌داران زندگی با طراوات و ثمربخشی را در مسیح تجربه خواهند کرد. این کتاب را بخوانید و تغییر کنید!

- داریل مک کارتی؛ معاون و مدیر برنامه‌های استراتژیک آکادمیک در فوروم رهبری اروپا

تقدیم به همه‌ی آنانی که به راه و روش خود، مراد پیروی از عیسی به‌راستی کرده‌اند...

دایان؛ همسر و بهترین دوست من، دیوید و لوئیس؛ والدین من

تشكرات

عمیقاً از فرزند روحانی خود آلاین جرمن؛ متشکرم که همکاری‌های ارزشمند او باعث شد تا بتوانم نسخه‌ی فرانسوی این کتاب را بنویسم. او به من کمک نمود تا اندیشه‌های خود را صیقل دهم و بتوانم مطالب را به درستی به زبان مادریش بر کاغذ منتقل کنم. همچنین از پویان داب و کلیدمور؛ از مؤسسه‌ی لانگهم که مرا در تهیه و چاپ این کتاب یاری نمودند، متشکرم. آن‌ها حقیقتاً جزو بهترین‌ها هستند که در نقاط مختلف دنیا باعث بنای ملکوت خدا می‌گردند.

مقدمه

چند هفته پیش، یک دانشجوی الهیات، پروژه‌ی تحقیقاتی خود را به من نشان داد. تحقیق او با این واژه‌ها شروع می‌شد: "مأموریت اولیه‌ی کلیسا به طور کلی و مأموریت کلیسای ما به طور خاص بشارت دادن است!" در بین افرادی که امروزه خود را از آن عیسی می‌دانند بسیاری با جمله‌ی او موافق خواهند بود. برای این افراد واژه‌ی "بشارت" خلاصه‌ی کل مأموریتی است که کلیسا بر عهده دارد. (مجمع آموزه‌ی ایمان ۲۰۱۴)^۱ زیرا عیسی مسیح تنها واسطه منحصر به فردی است که بوسیله‌اش نجات برای همه‌ی بشریت مهیا شده است.

بسیار ضروری است که ما از طریق بشارت جان‌ها را صید کنیم. سرنوشت ابدی همه‌ی انسان‌ها و ملت‌ها در گرو این امر است. هر نسل نقشی استراتژیک، در قبال این موضوع به عهده دارد. ما مسئول عملکرد نسل گذشته نیستیم و نمی‌توانیم کاملاً مسئولیت آن نسلی که پس از ما خواهند آمد را نیز بر دوش بگیریم، اما در برابر نسل کنونی و معاصر، مسئولیم. خداوند ما را در مورد اینکه چگونه در برابر چالش‌های پیش روی - مان در زمان حال عکس‌العمل نشان می‌دهیم، مسئول می‌داند.

این امکان وجود دارد با اینکه دانسته‌ایم بشارت به آنانی که عیسی را نمی‌شناسند اولین وظیفه‌ی ما است، اما مأموریت قوم خدا را به این برنامه محدود سازیم: بشارت - کلیسا - بشارت.

¹ - Congregation for the Doctrine of the Faith, 2014

قطعاً این برنامه با بشارت آغاز می‌گردد. بشارتی که از طریق آن زنان و مردان دعوت می‌شوند تا عیسای مسیح را به عنوان خداوند و نجات دهنده‌ی خود بپذیرند و سپس آن نوایمانان عضو کلیسای محلی می‌گردند و نهایتاً خود آن‌ها نیز جزئی از فرایند بشارت دادن به دیگران می‌گردند. آن‌ها این کار را از طریق بشارت دادن و شرکت نمودن در جلسات بشارتی که کلیسا سازمان‌دهی نموده، انجام می‌دهند. وقتی عیسی حکم مأموریت بزرگ را صادر کرد، آیا این دقیقاً آن چیزی بود که او مد نظر داشت؟ «آنگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه‌ی قوم‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هرآنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم.» (متی ۲۸ : ۲۰-۱۸)

این طرح و برنامه یعنی "بشارت - کلیسا - بشارت" گویی تأسیس کلیسا را در مرکزیت مأموریت خود قرار می‌دهد. تأسیس کلیسا ابزاری است که از طریق آن نوایمانان باید حفظ و تقدیس شوند و تعلیم یابند تا بتوانند شاهدان مسیح باشند. به همین دلیل تأسیس کلیسا در ماهیت اصلی خود باعث می‌شود که آن مأموریت الهی از بین برود.

بر اساس این دیدگاه هر مسیحی باید تبدیل به یک "صیاد جان" شود و برای همین بشارت دلیلی است که به خاطر آن کلیسا وجود دارد. به همین دلیل است که کلیسا باید به رشد عددی و کمیتی خود نیز ادامه دهد یا دیگر اصلاً وجود نداشته باشد. بنابراین هدف بشارت باید نجات جان‌ها و رشد کلیسا باشد.

در این کتاب من درک‌مان از این موضوعات را بیان می‌کنم و برنامه‌ها و عملکرد میسیونرهای کلیسای معاصر را به چالش می‌کشم و دلایلی ارائه می‌کنم که این الگوی رایج بشارتی، فاقد بنیاد کتاب‌مقدسی است و از ارزش

و اعتبار ایمان‌داران معمولی در کلیسا می‌کاهد و تکثیر روحانی را در غالب سازمانی در آورده و عملکرد تصنعی و میانه‌روی مسیحی را اعتبار و ترویج می‌بخشد.

آیا شاگردسازی تنها مختص "مسیحیان خارق‌العاده" است؟

واژه‌ی شاگرد ۲۶۹ بار در عهدجدید به کار رفته است. واژه‌ی "مسیحی" تنها سه بار مشاهده می‌شود. واژه‌ی شاگرد برای اشاره به شاگردانی استفاده شده است که خود آن‌ها در زمان عیسی می‌زیستند و از آن پس دیگر یک یهودی محسوب نمی‌شدند. مایکل ویلکنیز^۲؛ پروفیسور عهدجدید در دانشکده‌ی الهیات تالبوت^۳؛ مفهوم شاگرد را با این واژگان تعریف می‌کند:

"در اناجیل واژه‌ی شاگرد واژه‌ای است که اغلب برای اشاره به آن افرادی به کار می‌رود که عیسی را پیروی و دنبال می‌کردند و توسط کلیسای اولیه "ایمان‌دار"^۴؛ برادران/خواهران"^۵؛ پیروان طریقت" یا "مقدسین" خوانده می‌شدند."

به عبارت دیگر عهدجدید کتابی است که درباره‌ی شاگردان صحبت می‌کند، توسط شاگردان و برای شاگردان عیسی مسیح نوشته شده است. آنچه بیش از همه اهمیت دارد انتخاب واژگان برای بیان مفاهیم نیست، بلکه ارتباط با عیسی و تجربه‌ی مادام‌العمر انسان‌های ناکامل است که هر روزه به شباهت عیسی در می‌آیند. این نوعی سفر زیارتی است که با تولد تازه آغاز شده و از فازها و مراحل نوزادی و کودکی روحانی به سوی بلوغ روحانی و تکثیر روحانی پیش می‌رود. این سبک از زندگی تنها مختص افراد نخبه و روحانیون کارگشته نیست. در عهدجدید شاگردان (ایمان‌داران ساده و عامی)

² - Michael Wilkins

³ - Talbot

بودند. در عهدجدید شاگرد یک ایمان‌دار معمولی بود که عیسی را متابعت می‌کرد و اجازه می‌داد او زندگی‌اش را احیا کند.

شاگردانی که شاگرد نیستند.

چندین دهه است که کلیساهای غرب شاگرد بودن را از شروط عضویت در جماعت روحانی، حذف کرده‌اند. در این کلیساها احتیاج نیست که فردی شاگرد باشد یا حتی بخواهد که شاگرد باشد و این نخواستن شخص را از اجتماع ایمان‌داران جدا نمی‌سازد. یک فرد می‌تواند تولد تازه داشته باشد تعمید گرفته باشد و بدون داشتن علائم شاگردی مسیح و رشد در آن، عضو کلیسا محسوب شود. برای مثال کلیساهای انجیلی و پنطیکاستی شمال آمریکا لزومی نمی‌بینند که اعضای‌شان نشان دهند که در حال تشبه به مسیح در افکار، رفتار و تعلیم خود هستند زیرا آن‌ها به راحتی به عنوان عضوی از جماعت کلیسایی پذیرفته می‌شوند. بیل هال^۴؛ چنین می‌نویسد: "اکثریت بزرگی از کلیساهای انجیلی آمریکا احساس نمی‌کنند که لازم است اعضای آن‌ها مطابق با تعالیم عیسی زندگی کنند. به نظر آن‌ها اگر عیسی تنها راه نجات همه است از این میان تنها افراد محدودی هستند که خوانده شده‌اند از الگوی او پیروی کنند و واضح است که در دیدگاه سازمانی آن‌ها شاگردسازی امری کاملاً انتخابی است."

این امر بر هیچ کس پوشیده نیست. بهترین ادبیاتی که امروزه در امر شاگردسازی مسیحی وجود دارد، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به این نکته اشاره می‌کنند که لازم نیست ایمان‌دار شاگرد باشد، حتی اگر کل زندگی خود را در بین جماعت ایمان‌دار سپری کرده باشد.

کتاب معروفی در زبان انگلیسی وجود دارد با نام "هنر گمشده‌ی شاگردسازی" که زندگی یک مسیحی را به سه مرحله تقسیم‌بندی می‌کند:

۱) نوایمان ۲) شاگرد ۳) کارگر. یک فرد باید سعی کند تا به شاگرد خود کمک کند تا این مراحل را پشت سر بگذارد. بشارت باعث ایمان آوردن نوایمانان می‌شود. تعلیم و راهنمایی نمودن در مورد بنیادها فرایند تبدیل نوایمان به شاگرد را رقم می‌زند و تعالیم در سطحی عمیق‌تر کارگران را می‌سازد و گفته می‌شود که شاگردان و خادمان هستند که می‌توانند از طریق بشارت این فرایند را از سر بگیرند، اما تنها خادمان هستند که می‌توانند با راهنمایی‌های خود شاگرد تربیت کنند.

این تصویر از زندگی ایمان‌داران تقریباً واقع‌گرایانه است زیرا نمایان‌گر آن چیزی است که در مسیحیت شمال آمریکا اتفاق می‌افتد. اما تجربه‌ی ما در فرانسه و کامرون باعث می‌شود به این حقیقت باور داشته باشیم که این تأثیرگذاری می‌تواند حتی فراتر نیز برود. اما آیا این مدل باعث نمی‌شود شاگردسازی تبدیل به امری انتخابی گردد؟ گویی این چیزی است که اتفاق می‌افتد و این امر باعث می‌شود که هر گونه پیشرفتی انتخابی باشد زیرا کاملاً واضح است که اغلب کارگران انتخاب می‌کنند که کارگر باقی بمانند. بنابراین اغلب نوایمانان از مدل‌های پیشنهادی سعی می‌کنند آن مدلی را انتخاب کنند که مجبور نباشند شاگرد عیسی باشند. این انتخاب این حقیقت را توضیح می‌دهد که چرا کلیساها پر از شاگردانی هستند که شاگرد واقعی مسیح نیستند یا شاگردانی در آن جا وجود دارند که با شاگردی کتاب مقدسی فرسنگ‌ها فاصله دارند. اغلب مشکلاتی که در اجتماع ایمان‌داران وجود دارد ریشه در همین حقیقت دارد با آن‌ها برخورد می‌کنیم ریشه در این حقیقت دارند، زیرا بسیاری از افراد وفادار به مسیح هرگز واقعاً تصمیم نگرفته‌اند که عیسای مسیح را پیروی کنند.

وقتی که جوان بودم پیغامی که بسیار گسترده و عمیق در بین کلیساهای انجیلی آمریکا موعظه می‌شد، این بود که: "هر طور که هستید به سوی عیسی بیائید و بواسطه‌ی ایمان بخشش گناهان خود را دریافت کنید. این

هیچ بهایی برای شما نخواهد داشت. این هدیه بر مبنای فیض او است. شما چیزی برای از دست دادن ندارید و با این کار چیزهای بسیاری به دست خواهید آورد او جان شما را نجات خواهد داد و مکانی در آسمان برای شما آماده خواهد ساخت." تنها مشکلی که در این پیغام وجود دارد این است که تنها بر عیسی به عنوان یک نجات دهنده تمرکز می‌شود و این حقیقت که او خداوند است، در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. ایده‌ای که در پس این پیغام‌ها وجود داشت این بود که یک فرد ممکن است عیسی را به این طریق معرفی کند که او بسیاری از جان‌ها را نجات می‌بخشد و پس از آن است که مبحث خداوند عیسی می‌تواند عنوان شود. متأسفانه این نوع انجیل تحریف شده باعث بوجود آمدن تعداد بسیاری از ایمان‌دارانی می‌شود که می‌خواهند "تولد تازه" داشته باشند، اما هیچ اشتیاقی ندارند که واقعاً شبیه عیسی گردند.

الگوی تحریف شده از مأموریت خدماتی

الگوی متفاوتی توسط عیسی به آنانی که شروع به دنبال کردن او نمودند ارائه شد. اولین نگرشی که او در این باره عنوان نمود این بود که اعضای این اجتماع ایمانی باید از قوت و اقتدار وی استفاده کنند تا همه‌ی امت‌ها را شاگرد سازند. (متی ۲۸ : ۱۸-۲۹) و در فرایند آماده نمودن شاگردان آن‌ها را باید در نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمیم دهند. به آن‌ها باید تعلیم داده شود که هر آنچه عیسی به آن‌ها تعلیم داده بود را اطاعت کنند. اولین اجتماع ایمان‌داران از این الگو و فرمان پیروی کرده و نتیجه‌ای که حاصل نمودند، بسیار قابل توجه بود.

اما تحت تأثیر وقایع تاریخی آن الگو جای خود را به این الگو داد: "... باعث افزایش نو ایمانان شوید. (ایمان‌دار به مسیح و ایمان‌دار به کلیسایی خاص) و آنان را تعمیم دهید تا آن‌ها اعضای آن کلیسای خاص گردند." در فصل بعد بررسی خواهیم کرد که چگونه الگوی کنونی جایگزین الگویی

گشته است که عیسی برای ما بر جای گذاشت و چرا این تغییر هم برای جامعه‌ی مسیحی در غرب و هم برای ملت‌های نوظهور فاجعه‌بار بوده است. آنچه در حال حاضر می‌خواهم بر آن تأکید کنم این حقیقت است که درک کنونی ما از آنچه مسیح از ما انتظار دارد باعث شده تا گروه کوچکی از افرادی ایجاد شوند که واقعاً می‌خواهند مانند شاگردان عیسی زندگی کنند، اما شاگردسازی برای مسیح، باید در مرکز هر خدمتی باشد و واضح است که اگر نوایمانان را شاگردسازی نکنیم غیرممکن است که آن‌ها بتوانند به دیگران آموزش دهند که چگونه مطابق زندگی و تعالیم عیسی عمل کنند. البته که ما کارهای نیکوی بسیاری در نام عیسی انجام می‌دهیم، برای مثال در نام او بشارت می‌دهیم، در نام او به بیماران اهمیت می‌دهیم، روح‌های شریر را اخراج می‌کنیم و به بی‌سوادان آموزش می‌دهیم. در نام عیسی کلیساهایی تأسیس می‌کنیم و میلیون‌ها دلار برای ساختن ساختمان‌ها و مدرن‌سازی کلیساها، خرج می‌کنیم. برای انجام آنچه ما فکر می‌کنیم کاری است که خداوند به ما سپرده است شبانان و مبشران و میسیونرها را در دانشکده‌های کتاب‌مقدس تعلیم داده و تجهیز می‌کنیم. در واقع فعالانه هر کاری را انجام می‌دهیم تا آنچه باور داریم خدمتی است که بر دوش ما گذاشته شده است تحقق بخشیم. با این حال در فصل ۳ در مورد این موضوع بحث خواهیم کرد که مهم‌ترین موضوع مأموریت خدمتی ما به آن طریقی است، که مسیح از ما انتظار دارد. این فصل را با این مبحث به پایان می‌- رسانم، مأموریتی که عیسی به ما محول نمود هم مبتکرانه است و هم استراتژیکی.

اکثریت غریب به اتفاق شبانانی که می‌شناسم بر این نکته اتفاق نظر دارند که شاگردسازی یا پرورش روحانی ایمان‌داران وظیفه‌ی اولیه‌ی اصلی کلیسا است. با این حال از آن جا که تعریف همه‌ی ما از اینکه شاگرد کیست

و چه خصوصياتی دارد با هم متفاوت است با یکدیگر در مورد اهداف فعالیت- های خود اختلاف نظر داریم. برای مثال برخی از ایمان داران بلوغ روحانی را داشتن ثمره‌ی دانش کتاب مقدسی می‌دانند. برای آنانی که چنین درکی از بلوغ روحانی دارند، مهم است که ایمان داران کتاب مقدس را از ابتدا تا انتها بدانند. در برخی از اجتماع ایمان داران دیگر یک شاگرد اولاً و بیش از هر چیز دیگر باید صیاد جان باشد. در جمع چنین ایمان دارانی شاگردان اغلب چنین از دیگران متمایز می‌شوند که آن‌ها به طور مرتب دوستان، همسایگان و اعضای نجات نیافته خانواده را به کلیسا دعوت می‌کنند تا جایی که آن‌ها می‌توانند پیغام انجیل را شنیده و ایمان بیاورند. به نظر آن‌ها مهم‌ترین کاری که یک ایمان دار باید انجام دهد این است که افراد را به کلیسا دعوت کند، یعنی جایی که آن‌ها بتوانند مژده‌ی نجات را بشنوند. چنین تفکر و درکی مسیحیت را بیشتر در مفهوم ارتباطی آن خلاصه می‌کند. ایمان دار وفادار به این اصل که تحت تأثیر رویا و تعریف خود از شاگرد قرار دارد، شاگرد را کسی می‌داند که شهادت زندگی خود را با دیگران در میان می‌گذارد و این کار را در روابطی عمیق و معنادار انجام می‌دهد. برای این افراد شاگردی مفهومی است بر اساس نیکوئی و عدالت و نبردی است در نام مسیح با همه‌ی شرارت‌هایی که در جامعه وجود دارند. برای برخی دیگر شاگردان مسیح با محبت و سخاوت خود از دیگران متمایز می‌گردند.

این در حالی است که برخی دیگر شاگردان را توسط زندگی مقدس و اخلاقی می‌شناسند. در این دیدگاه شاگردان عیسی از گناه دوری نموده و خود را از دنیا جدا می‌سازند و بسیاری امروز بر این باورند که یک شاگرد مسیح آن شخصی است که به طور مستمر در حال پرستش است و به تعریف آنان پرستش و شکرگزاری در مرکز زندگی آن شخص قرار دارد.

آنچه ما در واقعیت می‌بینیم این است که هر اجتماعی از ایمان داران بر اساس درک خود از موضوعات مهم، اقدام به شاگردسازی می‌نماید. در فصل

۴ در مورد این موضوع صحبت می‌کنم که این وظیفه به ما محول نشده که شاگردانی تربیت کنیم تا شبیه ما باشند، یا افرادی باشند که منعکس‌کننده‌ی ارزش‌ها و سنت‌های کلیسای ما یا آن نوع روحانیتی باشند که ما از آن پیروی می‌کنیم. وقتی عیسای مسیح مأموریت بزرگ را به ما محول نمود، به این خاطر نبود که کاتولیک‌ها کاتولیک و بپتیست‌ها، بپتیست بودند و انجیلی‌ها انجیلی و پنطیکاستی‌ها پنطیکاستی و غیره! برای رفع این ابهام، ما به بررسی این مطالب خواهیم پرداخت که شاگردان عیسی صرف نظر از تفسیرهای خاص ما نسبت به یک موضوع، باید چگونه افرادی باشند.

در واقع ممکن است این بحث مطرح شود که بنا بر مشاهدات در همه‌ی کلیساها فارغ از این که کلیسا با چه سنتی اداره می‌شود، آنچه مشخص است این است که جای خالی عمق و بلوغ روحانی به طور چشم‌گیری، آشکار است. چالشی که هر مسیحی با آن روبرو است این است که صرف نظر از نژاد، جنسیت، سطح علمی، سطح اجتماعی یا اقتصادی، باید آن‌ها مطابق با پیغام انجیل زندگی کنند.

اگر چه شواهدی وجود دارد که علی‌رغم همه‌ی فعالیت‌های ما هر چه قدر هم تعداد جلسات افزایش یابند و هر چه قدر هم استراتژی‌هایی که به کار می‌بریم بازنگری و به روز شوند، باز هم زندگی بسیاری از افراد وفادار به مسیح عمیقاً متبدل نمی‌گردد. در فصل ۵ با اشاره به نتایج مطالعه‌ی طولانی که بر روی هزاران مسیحی در جوامع مختلف انجام گرفته است، به شرایطی اشاره خواهیم کرد که ضامن تبدیل عمیق روحانی در افراد محسوب می‌شود. به باور برخی از افراد ما دلایل خوب و کافی‌ای داریم که بپذیریم واقعا خواننده نشده‌ایم تا برای عیسی شاگردانی آماده کنیم. این افراد قانع گشته‌اند که عیسی شاگردانی را تربیت نمود، اما آن‌ها این الگو را در کتاب اعمال رسولان یا رسالات شاگردان مسیح نمی‌بینند. در نظر آن‌ها نزول روح القدس و تولد کلیسا جای واژه‌ها و الگوی "ایمان‌دار"؛ "وفادار"؛ "عضو"؛ "تعمید

یافته؛ "مقدس"؛ "خواهر و برادر" و غیره را گرفته است. این اولین و بزرگ‌ترین اعتراض بر این حقیقت است که ما خواننده شده‌ایم تا برای عیسی شاگردسازی کنیم. پولس و رسولان دیگر در جهت آماده‌سازی شاگردان برای عیسی تلاشی نکردند و تلاش برای انجام این کار معمولاً باعث سواستفاده‌ی روحانی می‌گردد. این افراد به مثال‌هایی اشاره می‌کنند که در آن شخصی که می‌خواهد شاگردسازی کند، بیش از اندازه بر اصول خاص کتاب مقدس تأکید می‌نماید و می‌خواهد که شاگردان تسلیم او باشند، (مانند گوسفندی که تسلیم شبان است.) و می‌خواهند که این شاگردان پیش از اتخاذ هر گونه تصمیمی در زندگی‌شان تأیید رهبر خود را کسب کنند. در فصل ۶ به این اعتراضات پاسخ خواهیم داد و بحث را با پاسخ به این سئوالات شروع خواهیم نمود. آیا پولس رسول، شاگرد عیسی بود؟ آیا او برای عیسی شاگردسازی نمود؟ و سپس بر این نکته تأکید خواهیم نمود که ما می‌توانیم بدون اینکه در دام سواستفاده‌ی روحانی گرفتار آییم اقدام به شاگردسازی نمائیم و به نشانه‌های هشدارآمیز فراوانی اشاره خواهیم کرد که نشان می‌دهند رابطه‌ی روحانی بین دو همراه در مسیر اشتباهی قرار گرفته است.

اگر قرار باشد که شما تحقیقی انجام دهید و از مسیحیان پرسید که هدف نهایی زندگی یک ایمان‌دار چیست، بسیاری چنین پاسخ خواهند داد: "زندگی برای جلال خداوند!" و من نیز آن را تأیید خواهم نمود زیرا بالاترین هدف زندگی یک ایمان‌دار این است که برای جلال خداوند زندگی کند و عیسی ما را فرستاده است تا ملت‌های مختلف را شاگردسازی کنیم و فکر می‌کنم که ارتباطی قوی بین جلال خداوند و عمل شاگردسازی برای عیسی مسیح وجود دارد. خودِ عیسی هم به این ارتباط اشاره می‌کند وقتی می‌گوید: «جلال پدر من در این است که شما میوه‌ی بسیار آورید؛ و این گونه شاگرد من خواهید شد.» (یوحنا ۱۵:۸) در فصل ۷ خواهیم دید که چه عملی باعث جلال خداوند می‌گردد و در واقع جلال خداوند به چه معنا است و خواهیم

فهمید که چرا شاگردسازی برای عیسی بهترین روش برای جلال دادن پدر آسمانی است.

گاهی فکر می‌کنیم که مفهوم شاگردسازی برای عیسی به این معنا است که همه باید همان راه مشترک را پشت سر گذاشته و همان فرایند را طی کنند. متأسفانه ما دنبال روش یا استراتژی‌ای هستیم که گویی در یک کلیسا نتیجه‌ی مثبت داشته و سعی می‌کنیم آن را در متن و بستری که در آن قرار دادیم به کار بگیریم. شاید در مورد روش اداره‌ی کلیسا بتوانیم این گونه عمل کنیم، اما وقتی نوبت به شاگردسازی برای عیسی می‌رسد این رویکرد نتیجه نمی‌دهد! شاید به همین دلیل است که کتاب مقدس راهنمایی‌های بسیاری در مورد اینکه چگونه باید برای عیسی شاگردسازی کنیم ارائه نمی‌دهد. هیچ "چهار قانونِ روحانی" ثابت در امر شاگردسازی برای عیسی وجود ندارد، بلکه متن کتاب مقدس مثال‌های زنده‌ای را به کار می‌گیرد تا رشد روحانی‌ای را که در قلب این فرایند یعنی فرایند شاگردسازی وجود دارد را به تصویر بکشد. مثال‌هایی چون؛ کاشتن و درو کردن (یوحنا ۴ : ۳۷؛ دوم قرن‌تیان ۹:۱۰) کاشتن و آبیاری نمودن (اول قرن‌تیان ۳:۶)؛ رشد (اول پطرس ۲:۲)؛ دوم پطرس ۳:۱۸) و ثمر بسیار آوردن (متی ۷: ۲۰-۱۷؛ یوحنا ۱۵: ۱-۶؛ غلاطیان ۵:۲۲) در فصل ۸ تلاش من این نخواهد بود که فرایندی برای متابعت به شما ارائه دهم، بلکه از سویی دیگر ایده‌های بسیاری را مطرح خواهم نمود که چگونه باید کار را آغاز کنید و آن را حفظ نمایند و چگونه در همکاری با روح‌القدس شخصی را که در شرایط آسیب‌پذیری قرار دارد و در عین حال نسبت به تعالیم عیسی باز است، همراهی کنید.

در همراهی با فردی که عیسی را متابعت می‌کند تلاش می‌کنیم تا عیسی را خداوند همه‌ی جنبه‌های زندگی آن فرد معرفی کنیم ولی در تحقق این فرایند گاهی به موانعی برخورد می‌کنیم و به لحظاتی می‌رسیم که در آن فردی که با او همراهی می‌کنیم بیشتر از آن نمی‌تواند پیش بیاید و دلیل

این توقف را خود او نیز نمی‌فهمد. گاهی موانع چنین رشدی در زندگی، عملکرد نیروهای شرارات می‌باشند و مشاهده و غلبه بر این ناتوانی برای تبدیل و تغییر روحانی موضوع فصل ۹ از کتاب ما را تشکیل می‌دهد.

برخی از کلیساها در بشارت به بی‌ایمانان نسبت به شاگردسازی موفق‌تر عمل می‌کنند. در تمام بخش‌های آفریقا با چنین مسئله‌ای روبرو می‌شویم. اما اکنون در آمریکای شمالی این مسئله در بسیاری از جنبش‌های انجیلی تبدیل به حقیقتی ثابت گشته است. در زمان اولین رایزنی بین‌المللی در مورد شاگردسازی جان آر. دلبلیو استات^۵؛ بر "تضاد عجیب و مزاحم" مسیحیت معاصر تأکید می‌کند. او مشاهدات خود را به صورت یک هشدار ارائه می‌دهد و چنین می‌گوید: "ما رشد چشمگیری در تعداد ایمان‌داران وفادار داشته‌ایم بدون اینکه به همان نسبت در شاگردسازی رشد داشته باشیم. شاگردسازی به شیوه‌ی تصنعی باعث رضایت خداوند نمی‌گردد." با این وجود رشد سریع جوامع ایمانی تنها نیرویی نیست که علیه‌ی همراه بودن فرد با شاگردش در شاگردسازی مقابله می‌کند.

یکی از بزرگ‌ترین موانعی که بر سر راه شاگردسازی وجود دارد، سازمانی شدن جوامع ایمانی است. جنبشی که می‌خواهد بر موضوع شاگردسازی برای عیسی تأکید و تمرکز داشته باشد، باید همواره از تبدیل شدن به سازمان اجتناب کند، زیرا این موضوع باعث متوقف شدن فرایند شاگردسازی آن‌ها خواهد شد. سی. اس. لوئیس^۶ می‌گوید: "در هر کلیسا موضوعی وجود دارد که دیر یا زود در برابر دلیل وجود کلیسا قد علم می‌کند. ما باید با تمام توان خود بواسطه‌ی فیض خداوند تلاش کنیم تا کلیسا را بر مسیر اصلی‌ای که مسیح به ما فرمان داده است، حفظ نمائیم." لوئیس؛ نیز به ما علیه‌ی سازمانی شدن کلیسا هشدار می‌دهد. بسیاری از جنبش‌های روحانی اغلب از نقطه‌ای

5 - John R. W. Stott

6 - C. S. Lewis

آغاز گشته‌اند که افراد سعی کرده‌اند بیشتر به شباهت عیسی درآیند و تلاش کنند تا دیگران را نیز در آن فرایند با خود همراه سازند. در فصل ۱۰ در مورد مشروعیت این جنبش‌ها و تنش‌هایی که اعضای آن‌ها در نبرد علیه سازمانی شدن با آن روبرو بودند را بررسی کنیم.

از یک سو می‌توانیم بگوئیم که همه‌ی کلیساها به موضوع شاگردسازی می‌پردازد، زیرا واژه‌ی "شاگرد" به معنای "کارآمد" یا "دانش‌آموز" نیز می‌باشد. همانطور که پیش‌تر گفتیم هر اجتماعی از ایمان‌داران اعضای خود را بر اساس آنچه برای‌شان ارزشمند است، شکل می‌دهد. هر اجتماعی از ایمان‌داران بر اساس تعریفی که از شاگردی دارد، شاگردسازی می‌کند. یکی از مشکلات این است که فرایند تکثیر و شاگردسازی اغلب در بستری انجام می‌شود که ارزش افراد و اجتماع ایمان‌داران معمولی نادیده انگاشته می‌شود و بیش از هر چیز بر جایگاه افرادی که در کلیسا استخدام رسمی هستند تأکید می‌شود یعنی، "کارشناسان مذهبی!"

به همین دلیل در فصل ۱۱ ما به ارتباط بین جماعت و خادمین رسمی کلیسا در سازمان‌های خدماتی مسیحی نگاه می‌اندازیم و در آن بخش ایده‌ای شفاف پیشنهاد می‌کنیم که بر اساس آن همراهی فرد تعلیم دهنده در فرایند شاگردسازی با شاگرد مسیح، در بستر کلیسایی که رویای اصلی خود را گم کرده است، از نو تعریف می‌شود.

عیسی فرمود که ما را از محبتی که نسبت به هم داریم به عنوان شاگرد او خواهند شناخت. (یوحنا ۱۳: ۳۴-۳۵) و سپس پولس رسول بر اتحاد ایمان - دارن با مسیح به عنوان اساس اتحاد آن‌ها با هم سخن می‌گوید. پولس می‌پرسد: «آیا مسیح تقسیم شده است؟ آیا پولس بود که برای شما بر صلیب شد؟ و آیا به نام پولس تعمید گرفتید؟» (اول قرنتیان ۱: ۱۳) واضح است که پاسخ این سؤالات "خیر" است! عیسای مسیح تقسیم نشده است و پدران

کلیسا، سنن کلیسایی و تجربیات خاص، منبع نجات ما نیستند. بدون توجه به اینکه چگونه فکر می‌کنیم، ما در نام میراث مسیحی خاصی، تعمیم نیافته - ایم. در فصل آخر این سؤال را می‌پرسیم که آیا می‌توانیم رسماً حضور شاگردان عیسای مسیح را در اجتماعات مسیحی مشاهده کنیم که روحانیتی همانند روحانیت ما نداشته باشند و حتی با همه‌ی آنچه ما بدان ایمان داریم موافق نباشند و اگر چنین است در این موارد چه نوع رابطه‌ای باید با آن شاگردان عیسی که شبیه ما نیستند، داشته باشیم.

نکته:

در انتهای هر فصل چند سؤال برای تأمل خواهید دید که به شما کمک خواهند کرد تا کمی عمیق‌تر در مورد آنچه خوانده‌اید، فکر کنید. اگر زمان مشخصی را برای پاسخ به این سؤالات اختصاص دهید بهره‌ی بیشتری از خواندن این کتاب خواهید برد.

سؤالاتی برای تأمل:

- ۱) شاگرد عیسی را چگونه تعریف می‌کنید؟ صفات بارز یک شاگرد چیست؟
- ۲) بر اساس تعریفی که انجام داده‌اید، دلایلی ذکر کنید که نشان دهنده‌ی این امر است شما و کلیسای‌تان در امر شاگردسازی برای عیسی موفق عمل نموده‌اید.

فصل اول

آیا استراتژی ما برای تأسیس کلیسا،
به شاگردسازی ختم خواهد شد؟

شاگردسازی و ایده‌ی آماده‌سازی شاگردان، امروزه در محافل مسیحی جزء موضوعات رایجی است که علی‌رغم این معروفیت، چنین به نظر می‌رسد که گویی فراموش کرده‌ایم از خود بپرسیم آیا ما واقعاً در حال شاگردسازی برای عیسی هستیم؟ دلایل بسیار قانع‌کننده‌ای وجود دارد که باعث ایجاد شک در مورد این مسئله می‌گردد! با صداقت کامل باید بگویم بررسی و نگاهی گذرا بر کلیسای معاصر، آشکار می‌کند که هر کدام از ما به گونه‌ای ماهیت و مفهوم شاگردسازی را بی‌معنا ساخته‌ایم. برای به تصویر کشیدن منظورم از این جمله، به سه کشوری اشاره می‌کنم که سال‌ها در آن‌ها زندگی کرده و این موضوع را بررسی نموده‌ام. ایالات متحده‌ی آمریکا؛ فرانسه و کامرون.

بنا بر تحقیقی که توسط گروه بارنا^۷؛ در سال ۲۰۰۹ انجام شد، علی‌رغم این حقیقت که اکثر آمریکایی‌ها خود را مسیحی می‌خوانند و می‌گویند که مفاهیم کتاب‌مقدس را می‌شناسند، اما کمتر از یک دهم آن‌ها این دانش و آگاهی را در زندگی روزانه خود به کار می‌گیرند. با توجه به این حقیقت جای تعجبی وجود ندارد که علی‌رغم وجود ابرکلیساهایی مانند ویلوکریک^۸ و

7 - Barna

8 - Willow Creek

اونجلیستیک کروسید^۹، جلسات بشارتی، کارشناسان رشد کلیسا، مدارج الهیاتی، رادیو و تلویزیون، منابع، متون و غیره؛ مبشران آمریکایی به کمترین میزان رشد دست یافتند. در واقعیت مسیحیان آمریکای شمالی رشد کلیسا را در چنان سرعتی نگاه می‌دارند که کلیسا نرفتن تبدیل به تجربه‌ای عمومی گشته که اکثر آمریکائی‌ها از چنین تجربه‌ای بی بهره نماندند. ترک و خروج ایمان‌داران آمریکای شمالی از کلیسا باعث شده تا دو نویسنده و محقق^{۱۰} در سال ۲۰۰۶ کتاب شوکه کننده‌ای را به نام آخرین نسل مسیحیت^{۱۱} منتشر کنند. در این کتاب مک داول؛ می‌گوید: "احساس می‌کند که اگر فوراً کاری برای شرایط روحانی فرزندان مسیح در آمریکا انجام نگیرد، والدین آن‌ها آخرین نسل مسیحیت در آن سرزمین خواهند بود." این یعنی ۶۹ الی ۹۴ درصد از فرزندان مسیحیان کلیسا را در سال‌های نوجوانی خود ترک می‌کنند و تنها عده‌ی محدودی از آن‌ها باز می‌گردند.

در فرانسه جایی که برای سی سال به عنوان میسیونر خدمت کرده‌ام، وضعیت روحانی‌ای را مشاهده نمودم که نمایانگر تکاملی است که در کل اروپا در طی چندین دهه اتفاق افتاده است. تا سال ۱۹۸۶؛ ۹۱ درصد فرانسویان بالای ۱۵ سال یا بیشتر، خود را کاتولیک می‌دانستند. این رقم در سال ۲۰۰۱ به ۶۹ درصد رسید و اما در سال ۲۰۰۲ تنها ۷ درصد از افراد بالغ در فرانسه که خود را کاتولیک می‌دانستند، اذعان کردند که هرگز در جلسات کلیسایی شرکت نکرده‌اند. در مطالعه‌ای که در سال ۲۰۰۳ انجام شد سؤالاتی که ده سال پیش از فرانسویان پرسیده شده بود مجدداً پرسیده شد و همه‌ی مشخصه‌های ایمان مسیحی سیر نزولی به خود گرفته بود. آن تحقیق نشان داد که فرانسویان کمتری نسبت به قبل وجود دارند که به ایمان مسیحی معترفند. آن‌ها کمتر به جلسات کلیسایی می‌روند، کمتر دعا

9 - Evangelistic Crusades

10 - Josh McDowell and Dave Bellis

11 - The Last Christian Generation

می‌کنند و تعداد کمتری از آن‌ها ادعا می‌کنند که ایمان مسیحی نقش بسزائی در زندگی آن‌ها نسبت به ده سال قبل ایفا می‌کند.

امروزه ۲۰ درصد از فرانسویان معتقدند که بی‌خدا هستند در حالی که در بین بقیه‌ی اروپائی‌ها، درصد بالاتری از افراد بی‌خدا را مشاهده می‌کنیم. (۱۴ درصد) هر چند آمار نشان می‌دهد که شمار اندکی از جوانان فرانسوی هنوز ایمان خود را نسبت به خداوند حفظ نموده‌اند، اما تصویر این خدا از خدای ذی‌شخصیتی که کتاب مقدس به ما معرفی می‌کند، فاصله‌ی بسیاری دارد، حتی آن دسته از زنان و مردان فرانسوی‌ای که هنوز هم در جلسات کلیسایی شرکت می‌کنند، می‌پذیرند که آن‌ها بیشتر به ارزش‌های بشردوستانه پای‌بند هستند تا آموزه‌های مذهبی خود!

هم اکنون در کامرون هستیم. جایی که علی‌رغم همه‌ی فشارها کلیسای کامرون در مقایسه با اغلب کلیساهای آفریقائی برای دهه‌ها از نمودار رشد سریع‌تری برخوردار بوده است. واضح است که آفریقائی جنوبی به عنوان یکی از مذهبی‌ترین مناطق در کل جهان شناخته می‌شود. در کامرون تقریباً از هر ۱۰ نفر، ۹ نفر تأیید می‌کنند که مذهب در زندگی آن‌ها جایگاه بسیار مهمی را به خود اختصاص می‌دهد. در عین حال گروه مشخصی از آنانی که ادعا می‌کنند عمیقاً به مسیحیت و تعالیم مسیحی پایبند هستند در زندگی خود فعالیت‌هایی را انجام می‌دهند که مربوط به سنن آفریقایی است. تقریباً نیمی از افرادی که در کامرون به سؤالات ما پاسخ دادند اذعان داشتند که به نظر آن‌ها تقدیم قربانی‌ها به ارواح اجداد، می‌تواند آن‌ها را از هر بلا حفظ کند و درصد بسیاری از مسیحیان کامرون به قدرت محافظت‌کننده‌ی طلسم‌ها و اموات اعتقاد دارند. بسیاری از مردم اعتراف می‌کنند که وقتی کسی از اعضای خانواده مریض می‌شود نزد دعانویسان می‌روند و تعداد بسیاری از آن‌ها اجسام مقدسی همانند اسکلت‌ها یا پوست حیوانات را در خانه‌های خود نگاه می‌دارند و در فعالیت‌هایی شرکت می‌کنند که در چنین مراسمی از اجداد

و پیشینیان آن‌ها یاد و قدردانی می‌شود. این حقیقت که کلیساها اغلب متمرکز بر نجات بی‌ایمانان گشته‌اند تا پرورش شاگردان، باعث شده تا ما با سیل عظیمی از ایمان‌داران تصنعی و بی‌تفاوت به آیات مقدس کلام روبرو شویم که به تلفیقی از اعتقادات مختلف قومی معتقدند و نسبت به مأموریت خود بی‌توجه هستند. خلاصه آنکه کلیسای کامرون نیز دارای بسیاری از قصوراتی است که ما در کلیسای غرب مشاهده می‌کنیم و ما باعث و بانی آن هستیم.

این موضوع باعث مخدوش شدن سریع چهره‌ی کلیسا در آمریکا، فرانسه و کامرون گشته است و نشانه‌هایی از مرضی را برای ما آشکار می‌کند، که تقریباً همه‌گیر شده است. ما در تحقق نمودن فرمان مسیح بسیار ناکارآمد عمل نموده‌ایم. ما بشارت داده‌ایم، باعث نجات بسیاری گشته‌ایم، افراد بسیاری را تعمید داده و آن‌ها را عضو کلیسا ساخته‌ایم. مدارس و کالج‌های کتاب مقدس و کانون‌های الهیاتی تأسیس نموده‌ایم. شبانان و کشیشان بسیاری را تجهیز نموده‌ایم و بیمارستان‌ها و یتیم‌خانه‌های بسیاری را بنیاد نهاده‌ایم. به نیازمندان رسیدگی نموده‌ایم و میسیونرها و کارگرانی تعلیم داده‌ایم و آن‌ها را برای تأسیس کلیساهای جدید رهسپار کرده‌ایم ولی وقتی به همه‌ی آن فعالیت‌ها نگاهی می‌اندازیم سئوالی که در ذهن ما باقی می‌ماند این است که شاگردان کجا هستند؟ اگر ما واقعاً در فرایند پرورش افرادی بودیم که متعهد به پیروی از مثال و تعالیم عیسی بودند و ما نیز در وفاداری کامل هستیم آیا وضعیت کلیساها در آمریکا، فرانسه و کامرون باید این چنین باشد؟ برای قرن‌ها در مورد این موضوع یعنی شاگردسازی، تقریباً همه‌ی کلیساها متفق‌القول هستند که این حکم مسیح برای کلیسا بر واژگان مسیح قیام کرده استوار است که گفت: «پس بروید و همه‌ی قوم‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید.» (متی ۲۸:۱۹)

متأسفانه ما این آیه را این گونه فهمیدیم که به همه‌ی دنیا برویم و اقدام به تأسیس کلیسا نمائیم! اما با این نگرش که آن کلیساها خودشان شاگردسازی خواهند نمود. اما این آن چیزی نیست که مسیح گفت! او حکمی خاص به ما برای شاگردسازی ارائه نمود و وعده داد که خود کلیسایش را بنا خواهد کرد. (متی ۱۶:۱۸) کار ما این است که ملاقات مردم با مسیح را تسهیل نموده و همراه آن افرادی باشیم که از گناه خود روی گردان شده و خود را با شخصیت و تعالیم مسیح همراه سازند. هدف آن است که این اشخاص با شناخت اراده‌ی او از طریق حکمت و درک کامل پر شوند تا بتوانند زندگی‌ای داشته باشند که شایسته‌ی ملکوت خداوند باشد و او را از هر لحاظ خشنود سازد و در هر کار نیکو ثمرآورده و در شناخت خداوند رشد کنند. این دیدگاهی است که مسیح به شاگردان خود ارائه داد. (و به ما هم بخشیده است.) و اما بنای کلیسا امری است که خود او مسئولیتش را بر عهده دارد.

این حقیقت که ما نقش‌ها را برعکس نموده‌ایم (ما تلاش می‌کنیم تا بتوانیم کلیسایی تأسیس کنیم!) با این امید که این کلیساها خود شاگردانی پرورش دهند به نظر من یکی از اصلی‌ترین دلایلی است که چرا نتوانستیم مسیح را به درستی به جهان بشارت دهیم در نتیجه سؤتفاهمات بسیاری در مورد خدمات ما بوجود آمد و علت آن مربوط به تفسیر اشتباهی است که مسئولیتش بر عهده‌ی ماست. تفسیر اشتباه ما در واقع مانع محقق شدن آن چیزی است که عیسی ما را برای آن به دنیا فرستاده است.

چهل سال پیش مقاله‌ای در مورد افسسیان ۴:۱۱-۱۳ خواندم که عمیقاً مرا تحت تأثیر خود قرار داد. آن مطالعه نشان می‌داد که این متن به ما تعلیم می‌دهد خداوند رهبرانی پر از روح را با هدف شاگردسازی قوم خود به کلیسا می‌بخشد، (آن‌ها این کار را از طریق الگو بودن، راهنما بودن، مربی‌گری و شخصیت تعلیم‌دهندگان انجام می‌دهند.) تا مسیحیان هم این کار را برای

مردم دنیا انجام دهند. اگر این موضوع حقیقت داشته باشد که بشارت و صحبت از ایمان مسیحی بیش از همه کار مردان و زنان پر از روح است و اینکه رهبران مسیحی وجود دارند تا باعث تقویت و هدایت خادمان دیگر شوند، در آن صورت باید بسیاری از فعالیت‌های خود را مورد بررسی و بازنگری قرار دهیم. زیرا در واقع افرادی که خادمان رسمی هستند، اغلب در حکم پیش‌آهنگانی هستند که از دنیای بیرون به درون کلیسا آمده‌اند تا با روایات و داستان‌ها و شاید گاهی هم با هدایایی بتوانند تعالیم خود را به طور عملی به دیگران ارائه دهند. الگوی آخرت‌شناسانه‌ی ما باعث می‌گردد تا ما از این حقیقت غافل بمانیم که این الگوها روش‌های کاربردی‌ای هستند که از این مأموریت الهی^{۱۲} ریشه گرفته‌اند. افرادی که این مأموریت را بر دوش خود دارند فقط اشخاصی نیستند که دارای مناصب خاص کلیسایی هستند. فقط این افراد نیستند که باید مأموریت نهایی را در دنیا محقق سازند بلکه افرادی که این مأموریت را محقق می‌سازند آن دسته از افراد دارای منصبی هستند که با جماعت، یعنی با قوم خدا همراه و یکی می‌شوند و خود را از آن‌ها جدا نمی‌سازند. علاوه بر آن متقاعد گشته‌ام این حقیقت که ما کلیساهایی تأسیس می‌کنیم تا همه‌ی فعالیت‌های خود را حول محور جلسات یکشنبه قرار دهند تا در این جلسات به طور حرفه‌ای به قوم خدا شهادت داده شود، به طور چشمگیری باعث قطع ارتباط بین جماعت و خادمین گشته است. زیرا گویی انکار این امر غیر ممکن است که علی‌رغم درک جدید مفهوم کهانت در بین همه‌ی ایمان‌داران، الگوی حاکم این است که خدمات مسیحی در انحصار مردانی است که برای این کار از سوی کلیسا در نظر گرفته شده‌اند. با توجه به آن که عیسی ناصری با انتخاب شاگردان از بین مردم عادی یعنی ماهی‌گیران، باج‌گیران و افرادی هم‌طبقه‌ی آن‌ها و نه از طبقه‌ی کاهنان یهودی سنت حاکم در زمان خود را شکست و با توجه به

این که کلیساهای بنیان گذاری شده توسط پولس نیز کنیسه خوانده نمی شدند بلکه به "جمع" خوانده می شدند و آن ها ابتدا در خانه های شخصی جمع می شدند، (اول قرتیان ۱۱:۱۷؛ ۱۸، ۲۰، ۳۳، ۳۴؛ ۱۴: ۲۳، ۲۶) اما باز هم برای ۱۹ قرن یعنی پس از آن خدمت مسیحی در انحصار خادمان دست- گذاری شده قرار داشته است.

علاوه بر آن این حقیقت که یک خادم در رأس و مرکز کلیسا قرار دارد و اقتدار و جایگاه مشخصی برخوردار است، باعث شد تا کلیسا به عنوان جامعه ای به شدت مقدس شناخته شود که رهبران داخلی خود را دارد و جایگاه مرکزی به شبان یا کاهن اختصاص دارد.

نتیجه ی چنین دیدگاهی نسبت به کلیسا را در همه جا می توان دید. برای مثال من و همسرم در جلسه ای شرکت داشتیم که اعضای آن کلیسا هفته ی سیزدهم تأسیس خود را جشن می گرفتند. آن جماعت که به همراه کودکان حدوداً شصت نفر بودند، ساختمانی را ماهیانه به ارزش ۳۰۰ دلار کرایه نموده بودند و شبان خود را متعهد نموده بود تا برنامه های رادیویی تولید کند. (این یعنی ۱۰۰ دلار هزینه ی مضاعف) حتی اگر اعضای وفادار فقط می توانستند حدود ۲۰ دلار ماهیانه به کلیسا پرداخت کنند، همه ی فعالیت های کلیسا می و انست ادامه داشته باشد. (خدمت دو شبان، گروه جوانان، مسئول جلسات دعا و گروه پرستشی و غیره) اما جالب این که این گروه ها قبل از آن که جماعت به اندازه ی کافی رشد کرده باشد نیاز به چنین ساختارهایی داشته باشد در کلیسا شکل گرفته بود. شبانی که "اهل رو یا" بود و آن جماعت را "پایه گذاری و تأسیس" نموده بود گویی تحلیل او بیشتر بر اساس منطق و حول محور خودش و نقشی که در این کلیسا داشت شکل گرفته بود و وی مسئولیتی نسبت به نیازهای واقعی جماعت وفادارش، نداشت. اینجا در کامرون عجیب نیست که با شبانانی برخورد کنید که ادعا می کنند رویایی از خداوند دریافت نموده اند و تأکید کنند قوم وفاداری که

می‌خواهند وارد آن رویا شوند، باید تسلیم آن اقتدار گردند. این شبانان گاهی خود را نبی می‌خوانند و با چنین کاری تأیید می‌کنند آنانی که وارد پروژه‌های آن‌ها می‌شوند، "پاداش نبی" را دریافت خواهند نمود. (به متی ۱۰:۴۱ مراجعه کنید). شنیده‌ایم که شبانان در مجامع عمومی به افرادی می‌گویند: "تو باعث ناامیدی شبانت شدی!" یا چنان رفتار می‌کنند که گویی افراد نامطیع نسبت به شبان، در واقع در گناه زیست می‌کنند.

بنابر انجیل مرقس عیسی دوازده نفر را به عنوان شاگردان خود انتخاب می‌کند. «عیسی به کوهی برآمد و آنانی را که خواست، به حضور خویش فرا خواند و آن‌ها نزدش آمدند. او دوازده تن را تعیین کرد و آنان را رسول خواند، تا همراه وی باشند و آن‌ها را برای موعظه بفرستد، و از این اقتدار برخوردار باشند که دیوها را بیرون برانند.» (مرقس ۳:۱۳-۱۵) ارزیابی صادقانه‌ی شرایط کلیسا معاصر، ما را به این نتیجه می‌رساند که از طریق فعالیت‌های جماعت خود نتوانسته‌ایم به تعداد کافی، شاگرد تولید کنیم. شاگردان عیسای مسیح در کلاس درس، در دانشکده‌ی کتاب‌مقدسی یا در دانشگاه‌های الهیات آماده نمی‌شوند، زیرا شاگردان عیسی بدون صرف زمان‌هایی طولانی با یکدیگر و رابطه و مشارکتی دوطرفه آماده نخواهند شد. در کجا آنانی که از عیسای مسیح پیروی می‌کنند می‌توانند وارد چنین روابط عمیق و صمیمانه‌ای با عیسی شوند؟ آن‌ها چگونه با هم می‌آموزند که به چه صورتی از مسیح در همه‌ی زمینه‌های زندگی‌شان پیروی کنند؟ بیشتر به دنبال این هستیم که خادمانی رسمی، استخدام کنیم تا آن‌ها بتوانند ساختارها، برنامه‌ها و فعالیت‌های کلیسا را ارتقا بخشند تا اینکه آن‌ها را تبدیل به شاگردان عیسای مسیح نمائیم و تبدیل به افرادی گردند تا فرستاده شوند و افرادی را در شاگردسازی مسیحی همراهی کنند. در نقطه‌ای در میانه‌ی مسیر، هدف کلیسایی را که باید بگویید "من همراه تو خواهم آمد" با کلیسایی که می‌گویید: "بیائید به سوی من!" تغییر داده‌ایم.

چندین دهه پیش، میسیونری که دامپزشک به نام باب ایوانس؛^{۱۳} این جملات را درباره‌ی اهمیت شاگردسازی بیان نموده است. "ما باید افراد بسیاری را تعلیم دهیم. شاگردسازی باید هم در درون و هم در خارج از سازمان در تمامی سطوح انجام شود. سئوالی که باید از میسیونرها پرسیده شود این است: «شاگردان شما کجا هستند؟» تا آن حدی که آن‌ها نجات یافته‌اند، انگیزه‌مند گشته‌اند و تعلیم یافته‌اند به همان اندازه ما موفق بوده‌ایم."

با تجربه‌ی ۴۰ ساله‌ی خود به عنوان یک میسیونر می‌پذیرم که ارتقا و افزایش سرمایه‌گذاری در زمینه‌ی بشارت امر دشواری است. امری که در قرون گذشته همواره به دنبال آن بوده‌ایم. آیا ما واقعاً باور داریم که افرادی آماده خواهند بود و برای ما دعا خواهند نمود و ما را از لحاظ مالی حمایت خواهند نمود و زندگی‌های‌شان را وقف میسیونرهای مسیحی‌ای خواهند کرد که از تعریف اصلی و ماهیت خدمت خود به عنوان یک مسیحی بسیار دور شده‌اند؟ چه کسی می‌خواهد بقیه‌ی عمر خود را صرف تأسیس کلیسا و ارتقای برنامه‌هایی کند که نمی‌تواند زندگی انسان‌ها را عمیقاً تبدیل کند؟ تبدیلی که در واقع اولین هدف شاگردسازی مسیحی است. در واقع من متعجب هستم که ما آنقدر مشغول فعالیت‌های مسیحی خود هستیم که نمی‌خواهیم از خود بپرسیم: "شاگردان ما کجا هستند؟"

در دسامبر ۲۰۱۰ ریک وود؛^{۱۴} ویراستار کتابی^{۱۵} پرفروش چنین می‌نویسد: "سر ناچور و کوچکی در مورد میسیونرها وجود دارد و آن این است که ما میسیونرهایی به همه‌ی نقاط دنیا می‌فرستیم که توانایی شاگردسازی را از خود نشان نداده‌اند. شاگردانی که باید بتوانند شاگرد تولید

13 - Bob Evans

14 - Rick Wood

15 - Missions Frontiers

کنند. بسیاری از این میسیونرها در الگوهای مؤثر تأسیس کلیسا یا شاگردسازی در خارج از کلیسا شرکت نکرده و در این زمینه حتی تجربه‌ای ندارند، اما ما آن‌ها را می‌فرستیم با این امید که رفتن به فرهنگ‌های دیگر آن‌ها را تبدیل به بیان‌گذاران مؤثر کلیسا بگرداند و از آن‌ها افرادی بسازد که بتوانند شاگردسازی کنند. در بهترین حالت، این آرزوی آن‌ها است و این آرزو باید تغییر کند!"

آیا آماده هستیم تا با دیدگاهی نقادانه پارادایم میسیونر بودن را که بیش از یک قرن افکار ما را شکل داده، نقد کنیم؟ آیا ما خود را وقف تأسیس کلیساهایی خواهیم کرد با آن امید که بر خلاف تجربه‌ی دیگران این بار کلیساهای ما در امر شاگردسازی برای عیسای مسیح موفق عمل کنند؟ اگر ما آنچه همواره انجام داده‌ایم را ادامه دهیم آنچه به دست آورده‌ایم را بدست خواهیم آورد. نتیجه‌ی درست از طریق انجام آنچه همواره انجام‌شان داده‌ایم صورت نخواهد پذیرفت، بلکه با غیرت بیشتر و با استفاده از ارزش‌های بهتر محقق خواهد شد. در این صورت ما می‌توانیم نتایج بهتری را کسب کنیم. اگر ما به عنوان میسیونرهای غربی حاضر نیستیم که آنچه لازم است را برای بازگرداندن شاگردی به جایگاه اصلی خود انجام دهیم تا معنا و مفهوم شاگردی به معنای حقیقی خود در پیش‌فرض‌های ذهنی ما بازگردد، چگونه می‌توانیم امیدوار باشیم که کلیساهای خواهر از نیم کره‌ی جنوبی وارد این فرایند گردند؟

حمایت مالی میسونرهای کلیسا

دیدهایم که چگونه میسیونرهای غربی بر اساس الگوی کلیسایی خود و در راستای محقق ساختن برنامه‌های‌شان تغییری ایجاد نکرده‌اند و همچنان الگوی رشد کلیسا در سایر نقاط جهان را حفظ کرده‌اند. یکی از مشکلات اصلی‌ای که در انتشار الگوی آن‌ها به سایر نقاط جهان وجود دارد

این است که این الگو بر اساس پرورش خادمان زن و مرد به عنوان شاگردان مسیح نیست، یعنی این الگو در مسیر پرورش خادمینی که خود بتوانند خادمینی را پرورش دهند که آن‌ها نیز شاگرد مسیح باشند، نیست بلکه تقریباً بر عکس آن عمل نموده‌اند و الگوی آن‌ها کاهن محور و شبان محور است که در آن شبان یا کاهن در مرکز کلیسا قرار دارد و جلسات یکشنبه و پرستش در کلیسا به عنوان نقطه‌ی اوج تجربه‌ی مسیحی معرفی می‌شود و به دیگران به عنوان تنها الگوی ارزشمند و قابل قبول تحمیل می‌شود.

اکنون می‌خواهم به دومین مشکل کلیساهای دارای دید و رویای بشارت یا به اصطلاح "کلیساهای میسیونری" نگاهی بیاندازیم. این کلیساها بر اساس الگوهای غربی بنا شده‌اند. پس چون ساختارهای اقتصادی و اجتماعی آن‌ها با کلیساهای غیر غربی کاملاً متفاوت هستند، بنابراین چنین اختلافاتی اغلب فاجعه‌بار می‌گردند.

برای دو قرن در غرب شاهد تکثیر میسیونرهای "تمام وقتی" بوده‌ایم که کاملاً توسط هدایای دیگران حمایت شده‌اند. این امر احتمالاً توسط دو پدیده‌ی خاص محقق شده است: استعمار و صنعتی‌سازی غرب! استعمار سه عنصر مهم را به گسترش کلیسا افزوده است: (۱) دسترسی به مکانی که قرار است در آن خدمتی انجام شود. (۲) ابزاری برای تبادل مالی (۳) ثبات اجتماعی که شرایط را برای اعلام انجیل مهیا می‌کند.

صنعتی شدن باعث افزایش سطح بازدهی مالی در زندگی افراد گشته و به افراد توان مالی فراتر از آنچه برای تأمین نیازهای زندگی خود احتیاج دارند را می‌بخشد. این بدان معنا است که آن‌ها اگر بخواهند می‌توانند بخشی از این منابع را برای تأمین مالی میسیونرهای کلیسایی اختصاص دهند. این شرایط پیش از شروع قرن بیستم وجود نداشت. تا آن زمان اکثریت قریب به

اتفاق میسیونرهای مسیحی باید به گونه‌ای برای تأمین نیازهای خدمات خود به موازات خدمت کار می‌کردند.

دونالد.کی.اسمیت؛^{۱۶} پروفیسور دانشگاه الهیات وسترن در کتاب خود^{۱۷} چنین می‌نویسد:

"از لحاظ تاریخی خدمات میسیونری از غرب زمانی شروع شد که آن ملت‌ها هنوز ثروتمند نبودند. موارویان^{۱۸} کار می‌کردند تا بتوانند هر جا که می‌روند نیازهای خود را تأمین کنند آن‌ها حتی خود را به عنوان اسپیر می‌فروختند تا بتوانند در بین اقوام دیگر بشارت دهند. ویلیام کری؛^{۱۹} هیچ حمایت مالی‌ای از هندوستان دریافت نمی‌کرد ولی در جاهای مختلف کار می‌کرد تا بتواند از دید و رویای خود و ترجمه‌ی کتاب مقدس حمایت کند. سبک زندگی او در هندوستان کمی متفاوت از زمانی بود که در انگلستان به عنوان دوزنده‌ی کفش کار می‌کرد. در واقع تنها در این قرن اخیر است که میسیونرها ضروری می‌دانند که کاملاً از سرزمین مادری خود برای خدمتی که انجام می‌دهند، حمایت مالی شوند."

از زمان ویلیام کری؛ (۱۸۳۴ - ۱۷۶۱) که به عنوان "پدر مبشرین معاصر" شناخته شده تا ظهور "مبشران ایمان"^{۲۰} که توسط جی. هادوسون تیلور؛^{۲۱} (۱۸۳۲ - ۱۹۰۵) پایه‌گذاری شد، میسیونرها اغلب افرادی ساده و متواضع بودند. اغلب آن‌ها صنعت‌گر، کارگر یا کشاورز بودند. آن‌ها افرادی

16 - Donald K. Smith

17 - Evangelical Missions Quarterly

18 - Moravians

19 - William Carey

20 - Faith missions

21 - J. Hudson Taylor

بودند که با داستان خود کار می‌کردند تا نیازهای‌شان را برآورده کنند. اما در طی ۱۰۰ سال اخیر "مسیونرهای تمام وقت" که توسط هدایای دیگران حمایت می‌شدند تبدیل به الگویی غالب گشتند و این به معنای آن است که حمایت مالی کلیسا از رسالت این افراد خود تبدیل به تعریف واژه‌ی "مسیونر" گشته است، با این حال ما باید متوجه این حقیقت باشیم که اکنون دوره‌ی استعمار و صنعتی شدن رو به زوال است.

پس از تخریب دیوار پرلین در سال ۱۹۸۹، آخرین امپراطوری استعمارگر یعنی اتحادیه‌ی شوروی نیز از هم پاشید. به همین خاطر کشورهای جدیدی ظهور نمودند و امپراطورهایی که به مسیونرها امکان دسترسی به گروه‌هایی را می‌دادند که بشارت هنوز به آن‌ها نرسیده بود دیگر برای همیشه از بین رفته بودند. اکنون برای آن‌ها این ملی‌گرائی بود که عصر جدید را تعریف می‌کرد و جای تعجبی وجود ندارد که این ملت‌ها نپذیرند که یک جامعه یا فرهنگی غریب سیستم اقتصادی یا مذهبی خود را به آن‌ها تحمیل کند. علاوه بر آن این ملت‌ها اغلب نمی‌توانستند جور دیگری مسیحیت را درک کنند مگر اینکه مسیحیت یک مذهب بیگانه است که فرهنگ بومی آن‌ها را تهدید خواهد نمود. به همین دلیل به شمار کشورهایی که ویزاهای مسیونرها را رد می‌کنند، روز به روز افزوده می‌شود.

امروزه بیش از ۸۰ درصد جمعیت دنیا در سرزمین‌هایی زندگی می‌کنند که ورود مسیونرهای تمام‌وقت ممنوع است، اما از ورود مسیونرهایی که کار می‌کنند و مهارت و تخصص آن‌ها به سود آن کشور است، استقبال می‌کنند. اما چرا این‌گونه است؟ زیرا آن ملت‌ها می‌خواهند رشد کنند و می‌دانند برای انجام این کار نیاز به کمک دیگران دارند و بزرگ‌ترین نیاز آن ملت‌ها چیست؟ بله! بدون رشد و گسترش کسب و کار و اشتغال هیچ رشد

اقتصادیِ پایداری باقی نخواهد ماند. بدون رشد اقتصادی که بر مبنای ایجاد مشاغل کوچک و بزرگ شکل گرفته باشد آن ملت‌ها نخواهند توانست از چرخه‌ی اتکا و وابستگی به ملت‌های دیگر آزاد شوند. شرایط دنیای امروز را می‌توان با دو ویژگی بارز بیان نمود. اول؛ اینکه اقتصاد آزاد بسیار بهتر از اقتصاد کنترل شده عمل می‌کند و همه بر سر این مسئله اتفاق نظر دارند و اکثر افراد می‌دانند دولتی که دوست و همراه مردمش است بهتر از یک دولت تمامیت‌خواه عمل نمی‌کند و دوم، اینکه نیروهای ذکر شده در بالا به امکانات جدید ارتباطی مرتبط بودند و باعث می‌شدند تا خدمات بین‌المللی آسان‌تر انجام شود. باید پرسید حقیقتاً مأموریت قوم خدا در چنین شرایطی چیست؟ هنوز هم در بر روی مسیونرها باز است اما این همان دری نیست که قبلاً به روی آن‌ها باز بود. این در بر روی افرادی باز است که آماده‌اند کار کنند و نیازهای فیزیکی خود و رویای‌شان را مرتفع سازند. (همان‌گونه که بسیاری از مسیونرهای مسیحی این کار را انجام داده‌اند.) دری که به سوی مسیونرهای (تمام وقت) باز بوده اکنون به طور گسترده بسته شده است و هر چه می‌گذرد این در تنگ‌تر گردد. اما کشورهای توسعه نیافته به دنبال افراد واجد شرایط و ماهری هستند که بتوانند به آن‌ها در رشد و توسعه کمک کنند و حتی از آن‌ها به خوبی نیز استقبال می‌کنند.

در واقعیت همان طور که تاکنون دقت کرده‌اید الگویی که توسط مسیونرهای غربی استفاده می‌شود و به طور عمده توسط کلیساهای نیم‌کره جنوبی هم تقلید می‌شود، به طور عمده بر بشارت و تکثیر کلیساها متمرکز است و نقش جماعت کلیسا در این خدمات نادیده گرفته می‌شود متأسفانه آن‌ها هنوز هم این الگوی آموزش، فرستادن، حمایت مالی شبانان و مسیونرهای تمام‌وقت را دنبال می‌کنند و خدمت "مسیونرهایی از بین

جماعت ایمان‌داران " را رد می‌کنند، منظور افرادی است که کار یک میسیونر مسیحی را انجام می‌دهند در حالی که با دستان خود نیز کار می‌کنند تا نیازهای فیزیکی خود را بر طرف سازند.

بنیاد کتاب مقدسی برای میسیونرهایی که خادمین تمام وقت نیستند.

مثال‌های کتاب مقدسی بسیاری در مورد خداوندی وجود دارد که زنان و مردانی را فرا می‌خواند تا در سرزمین‌های غریبه او را خدمت کنند، بدون اینکه کار دنیوی خود را کنار بگذارند. برای مثال ابراهیم برای تمام ایام زندگی خود به دامداری مشغول بود. یوسف و دانیال وفادارانه به عنوان مقامات دولتی خدمت می‌کردند. نحمیا یک فرماندار بود. استر ملکه و ماهان خادم بود. مثال‌های بسیاری نیز وجود دارند که خداوند از آن افراد در خارج از سرزمین اجدادی‌شان استفاده کرد در حالی که آن‌ها مشغول انجام حرفه‌ی روزمره‌ی خود بودند.

به همین صورت در کلیساهای اولیه گسترش پیغام مسیحیت نتیجه‌ی مستقیم خدمت میسیونرهایی بود که هم کار می‌کردند و هم خدمت! وقتی که مسیحیان گمنام، ایمان خود را در زمان مسافرت به دیگران منتقل می‌کردند بر حسب قضا در مسیر این مسافرت‌ها با جفاهای بسیاری روبرو می‌شدند. «و اما آنان که پراکنده شده بودند، هر جا که پا می‌نهادند، به کلام بشارت می‌دادند.» (اعمال رسولان ۸:۴) این آیه بر این حقیقت تأکید می‌کند که مسیحیت در ابتدا به "جنیش مردم عادی" معروف بود. آنان مردان و زنان عادی‌ای بودند که دشت ساحلی را از فینیقیه طی کردند و از دریا به سوی قبرس رسیدند یا به سمت شمال به سوی انطاکیه رفتند. (اعمال رسولان ۱۱:۱۹-۲۱) آن مردم عادی و گمنام به اندازه‌ی رسولان مسیح بشارت دادند و آن‌ها بودند که قدم اول و انقلابی انتقال پیغام و مژده‌ی نجات

را به یونانیانی که هیچ سنجیتی با یهودیت نداشتند، برداشتند و پس از آن از انطاکیه خدمت در میان امت‌ها را آغاز کردند. رساندن پیغام نجات و خدمات میسیونری مردم عادی به صورت خودجوش رخ می‌داد. گرین؛^{۲۲} می‌گوید:

"آن‌ها از مقر خود در اورشلیم پراکنده شدند و به همه جا رفتند و خبرخوشی که برای خود آن‌ها شادی، رهایی و زندگی تازه را به ارمغان آورده بود، به دیگران منتقل کردند. احتمالاً خدمت آن‌ها به شکل یک موعظه‌ی رسمی انجام نمی‌گرفت، بلکه گپ‌های عادی با دوستان و همراهان، ملاقات‌های اتفاقی در خانه‌ها و مغازه‌های مشروب‌فروشی، در قدم زدن‌ها و در بازارهای خرید به وقوع می‌پیوست. آن‌ها به همه جا می‌رفتند به آرامی و در خفا مژده‌ی نجات را اعلام می‌کردند آن‌ها این کار را خودجوش انجام می‌دادند. این کار را با علاقه‌ی فراوان انجام می‌دادند و افرادی که به سخنان آن‌ها گوش می‌سپردند می‌دانستند که این افراد برای این بشارتی که می‌دهند و این کاری که می‌کنند پولی دریافت نکرده‌اند. در نتیجه آن‌ها را جدی می‌گرفتند و این جنبش توسط آن‌ها گسترش یافت، مخصوصاً در میان آقشار فرودست جامعه."

آیات کلام مثال‌های بسیاری از زنان و مردان خدایی ارائه می‌دهد که در حین انجام مشاغل خود، توسط خداوند به کار گرفته شدند. لیدیه؛ (اعمال رسولان ۱۶:۱۴) پارچه‌فروش بود. زیناس؛ وکیل بود. (تیتوس ۳:۱۳) اراستوس؛ خزانه‌دار شهر بود. (رومیان ۱۶:۲۳) اکیلا و پرسکیلا خیمه‌دوز بودند. (اعمال رسولان باب ۱۸؛ رومیان ۱۶:۳؛ اول قرن‌تیمان ۱۶:۱۹؛ دوم تیموتائوس ۴:۱۹) لوقا یک پزشک بود و بارها پولس را همراهی کرد. (کولسیان ۴:۱۴) هر روز بر شمار میسیونرهای غربی‌ای که تلاش می‌کنند از الگوی "خیمه دوزی"

استفاده کنند تا بتوانند به افراد در سرزمین‌هایی که درب آن‌ها به سوی "مسییونرهای تمام‌وقت" بسته است دسترسی داشته باشند. زیرا خدمت چنین مسیونرهای تمام وقت، باعث ایجاد تنش و بالا گرفتن سؤالات و مشکلات اخلاقی بسیاری می‌گشت. گاهاً این مسیونرها مشاغل خود را به عنوان ابزاری ساده برای دسترسی به افراد بی‌ایمان می‌دیدند در حالی که هدف واقعی آن‌ها (که آن از دیدگان مقامات دولتی پوشیده نگاه داشته می‌شد)، بشارت به افراد مختلف و تأسیس کلیسا بود. به عبارت دیگر آن‌ها کار دنیوی خود را به عنوان ابزاری می‌دیدند که بوسیله‌ی آن می‌توانستند هدف دیگری را محقق سازند. به نظر من به کارگیری پارادایم مسیونری‌ای که متمرکز بر پرورش شاگردانی است که خود آن‌ها هم شاگردان خود را پرورش می‌دهند و زندگی مسیحی خود را با پرورش و تولید شاگردان دیگر گسترش می‌دهند، (به جای پارادایم مسیونری‌ای که متمرکز بر تأسیس کلیسا و استخدام خادمان تمام وقت است) می‌تواند این تنش را از بین ببرد.

برنامه‌ی استفاده از نقش مشاغل دنیوی برای اینکه بتوانیم بر افراد دیگر تأثیر بگذاریم، قابل درک است. این حقیقت مخصوصاً در پرتو تأثیرگذاری استعمار و صنعتی شدن (تخصصی شدن آن نوع از خدمت مسیونری که به بشارت به عنوان شغل نگاه می‌کنند و برای این کار بر هدایای مسیحیان دیگر متکی هستند) قابل مشاهده است. وقتی کشورها شروع به بستن درهای خود نسبت به چنین مبشرین نمودند، مسیونرهایی که مشتاق بودند اقدام به شاگردسازی ملت‌های دیگر نمایند، کار ساده‌ای انجام دادند یعنی نقش‌های مشاغل دنیوی به خود گرفتند و آن را به جای نقش خود به عنوان مسیونرهای تمام وقت جا زدند تا بتوانند ویزاهایی که برای کار خود احتیاج داشتند را، اخذ کنند و متأسفانه اغلب آن‌ها برای انجام این کار بدون در نظر

گرفتن الگوی کتاب‌مقدسی از پولس رسول که به عنوان خیمه‌دوز کار می‌کرد، انجام گرفت. در نتیجه میسیونرهای غربی به طور گسترده از قدرت و نبوغی که در الگوی پولس رسول وجود داشت، چشم‌پوشی کردند. پولس رسول خیمه نمی‌دوخت تا بتواند به مردم کشورهای دیگر که بشارت به آن‌ها نرسیده بود دسترسی داشته باشد، احتمالاً او حتی وارد چنین تحلیل و استدلالی هم نشده بود. او به عنوان شهروند رومی می‌توانست هر جا که می‌خواست برود. بلکه آن رسول دلایل قانع‌کننده‌ی دیگری داشت که به خاطر آن‌ها تصمیم گرفته بود که کار کند و نیازهای خود را تأمین کند به جای آنکه از دیگران برای خدمات خود کمک و حمایت مالی دریافت کند.

آیا پولس رسول با انتخاب خود تصمیم گرفت کار کند و نیازهای مالی خود را مرتفع سازد یا از روی التزام؟

در این نقطه از بررسی خود باید بپرسیم که آیا پولس رسول آگاهانه انتخاب کرد تا کار کند و نیازهای زندگی خود را مرتفع سازد و از حمایت‌های مالی دیگران چشم‌پوشی کند یا خیر؟ این سؤال بسیار مهمی است. ممکن است شما این‌گونه فکر کنید پولس رسول وقتی که کمک‌های مالی دریافت می‌کرد کار نمی‌کرد اما وقتی چنین حمایت‌هایی قطع می‌شد وی با دستان خود کار می‌کرد. اما شهادت عهدجدید چیز دیگری می‌گوید. عهدجدید به طور واضح تأیید می‌کند که پولس رسول در غلاطیه، قرنتس، تسالونیکي و در افسس کار کرد. (اول تسالونیکیان ۲:۹؛ دوم تسالونیکیان ۳:۷-۸؛ اعمال رسولان ۲۰:۳۱-۳۵؛ اول قرنتیان ۴:۱۲؛ ۹:۶) (این متن آخر به خدمات پولس و برنابا اشاره می‌کند که در غلاطیه انجام شد.)

اما متنی که بیش از همه در بررسی ابعاد این موضوع به ما کمک می‌کند، در باب ۱۹-۱۰م اولین نامه‌ی پولس به قرنتیان یافت می‌شود که از

شهر افسس بوسیله‌ی پولس در سومین سفر بشارتی‌اش نوشته شد. در آن متن پولس از رسالت خود در مقابل مخالفان دفاع می‌کند. در برابر افرادی که از مأموریت او انتقاد می‌کردند. آن دشمنان از رسالت او انتقاد می‌کردند زیرا به نظر آن‌ها او از همه‌ی حقوقی که یک رسول می‌توانست از آن استفاده کند، استفاده نمی‌کرد. در دفاع از اصالت خدمت خود پولس رسول از قانع-کننده‌ترین استدلال‌هایی که در کتاب مقدس در مورد حقوق رسولان و دیگر رهبران مسیحی در مورد حمایت مالی وجود دارد استفاده می‌کند و سپس در ادامه سه بار می‌گوید که او از این حقوق استفاده نکرده و استفاده نخواهد کرد و به این نکته تأکید می‌کند. (آیات ۱۲، ۱۵، ۱۸) مهم است که به یاد داشته باشیم این نامه در زمانی نوشته می‌شود که وی در افسس بود و در مسیر سومین سفر بشارتی‌اش بود. ادعای وی مبنی بر این که او از آن حقی که به او تعلق داشت یعنی "کار نکردن" استفاده نکرده است، انبوه خدماتی که او در طول سال‌ها انجام داده است را توجیه می‌کند. این مرا به سوی این باور هدایت می‌کند که رویکرد "طبیعی و عقلانی او" این بوده که با دستان خود کار کند تا نیازهای خود را برآورده سازد. علاوه بر آن برنابا هم در این متن همراه پولس است. (آیه‌ی ۶) برنابا نیز بعد از جدا شدنش از پولس به خاطر اختلاف نظری که با او داشت (مراجعه کنید به اعمال رسولان ۱۵:۳۲-۴۱) برای رفع نیاز مالی خود، کار می‌کرد.

پولس وقتی تحت فشار قرار می‌گیرد بار دیگر برای دفاع از رسالت خویش در دوم قرن‌تیان تفکر خود را در این باره بسط و توسعه می‌دهد. او چنین استدلال می‌کند که چرا حمایت‌های مالی قرن‌تیان را رد کرده است. چون عملکرد او به جای اینکه رسالت او را تضعیف کند باعث شده بود تا او بتواند آن‌ها را بدون منفعت و رایگان و به طور مؤثرتری خدمت کند. این

سیاست به پولس این توانایی را داد که این افتخار را داشته باشد که مژده‌ی نجات را بدون منفعت اعلام کند و این او را از شارلاتان‌های سخیفی که انگیزه‌های فاسدی داشتند، مجزا می‌ساخت. پولس مصمم بود تا نشان دهد به خود اهالی قرن‌تینان عشق می‌ورزد، (مراجعه شود ۱۱:۶-۱۲؛ ۲:۷-۳) نه آنچه که دارند یا آنچه را که می‌توانند با او قسمت کنند. او بحث دیگری مطرح می‌کند و می‌گوید: "این وظیفه فرزندان نیست که برای نیازهای والدین خود فکر کنند بلکه وظیفه‌ی والدین است که این کار را برای فرزندان خود انجام دهند." (۱۱: ۷-۱۱؛ ۲:۱۴-۱۶) پولس رسول همچنین اعلام می‌کند که رویه‌ی او در مورد حمایت مالی تغییر نخواهد کرد. (۱۲:۱۱)

تنها متنی که گویی با بررسی‌های ما در تضاد است متنی است که پولس در مورد استفاده از هدایای دیگران در دفاع از خود در دوم قرن‌تینان می‌نویسد: «من با پذیرفتن کمک مالی، کلیساهای دیگر را غارت کردم تا بتوانم شما را خدمت کنم، و در مدت اقامتم بین شما، هر گاه به چیزی نیاز داشتم، باری بر دوش کسی نهادم زیرا برادرانی که از مقدونیه آمدند احتیاجات مرا برآوردند. و من به هیچ روی باری بر دوستان نبوده‌ام و از این پس نیز نخواهم بود.» (دوم قرن‌تینان ۸:۱۱-۹) با این حال به دلایل مختلف این متن بر نتیجه‌گیری ما آنچنان تأثیری نمی‌گذارد. اول؛ اینکه درک ما از این چند آیه باید در سایه‌ی متنی که در استدلال جامع‌تر پولس که در اول قرن‌تینان باب ۹ و دوم قرن‌تینان باب ۱۱ آمده است صورت پذیرد و باید در پرتوی همه‌ی متون، این چند آیه نیز تفسیر شوند. دوم؛ اینکه در این آیات پولس از کنایه‌ها و مبالغه‌های قدرتمندی استفاده می‌کند تا قرن‌تینان را تشویق به تفکر نماید. و سوم؛ رساله‌ی به فیلیپیان مشخص می‌کند که در این متن پولس تأیید می‌کند که «شما نیز ای فیلیپیان، نیک می‌دانید که در

اوایل ایمان‌تان به انجیل، پس از آنکه مقدونیه را ترك كردم، هیچ کلیسایی جز شما در امر دادن و گرفتن با من شريك نشد.» (فیلیپیان ۴:۱۵)

گوئی آن‌ها یک یا دو بار چنین عمل نموده بودند زمانی که پولس رسول در تسالونیکیه بود و شاید هم یک بار زمانی که وی در قرنتس اقامت نموده بود. می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که کلیسای فیلیپی تنها کلیسایی بود که برای پولس کمک مالی ارسال نموده بود و این تنها چند بار اتفاق افتاده بود. و در انتها او احتیاج نداشت که از سیاست خود برای دریافت نکردن هدایا از دیگران دفاع کند اگر عادت وی این بود که هدیه‌ای از دیگران دریافت نکند.

عهدجدید اطلاعات دیگری مربوط به این قضیه و نحوه‌ی عملکرد پولس به ما ارائه می‌دهد. اول؛ اینکه او چقدر با دستان خود کار می‌کرد؟ در دوم تسالونیکیان ۳:۸ می‌خوانیم: «و نان کسی را مفت نخوردیم، بلکه شب و روز کار کردیم و زحمت کشیدیم تا سر بار هیچ يك از شما نباشیم.» در اینجا پولس رسول توضیح می‌دهد که شب و روز کار کرده است و این به معنای کار تمام وقت است. دوم؛ اینکه کار پولس برای او اهمیت بسیاری داشت تا جایی که وی برای خوراک خود نیز پول می‌پردازد به جای آن که از مهمان‌نوازی صاحب‌خانه سوءاستفاده کند. سوم؛ چنین به نظر می‌رسد که همکاران پولس هم از الگوی وی پیروی می‌کردند. بنا به آنچه در دوم تسالونیکیان ۳: ۷-۹ آمده سیلاس و تیموتائوس نیز کار می‌کردند تا نیازهای‌شان را بر آورده سازند. پولس هشت بار در این آیات ضمیر اشاره اول شخص جمع یعنی "ما" را به کار می‌برد. «زیرا خود می‌دانید که چگونه باید از ما سرمشق بگیرید. زمانی که ما با شما بودیم، گاهلی نکردیم و نان کسی را مفت نخوردیم، بلکه شب و روز کار کردیم و زحمت کشیدیم تا سر بار

هیچ يك از شما نباشیم. نه اینکه چنین حقی نداریم، بلکه می‌خواستیم نمونه‌ای به شما بدهیم تا از ما سرمشق بگیرید.» (دوم تسالو نیکیان ۳: ۷-۹)

مطالعه‌ی دقیق عهدجدید آشکار می‌کند که پولس رسول آگاهانه تصمیم می‌گیرد که برای حمایت از خدمات خود کار کند تا اینکه متکی بر هدایای دیگران باشد. علاوه بر آن توضیحات او به ما می‌آموزد که او این کار را به دلایل خاصی انجام می‌دهد:

دلیل شماره‌ی ۱: برای اینکه به انجیلی که موعظه می‌کند، اعتبار ببخشد

اولین دلیلی که پولس انتخاب می‌کند تا به جای آنکه بر حمایت‌های دیگران تکیه کند، خود کار کند در اول قرن‌تینان ۹: ۱۲ آمده است. «... تا مانعی بر سر راه انجیل مسیح نهاده باشیم.» پولس رسول در اینجا به چه مانعی اشاره می‌کند؟ من بر این باور هستم که او در واقع به موانع شک و مضمون بودن انسان‌ها اشاره می‌کند. اگر پولس از سوی افرادی که از برکت موعظه‌ی انجیل برخوردار شده بودند، مورد حمایت مالی قرار می‌گرفت؛ ممکن بود برخی به اصالت رسالت او مشکوک شوند، زیرا ممکن بود انگیزه‌های او را زیر سؤال ببرند. بنابراین هیچ‌کس نمی‌توانست چنین ادعایی بکند که پولس رسول برای بهتر شدن شرایط مالی‌اش انجیل را موعظه می‌کند. هیچ‌کس نمی‌توانست بگوید: "پولس تو باعث توبه‌ی دیگران می‌شوی و کلیسا تأسیس می‌کنی برای اینکه درآمد ماهیانه خود را بالا ببری!" و همچنین هیچ‌کس نمی‌توانست این را بگوید که پولس تو بشارت می‌دهی و کلیسا تأسیس می‌کنی چون برای این کار پول می‌گیری! این شغل تو است!" وقتی پولس در صحنه‌ای تأثیرگذار از رهبران افسس خداحافظی می‌کرد وی نصایح خود را با اشاره به مثالی شخصی از خود به پایان می‌رساند: «چشم‌داشتی به سیم و زر و یا جامه‌ی کسی نداشته‌ام. خود می‌دانید که به دست خویش،

نیازهای خود و همراهانم را فراهم کرده‌ام. از هر لحاظ به شما نشان داده‌ام که باید چنین سخت کار کنیم تا بتوانیم ضعیفان را دستگیری نمایم، و سخنان خود خداوند عیسی را به یاد داشته باشیم که فرمود: "دادن از گرفتن فرخنده‌تر است." (اعمال رسولان ۲۰: ۳۳-۳۵) تشکیک به انگیزه‌های خادمین هنوز هم به عنوان مانعی بر سر راه پیشرفت انجیل عمل می‌کند. همه‌ی ما از اهمیت پول مطلع هستیم و معمولاً انگیزه‌های مختلفی برای بشارت دادن وجود دارد.

وقتی ما در فرانسه به عنوان میسیونر خدمت می‌کردیم، اغلب مردم به ما می‌گفتند که چگونه مخارج خدمات خود را بدون داشتن شغلی مدیریت می‌کنیم و در اینجا یعنی آفریقا نیز پاسخ این سؤال بسیار حیاتی است. هر از چند گاهی ما با آفریقایی‌هایی برخورد می‌کنیم که به ما می‌گویند، شبان شدن روش خوبی برای امرار معاش است. برای مثال چند هفته پیش پسر شبانی را ملاقات کردیم که می‌گفت امیدوار است روزی یک ارتشی یا سفیر یا شبان شود. برای این مرد جوان، شبان شدن هیچ ارتباطی با عطایا یا خواندگی نداشت و بیشتر به امرار معاش مرتبط می‌شد. همیشه سخنان مرد بنگاهداری را به خاطر دارم که برای پیدا کردن آپارتمانی در شهر یائونده^{۲۳} به ما کمک می‌کرد. آن مرد هیچ نشانه‌ای از رابطه‌ی زنده و شخصی با مسیح را از خود بروز نمی‌داد. او توضیح داد که چگونه روزی آرزو کرده بود که شبان شود و کلیسایی تأسیس کند تا بتواند برای سال‌های بازنشستگی - اش پس‌اندازی داشته باشد. همه فکر می‌کنند هر کس که یک میکروفن به دست بگیرد اگر به اندازه‌ی کافی از خود اشتیاق نشان دهد، قطعاً می‌تواند کلیسایی را از اتاق پذیرایی خانه‌ی خود شروع کند. در واقع تنها چند ماه

پیش یک گروه جدید، توانستند کلیسایی را در حیات خانه‌ی خود تأسیس کنند. خانه‌ی آن‌ها دو ساختمان از جایی که ما زندگی می‌کردیم دورتر بود. برای برخی دیگر این کار روشی قانونی برای کسب درآمد و امرار معاش زندگی می‌باشد.

دلیل شماره‌ی ۲: برای اینکه او نیز مانند دیگران باشد.

در رساله‌ی اول قرن‌تین باب ۹، پولس رسول پا فراتر از حقوق خود می‌گذارد. حقی که او برای دریافت حمایت مالی داشت تا بتواند آزادی لازم برای سخن گفتن در مورد مسیح را داشته باشد و دیگران را برای مسیح صید کند. پولس این اصل را در همه‌ی شرایط زندگی خود به کار می‌گرفت. او به خاطر دیگران خود را مانند آن‌ها می‌ساخت. با یهودیان خداترس (اعمال ۱۳ : ۱۶ - ۴۱) با فیلسوفان بت‌پرست یونانی (اعمال ۱۷ : ۱۶ - ۳۴) و با رهبران سیاسی (اعمال ۲۴ - ۲۶) در این متن جایی که پولس می‌گوید تصمیم گرفته است تا قرن‌تین را بدون هیچ چشم‌داشتی خدمت کند و از حقوق خود به عنوان خادم کلام بهره‌نجوید، او می‌گوید که این کار را کرده است تا: «با ضعیفان، ضعیف شدم تا ضعیفان را دریابم. همه کس را همه چیز گشتم تا به هر نحو بعضی را نجات بخشم. این همه را به‌خاطر انجیل می‌کنم، تا در برکات آن سهیم شوم.» (اول قرن‌تین ۹: ۲۲-۲۳)

از آن جا که کار و حرفه‌ی هر شخص یکی از عناصر مرکزی زندگی بشری محسوب می‌گردد، کار کردن برای امرار معاش یکی از عمیق‌ترین روش‌هایی است که فرد در آن خود را با دیگران همراه و یکسان می‌سازد. پولس با کار کردن، خود را در سطح افرادی قرار می‌داد که در پیرامون او قرار داشتند. آن‌ها سختی‌ها و شادی‌های خود را با یکدیگر قسمت می‌کردند. او نیز همانند افرادی که در اطرافش بودند برای امرار معاش بر آن چه که با

کار کردن بدست می‌آورد، تکیه می‌کرد. آن‌ها از خستگی و فرسودگی خود در انتهای روز سخن می‌گفتند. او باید با مشتری‌های سرسخت در طول روز سر و کله می‌زد و با ادب و خوشروئی و رویکردی مسیحی همه‌ی مشکلات محل کار را مدیریت می‌کرد. هیچ‌کس نمی‌توانست بگوید: "پولس تو نمی‌فهمی که من چقدر خسته هستم و در محل کارم با چه میزان فشاری روبرو هستم!" کلام خدا ما را دعوت می‌کند تا در همه‌ی ابعاد وجود خود تبدیل شویم تا در هر بُعد از هستی خود تغییر و تبدیلی داشته باشیم. تغییر عمیق مستلزم گذر زمان است. تعداد افرادی که پس از شنیدن مژده‌ی نجات تغییر می‌کنند، بسیار اندک است. اغلب افراد برای اینکه بتوانند اعتبار و ارزش مژده‌ی نجات را دریابند باید از فرایندی بسیار طولانی عبور کنند تا بتوانند خداوند عیسی و اقتدار او را در زندگی‌شان بپذیرند و گناهکار بودن‌شان را نسبت به خداوند احساس کنند و سپس هدیه‌ی عالی بخشش و نجات را دریافت کنند و در نتیجه روش تفکر و عملکرد آن‌ها تغییر کند. این مسیر شاگردسازی است که در قلب مأموریت بزرگ قرار گرفته است.

با مطالعه‌ی بیشتر در مورد شاگردسازی مسیحی در می‌یابیم که تبدیل شدن در بستر رابطه‌ی شخصی افراد، رخ می‌دهد. آغاز انتقال مژده‌ی نجات به دیگران زمانی اتفاق می‌افتد که آن‌ها حقانیت آن پیغام را در سبک زندگی ما ببینند. بی‌ایمانان باید با حقیقت مژده‌ی نجات در زندگی پیروان مسیح روبرو شوند. انسان‌هایی که ارزش و اعتبار آن مژده‌ی نجات را از طریق راستی خود، خدمات فداکارانه، سخاوت، شادی و وابستگی آن‌ها به خود عیسی و تعالیم او، دریابند، پیروان عیسی همواره در مکان کار خود زیر نگاه تیزبینانه‌ی دیگران قرار دارند.

میسوینرهایی که کار می‌کنند تا مخارج خود را مرتفع سازند این فرصت را دارند تا کلام خداوند را هر روزه در برابر چشمان نظاره‌گر دیگران اعلام کنند. علی‌رغم علاقه‌ی شدید ما به بشارت‌های گروهی و تلاش‌های ما برای اعلام مژده‌ی نجات از طریق فعالیت‌های رسمی کلیسا، پخش ادبیات مسیحی، ایجاد گروه‌های کوچک مطالعه‌ی کتاب مقدسی، برنامه‌های رادیو و تلویزیون یا جلسات پرستشی، ولی باز هم رساندن مژده‌ی نجات از طریق روابط مستقیم و صمیمانه‌ی ما با افراد است که نهایتاً باعث سخن گفتن در مورد موضوعات مهم زندگی می‌گردد و بر زندگی مردم تأثیر می‌گذارد. به ندرت پیش می‌آید که شخصی در یک جلسه‌ی بزرگ بشارتی چنان تجربه‌ای داشته باشد که باعث تغییر عمیقی در زندگی او گردد. احتمال کمی وجود دارد زمانی که شخصی کتاب مقدس یا کتابی مفید دریافت می‌کند یا با مشاهده‌ی یک برنامه‌ی رادیویی یا تلویزیونی بدون اینکه تحت تأثیر حضور دوستان قرار داشته باشد، تغییری بنیادی را تجربه کند. عملاً همه‌ی آن افرادی که در یک کنفرانس بشارتی ایمان می‌آورند از طریق دعوت یا تحت تأثیر دوستی، در آن مکان حضور یافته‌اند. میسیونری که همانند پولس رسول دارای شغلی در دنیا است تا بتواند مخارج زندگی خود را مرتفع سازد، خود به خود وارد رابطه‌ای دائمی با مردم می‌گردد. در بستر چنین ارتباطی است که زنده، نافذ و کاربردی بودن پیغام مسیح برای بی‌ایمانان آشکار می‌گردد. حتی در جوامع بی‌خدا و یا جوامعی که دیدگاه‌ها بر ضد کلیسا است، اگر ما بتوانیم وارد روابط دائمی و عمیقی با مردم شویم، مردم می‌توانند به سوی مسیح هدایت شوند. علاوه بر آن شاگردان مسیح میسونرهایی هستند که از بین جماعت عادی کلیسا به سوی دنیا می‌روند و به همه‌ی زوایای جوامع بشری نفوذ می‌کنند و از این طریق بر افرادی که در دایره‌ی تأثیرگذاری کلیساهای سازمانی قرار ندارند، تأثیر می‌گذارند.

دلیل شماره ۳: برای اینکه الگویی از شهادت و شاگردسازی برای ما بر جای بگذارد.

دلیل سومی که پولس انتخاب می‌کند تا به جای تکیه بر هدایای دیگران با دستان خود کار کند و خدمت خود را ادامه دهد، بی‌شک ایجاد نمودن الگویی از شهادت و شاگردسازی مسیحی است که دیگران نیز بتوانند از آن الگو پیروی کنند. این الگو حداقل شامل سه زمینه می‌باشد که کل زندگی مردم را پوشش می‌دهد و نشان دهنده‌ی ارزش کار و تلاش بشری برای افراد جامعه محسوب می‌گردد.

✓ پولس چنین الگویی را انتخاب می‌کند تا نوعی از الگوی شاگردی برقرار کند که همه‌ی جوانب زندگی را در بر بگیرد.

حتی اگر واژه‌ی شاگرد در هیچ‌کدام از نوشته‌جات پولس رسول یافت نشود این حقیقت را نمی‌شود انکار کرد که او الگویی از شاگردی را برای ما بر جای می‌گذارد که همه‌ی جوانب زندگی نوایمانان را پوشش می‌دهد و در واقع او توضیح می‌دهد که او آگاهانه انتخاب می‌کند تا الگویی برای دیگران باشد و آن‌ها را تشویق می‌کند که از الگوی او پیروی کنند. «ای برادران، با هم از من سرمشق بگیرید، و توجه‌ی خود را به کسانی معطوف کنید که مطابق الگویی که در ما سراغ دارید، رفتار می‌کنند.» (فیلیپیان ۳:۱۷) «پس، از من سرمشق بگیرید، چنانکه من از مسیح سرمشق می‌گیرم.» (اول قرتیان ۱:۱۱) دقت کنید که پولس رسول مشتاق آن است که دیگران از الگوی وی پیروی کنند و منشی را در پیش بگیرند که "شایسته‌ی انجیل مسیح" باشد. (اول قرتیان ۱:۱۱) این بدان معنا است که پولس رسول سعی می‌کند برای خیریت و نیکوئی دیگران فکر کند و نه سود و خیریت خویش تا بتواند باعث نجات بسیاری بگردد. (اول قرتیان ۱۰:۳۱؛ ۱:۱۱ را مطالعه کنید.)

✓ پولس چنین انتخابی را انجام می‌دهد تا چنان الگویی از شاگردی بنا نهد که نشان دهنده‌ی ارزش کار و تلاش انسانی باشد.

وی در رساله‌ی تسالونیکیان می‌نویسد که او و همراهانش "شب و روز" کار و تلاش می‌کردند و زحمت می‌کشیدند تا برای هیچ‌کدام از آن‌ها باری نباشند. آن‌ها این کار را انجام نداند به این خاطر که "چنین حقی نداشتند" بلکه آن‌ها می‌خواستند نمونه‌ای به آن‌ها داده باشند. (دوم تسالونیکیان ۳: ۸-۹) پولس رسول الگویی از کار نیکو و اخلاقیات را برای جوامع کاهل و تنبل بر جای می‌گذارد.

امپراطوری رُم از آداب اجتماعی بسیار ضعیفی برخوردار بود و پولس رسول می‌نویسد که بسیاری از نوایمانان تبدیل به کلاه‌برداران حریصی شده‌اند. (اول قرنتیان ۶: ۹-۱۰) این جنبه از شاگردسازی بسیار مهم است و پولس رسول هفت بار به این نکته اشاره می‌کند. (اعمال ۲۰: ۳۵؛ افسسیان ۴: ۲۸؛ ۵: ۶؛ ۹-۵؛ اول تسالونیکیان ۲: ۱-۹؛ ۴: ۱۱؛ دوم تسالونیکیان ۳: ۷-۱۰؛ کولسیان ۳: ۲۳؛ تیطس ۳: ۱) کار کردن برای کسب مال رویکرد و انگیزه‌ی صحیحی برای کار کردن نیست. کار کردن با سعی و تلاش فراوان برای کسب رضایت صاحب کار خود یعنی مسیح صحیح است. (چنان که گویی برای مسیح کار می‌کنیم.) خدمت نمودن به مشتریان، همکاران و همه‌ی افرادی که به ما نیاز دارند چنان که گویی آن‌ها خانواده‌ی ما هستند مجموعاً صفات و انگیزه‌ی درست مسیحی برای کار کردن می‌باشند. به همین دلایل است که کار کتاب مقدسی شامل سخت‌کوشی، تلاش برای انجام عالی و صادقانه‌ی کارها و خدمت‌رسانی است.

✓ پولس چنین الگویی را انتخاب می‌کند تا الگوی شاگردسازی را برای جماعت عادی بر جای بگذارد.

اما بیائید نگاهی عمیق‌تر نسبت به درخواستی که پولس رسول از مردم عادی به عمل می‌آورد تا در خدماتش به او ببینوند، بیان‌داریم. این یکی از عناوینی است که در هر یک از فصول رساله‌ی به فیلیپیان دیده می‌شود: «هر گاه شما را به یاد می‌آورم، خدای خود را شکر می‌گویم...» (فیلیپیان ۱: ۳-۱۱) پولس عامدانه زنان و مردان عادی را دعوت می‌کرد تا از زندگی او که بر اساس انجیل است، سرمشق بگیرند و این طبیعت میسیونری است که عضو قوم خدا است. اما حقیقتاً وقتی ایمان‌داران وفادار که جزء جماعت بودند به زندگی پولس نگاه می‌کردند چه چیزی می‌دیدند؟ آیا آن‌ها تنها روشی که وی موعظه می‌کرد را می‌دیدند یا معجزاتی که خدا از طریق او انجام می‌داد؟ یا هر روزه شاهد این بودند که او مشغول زحمت برای کسب و کار خود است؟ هر دوی این پاسخ‌ها بی‌شک درست هستند. به سختی می‌توانم رسولی را متصور شوم که دائماً باید در پی فرصتی باشد تا دیگران را به سوی مسیح هدایت کند ولی بیشتر وقتش را صرف چادر دوختن می‌کند و از ایمانش برای دیگران سخن نمی‌گوید. اما در کتاب اعمال رسولان باب ۱۸ گویی تعهد او برای کار تأیید و توجیه می‌گردد. در آن متن می‌خوانیم که چگونه پولس آکیلا و همسرش پرسکیلا را می‌یابد و از آنجا که همه‌ی آن‌ها خیمه‌دوز بودند پیش آن‌ها می‌ماند و با آن‌ها کار می‌کند. (آیه‌ی ۳) لوقا آکیلا را چنین توصیف می‌کند که وی یهودی‌ای بود که کلادیوس؛ امپراطور رُم باعث شده بود تا او از رُم فرار کند. کتاب اعمال رسولان از عنوان "یهودی" برای اشاره و تشریح افرادی استفاده می‌کند که به عیسی به عنوان مسیح موعود ایمان داشتند. ظاهراً پولس آکیلا و پرسکیلا را هم‌زمان وقتی که

داشتند دوش به دوش هم در کارگاه کار می‌کردند به سوی عیسی دعوت نمود.

در اعمال باب ۱۹ جزئیات عالی دیگری درباره‌ی کار این رسول را شاهد هستیم. لوقا به ما می‌گوید که: «اما بعضی سرسختی می‌کردند و ایمان نمی‌آوردند و پیش روی همگان، 'طریقت' را بد می‌گفتند. پس پولس از آن‌ها کناره گرفت و شاگردان را با خود برداشته، همه روزه در تالار سخنرانی تیرانوس به بحث و گفتگو پرداخت.» (اعمال ۱۹:۹)

کمی بعد او تشریح می‌کند که چگونه افراد دستمال‌ها و پیش‌بندهایی که با بدن او تماس یافته بود را برای بیماران خود می‌بردند و بیماران شفا می‌یافتند. (۱۲:۱۹) این تنها جایی است که اعمال رسولان به چنین کاری اشاره می‌کند. اما آن دستمال‌ها و پیش‌بندها چه بودند؟ واژه‌ی یونانی‌ای که در این جا به کار رفته^{۳۴} به معنای دستمال صورت است که برای پاک نمودن عرق از آن استفاده می‌شد. واژه‌ی simikinthion به معنای پیش‌بند کارگران است. بنابراین پولس به مخاطبان خود می‌گوید دستمالی که پولس عرق خود را با آن پاک می‌کرد و پیش‌بندهایی که او برای حرفه‌ی خیمه‌دوزی و چرم‌دوزی خود از آن‌ها استفاده می‌کرد نزد بیماران و دیوزده‌ها برده می‌شد و از طریق لمس آن‌ها این افراد شفا می‌یافتند. چنین به نظر می‌رسد که پولس فاصله‌ی زمانی ۱۱ صبح تا ۴ عصر از این پیش‌بندها استفاده می‌کرد و کارگران زمانی را معمولاً در وسط روز استراحت می‌کردند و بعد از اینکه تیرانوس؛ شاگردانش را مرخص می‌کرد و پولس کار صبحگاهی خود را تمام می‌کرد او با لباس‌های کار خود به کارگاه می‌رفت و کمی تعلیم می‌داد و سپس به سر کار خود باز می‌گشت. بنا به آیه‌ی ۳۱ از

باب ۲۰ پولس مشایخ افسسیان را تشویق کرده بود که آنان نیز همانند او شبانه‌روز کار و تلاش کنند و به آن‌ها با اشک‌ها هشدار می‌دهد. مشهود است که فعالیت‌های بی‌وقفه‌ی این رسول برای خدمت حتی شامل اوقاتی می‌شد که او مشغول خیمه‌دوزی بود. چنین به نظر می‌رسد اشخاصی که مشتاق شنیدن سخنان او بودند به محل کارش می‌آمدند تا با او ملاقات کنند. پولس بوسیله‌ی کار با دستانش هنجارهای صحیح خدمات رسالتی را برای زنان و مردانی که مردمی عادی بودند، بنا نهاد. او توانست با اقتدار کامل در محل کار خود به بشارت و شاگردسازی بپردازد زیرا خود او این کار را انجام می‌داد. هیچ‌کس نمی‌توانست به او بگوید تو نمی‌توانی تنش‌ها، ناعدالتی‌ها، رفتارهای اشتباه، بی‌احترامی‌ها، خستگی‌ها، بی‌حوصلگی‌ها، عدم‌قدردانی‌ها و تحقیری که من با آن روبرو هستم را درک کنی! این رسول در همان دنیایی زندگی می‌کرد که دیگران هم در آن بودند. او اصول شهادت و تکثیر روحانی را در قلمرو و فعالیت‌های روزمره و عادی قرار داد و این کار را از طریق الگویی انجام داد که از او بر جای مانده است.

در اولین سال‌های خدماتش اجتماع شاگردانی که پولس آن‌ها را بنا نهاد شبانی وجود نداشت که برای رفع احتیاجات شخصی‌اش به کمک‌های مالی افرادِ وفادار متکی باشد. آن‌ها خادم حقوق‌بگیر نداشتند. آن‌ها با این تعهد عمل می‌کردند که هر شاگرد عیسی زندگی روحانی خود و ایمانش را گسترش می‌داد و به دیگران منتقل می‌کرد. سال‌ها بعد وقتی که اجتماع آن‌ها بزرگ‌تر شد و الگوی خدمات رسمی به عنوان هنجاری پذیرفته شد، رهبران روحانی بسیاری ظهور کردند. دقیقاً پس از آن است که این رسول راهنمایی‌های خود را در نامه‌های شبانی‌اش در این باره ادامه می‌دهد و درباره‌ی حمایت مالی افرادی که کلام را تعلیم می‌دهند سخن می‌گوید.

رویکردی که پولس داشت باعث ایجاد نسلی از شاگردان گشت که خودکفا و تکثیرشونده بودند. این یکی از فاکتورهایی بود که پیشرفت شگفت‌انگیز انجیل را در سال‌های اولیه رقم زد. پولس رسول از طریق کار با دستان خود برای برطرف نمودن نیازهای مالی خود الگوی خدماتی خود را که بر اساس تکثیر روحانی است، بنا نهاد. او درباره‌ی این موضوع به همکار خود تیموتائوس چنین می‌نویسد: «و آنچه را که در حضور گواهان بسیار از من شنیدی، به مردمان امینی بسپار که از عهده‌ی آموزش دیگران نیز برآیند.» (دوم تیموتائوس ۲:۲)

شاگردان پولس با چشمان خود دیدند که چگونه باید آنچه از دهان او خارج شده است را در زندگی خود به کار بگیرند و آن الگویی که وی بنا نهاد بر خلاف آن الگویی بود که بسیاری دیگر به کار گرفته بودند. کلیسا می‌توانست از الگوی پولس بهره ببرد. کسی که به هیچ‌وجه به دنبال دریافت کمک‌های مالی برای خودش نبود بلکه مانند هر انسان معمولی دیگر راه‌هایی را پیدا کرده بود که بتواند نیازهای مالی خود و اطرافیانش را بر طرف سازد. این یکی از آن نکاتی بود که پولس را از یک واعظ معمولی متمایز می‌ساخت که دائماً از شنوندگان خود انتظار دریافت حمایت مالی داشتند. چنین واعظینی مرتباً از شهری به شهر دیگر سرگردان می‌گشتند. همچنین طبقه‌ای از مردم نیز بودند که گروه بزرگی^{۲۵} را تشکیل می‌دادند که به عنوان واعظین سرگردان از جایی به جایی دیگر می‌رفتند و با اجرای نمایش‌های مخصوصی از افراد شرکت‌کننده، پول مطالبه می‌کردند. پولس نمی‌خواست که در زمره‌ی چنین افرادی محسوب شود. زمانی که وی برای تسالونیکیان مثالی می‌آورد می‌گوید که او نقش یک پرستار را به خود می‌گیرد. انتظار

²⁵ - Mystery mongers

دریافت کمک مالی از این نوزادان مسیحی همانند آن بود که او روحیه‌ای که برای پرورش و رشد آن‌ها داشت را انکار کند.

دلیل شماره ۴: به منظور تکثیر سریع اجتماع ایمان‌داران

چهارمین دلیلی که پولس انتخاب کرد تا با دستان خود کار کند و نیازهای زندگی خود را مرتفع سازد و بر هدایای دیگران تکیه نکند این بود که این کار او می‌توانست باعث رشد و گسترش جوامع خودمختار شود. در شاگردسازی برای عیسی با پیروی از الگوی پولس، افراد می‌دانستند که چگونه در حالی که برای رفع نیازهای زندگی خود کار می‌کنند به دیگران هم کمک کنند تا در مسیر زندگی از عیسی پیروی کنند. پولس لازم نبود که برای مدتی طولانی در یک مکان بماند. او اغلب پس از چند ماه ماندن پیش شاگردانش آن‌ها را ترک می‌کرد و سپس در ملاقات‌های بعدی رهبرانی دست‌گذاری می‌کرد. (اعمال رسولان ۱۴: ۲۱-۲۳ را مطالعه کنید.) طولانی‌ترین مدتی که پولس در یک جا ماند دو سال در شهر آفسُس بود که مهم‌ترین شهر در استان رُم در آسیا بود که بندر بسیار معروفی محسوب می‌شد. از آن مکان بود که او و همراهانش نوایمانان را در شهرهای اطراف تقویت می‌کردند. در فاصله‌ی زمانی چند دهه پولس ده‌ها جماعت محلی متشکل از شاگردان را بنا نهاد که ما از آن‌ها با خبر هستیم. اجتماعاتی دیگری از قبیل لائودیکیه، کولسیان و هیروپولیس که توسط شاگردان او یا توسط اعضای دیگر شروع شدند و خلاصه آن که پولس رسول انتظار داشت شاگردان خدمت او را ادامه دهند و رهبرانی از میان اعضای این بدن آماده شوند تا آن بدن را تجهیز، هدایت و تشویق کنند.

دلیل شماره ۵: برای اینکه همکارانش را تکثیر ببخشد.

دلیل پنجمی که پولس انتخاب می‌کند تا به جای تکیه بر هدایای دیگران، کار کند و خدمت خود را ادامه دهد این بود که چنین سیاستی به او این توانایی را داد تا به سرعت بر شمار اعضای تیم میسیونری خود بیفزاید. در طول سال‌ها سفرهای بشارتی‌ای که او انجام داد، توانست ۲۴ نفر را در تیم خود آماده کند که هویت آن‌ها برای ما مشخص شده است. (علاوه بر آن افرادی وجود داشتند که نام آن‌ها در متن عهدجدید نوشته نشده است.) آنچه مشخص است این است که او هر ساله دو یا سه فرد جدید را از بین شاگردانش، به تیم اضافه می‌کرد. تنها سیلاس است که از اورشلیم آمده بود ولی بقیه اعضای تیم او ترک، قزاق و اسپانیایی بودند. اما او چگونه می‌توانست با چنین سرعتی به اعضای تیم خود بیفزاید؟ زیرا اعضای تیم او از الگوی او پیروی می‌کردند و هر فرد خود کار می‌کرد تا نیازهای فیزیکی خود را بر طرف کند در حالی که خود را کاملاً وقف می‌کرد. پولس مشاهدات خود را نیز در دوم تسالونیکیان ۳: ۷-۱۵ تأیید می‌کند. وقتی که او از واژه‌ی ما استفاده می‌کند در حقیقت می‌خواهد بگوید که چگونه او و سیلاس و تیموتائوس با هم کار کرده‌اند تا برای ایمان‌داران تسالونیکیی نمونه باشند، به عبارت دیگر پولس تیمی کاملاً پویا و متکی به خود را هدایت می‌کرد. آن‌ها به سرعت بر زندگی بسیاری از شاگردان مسیح تأثیر می‌گذاشتند و سپس به سرعت آن مکان را ترک می‌کردند و از بین شاگردانی که پرورش داده بودند دو یا سه شاگرد را برای دریافت تعالیم بیشتر با خود می‌بردند. آن‌ها قاطعانه بر اساس این پارادایم عمل می‌کردند. (این یعنی خدمت و بشارت ایمان‌داران معمولی) احتیاج نبود که آن‌ها منتظر بمانند تا اعضای‌شان دروس الهیاتی

خود را در دانشکده‌های محلی به پایان برسانند یا حامیانی را گرد آورند که تلاش‌های میسیونری و بشارتی آن‌ها حمایت کنند.

نتیجه‌گیری

از آنجا که انسان‌ها از طریق مثال‌ها الگوهای عملکردی خود را می‌آموزند، لذا آن روشی که سازمان‌های خدماتی کارمندان (تمام وقت) خود را می‌فرستند، باعث محدود شدن نقش ایمانداران معمولی در کلیسا می‌گردد و عمدتاً در رشد تعداد شاگردان عیسی مسیح تأثیری منفی می‌گذارد ولی متأسفانه این الگوی بارز هم به کار گرفته می‌شود. علاوه بر آن این پارادایم فکری و خدمتی باعث ایجاد نوعی از کلیساشناسی گشته است که در آن چنین روش‌های خدمتی اشتباه توجیه می‌شوند. بنابراین از دیدگاه کلیساشناسی از آنجا که کارمندان تمام‌وقت مسیحی به طور تمام‌وقت مسیح را خدمت می‌کنند، به این معنا است که آن‌ها "خواندگی خاصی" دارند. بنابراین چنین افرادی در ملکوت خدا جایگاه مهم‌تری از ایمان‌داران معمولی دارند و چون جماعت عادی خواندگی خاصی را در خود مشاهده نمی‌کنند بنابراین عیسی را فقط به طور "پاره وقت" خدمت می‌کنند و این گونه باور کرده‌اند که نمی‌توانند کاری خاص و مهم برای ملکوت پدر انجام دهند. در این دیدگاه گاهی جماعت عادی به عنوان شهروندان درجه‌ی دو محسوب می‌گردند و در چنین بستری است که زنان و مردان عادی می‌پندارند که از ظرفیت روحانی در حد شبانان و کشیشان برخوردار نیستند بنابراین نمی‌توانند به حیات و قوت روح خداوند دسترسی داشته باشند.

تأملات و مشاهدات ما نشان می‌دهد الگویی که بیش از یک قرن توسط غرب به کار گرفته شده است و توسط نیم‌کره‌ی جنوبی نیز تقلید می‌گردد کاملاً بی‌ثمر و بی‌نتیجه است. آن الگو بر اساس تأسیس کلیساها و عملکرد آن کلیساها در جلسات خدماتی یکشنبه‌ها شکل گرفته و جلساتی که در آن

قشر روحانیت حقوق‌بگیر دیده می‌شود، به ندرت باعث می‌شود تا شاگردان واقعی عیسی مسیح از بین جماعت پرورش یابند و بر شمار آن‌ها افزوده گردد، افرادی که می‌توانند فعالانه آنچه خود در زندگی روحانی تجربه کرده‌اند را به دیگران منتقل کنند.

همچنین متوجه شدیم که چگونه حمایت مالی از میسیونرهای (تمام وقت) در واقع یک انحراف تاریخی است. بنابر الگوی کتاب مقدسی که از زمان خود مسیح تاکنون به کار گرفته شده است، شاگردان عیسی با دستان خود کار کرده‌اند تا نیازهای فیزیکی خود را بر طرف سازند. این در مورد پولس رسول و اعضای تیم میسیونری او نیز صدق می‌کند. تحقق مأموریت بزرگ " ... همه امت‌ها را شاگرد سازید... " رابطه‌ای ناگسستنی با روش‌های حمایت مالی دارد. من فکر می‌کنم که ما باید به درکی عمیق‌تر از هدفی که در خدمات ما وجود دارد، دست یابیم. (از طریق با ارزش شمردن کار شاگردان مسیح که از اعضای معمولی هستند و سعی می‌کنند با زندگی روحانی خود بر زندگی افراد دیگر نیز تأثیر بگذارند.) و همچنین باید درک صحیحی از حمایت مالی برای چنین خدماتی داشته باشیم. (بر اساس تجدیدنظر در انتخاب خادمین تمام‌وقتی که از بین جماعت رشد می‌کنند در حالی که با دستان خود نیز کار می‌کنند تا نیازهای فیزیکی خود را مرتفع سازند.)

سئوالاتی برای تأمل:

- ۱) تعریف شما از یک ایمان‌دار معمولی در اجتماع ایمان‌داران پیرامون شما چیست؟ برای اینکه زندگی او را در مسیح و تعهدی که او برای خدمات خود و نسبت به قوم خدا دارد را تشریح کنید از چه واژگانی شروع می‌کنید؟
- ۲) در این فصل نویسنده چنین بحث می‌کند که نگاهی شغل‌محورانه به خدمات شبانی، بشارت و میسیونری باعث عدم مشارکت

جماعت عادی در خدمات شده و حیات جامعه‌ی ایمانی را محدود به جلسات و فعالیت‌های صبح‌های یکشنبه می‌کند. نظر شما درباره‌ی این دیدگاه چیست؟

(۳) نویسنده در این فصل تأکید می‌کند که مسئله‌ی پول و حمایت مالی سازمان‌های مسیحی نیز تأثیر بسیاری در تعریف نقش‌های مختلف در کلیسا دارند. چه مثال‌هایی می‌توانید برای تأیید یا رد این استدلال ارائه دهید؟

فصل دوم

آیا عیسی واقعاً می‌خواهد ما را تبدیل به
شاگردان خود بگرداند؟

یونانیان باستان گویی تفاوت‌هایی در بین سه نوع زمان قائل می‌شدند. دو زمان خاص^{۲۶} و زمان فیزیکی^{۲۷} که با واحدهای ثانیه، دقیقه، ساعت و غیره تعریف می‌شود و آن را به زمان‌های گذشته حال و آینده تقسیم می‌کنند. زمان کایروس؛ یک لحظه‌ی غیرمعمول است. نقطه‌ای از تعادلی مهم که بوسیله‌ی آن می‌توان گذشته و آینده را تعریف کرد. این لحظه‌ای است که در آن یک واقعه‌ی خاص و حیاتی رخ می‌دهد. زمان ایون؛ معین‌کننده‌ی یک زمان طولانی و نامحدود است که می‌تواند بدون هیچ محدودیتی بر پایان یک عصر یا ابدیت اشاره کند. هر سه زمان در متن عهدجدید به کار رفته است و متفکرین کتاب‌مقدس بحث‌های بسیاری در مورد ماهیت و تفاوت‌های این سه زمان مطرح نموده‌اند. آن‌ها با هم اتفاق نظر دارند که قسمت‌هایی از متن کتاب‌مقدس اشاره به لحظاتی خاص می‌کند که در آن خداوند به طور آگاهانه در زمان و مکان مداخله می‌نماید. برای مثال می‌خوانیم که عیسی در ابتدای خدمات خود اعلام می‌کند که: «زمان (کایروس) به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به این خبر خوش ایمان آورید.» (مرقس ۱: ۱۵) و پولس رسول به زمان

26 - Aion time and Kairos time

27 - Chronos time

کایروس در زندگی عیسی اشاره می‌کند، یعنی لحظه‌ای تعیین‌کننده و مهم در تحقق یافتن پروژه‌ی الهی برای نجات بشریت است. (افسیان ۱:۱۰)

زمانی که مسیح بر زمین می‌زیست، توجه‌ها به طور خاص به زمان کایروس یعنی مرگ و قیام او معطوف می‌شود. (مطالعه کنید متی ۱۸:۲۸ و یوحنا ۶:۷) و به همین خاطر چهار نویسنده‌ی انجیل یک سوم از نوشته‌های خود را به تشریح این ساعت از زندگی عیسی اختصاص می‌دهند. آن لحظه برای عادل‌شمردگی انسان بسیار حیاتی بود. (رومیان ۴:۲۵) آزادی ما از قدرت گناه (رومیان ۶: ۴-۱۰) و آزادی ما از قدرت مرگ. (رومیان ۸: ۱۰-۱۱) علاوه بر آن در اول قرن‌تین باب ۱۵ پولس شش نتیجه‌ی فاجعه‌باری را تشریح می‌کند که با حذف زمان کایروس از قیام مسیح حاصل می‌شود. اگر عیسی ناصری از مردگان برنخواست است: ۱) موعظه‌ی مسیح بی‌معنا است. (آیه‌ی ۱۴) ۲) ایمان به مسیح بی‌معنا است. (آیه‌ی ۱۴) ۳) همه‌ی شاهدین و واعظین واقعه‌ی قیام، دروغ‌گو بودند. (آیه‌ی ۱۵) ۴) آنانی که اعتماد خود را بر مسیح قرار داده‌اند در گناهان خود باقی مانده‌اند. (آیه‌ی ۱۷) ۵) همه‌ی ایمان‌داران و خفتگان در عهد اولیه (عهد عتیق از طریق اسرائیل) بلا تکلیف هستند. (آیه‌ی ۱۸) آنانی که در زمان حیات مسیح او را پیروی کرده‌اند بدبخت‌تر از هر کس دیگری هستند و باید دل ما به حال آن‌ها بسوزد. (آیه‌ی ۱۹) به طور قاطعانه می‌توانیم بگوئیم که بدون قیام هیچ کلیسایی متولد نمی‌شد. شاگردان با مرگ رسوا کننده‌ی آقای خود بسیار گیج شده بودند و برای زندگی‌های خود می‌ترسیدند. هیچ امکانی وجود نداشت که آن‌ها بتوانند آموزه‌های معلم ناصری خود را ادامه دهند و احتمال اینکه دیگران بخواهند مسیح را در چنین شرایط پیروی کنند، بسیار ضعیف می‌گشت.

دومین لحظه‌ی کایروس؛ در زمان عید پنطیکاست رخ داد. وقتی خدای پدر هدیه‌ی روح‌القدس را به شاگردان مسیح بخشید. عیسی پیش از رنج‌های خود به پیروان خود تضمین داد که برای آن‌ها بهتر است که او آنان را ترک

کند. «با این حال، من به شما راست می‌گویم که رفتنم به سود شماست. زیرا اگر نروم، آن مدافع نزد شما نخواهد آمد؛ اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم.» (یوحنا ۱۶:۷) صعود عیسی و نزول روح‌القدس نشان دهنده‌ی تبدیل بزرگی بود که در روابط بین شاگردان و خداوند آن‌ها اتفاق افتاد. پیش از آن لحظه‌ی کاپروس؛ عیسی خود به طور فیزیکی حضور داشت و شاگردان می‌توانستند زمانی که با مشکلی روبرو می‌شدند، از او کمک بگیرند. (مرقس ۴: ۳۵-۴۱؛ لوقا ۹: ۳۷-۴۵) اکنون در غیاب او شاگردان باید می‌آموختند که چگونه باید در ارتباط با او زندگی کنند و تنها بر حضور روحانی او حساب کنند که گفت: «شما را بی‌کس نمی‌گذارم؛ نزد شما می‌آیم.» (۱۴:۱۸) پس از واقعه‌ی پنطیکاست شاگردانی که عیسی را در جلیل همراهی کرده بودند، باید راهی تازه برای ارتباط با آقای خود می‌آموختند. همه‌ی شاگردان عیسی از لحظه‌ی صعود او و دریافت روح‌القدس آموختند که باید عیسی را بشناسند و به شباهت او درآیند و این تغییر را از طریق حضور مشاور روحانی خود یعنی روح‌القدس انجام دهند. اولین نقش روح‌القدس شناساندن عیسی است. (یوحنا ۱۴: ۲۶؛ ۱۵: ۲۶؛ ۱۶: ۱۳-۱۴) به همین دلیل ما می‌توانیم تأیید کنیم روح‌القدس نازل شد چون عیسی خداوند است و این ما را به سوی سومین لحظه کاپروس؛ هدایت می‌کند واقعه‌ای دیگر که از سوی خداوند در عهدجدید انتخاب شده بود و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این واقعه‌ای است که در زمانی ما بین قیام عیسی مسیح و فرستادن شدن آن وکیل مدافع در روز پنطیکاست اتفاق افتاد. متن کتاب‌مقدس در مورد این واقعه چنین سخن می‌گوید: «آنگاه آن یازده شاگرد به جلیل، بر کوهی که عیسی به ایشان فرموده بود، رفتند. چون در آنجا عیسی را دیدند، او را پرستش کردند. اما بعضی شك کردند. آن‌گاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه‌ی قوم‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند.

اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم.» (متی ۲۸: ۱۶-۲۰) در اینجا متنی داریم که هسته‌ی مرکزی تأمل ما در این فصل محسوب می‌شود. تأملی که بر اساس آن من به این سؤال پاسخ خواهم داد که آیا عیسی واقعاً از ما می‌خواهد که شاگرد او بگردیم؟

در فصل پیش سعی کردم نشان دهم که چگونه روش‌های جدیدی که ما برای درک نقش‌مان به عنوان شبان در اجتماع ایمان‌داران ایفا می‌کنیم (یعنی حرفه‌ای‌سازی بشارت مسیحی و استخدام خادمان) به طور گسترده جایگزین این ایده‌ی کتاب مقدسی شده است که شاگردان عیسی مسیح باید از بین جماعت عادی انتخاب شوند. این جایگزینی باعث شده تا خدمات روزهای یکشنبه برای جلب حمایت‌های مالی در کانون اهداف کلیسایی ما قرار بگیرند و مفهوم شاگردی جماعت عادی به حاشیه رانده شود. علی‌رغم تحقیقات صورت گرفته که اثبات می‌کند برنامه‌های روزهای یکشنبه‌ی ما در جهت شکل‌دهی و پرورش شاگردان واقعی برای مسیح بسیار ناموفق و غیرمؤثر بوده است، ولی باز جرأت نمی‌کنیم که اعتبار و اهمیتی که ما برای این نگرش قائلیم را زیر سؤال ببریم. به همین خاطر سعی می‌کنیم الگویی ایجاد کنیم که بر اساس آن خود را توجیه کنیم که چنین بشارتی باعث تولد اجتماعاتی می‌گردد که پابرجا می‌مانند تا خود نیز بشارت دهند و جوامع دیگری را ایجاد کنند. در مورد این موضوع خود و دیگران را چنین مجاب کرده‌ایم که این فعالیت مأموریتی است که عیسی به همه‌ی آنانی که او را دنبال می‌کنند سپرده است و روح‌القدس نیز ما را در تحقق این پروژه یاری می‌کند.

سعی می‌کنم افکارم را حول چهار عنصر ضروری متمرکز کنم که بر اساس یافته‌هایی است که از مطالعه‌ی این بخش از انجیل متی کسب کرده‌ام: (۱) مأموریت ما آن‌طور که عیسی آن را توضیح می‌دهد مهم‌ترین حکمی است که باید آن را انجام دهیم. (۲) ماهیت رسالتی این مأموریت به طور

خاص به اهمیت آن می‌افزاید. ۳) مأموریتی که عیسی بیان کرد، بسیار مشخص بود. ۴) این مأموریت هم مبتکرانه بود و هم استراتژیکی.

۱. این مأموریت مهم‌ترین کاری است که می‌توانیم انجامش دهیم.

بنابر روایت متی وقتی که عیسی قیام کرده برای ملاقات با یازده شاگرد خود به جلیل آمد، اولین جمله‌ای که بر زبان آورد این بود: «آنگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است.» برخی از متفکران کتاب مقدس می‌گویند که این واژگان به طور مستقیم خطاب به آن دسته از شاگردانی بود که به حقیقت قیام او شک داشتند و با خود می‌اندیشیدند که آیا باید نزد پاهای او بیافتند یا خیر! (آیه ۷) با این وجود اکثر آن متفکرانی که این متن را مورد مطالعه قرار دادند در این کلمات عیسی تأیید ویژه‌ای را مشاهده می‌کنند که باعث اهمیت بخشی به سخنان بعدی او می‌گردد. وقتی که عیسی قیام کرده بر اقتدار مطلق خود اشاره می‌کند و توجه‌ها را به آن جلب می‌کند، این اقتدار پیش شرط آن فرمانی می‌گردد که او به آن اشاره می‌کند یعنی اینکه آن فرمان چگونه باید به کار برده شود و ابزار محقق شدنش چیست. بیایید به ترتیب به این عناصر نگاهی بیان‌دازیم:

برای اینکه بتوانیم به درستی اهمیت واژگان عیسی را درک کنیم، باید به خاطر داشته باشیم که اقتدار یعنی قدرت فرمان دادن به اشخاص و وقایع. واژه‌ی قدرت مشخص‌کننده‌ی درک و انجام کاری است که فردی می‌خواهد انجامش دهد. عیسی ناصری در زمان خدمت خود بر زمین اقتدار و قدرت خود را آشکار نمود. او این اقتدار را زمانی نشان داد که ثابت کرد برتر از نیروهای طبیعی و ارواح شریر است. (مرقس ۴ : ۳۵ - ۴۱) قدرت غیرقابل مقایسه‌ی او با باز گرداندن حیات به دختری جوان از عالم مردگان مشهود بود. (مرقس ۵ : ۲۱ - ۴۳) با زنده کردن پسر بیوه زن نائینی (لوقا ۷ : ۱۱ - ۱۷) و دوست خود ایلعازر (یوحنا ۱۱ : ۳۸ - ۴۴) عیسی همچنین اقتدار

خود را در تعالیم خود آشکار نمود و باعث شد تا در جایگاهی فراتر از کاتبان و فریسیان بایستد. (مرقس ۱: ۲۲) در یک واقعه‌ی خاص او اعلام کرد که سخنان او هرگز زائل نمی‌شوند. (مرقس ۱۳: ۳۱) اقتدار او به گونه‌ای بود که می‌توانست با یک کلام ارواح شریر را به بیرون براند. (مرقس ۱: ۲۱ - ۲۸) با یک لمس ساده مردم شفا می‌یافتند. (مرقس ۵: ۲۷ - ۳۲) و حتی او این اقتدار را داشت تا گناهان را ببخشد. (مرقس ۲: ۱۰) با این وجود تنها پس از قیام او بود که خدا نیز او را به غایت سرافراز نمود و نامی برتر از همه‌ی نام‌ها به او بخشید. (فیلیپیان ۲: ۹) و پس از قیامش بود که عیسی این تعالیم را برای دوستان خود بازگو نمود. و در نهایت دقت کنید که عیسی ادعا می‌کند "همه‌ی اقتدار" به او بخشیده شده است. ما می‌دانیم که عیسی در طول خدمات خود بر زمین در بین مردم به شکل اعجاب‌انگیزی اقتدار خود را به نمایش گذاشت و از قدرت بی‌مانند خود استفاده نمود. همانند دیگر نویسندگان اناجیل، متی نیز بر اقتدار عیسی یعنی همان مسیحی موعود تأکید می‌کند. (بخوانید ۷: ۱۹؛ ۱۰: ۱؛ ۱۱: ۲۷؛ ۲۲: ۴۳-۴۴؛ ۲۴: ۳۵) اما هم-اکنون که عیسی از مردگان قیام کرده است، چه چیزی تغییر کرده است؟ چه تغییراتی رخ داده که باعث شده اکنون اقتدار او در حیطه‌ی گسترده‌تری عمل کند؟ اکنون حیطه‌ی اقتدار او شامل آسمان‌ها و زمین است، به عبارت دیگر کل هستی و کیهان را در بر می‌گیرد. پیش از وقایع مرگ و قیام مسیح، او اقتدار خاصی از پدر دریافت نموده بود. اما اکنون خدای پدر همه‌ی چیزها را زیر پای‌های او نهاد. (اول قرنتیان ۱۵: ۲۵-۲۸) اکنون او آن کسی است که از طریقش همه‌ی اقتدار خداوند قادر مطلق متجلی می‌شود.

عیسی اقتدار و قوت خود را با آنچه در موردش سخن می‌گفت مرتبط می‌سازد و بدین‌گونه نشان می‌دهد که هیچ اقتدار دیگری نمی‌تواند این فرمان را لغو و باطل نماید. چه در آسمان و چه بر زمین هیچ کس این قوت را ندارد که این فرمان را تغییر داده و یا اصلاح نماید. شاید به همین دلیل

است که پس از دو هزار سال هنوز کلماتی که او در کلامش عنوان کرده است به عنوان کامل‌ترین و قطعی‌ترین توضیح از مأموریتی است که او برای پیروان خود بر جای گذاشته است. به عبارت دیگر این مهم‌ترین مسئولیتی است که هر کدام از پیروان عیسی، می‌توانند انجام دهند. این اولین الویت خدماتی قوم خدا است. این والاترین فرمانی است که پیروان عیسی در تلاشند تا از آن پیروی کنند. این مأموریتی است که خطاب به همه‌ی کسانی که خود را متعلق به مسیح می‌دانند، صادر شده است.

دوماً؛ وقتی عیسی قدرت و اقتدار مطلق خود را اعلام و تأیید می‌کند مشخص می‌سازد که هر زانوئی در برابر نام او خم خواهد شد و هم در آسمان، هم بر زمین و هم در زیر زمین. (بخوانید فیلیپیان ۲: ۱۰) عیسی می‌داند که قرار است شاگردان او به دنیا فرستاده شوند تا در بین همه‌ی گروه‌های مردمی بر زمین شاگردسازی کنند. بدون هیچ استثناء یا تمایزی کلمات او تأیید می‌کنند که «زیرا هرچند هستند آنان که خدایان خوانده می‌شوند، چه در زمین و چه در آسمان - چنانکه به‌واقع نیز مردمان را 'خدایان' بسیار و 'خداوندان' بسیار است. اما ما را تنها يك خداست، یعنی پدر، که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم؛ و تنها يك خداوند است، یعنی عیسی مسیح، که همه چیز به واسطه‌ی او پدید آمده و ما به واسطه‌ی او هستیم.» (اول قرنتیان ۸: ۵-۶) و او هم‌اکنون همه‌ی اقتدار بر همه‌ی این قوم‌ها و خدایان آن‌ها را کسب کرده است و بر هر قدرت و اقتداری قوت پیدا کرده است. وقتی زنان و مردان مختلفی شاگردان عیسی می‌گردند آن‌ها هر روزه می‌آموزند که زندگی خود را تسلیم خداوندی عیسی نمایند. برای شاگردان مسیح نتیجه‌ی چنین تسلیمی باعث تبدیل شدن دائمی آن‌ها می‌گردد. تبدیلی که مستمر و ادامه‌دار است. یک شاگرد، همواره در حال کشف عناصری در زندگی خود است. عناصری که باید کمک کند تا در افکار، گفتار و عملکرد به شباهت استاد خود درآید. این در مورد همه‌ی افراد از هر قوم و نژادی صادق است. از آن‌جا که عیسای مسیح خداوند است و مقیاسی است

برای سنجش هر انسانی، شاگردان او نیز می‌توانند با اطمینان کامل با انسان‌های دیگر روبرو شوند.

نهایتاً با مرتبط ساختن این مأموریت با قدرت و اقتدار کامل عیسی او تأکید می‌کند که پیروان او باید آنچه که او حکم نموده را انجام دهند. او اقتدار و قوت کاملی بر زندگی آنان دارد. این بینش نشان می‌دهد که چرا واژه‌ی کاپروس؛ (خداوند) تبدیل به اعتراف اصلی شاگردان در مورد عیسی می‌گردد. (بخوانید رومیان ۹:۱۰؛ اول قرنتیان ۳:۱۲؛ فیلیپیان ۲:۱۱) این واژه به کسی اشاره می‌کند که شخص یا چیز دیگری به او تعلق دارد. کسی که می‌تواند تصمیم بگیرد که هدف و سرنوشت آن شخص یا آن چیز چه باشد. همه‌ی اقتدار از آن عیسی است، بنابراین او ارباب است. او خداوند است. این حقیقت به روشنی در انجیل متی دیده می‌شود. در آن انجیل این عنوان به طور خاص توسط شاگردان و همه‌ی افرادی که در رنج بودند و از عیسی می‌خواستند که در زندگی آن‌ها مداخله کند به کار گرفته می‌شود. جالب است حتی آنانی که با عیسی مخالفت می‌کردند نیز او را آقا یا رابی خطاب می‌کردند. متی نیز به طور سیستماتیک تمایز بین این گروه‌ها را مشخص می‌کند. در حالی که مرقس و لوقا اشاره می‌کنند که شاگردان عیسی او را ارباب یا رابی می‌خواندند، متی از واژه‌ی "خداوند" برای اشاره به عیسی استفاده می‌کند. در نتیجه مخالفین عیسی هرگز او را در انجیل متی خداوند نخواندند و شاگردان نیز هرگز او را با نام دیگری نخواندند. به عبارت دیگر عیسی برای متی نه تنها رهبری بود مانند موسی، بلکه وی حقیقتاً خداوند شاگردان بود. کسی که همه‌ی اقتدار بر آسمان و زمین به او سپرده شده بود.

این بدان معنا است فرمانی که عیسی می‌خواست بدهد تنها یک برنامه‌ی ساده یک متمدن یا استراتژی یا فرمول در میان فرمول‌ها و برنامه‌های دیگر نبود که من یا شما بتوانیم به خواست خود آن را به خدمات خود اضافه یا حذف نمائیم.

در این نقطه از تأمل خود درباره‌ی این موضوع تا آنجا پیش رفتیم و دریافتیم که عیسی خدای خدایان است و از آنجا که او فرمان داده تا شاگردانی را آماده کنیم که خود قادر باشند شاگردسازی نمایند، بنابراین اگر شما آگاهانه در تلاش باشید تا شاگردانی برای عیسی آماده کنید تا آن‌ها نیز بتوانند شاگردانی برای عیسی پرورش دهند، آن‌گاه شما از حکم او اطاعت نموده‌اید. و همچنین این حکم مشخص می‌کند که اگر شما آگاهانه تلاش نمی‌کنید تا به شاگردان عیسی بیافزایید شاگردانی که خود بتوانند شاگردانی بسازند در واقع شما در حال انجام کار دیگری هستید و این آن چیزی نیست که او از شما انتظار دارد. بیایید باری دیگر به متن کتاب مقدس نگاه بیندازیم و مشخص کنیم که آیا چنین ادعایی صحیح است یا خیر!

۲. طبیعت رسالتی مأموریت بزرگ عاملی است که بر اهمیت آن حکم می‌افزاید.

لوقا در مقدمه‌ی نامه‌ی خود به تئوفیلوس چنین می‌نویسد:

«من کتاب نخست خود را، ای تئوفیلوس، در باب همه‌ی اموری تألیف کردم که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادنشان آغاز کرد تا روزی که به واسطه‌ی روح‌القدس دستورهایی به رسولان برگزیده‌ی خود داد و سپس به بالا برده شد.» (اعمال رسولان ۱: ۱-۲)

دقت کنید که لوقا در مورد اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آن مشغول بود، سخن می‌گوید. این یعنی اموری که عیسی به واسطه‌ی روح‌القدس به رسولان برگزیده‌ی خود قبل از آنکه به آسمان صعود کند، سپرد. او قطعاً به زمان و موضوعاتی اشاره می‌کند که به همراهان بسیاری که در زمان حیات زمینی عیسی با وی بودند، سپرد و آنان این فرمان را دریافت نمودند تا کار او را بر زمین ادامه دهند. برای همین واژه‌هایی که عیسی به شاگردان خود می‌گوید در متن انجیل متی باب ۲۸ ثبت شده‌اند و ما در حال تفکر و تفحص درباره‌ی آن‌ها هستیم. آنچه مأموریت بزرگ خوانده

می‌شود، به طور خاص به اقتدار بر کسی برای انجام دادن کار یا وظیفه‌ای اطلاق می‌شود. این واژه همچنین به خود کار هم اشاره می‌کند. آن کسی که مأموریت را دریافت می‌کند آن کسی نیست که ماهیت آن مأموریت را مشخص می‌کند. در واقع دریافت‌کننده‌ی مأموریت آن کسی است که باید آن را انجام دهد و اگر مایل به دانستن و آشنائی بیشتر با این مأموریت باشیم مأموریتی که عیسی به پیروان خود سپرد نه یک گزینه خدماتی و مینیونی بود و نه یک پیشنهاد خدمتی! بلکه یک فرمان مطلق بود! «رفته و همه‌ی امت‌ها را شاگرد بسازید.» (متی ۲۸:۱۹) دو مؤلفه در این مأموریت وجود دارند که آن را فراتر از یک برنامه معمولی، یک ایده و یا یک پروژه قرار می‌دهند. دو مؤلفه‌ای که در این مأموریت وجود دارند عبارتند از: اقتدار آن و دقت و صراحت آن. دقت کنید که واژه‌ی "پس" در آیه‌ی ۱۹ در بسیاری از ترجمه‌های فارسی و انگلیسی دیده می‌شوند. این واژه در برخی از دست‌نوشته‌های باستان وجود ندارد با این حال آوردن آن در این متن منطقی خواهد بود. زیرا همان‌طور که قبلاً به این نکته اشاره کردیم، لحظه‌ی کاپروس؛ فرا رسیده بود و در آن لحظه همه‌ی اقتدار در آسمان و بر زمین به او سپرده شد. او اکنون می‌توانست به پیروان خود فرمان دهد که رفته و همه‌ی امت‌ها را شاگرد بسازند. وقتی عیسی این حکم را به پیروان خود اعلام کرد، او آن‌ها را فرستاد تا کار خاص و مشخصی را انجام دهند. این کار؛ کار رسالتی بود و حتی اگر همه‌ی پیروان عیسی به صورت فیزیکی فرستاده نمی‌شوند تا در فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلفی زندگی کنند و خدمت نمایند، اما هر کدام از آن‌ها خوانده شده‌اند تا در کار رسالتی شاگردسازی برای عیسای مسیح مشارکت داشته باشند. کمی جلوتر در این فصل دقت این مأموریت را به صورت دقیق‌تر مورد بررسی قرار خواهیم داد.

ماهیت رسالتی مأموریتی که عیسی به شاگردان خود سپرد توسط این حقیقت که این مأموریت ارتباط مستقیمی با عمل کرد و قوت روح‌القدس دارد

تقویت می‌گردد. (اعمال ۱: ۱-۳) این حقیقت در واقع همان چیزی است که یوحنا ی رسول شهادت می‌دهد و تصدیق می‌کند که فرستاده شدن پیروان عیسی به صورت مستقیم و قوی ارتباط دارد به فرستاده شدن خود عیسی توسط پدر به واسطه‌ی روح‌القدس. (یوحنا ۲۰: ۲۱-۲۳) اناجیل به ما می‌گویند که در ابتدای خدمات عمومی عیسی، روح‌القدس همانند یک کبوتر بر عیسی نازل شد. (متی ۳: ۱۳-۱۷؛ مرقس ۱: ۹-۱۰؛ لوقا ۳: ۲۱-۲۳؛ یوحنا ۱: ۳۲ - ۳۴) عیسی بر زمین آمد تا با قوت روح‌القدس اراده‌ی پدر را انجام دهد. عیسی با به اتمام رساندن مأموریتی که به او سپرده شده بود، شاگردانش را فرستاد تا آن کار را در غیاب فیزیکی او ادامه دهند. به همین دلیل است که انجیل یوحنا می‌گوید عیسی "بر آن‌ها دمید." درست همانند زمانی که خالق در بینی آدمی که از خاک سرشته بود، دمید. (پیدایش ۲: ۷) و گفت: همان‌گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم... روح‌القدس را بیایید. (یوحنا ۲۰: ۲۱-۲۲)

و نهایتاً لوقا به زیبایی می‌نویسد که مأموریت بزرگ به رسولانی اعطا شد که عیسی آن‌ها را برگزید. عنوان رسول همان‌طور که توسط لوقا استفاده می‌شود به دوازده شاگرد نیز اطلاق می‌شود که توسط عیسی انتخاب شدند تا با او بمانند و در خدمتش با او همکاری کنند. (مرقس ۳: ۱۳-۱۹) اما حتی در کاربرد گسترده‌تر این واژه به اشخاصی نیز اشاره دارد که فرستاده می‌شوند، یعنی پیغام‌آور منتخب شده. ما دیدیم که عیسی خود را به عنوان کسی می‌دید که توسط پدر فرستاده شده است. و از طریق این مأموریت او پیروان خود را همین‌گونه می‌فرستد تا وظیفه‌ی خاص شاگردسازی را به انجام برسانند.

۳. عیسی مأموریتی را سپرد که بسیار خاص بود

ولی واقعاً محتوای مأموریت بزرگ چیست؟ بله! شاگرد بسازید! در واقع این حکم شامل همین یک واژه است که در زبان یونانی به کار گرفته شده

است. فعل matheteuein در زبان آرامی به صورت matheteusate یعنی "مهیا کننده" به کار می‌رود. علاوه بر آن این حالت اولیه‌ی فعل در این متن است یعنی قلب این مأموریت که در دو بخش دیگر یعنی "تعمید دادن" و "تعلیم دادن" خلاصه می‌شود که به طور آشکار در فعل شاگردسازی حالتی ثانویه دارند. فعل اولیه در این جمله به ما می‌گوید که ما قرار است چه کاری انجام دهیم و وجه دیگرش تشریح می‌کند که ما چگونه باید این کار را انجام دهیم. به طور خلاصه هدف اصلی این مأموریت این است که شرایطی مهیا کند تا همه‌ی بشریت این فرصت را داشته باشند تا به شاگردان واقعی عیسی مسیح تبدیل شوند. باید خاطر نشان کنم که برای متی واژه‌ی شاگرد فقط آن ۱۲ شاگرد را شامل نمی‌شد. برای او این واژه به اشخاصی اشاره می‌کرد که عیسی را پیروی می‌کردند و خود متی کسی است که بیش از هر نویسنده‌ی دیگر از واژه‌ی شاگرد در متن انجیلش استفاده می‌کند و حتی با اینکه متی در انجیل خود از واژه‌هایی مانند فرستادن، رفتن، اعلام کردن، شفا، اخراج، مصالحه، شاهد بودن و تعلیم دادن استفاده می‌کند ولی باز هم این خودِ واژه‌ی "شاگردسازی" است که مشخص کننده‌ی هدف و مفعول این مأموریت محسوب می‌گردد.

"شاگردسازی کنید!"

بنابر متن متی ۱۹:۴ یک شاگرد کسی است که توسط عیسی متبدل می‌گردد زیرا او خوانده شده است تا او را پیروی کند. واژه‌ای که معمولاً با واژه‌ی شاگرد مرتبط است، واژه‌ی akoluthein است. این واژه به راه رفتن در پس قدم‌های شخصی دیگر اشاره می‌کند. شاگردسازی به زبان ساده یعنی این که به طور شخصی و خصوصی اشخاصی را در مسیر شاگردی عیسی، همراهی کنیم. این کار نه تنها به معنای هدایت مردم برای اعتراف به گناه‌کار بودن‌شان است، بلکه توکل کامل نمودن بر عیسی برای دریافت نجات می‌باشد. شاگردسازی به معنای تعلیم آنچه عیسی به دیگران تعلیم

داد یا قرار دادن آن‌ها در شرایطی نیست که بتوانند شهادت دهند و پیغام انجیل را اعلام نمایند و پیغام انجیل را توضیح دهند و به سوی مطالعه‌ی کتاب مقدس هدایت کنند، موعظه کنند و برای بیماران دعا کنند و ارواح شریر را اخراج کنند. کار شاگردسازی عملی عمیق‌تر از همه‌ی این موارد است. کلمات عیسی واضح است، «شاگرد از استاد خود برتر نیست و نه غلام از ارباب خود والا‌تر. شاگرد را کافی است مانند استاد خود شود و غلام را که همچون ارباب خود گردد.» (متی ۱۰:۲۴) این متن نقشی اساسی دارد و اصلی‌ترین تصویری است که از یک شاگرد در کتاب مقدس می‌توان یافت.

"رفته و شاگرد بسازید!"

همراهی آگاهانه و شخصی دیگران، ارتباط مستقیمی با مأموریت بزرگ دارد. همراهی دیگران در مسیری که به سوی شباهت عیسی پیش می‌روند یا به عبارتی دیگر مأموریت بزرگی که در متی ۲۸: ۱۹ آمده، حکمی مستقیم برای رفتن است. "رفته و شاگرد بسازید!" بسیار تعجب‌آور است که چگونه ما این فرمان را رفته و شاگرد بسازید را به "بیایید و تماشا کنید!" تغییر دادیم. این الگوی رسالتی‌ای است که بر اجتماعات ما حاکم است. تمرکز بر کمپین‌های بشارتی، جلسات یکشنبه، مطالعات کتاب مقدسی، جلسات کمیته‌ها و فعالیت‌های مختلف همه و همه از این الگو پیروی می‌کنند. مردم را دعوت می‌کنیم تا بیایند (و دوستان و آشنایان خود را که ایمان‌دار نیستند همراه خود بیاورند...) و نظاره‌گر آن چیزی باشند که رخ می‌دهد و این عکس آن چیزی است که جنبش‌ها باید یک سانتیفریوژ عمل کنند و به آنانی که به خداوند وفادارند انگیزه‌ی لازم را برای رفتن به سوی دنیا ببخشند و آنان را به سوی آن افراد هدایت کنند. تفسیر اشتباه ما از حکمی که عیسی برای

ما بنیاد نهاد باعث می‌شود تا جنبش‌های متضادی در کلیساهای ما شکل گیرند، جنبش‌هایی که مرکزگرا^{۲۸} هستند.

"آنان را در نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید."

متفکران کتاب مقدسی به ما می‌گویند که مراسم تعمید در جوامع یهودی امری رایج و معمولی بود و قطعاً توسط یحیای تعمیددهنده (متی ۳: ۱ - ۱۷؛ ۴: ۱۸ - ۲۲؛ مرقس ۱: ۱۶ - ۲۰؛ لوقا ۳: ۱۵ - ۱۸؛ ۵: ۱ - ۱۱؛ یوحنا ۱: ۱۹ - ۳۴) یا توسط تعمیدی که در این بخش‌ها بدان اشاره شد، پایه‌گذاری نشد. همچنین تحقیقات به ما نشان می‌دهند که مراسم تعمید در زمان عیسی برای یهودیان اعترافی عمومی از ایمان و توبه بود و عملی آگاهانه برای پذیرش تعهدی خاص! به عبارت دیگر تعمید لزوماً به معنای تغییر هویت مذهبی نبود. وقتی عیسی موضوع تعمید را با شاگردسازی مرتبط می‌سازد، او نمی‌گوید که آن شخص باید مسیحی شود. در زمان تعمید، شخص در حضور دیگران و عموم اعلام می‌کند که تصمیم گرفته است در پی قدم‌های عیسی قدم بردارد. واژه‌ی تعمید عملی است که در آن اعلامی از سوی پیروان عیسی صورت می‌پذیرد. این اعلام برای خانواده‌ی این افراد و افرادی که در آن جا حضور دارند صورت می‌گیرد.

یک بار دیگر از چشم‌انداز یک جامعه‌شناس و کارشناس امور دینی می‌گوییم که مراسم تعمید آب برای یهودیان قرن اول مشخص‌کننده‌ی این حقیقت بود که فرد تعمیدگیرنده به صورت رسمی و قطعی به تشابه کسی در می‌آید که در نام او تعمید می‌گیرد. یوجین پی. هیدمن^{۲۹}؛ در یک مقاله‌ی شگفت‌انگیز^{۳۰} به این نکته اشاره می‌کند که هم در عهدعتیق و هم در عهدجدید توبه آنقدر که به معنای اطاعت از خداوند به کار رفته به معنای

28 - Centripetal movement

29 - Eugene P. Heideman

30 - Proselytism, Mission

تغییر جامعه‌ای که بدان تعلق داریم، به کار نرفته است. هیدمن؛ برای توضیح این موضوع از عهدجدید به روز پنطیکاست اشاره می‌کند، جایی که پطرس به یهودیان و نوایمانان از هر امتی می‌گوید که باید توبه کنند و تعمید یابند بدون اینکه از آن‌ها بخواهد تا هویت خود را تغییر دهند. بنا بر گفته او حتی تعمید نشان‌دهنده‌ی تغییر تعلق یک شخص از یک جامعه‌ی انسانی به جامعه دیگری نیست.

توبه و تعمید به معنای تغییر جامعه‌ی انسانی یا شهروندی در عهدجدید نیست و همان‌طور که تاکنون به آن اشاره کردیم در عهدجدید یهودیانی که تعمید گرفتند هنوز هم یهودی باقی ماندند و خود را متعلق به هیکل و کنیسه‌ای می‌دانستند که عضو آن بودند. سامری‌ها، خواجه‌سرای حبشی و کُرئلیوس رومی وقتی تبدیل به پیروان عیسی گشتند، شهروندی خود را تغییر ندادند زیرا بودن در مسیح به معنای تجربه‌ی تولدی تازه از بالا است. (یوحنا ۳: ۳) و نه تغییر در تعلق داشتن در اجتماع انسانی نوایمانان! و این به معنای بدست آوردن شهروندی آسمان است. (فیلیپیان ۳: ۱۰) امروزه تعمید هم در داخل کلیسا و هم خارج از کلیسا، به عنوان مراسمی در نظر گرفته می‌شود که سمبلی از شکاف در روابط است. یعنی انسانی جامعه‌ی خود را ترک کرده و عضوی از جامعه‌ای دیگر می‌گردد. با این وجود تعمید در عهدجدید دارای چنین خصوصیت و مشخصه‌ای نیست. بنابراین تعمید نشانه‌ی عمومی از رابطه‌ای داوطلبانه است که در آن فرد خود را تسلیم مسیح می‌گرداند و این در کانون و مرکز شاگردسازی قرار می‌گیرد.

"و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند."

برای متی شاگردسازی به معنای آموختن زندگی بر اساس الگو و تعلیم عیسی تعریف می‌شد. این مطالب بر "تبدیلی غیر قابل تغییر در ارتباط با

خداوند و دیگران " یعنی راست‌کرداری^{۳۱} تأکید می‌کند. این تلاشی برای بدست آوردن نجات از طریق اعمال نیکو نیست. متی به ما می‌گوید که این کار چگونه باید انجام شود. عیسی اعلام کرد: «این است خون من برای عهد [جدید] که به‌خاطر بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود.» (متی ۲۶: ۲۸) دیگر نویسندگان اناجیل هم‌نظر در روایت خود از شام آخر به بخشش گناهان اشاره نمی‌کنند. برای متی شاگرد عیسی نیز این چنین بود که او نیز به خاطر بخشش گناهان سعی نمی‌کرد طبق الگو و تعالیم عیسی زندگی خود را تغییر دهد، بر عکس برای متی آنچه خداوند در عیسی مسیح انجام داد یعنی بخشش گناهان، نقطه‌ای بود که زندگی تازه‌ی شاگردان از آن شروع می‌شد.

اما مأموریت بزرگ فرمانی است که مسیح قیام کرده به ما یادآوری می‌کند نجات امری فراتر از بخشش گناهان ما است. از آن‌جا که همه‌ی اقتدار به عیسی سپرده شده است و او خداوند همه‌ی جوانب زندگی بشری است، قطعاً حق با ابراهام کوپر^{۳۲}؛ (فردی با پیشینه‌ی تحصیلات آکادمی کلیساهای اصلاح شده) بود وقتی که گفت: "حتی یک اینچ مربع از خلقت نیز وجود ندارد که عیسی نتواند فریاد برآورده و اعلام کند که این متعلق به من است!" به همین خاطر است که تعالیم عیسی تمامی جوانب وجود بشری را در بر می‌گیرد. برای مثال عیسی در مورد روش‌های حل تناقضات سخن می‌گوید، (متی ۵: ۲۴-۲۵) در مورد چگونگی امور جنسی سخن می‌گوید، (متی ۵: ۲۹-۳۰) در مورد چگونگی برقراری ارتباط سخن می‌گوید، (متی ۵: ۳۳-۳۴) و این که چگونه باید به درخواست کمک پاسخ دهیم، (متی ۵: ۳۸-۴۲) چگونه نسبت به افرادی که با شما مخالفت می‌کنند واکنش نشان دهیم. (متی ۵: ۴۴) چگونه باید برخی از اصول روحانی را به کار گیریم و به

31 - Orthopraxy

32 - Abraham Kuyper

انجام رسانیم، (متی ۶ : ۱-۱۸) و باید به دنبال چه چیزهایی باشیم، (متی ۳۳:۶) چگونه باید نسبت به افرادی که ما را ناامید می کنند واکنش نشان دهیم، (متی ۷:۱) چه کار کنیم وقتی که فرد بشارت گیرنده ارزش آن پیغامی را که می دهیم، نمی فهمد، (متی ۶:۷) چگونه باید دعا کنیم. (متی ۷ : ۷ - ۸) چگونه باید تشخیص دهیم که چه اخلاقیاتی داشته باشیم. (متی ۷:۱۲) باید نسبت به انبیای دروغین چه واکنشی نشان دهیم، (متی ۷:۱۵) باید از چه کسی بترسیم، (متی ۱۰ : ۲۶-۲۸) باید با والدین خود چگونه رفتار کنیم. (متی ۱۵:۴) چگونه نسبت به افکار شریعت گرایانه واکنش نشان دهیم، (متی ۱۶ : ۶) چگونه باید با آنانی که رفتار اشتباهی با شما داشته اند، واکنش نشان دهیم. (متی ۱۸:۱۵ ، ۲۱ - ۲۲) واکنش ما نسبت به مصرف گرائی باید چگونه باشد، (لوقا ۱۵:۲۲) نسبت به ازدواج باید چه دیدگاهی داشته باشیم، (متی ۱۹:۶) چه کسانی را باید در مجالس خود دعوت کنیم، (لوقا ۱۴ : ۱۲-۱۴) رفتار ما نسبت به مقامات دولتی باید چگونه باشد، (متی ۲۲ : ۱۹-۲۱) چگونه باید تعالیم عیسی را دریافت کنیم، (یوحنا ۱۴:۱۵) چگونه باید با دیگر شاگردان عیسی رفتار کنیم، (یوحنا ۲۵:۱۵-۱۶) هدف خدمات ما باید چه باشد. (متی ۲۸:۱۹) و به آنانی که در مسیر شاگردسازی همراهی شان می کنیم باید چه نکاتی را آموزش دهیم. (متی ۲۸:۲۰) شاگرد شخصی است که مشتاق است شبیه مسیح بگردد. او به صورت سیستماتیک و آگاهانه در هر زمینه ای از زندگی خود تعالیم عیسی را به کار می گیرد. و امروزه بدون در نظر گرفتن نژاد، جایگاه اجتماعی، تحصیلات، جنسیت، هویت مذهبی و سن همگی ما باید به عنوان کارآموز و شاگرد وارد این چرخه گردیم.

۴. مأموریتی که دریافت کرده ایم هم مبتکرانه است و هم استراتژیکی

عیسی قوانینی را بنیاد نهاد که می توانیم بر اساس آن زندگی خود را به عنوان شاگردان او مورد ارزیابی قرار دهیم. یکی از این قوانین ثمردهی است. «جلال پدر من در این است که شما میوه ی بسیار آورید؛ و این گونه شاگرد

من خواهید شد.» (یوحنا ۸:۱۵) این واژگان بر اساس تعلیمی است که در آن عیسی شاگردان خود را با شاخه‌های تاک مقایسه می‌کند که متصل به تاک حقیقی (به عبارت خود او) هستند. در این آموزه او با قوت بر این نکته تأکید می‌کند که شاگردان او باید در او بمانند یا به عبارتی در او ساکن شوند. (آیه‌ی ۴-۷) و همچنین در محبت او ساکن شوند. (آیه‌ی ۹-۱۰) او بر این نکته تأکید می‌کند که شاگردان برای اینکه در محبت او بمانند باید از فرامین او پیروی کنند و بر اساس تعلیم او زندگی کنند و به راهنمایی‌های او در زندگی خود جامه‌ی عمل ببوشانند. (آیه‌ی ۱۵) در انتهای این بخش که عیسی پرده از اسرار این تعلیم بر می‌دارد بار دیگر بر مسئله‌ی ثمرآوردن تأکید می‌کند. «شما نبودید که مرا برگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه آورید و میوه‌ی شما بماند، تا هر چه از پدر به نام من درخواست کنید به شما عطا کند.» (آیه‌ی ۱۶)

از این تعلیم می‌توانیم این‌گونه استنباط کرد که یک فرد از طریق ارتباط مستقیم با عیسی و تطبیق زندگی و اخلاقیاتش با تعلیم او، می‌تواند زندگی خود را غنی‌تر بگرداند. دقت کنید او همچنین بر این نکته تأکید می‌کند که اگر یک شخص بیاموزد در زمان نجات یافتن باید به آنچه اربابش می‌گوید نیز عمل کند و بر اساس تعلیم او زندگی کند، در نتیجه آن شخص از دوستی با او بهره خواهد برد. (یوحنا ۲۱:۱۴ را مطالعه کنید.) و در واژگانی شبیه آنچه در مأموریت بزرگ آمده است عیسی می‌گوید پروژه‌ی او این است که اگر شخصی بخواهد مطابق این الگو زندگی کند، باید برود. ["... مقدر داشتم تا بروید. " (یوحنا ۱۶:۱۵) "... و بروید. " (متی ۱۹:۲۸) و اینکه "... آن‌ها بروند و میوه بیاورند و میوه‌ی شما بماند. " (یوحنا ۱:۱۶) و "... شاگردان بسازند. " (متی ۱۹:۲۸)] همه‌ی آنانی که در طریق حیات عیسی زندگی می‌کنند، انتخاب و مقرر شده‌اند تا ثمر بیاورند، ثمری که باقی بماند. گاهی فکر می‌کنیم که تنها شبانان، مشایخ، شماسان، مبشران، میسیونرها، و

راهبه‌ها و دیگر انسان‌های مسح و تقدیس شده خوانده شده‌اند تا این کار را انجام دهند. اما درست همانند همه‌ی آنانی که خوانده شده‌اند تا در مسیح بمانند و حیات و قوت خود را از او دریافت کنند، همه نیز خوانده شده‌اند تا ثمر بیاورند. عیسی اعلام می‌کند که دو نتیجه‌ی خاص در زمانی که ما ثمر می‌آوریم محقق می‌شود: (۱) پدر جلال می‌یابد. (۲) ما نشان می‌دهیم که شاگردان او هستیم.

وقتی عیسی می‌گوید: "... نشان دهید که شما شاگردان من هستید." فعل آن واژه‌ی یونانی Ginomai است که به معنای بودن؛ آغاز حیات؛ خلق شدن یا ساخته شدن است. به معنای خاص کلمه زمانی که ما ثمری می‌آوریم تبدیل به شاگردان عیسی می‌گردیم و خود عیسی کیفیت آن میوه‌ای که ما به بار آوریم را ارزیابی خواهد کرد. (متی ۳: ۷-۱۰؛ ۷: ۱۵-۲۳؛ ۲۳: ۲۱ و مرقس ۴: ۲۰) این بدان معنا است که ما خوانده شده‌ایم تا ثمر بیاوریم. اگر این صحت داشته باشد که ما خوانده نشده‌ایم تا موعظه کنیم و جلسات مطالعه‌ی کتاب مقدس را هدایت کنیم، پس حتماً خوانده شده‌ایم که ثمر بیاوریم. اگر همه‌ی ما عطای بشارت را نداریم و خوانده نشده‌ایم تا موانع بین‌فرهنگی و زبانی را برای مسیح در نوردیم، ولی قطعاً همه‌ی ما خوانده شده‌ایم که ثمربخش باشیم. ثمرآوردن افتخاری نیست که مختص شبانان، کاهنان و میسیونرها و دیگر افراد مسح شده‌ای باشد که مسیح را به صورت تمام وقت خدمت می‌کنند. چرا این‌گونه نیست؟ زیرا عیسی گفت که وقتی ما ثمر بیاوریم پدر ما جلال می‌یابد و وظیفه‌ی همه‌ی ماست که پدر را جلال دهیم.

وقتی شاگردان عیسی دیگران را در مسیر شاگردی همراهی می‌کنند و آن اشخاص، نسبت به اشخاص دیگر این عمل را تکرار می‌کنند، این معنای ثمرآوردن است. در این صورت است که پروژه‌های نجات‌بخش خدای پدر آشکار می‌شود و نام او جلال می‌یابد. پولس برای چنین مواقعی است که

می‌گوید ما خدمت می‌کنیم تا جلال خداوند را تجربه کنیم و ارج نهیم. (افسیان ۱: ۱۰-۱۲) و او مشخص می‌کند که اصلاً برای این است که ما در خانواده‌ی پدر به فرزندخواندگی پذیرفته شده‌ایم. (اول قرنتیان ۱۵: ۳۱) مجدداً در فصل ۷ به ارتباط بین شاگردی عیسی و جلال خداوند خواهیم پرداخت. عیسی می‌گوید همه‌ی آنانی که در او بمانند قوت و حیات خود را از وجود حیات‌بخش عیسی دریافت می‌کنند و جلال پدر را از طریق حیات او در وجود همه‌ی آنانی که با او در ارتباط هستند، آشکار خواهند نمود. (یوحنا ۸: ۱۵) و او هشدار می‌دهد هر شاخه‌ای که ثمر بیاورد هرس خواهد شد تا بتواند ثمر بیشتری بیاورد. (یوحنا ۲: ۱۵) همه‌ی ما خوانده شده‌ایم تا در اثر قدم‌های مسیح راه رفته و دیگران را در این مسیر همراهی کنیم. هیچ‌کسی از این قاعده مستثنی نیست. هر کسی که به فراخوان عیسی برای پیروی از او پاسخ می‌دهد، بخشی از فرایندی می‌گردد که خدای پدر بنیاد آن را نهاده است. صحت این مطالب از آنجا برای ما آشکار می‌شود که خود عیسی نیز شاگردسازی می‌کند و به پیروان خود نیز حکم می‌کند تا همان کار را انجام دهند.

عیسای مسیح می‌توانست روش‌های گوناگون دیگری برای انتشار کلام خدا و خبرخوش انتخاب کند. او می‌توانست به فرشته‌ای دستور دهد تا دور زمین بچرخد و پیغام نجات را همانند یک ماهواره و به زبان‌های متناسب با آن منطقه‌ی جغرافیایی اعلام کند. او می‌توانست امور را طوری برنامه‌ریزی کند که صنعت چاپ، رادیو و تلویزیون پیش از تولدش اختراع شده باشند. عیسی می‌توانست نویسنده‌ای معروف، معلمی با تعالیم رادیویی یا اولین مبشر تلویزیونی باشد. خدا می‌توانست همه‌ی این کارها را انجام دهد. اما به جای آن، عیسی تصمیم گرفت که بنیاد کار خود را بر انسان‌هایی قرار دهد که بتوانند تبدیل به شاگردان او شوند. افرادی که پس از آن بتوانند دیگران را در همین فرایند همراهی کنند. به دلایل بسیاری این روش؛ روشی مبتکرانه

بود. اول؛ اینکه هر کسی می‌تواند آن را انجام دهد. برای همراهی فردی دیگر در مسیر شاگردسازی نیاز نیست که دانشجوی دانشگاه الهیات یا یک شبان‌باشید تا دیگری را در مسیر شاگردسازی همراهی کنید و دوم؛ اینکه این کاری است که یک فرد می‌تواند با همان ابزاری که هم‌اینک در دسترس دارد انجام دهد. لزومی ندارد که ساختمانی را کرایه کند، اتومبیلی داشته باشد، سیستم پیشرفته‌ی صوتی داشته باشد یا ابتدا کمک‌های مالی لازم برای کمپین‌های عمومی را مهیا کند تا موفق شود دیگران را در فرایند شاگردسازی همراهی کند. سوم؛ فرایند شاگردسازی که به معنای همراه شده با دیگران در مسیر شاگردی است، باعث تولید کارگران بیشتری می‌گردد. افرادی که واقعاً در تولید و برداشت محصول شرکت داشته باشند. وقتی به کثیر شدن تعداد کارگران نگاه کنیم، می‌بینیم که کمپین‌های بشارتی (بدون همراهی آگاهانه معلم با شاگردان خود که در مرکز مفهوم شاگردسازی قرار دارد) تنها به شمار افراد در اجتماع ایمان‌داران اضافه می‌کند در حالی که فرایند شاگردسازی باعث کثیر شدن قوم خدا می‌گردد.

ارزش ثمربخش بودن

پروژه‌های الهی از طریق برکات خداوند محقق می‌شوند. «خدا ایشان را برکت داد، و خدا بدیشان فرمود: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید. بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر هر جاننداری که بر زمین حرکت می‌کند، فرمان برانید.» (پیدایش ۱: ۲۸) می‌بینیم که در کتاب مقدس این برکت به هر کسی یا هر گروهی عطا شده است. این بنیاد هر عهدی است که خداوند با بشریت بسته است. ثمربخشی اولین برکت است و حکمی است که توسط خداوند اعلام شده است. او برگزیده است تا سلطنت و اقتدار خود را از طریق تکثیر نسلی الهی برقرار سازد. (بخوانید رومیان ۸: ۹؛ اول یوحنا ۳: ۹؛ اول پطرس ۱: ۳)

عیسی هم با گفتن این آیه بر این ارزش طبیعی و روحانی تأکید می‌کرد. «شما نبودید که مرا برگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه آورید و میوه‌ی شما بماند، تا هر چه از پدر به نام من درخواست کنید به شما عطا کند...» ملاک سنجش ثمربخشی هر انسانی که عیسی را پیروی می‌کند در ثمرآوردن خلاصه می‌شود.

وقتی هر انسانی در عیسی بماند و حیات را از او دریافت کند، می‌تواند در همراهی با دیگران در همان مسیر ثمر بیاورد. آن زمان است که اصل تکثیر شروع می‌شود، این فرایند شاید در نگاه اول بسیار طولانی و بی‌ثمر به نظر برسد. برای مثال تصور کنید که به عنوان مبشر یک فرد بتواند روزانه یک نفر را هدایت کند که ایمان آورده و عیسی را به عنوان خداوند زندگی خود بپذیرد. در طول یک سال آن مبشر می‌تواند شاهد نجات ۳۶۵ جان باشد. امکان ندارد که بتوانیم روزانه یک نفر را هم به سوی نجات و هم بلوغ هدایت کنیم. رسیدن به بلوغ و توانایی برای تکثیر یافتن و تولید دوباره، مستلزم گذر زمان است. تصور کنید که من بتوانم این کار را در طول یک سال انجام دهم. به عبارت دیگر در طول یک سال من فردی را به عنوان شاگرد روحانی در مسیر رسیدن به بلوغ روحانی همراهی کنم. آن مبشر می‌تواند شاهد ایمان آوردن ۳۶۵ نفر باشد. در نظر بگیرید که در انتهای سال اول من به شخصی که او را در مسیر شاگردی همراهی می‌کنم پیشنهاد می‌دهم که در سال دوم ما می‌توانیم دو نفر دیگر را در مسیر شاگردی مسیح همراهی کنیم و اینکه ما می‌توانیم این فرایندی که در سال اول پیموده‌ایم را در زندگی این دو فرد جدید در سال دوم عملی سازیم. در انتهای سال دوم اگر ما بتوانیم فرایند تکثیر روحانی را دوباره تکرار کنیم و بتوانیم شاگردان مسیح را در مسیر شاگردی همراهی کنیم اکنون دیگر چهار نفر هستیم که مسیح را پیروی کنیم. در طول همین دوره‌ی زمانی مبشر به بشارت خود به

صورت یک شخص در روز ادامه می‌دهد و شاهد نجات ۷۳۰ نفر در طول همان دوره‌ی زمانی می‌گردد.

اگر ما ثمربخشی آن را فقط در سال‌های اول در نظر بگیریم، فرایند تکثیر روحانی در ظاهر ثمربخشی کمتری نسبت به کار یک مبشر خواهد داشت. اما بنا بر میزان پیشرفت در سال‌های بعد و میزان تکثیری که در این جدول دیده می‌شود، می‌بینیم که در طول ده سال نتیجه‌ای که از این روش بدست می‌آید بسیار بیشتر از مبشری خواهد بود که در یک روز به یک نفر بشارت می‌دهد. پس از حدود ده سال ببینید چه اتفاقی می‌افتد. نتیجه در جدول زیر آمده است:

سال	(يك نفر در هر روز) مبشر	(يك شاگرد در يك سال) شاگرد
۱	۳۶۵	۲
۲	۷۳۰	۴
۳	۱،۰۹۵	۸
۴	۱،۴۶۰	۱۶
۵	۱،۸۲۵	۳۲
۱۰	۳،۶۵۰	۱،۰۲۴
۲۰	۷،۳۰۰	۱،۰۴۸،۵۷۶
۳۰	۱۰،۹۵۰	۱،۰۷۳،۷۴۱،۸۲۴
۳۳	۱۲،۰۴۵	۸،۵۸۹،۹۲۴،۵۹۲

عیسی با اینکه از جایگاه خاص موعظه در گروه‌های بزرگ بشارتی آگاه بود، اما موفقیت یا شکست این فعالیت را در گرو عمل کرد گروه کوچکی از افراد قرار داد که واقعاً او را دنبال می‌کردند. سرمایه‌گذاری استراتژیکی او در

زندگی آن اشخاص در کلید فرایند همراهی شخصی افرادی خلاصه می‌شد که تضمین‌کننده‌ی جنبش او و رشد پادشاهی خداوند بود. پادشاهی‌ای که او آن را اعلام کرده بود.

نتیجه‌گیری

وقتی به مأموریت بزرگی که عیسی به شاگردانش سپرد نگاهی عمیق می‌اندازیم، (متی ۲۸: ۱۶-۲۰) می‌بینیم که او به آن‌ها فرمان می‌دهد تا کاری انجام دهند و آن کار شاگردسازی بود! این وظیفه‌ی مهمی است که در مأموریت بزرگ بر عهده‌ی ما گذاشته شده است. وقتی عیسی گفت که شاگردسازی کنید منظور او چیز دیگری نبود. منظور او واضح و مشخص بود. عجیب است که چرا وقتی فرمان عیسی را می‌شنویم از سخنان او چنین استنباط می‌کنیم: "بروید به همه‌ی دنیا و کلیسا تأسیس کنید و کلیساهای شاگردسازی خواهند کرد!" این نه تأسیس کلیسا است و نه تأسیس گروه‌های خانگی و نه تعلیم و تجهیز رهبران و نه فعالیت‌های خیرخواهانه در نام او. (حتی اگر همه‌ی این چیزها خوب باشند و نقشی در زندگی یک شاگرد داشته باشند.) عیسی گفت: "شاگرد بسازید!!!!" زیرا او طالب شاگردان است.

سئوالاتی برای تأمل

(۱) بنا برآنچه نویسنده می‌گوید، چرا ما باید مأموریت بزرگی که در متی ۲۸ : ۱۸ - ۲۰ آمده است را جدی بگیریم؟

(۲) با واژگان خود مأموریت بزرگ را به صورت خلاصه تشریح کنید. به نظر شما چه مفاهیم مهمی در مأموریت بزرگ وجود دارند؟ چرا؟

فصل سوم

خصوصیات شاگرد مسیح کدامند؟

تا اینجا دیدیم که عیسای مسیح از ما می‌خواهد که در بین همه‌ی امت‌ها اقدام به شاگردسازی نمائیم. هر انسانی که با تولد تازه وارد خانواده‌ی الهی می‌گردد، (یوحنا باب ۳ را مطالعه کنید.) خوانده شده است تا شاگرد عیسی بگردد و وارد رابطه‌ی زنده‌ای با مسیح شود و در همراهی نمودن دیگران در مسیر شاگردسازی باعث استمرار این رابطه‌ی زنده و حیات‌بخش در زندگی دیگران گردد. هر شاگرد خوانده شده است تا خود شاگردسازی کند. عیسی به طور واضح به افرادی که در طی سه سال در جاده‌های جلیل او را همراهی می‌کردند گفت که باید همه جا شاگردسازی کنند و او وعده داد تا آن‌ها را تا انتهای جهان همراهی کند. (متی ۲۸ : ۲۰) به طور طبیعی تقریباً هر کلیسایی با همه‌ی توانش برای شاگردسازی سرمایه‌گذاری می‌کند. وقتی یک جلسه‌ی بشارتی برگزار می‌شود یا یک شبان موعظه می‌کند و یا یک خادم تمام‌وقت یک مطالعه‌ی کتاب‌مقدسی را هدایت می‌کند، وقتی ایمان‌داران در جلسه‌ی عشای‌ربانی شرکت می‌کنند، یا وقتی جلسه‌ی دعا برقرار است، افراد وفادار در چنین اوقات موضوعاتی را تجربه می‌کنند که می‌تواند به آن‌ها کمک کند تا از لحاظ روحانی در شبیه شدن به مسیح ترقی کنند. با این حال ما باید پا را فراتر هم قرار دهیم. درست است که چنین الگویی از کلیسا در همه‌ی جهان دیده می‌شود ولی بنا بر تحقیقات در آسیا

و آفریقا نتایج مثبتی به همراه نداشته است. اما با تمامی این نتایج همان گونه که در فصل ۲ اشاره کردم تعداد بسیار کمی از ایمان‌داران تحت تأثیر چنین فعالیت‌های کلیسایی می‌توانند به بلوغ برسند و خود باعث تکثیر ایمان‌داران گردند و همچنین به این نکته اشاره کردم که چنین درکی از خواندگی باعث می‌شود که توجه و انرژی ما متمرکز بر افرادی بگردد که روحانیون حقوق-بگیر و مجربی هستند. در نتیجه‌ی فعالیت‌های یکشنبه صبح آن‌ها، هر روزه شمار بیشتری از مسیحیان از خود می‌پرسند که آیا این کافی است یا آیا ما چیزی را از قلم نیانداخته‌ایم؟ در روشی که ما کارها را انجام می‌دهیم گویی برخی از کارها به درستی انجام نمی‌شوند. آیا همه‌ی فعالیت‌ها، جمع‌شدن‌ها و برنامه‌های ما واقعاً آن مأموریتی که ما از مسیح قیام کرده دریافت کرده‌ایم را محقق می‌سازد؟ یعنی رفته و همه‌ی امت‌ها را شاگرد سازید...

در این فصل به بررسی خصوصیات یک شاگرد واقعی خواهیم پرداخت، زیرا آنچه ما برای آن خوانده شده‌ایم این نیست که شاگردانی آماده کنیم که شبیه ما باشند. آن‌ها شاگردان مسیح هستند و نه شاگردان ما. به همین صورت فکر می‌کنیم دعوت شده‌ایم تا از دنیا برای مسیح شاگردانی بسازیم که سُنن کلیسایی ما را پیروی کنند. وقتی عیسی مسیح این مأموریت میسیونری را به ما سپرد، برای آن نبود که کاتولیک‌ها، کاتولیک بسازند. بپتیست‌ها، بپتیست و انجیلی‌ها انجیلی و پنطیکاستی‌ها پنطیکاستی‌های دیگر و الی آخر. عیسی کاتولیک‌ها را می‌فرستد تا شاگردانی برای عیسی بسازند و این برای همه‌ی گروه‌های دیگر هم صادق است. بیائید برای یک دقیقه به این نکته فکر کنیم که چرا عیسی به این دنیا آمد؟ چرا او زاده شد؟

مسیح چرا به این دنیا آمد؟ چرا عیسی زاده شد؟

پاسخ به این دو سؤال تقریباً مشخص است. عیسی زاده شد تا جهان را نجات دهد. برخی دیگر می‌گویند مسیح به جهان آمد تا به ما راه رسیدن به

پدر را نشان دهد. برخی بر این نکته تأکید می‌کنند که عیسی بدنیا آمد تا گناه ما را بردارد و برای گناهان ما بخششی مهیا کند. مسیح آمد تا ما را با خالق مصالحه دهد و راه رسیدن به آسمان را به ما نشان دهد. این آن چیزی است که برخی دیگر بر این گواهی می‌دهند. بسیاری از آفریقائی‌ها باور دارند که عیسی بدنیا آمد تا بر نیروهای غیبی پیروز شود، بر نیروهای شرارات و مرگ و اینکه برای ما شفا و حیات واقعی را به ارمغان بیاورد.

در پس هر کدام از این واکنش‌ها حقیقتی نهفته است. اما به جز موارد بالا آیا عیسی مسیح به جهان نیامد که به ما بگوید شاگردان باید چگونه باشند؟ موضوعی که از چشمان ما پنهان است اما افراد بسیاری شاهد آن هستند؟ درباره‌ی سخنانی فکر می‌کنم که عیسی قبل از مرگش در زمان بازجوئی توسط پیلاتس به زبان آورد. «پیلاتس پرسید: «حقیقت چیست؟» چون این را گفت، باز نزد یهودیان بیرون رفت و به آن‌ها گفت: «من هیچ سببی برای محکوم کردن او نیافتم.» (یوحنا ۱۸: ۳۳-۳۸)

تفسیر سؤال پیلاتس که پرسید: "حقیقت چیست؟" دشوار است. منظور پیلاتس در واقع چه بود؟ آیا این سؤال بیان‌گر تردید، سؤتفاهم، بی‌صبری، ناامیدی او بود یا قدرت او؟ هیچ‌کس نمی‌داند که چگونه باید به این سؤال پاسخ داد. اما وقتی عیسی می‌گوید که او به جهان آمد تا بر حقیقت شهادت دهد، پیغام او واضح است. آن سخنان تصدیق‌کننده‌ی این حقیقت است که آن چیزی که ما هستیم و معنای دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم همه و همه در پرتوی حقیقت وجود او، اعمال او و تعالیمش معنا می‌یابند.

عیسی ادامه می‌دهد که او به دنیا آمد و به دنیا آمدنش واکنش به اشتیاق بنیادی و اساسی بشریت بود تا وجود انسان‌ها در مسیر و اراده‌ی پدر قرار بگیرند و در پرتوی این حقیقت او خود را پاسخی به اساسی‌ترین سؤال زندگی انسان‌ها معرفی کرد. ما انجیلی‌ها گاهی مشتاق آن هستیم تا عیسی را فقط به عنوان نجات‌دهنده‌ی جان‌های خود بشناسیم و از توجه نمی‌کنیم

که او حقیقتی فراتر از این موضوع است. عیسی فقط به دنیا نیامد تا بر صلیب بمیرد. او تنها به این دنیا نیامد که به ما این امکان را بدهد تا وارد بهشت گردیم. زندگی او، مرگ و قیام او همه و همه در خدمت آن هدف عالی بودند. آنچه او بر صلیب انجام داد باعث شد تا با خدای پدر مصالحه نمائیم. (دوم قرن‌تین ۸ : ۱۸ - ۱۹) تا از محکومیت رهایی یابیم. (رومیان ۸:۱؛ اول تسالونیکیان ۱:۱۰) از مرگ (اول قرن‌تین ۱۵ : ۵۴ - ۵۵؛ دوم تیموتائوس ۱ : ۱۰؛ عبرانیان ۲ : ۱۴-۱۵) از قدرت طبیعت گناه‌آلود این دنیا (رومیان ۷ : ۲۳ - ۲۵؛ غلاطیان ۴:۱؛ ۵:۲۴) از تمام قدرت‌هایی که با خداوند به مقابله می‌پردازند، (کولسیان ۲ : ۱۴ - ۱۵؛ دوم تیموتائوس ۴:۱۸) آزاد شویم و این حقایق وارث بودن ما را به عنوان وارثانی که میراث‌شان فسادناپذیر، بی-آلایش و ناپژمردنی است، تضمین می‌کند. با این حال وقتی عیسی می‌خواست دلیل آمدنش را برای پیلاطس بازگو کند به هیچ کدام از این مسائل اشاره نکرد. بلکه او گفت: "من از این رو زاده شدم و به این جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم."

مشاهدات من می‌گویند بسیاری از اعضای کلیسا، ایمان خود را فقط برای دریافت نجات بر عیسی قرار می‌دهند. آن‌ها از او فقط بخشش گناهان خود را می‌خواهند تا امیدی برای زندگی ابدی داشته باشند، اما آن‌ها به عنوان شاگرد عیسی رشد نمی‌کنند زیرا آن‌ها نتوانستند ارتباط عیسی را با حقیقت درک کنند. برای این که ارتباط بین عیسی و حقیقت و حیات یک شاگرد آشکار شود، ابتدا به نوشته‌جات یوحنا رجوع خواهیم نمود. افکار و تمرکز من حول سه عنصر اساسی خواهند بود: (۱) عیسی حقیقت را به ما منتقل می‌کند. (۲) عیسی در حقیقت و بر اساس حقیقت عمل می‌کرد. (۳) عیسی خود حقیقت است.

اما ابتدا بیایید بر سر این مسئله به تفاهم برسیم و ببینیم معنایی که ما می‌خواهیم برای حقیقت در نظر بگیریم چیست؟

در مورد تعريف حقيقت

متفكرانِ بزرگ گذشته بر اين باور بودند كه يكي از كارهاي اصلي بشر اين است كه حقيقت را درباره‌ي خود و دنيايي كه در آن زندگي مي‌كند و آن حقيقت متعال كه به هر چيزي معنا مي‌بخشد، درك كنند. بوديسم؛ با اين كه وجود خدا را رد مي‌كند باز هم اين نکته را تصديق مي‌كند كه نياز است حقيقت را تميز دهيم و افكار، احساسات، تعهدات و اعمال‌مان را بر اساس درك ما از حقيقت تطبيق دهيم. نهايتاً حقيقت به آن چيزي اطلاق مي‌شود كه مي‌توانيم در مورد خود و دنياي پيرامون خود از آن مطمئن باشيم. اين مشاهده به ما اين اجازه را مي‌دهد تا حقيقت را چنان تعريف كنيم كه هم‌راستا با واقعيت باشد. آيا موضوعات و تجربيات خاص ما واقعي هستند؟ آيا اين تجربيات تنها معنای ظاهري دارند و توهمات و تخیلات هستند، مانند آنچه هندوها بدان ايمان دارند؟ ما چگونه مي‌توانيم واقعيت را در مورد خودمان و بودن‌مان در اين دنيا راه، درك كنيم؟ آيا امكان دارد باورهاي ما رويائي بيش نباشند؟ يا انعكاسي از تصورات ما باشند كه هيچ هم‌خواني‌اي با واقعيت ندارند؟ اگر اين چنين باشد ما چيزي بيشتر از احمقان مذهبي يا ديوانگان عاشق نيستيم. حماقت به انسان‌ها اجازه نمي‌دهد كه تمايز بين آنچه واقعيت است و آنچه هذيان و توهم است را تشخيص دهد.

مشكل اين است كه در انتها ايمان ما هر چه هم كه باشد بالاخره واقعيت در زندگي ما رخ خواهد داد و به ما خواهد رسيد. مردی كه از طبقه‌ي دهم يك ساختمان سقوط مي‌كند مي‌تواند در حين سقوط وقتي كه از کنار هر پنجره‌اي عبور مي‌كند فریاد بزند: "تا حالا كه به خير گذشت!" اما لحظه-اي فرا خواهد رسيد كه او با حقيقت بسيار سختي روبرو خواهد شد.

حقیقت در معنای کتاب مقدسی آن، تنها مفهومی نیست که به گونه‌ای انتزاعی، هم‌راستا با واقعیت باشد. حقیقت کتاب مقدسی قابل اعتماد است و شایسته آن است که شخصاً نسبت به آن متعهد شویم زیرا این حقیقت به اعمال ما معنا می‌بخشد.

جالب است بدانیم که در عهدعتیق واژه‌ای برای حقیقت وجود نداشت. برای یهودیان حقیقت بیشتر از آنکه یک باور باشد به نحوه‌ی تطبیق زندگی هر فرد اشاره می‌کرد به گونه‌ای که زندگی هر فرد چقدر با باورهایش، هم‌راستا است. توضیحاتی که در مورد انبیای کذب وجود دارند مثال‌های خوبی هستند از روشی که کتاب مقدس درباره‌ی حقیقت سخن می‌گوید. انبیای کذب از لحاظ اخلاقی فاسد بودند. آن‌ها در پی سود نامشروع بودند. (ارمیا ۶: ۱۳ و میکا ۳: ۵، ۱۱ را بخوانید.) آیاتی که درباره‌ی زنا، مجرمان و بدکاران و دروغگویان بی پروا (ارمیا ۲۳: ۳۰) آمده، نشان دهنده‌ی این موضوع است که پیغام آن‌ها فاقد اعتبار بود. آنچه آن‌ها می‌گفتند چیزی جز رویای دل آن‌ها (ارمیا ۲۳: ۱۶، ۲۶) نبود. حقیقت کتاب مقدس را نمی‌توان جدا از روش زندگی‌ای دانست که بر اساس نسخه‌ای خاص از واقعیت باشد. یهودیان می‌گویند: "به من نگوئید به چه باور دارید؟ به من نشان دهید که چگونه زندگی می‌کنید!"

وقتی عیسی در مقابل پیلاتس می‌ایستد می‌گوید که به این دنیا آمده است تا با اعمال و سخنان خود نشان دهد که واقعیت واقعی چیست، یعنی واقعیت همه‌ی آنچه زندگی و تعالیم عیسی را تشکیل می‌داد، هم‌راستا با آن چیزی قرار می‌گرفت که عیسی بود و هر چیزی که با حیات و تعالیم عیسی مطابقت ندارد هم‌راستا با واقعیت متعال نیست.

عیسی آنچه واقعی است را به ما نشان می‌دهد

در اناجیل واژه‌ی آمین ۱۰۰ بار تکرار شده است. ۳۱ بار توسط مرقس ۶ بار توسط لوقا و ۲۵ بار در تکرار دوتایی به صورت "آمین-آمین" در نوشته‌جات یوحنا. این واژه از فعل عبری‌ای گرفته شده است که نشان دهنده تأیید، نگاه‌داشتن، تأسیس نمودن، تأیید کردن و مطمئن بودن از چیزی اشاره می‌کند. در زبان انگلیسی در برخی از ترجمه‌ها این واژه چنین ترجمه شده است: "من به شما حقیقت را می‌گویم؛ یا حقیقتاً به شما می‌گویم؛ یا من حقیقتاً تضمین می‌کنم؛ یا من به شما حقیقت را اعلام می‌کنم." متفکران کتاب مقدسی به ما می‌گویند که این استفاده دوتایی از واژه‌ی "آمین" هم-راستا با هیچ نوع واژه‌ی عبری نیست و در نتیجه واژه‌ای است که خود عیسی مستقیماً آن را ابداع نموده است. وقتی عیسی از این عبارت استفاده می‌کند گویی چیزی مثل این را می‌گوید: "گوش کنید که من چه می‌خواهم بگویم زیرا واژه‌هایی که من می‌گویم از من نیست بلکه (یوحنا ۳:۳۴) آنچه واقعیت است را آشکار می‌سازد." عیسی مسائل را همان‌طور که بودند در نظر می‌گرفت. وقتی او بر اهمیت مصالحه تأکید می‌کند برای مثال در (متی ۵:۲۶) یا از بخشیدن و سخاوت آزادانه (متی ۱۰:۴۲) یا از ایمان (متی ۱۷:۲۰)؛ یوحنا ۵:۲۴) و یا شادی از اینکه آنچه گم شده بود، یافت می‌شود، (متی ۱۸ : ۱۳) یا از احتیاج ما برای درک منشأ آن چیزی که نیکو است، (مرقس ۳ : ۲۸) همه و همه هم‌راستای با حقیقت است. زیرا پدر هم واقعیت متعالی است و هم کسی است که عیسی را به دنیا فرستاد. (یوحنا ۷:۲۸) و از آنجا که عیسی به دنیا آمد تا پدر را آشکار سازد تعالیم او هم‌راستا با حقیقت متعال است. (یوحنا ۸:۱۶)

در انجیل یوحنا باب ۸؛ عیسی به طور واضح تفاوت بین آنانی که ایمان خود را بر او قرار می‌دهند و آنانی که در پی عملکردشان، ایمان خود را به تعالیم او مرتبط می‌دانند، سخن می‌گوید. متن کتاب مقدس به ما می‌گوید که پس از آنکه برخی از مردم سخنانی را که عیسی در مورد چگونگی مُردنش بر صلیب بازگو کرد را شنیدند، (آیه ی ۲۸) بسیاری به او ایمان آوردند. (آیه ی ۳۰) اگر با ایمان است که فردی نجات می‌یابد در آن صورت می‌توانیم بگوئیم که بسیاری از آن افرادی که آنجا بودند و ایمان آوردند، "تولد تازه یافتند"، "ایمان‌دار شدند" و "توبه کردند" یا "مسیحی" گشتند. در انجیل یوحنا باب ۸ عیسی به طور آشکار تفاوت بین آنانی که ایمان خود را بر عیسی قرار می‌دهند و آنانی که پس از قرار دادن ایمان‌شان وقف تعالیم او می‌گردند، نشان می‌دهد. وقتی عیسی با این افراد سخن گفت به این مسئله اشاره داشت: "اگر شما در تعالیم من بمانید و اگر شما اجازه دهید تا سخنان من منطق این زندگی را برای شما تشریح کند و اگر هم‌راستا با آنچه من می‌گویم زندگی کنید، حقیقتاً شاگردان من خواهید بود و خواهید فهمید که چه چیزی درست است و آن درک شما را از همه‌ی توهّمات آزاد خواهد کرد." (آیات ۳۱، ۳۲)

یهودییانی که به عیسی ایمان داشتند یهودیان بدی نبودند. آن‌ها قوانین تورات را حفظ می‌کردند ولی با این حال عیسی به آن‌ها می‌گوید برای اینکه بتوانند شاگرد او گردند باید در تعالیم او ساکن شوند، آن‌ها را نگاه دارند و دائماً در آن بمانند و آن را زندگی کنند. برای مثال به تجربه‌ی ما را در کلیساهای انجیلی کامرون دقت کنید:

تقریباً سه سال پیش آن‌جا بودیم و من و دایان؛ به کلیساهای بسیاری سر زدیم. اکثر موعظه‌ها مطابق با کلام خدا نبود و بسیاری از موعظه‌ها بر

اساس متنی از عهدعتیق یا یک رساله بدون در نظر گرفتن کل بافت کتاب مقدس انجام می‌شد. تعداد افرادی که از انجیل حقیقی را موعظه می‌کردند بسیار انگشت شمار بودند و همچنین مشاهده کردیم که در بسیاری از کلیساها ده فرمان به جای خوشابه‌حال‌ها بر دیوار و سن کلیسا نقش بسته است. چنین به نظر می‌رسد که یک نفر برای نجات پای صلیب رفته باشد ولی برای تعلیم نزد پای‌های موسی یا پولس نشسته باشد. عیسی ما را دعوت کرد تا در کلام او زندگی کنیم. آیا تاکنون از خود پرسیده‌اید که چرا انجیل متی در ابتدای عهدجدید قرار دارد؟ این به آن دلیل نیست که انجیل متی زودتر از همه‌ی نوشته‌جات عهدجدید نگاشته شده است. انجیلی که پیش از همه‌ی نوشته شده است، مرقس است. متفکر معروف کتاب مقدس ریموند براون؛^{۳۳} به ما می‌گوید درست از ابتدای قرن اول تعالیم متی به عنوان "متن اصلی" و بنیادی برای کلیسای اولیه محسوب می‌شد. چنین به نظر می‌رسد گویی متی انجیل خود را طوری تدوین کرده است تا بتواند بر این نکته و این حقیقت تأکید کند که شاگرد عیسی کسی است که مطابق با تعالیم عیسی زندگی می‌کند. همه‌ی خطابه‌های اصلی عیسی در آن انجیل خطاب به شاگردانش اوست. (متی ۵: ۱؛ ۱۰: ۱، ۳۶؛ ۱: ۱۸؛ ۱: ۲۳؛ ۲۴: ۱-۳) متی تأکید می‌کند که تعالیم عیسی به شاگردان او درک و بینش جدید عطا می‌کرد. عیسی مسائل را آن‌طور که بودند منتقل می‌کرد و شاگردان می‌آموزند که زندگی خود را مطابق با آن حقیقت تغییر دهند تا بتوانند منعکس کننده‌ی آن حقیقت باشند. بنا بر انجیل متی آن اطاعت کامل نسبت به تعالیم عیسی گاهی عدالت خوانده می‌شود، (متی ۵: ۱۷ - ۲۰) و گاهی محبت خوانده می‌شود. (متی ۲۲: ۳۷ - ۴۰) و این خصوصیات اصلی یک شاگرد

محسوب می‌گردد. بنابراین شاگرد فردی است که روش زندگی خود را نسبت به تعالیم عیسی تغییر و تبدیل می‌دهد و هم‌راستا می‌گردد.

عیسی بر طبق آنچه واقعی است، عمل می‌کند

انجیل به ما می‌گوید عیسی تنها به تعلیم کلامی آنچه واقعی بود رضا نمی‌داد، بلکه می‌شد در شخصیت او تجسم واقعیت را مشاهده کرد. در عیسی، واقعیت نهایی در مقابل چشمان ما آشکار می‌شود. «و کلام، انسان شد و در میان ما مسکن گزید. ما بر جلال او نگریستیم، جلالی شایسته‌ی آن پسر یگانه که از جانب پدر آمد، پر از فیض و راستی.» (یوحنا ۱: ۱۴)

عیسی به شاگردان خود گفت: «عیسی به او گفت: «فیلیپس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونگی آن است که می‌گویی "پدر را به ما بنما"؟» او تجسم واقعی ذات و طبیعت خدای پدر است. او نه تنها از محبت سخن می‌گوید بلکه او دیگران را در حقیقت کامل محبت می‌کرد. گناه‌کاران او را دوست خود می‌دانستند. او نه تنها در مورد بخشش موعظه می‌کرد، بلکه دیگران را می‌بخشید. او نه تنها در مورد نیاز به عدالت و پارسائی موعظه می‌کرد، بلکه بر آنانی که در آن روزگار بنیاد فساد و ناعدالتی بودند، حمله می‌کرد. او یک هیأت علمی-الهیاتی یا یک کالج کتاب‌مقدس تأسیس نکرد، بلکه او زنان و مردان را دعوت کرد تا ۲۴ ساعت از روز را با او باشند. دقیقاً به همین خاطر بود که آنان توانستند با روش زندگی عیسی به دیگران شهادت دهند و او را به عنوان تجلی کامل فیض و حقیقت معرفی کنند. وقتی یوحنا می‌گوید که عیسی "پر از فیض و راستی بود..." به ما کمک می‌کند تا آنچه مردم در زمان زندگی با عیسی و صرف نمودن زمان با او می‌دیدند را درک کنیم. او نگفت که عیسی پُر از آموزه‌ها و تئوری‌ها بود یا اینکه او پُر از تورات و ده

فرمان بود. او همچنین نمی‌گوید که او پُر از استراتژی‌ها و روش‌ها است هر چند به طور طبیعی این چیزها نیز مهم هستند اما اهمیت آن‌ها هر چه باشد یوحنا بر آن حقیقت تأکید می‌کند که عیسی توسط تعالیم خود آن را آشکار می‌ساخت و فراتر از این مسائل او این حقیقت را در ارتباط با دیگران آشکار ساخت.

چه چیزی باعث شد تا آنانی که عیسی را مورد انتقاد قرار می‌دادند، خلع سلاح شوند؟ عیسی در زمان خود، در نشان دادن محبت و قدرت سخاوتمندانه عمل می‌کرد. او در محبت و در تعهد خود برای انجام اراده‌ی خدا شفاف و واقعی عمل می‌کرد. او به طور باور نکردنی نسبت به دیگران باز و گشاده‌رو بود. از همه‌ی آنانی که با سواد بودند و آنانی که نیز بی‌سواد بودند؛ از ثروتمندان و فقیران؛ از قدرتمندان و ناتوانان؛ از مشتاقان و افراد بی‌تفاوت؛ از جستجوکنندگان و آنانی که هیچ احساس و علاقه‌ای نداشتند؛ از افراد سالم و بیمار؛ گشودگی او نسبت به دیگران آن قدر بود که او را "معلم گناه-کاران یا اصلاح‌کننده‌ی گناه‌کاران یا دوست گناه‌کاران می‌نامیدند." (متی ۱۱: ۱۶ - ۱۹)

کیت میلر؛^{۳۴} در مورد واقعه‌ای صحبت می‌کند که سال‌ها پیش در آمریکا رخ داد:

پس از روزی بسیار خسته‌کننده مردی که در کوه‌پایه‌های شیکاگو زندگی می‌کرد سعی داشت با عجله به آخرین قطار مسافری برسد. در حالی که می‌دوید به طور تصادفی با پسری ده ساله در ایستگاه قطار برخورد نمود. در این برخورد جعبه‌ای که در دست پسر جوان بود بر زمین افتاد و تمامی

محتویات آن زیر پای جمعیت پخش شد. آن مرد لحظه‌ای تأمل کرد. در همان زمان مأمور ایستگاه قطار آخرین مسافران را صدا زد تا سوار قطار شوند و نسبت به بسته شدن درها هشدار داد. مرد می‌دانست که زمان کافی برای کمک به آن کودک و همچنین رسیدن به قطار را ندارد. با این حال او ایستاد و آنچه در دست داشت را پائین گذاشت و از پسری که در حال گریه بود، عذرخواهی کرد و زمان خود را صرف جمع کردن وسائل آن کودک نمود. وقتی که کارش را به پایان رساند پسر که او را تماشا می‌کرد از او پرسید: "آقا آیا شما عیسی هستید؟" البته که آن مرد عیسی نبود اما او همانند عیسی عمل نمود. این هدف شاگردسازی است یعنی این که مردم ببینند ما چقدر شبیه او هستیم. آیا این نصیب و قسمت ما نیست؟ شاگرد عیسی بودن چیزی فراتر از تولد دوباره است. فراتر از حفظ کردن آیات کلام؛ شرکت در جلسات روز یکشنبه؛ یا نیم ساعت بشارت دادن در طول یک ماه است. عیسی از طریق زندگی خود به ما آموزش داد که ما خوانده نشده‌ایم تا واقعیت را اعلام یا موعظه کنیم بلکه ما خود باید تبدیل به واقعیت شویم. اما ممکن است فکر کنید که چگونه مردم عادی همانند من و تو که در شرایطی کاملاً معمولی زندگی می‌کنیم می‌توانیم عیسی را دنبال کنیم و به شباهت او درآئیم؟ چگونه می‌توانیم نه فقط روزهای یکشنبه بلکه هر روزه چون او باشیم؟ وقتی که حتی دیگران نیز اطراف ما نیستند تا بتوانند ما را تشویق و کمک کنند؟ آیا ما می‌توانیم علاوه بر زمان‌هایی که دعا می‌کنیم، روزه می‌گیریم یا بر کلام خدا تمرکز می‌کنیم در تفکرات، سخن گفتن، اشتیاق دل خود و ارتباطاتمان با دیگران شبیه عیسی بگردیم؟ اگر آن‌طور که عیسی بود و زندگی می‌کرد بهترین روش انتقال حقیقت است، در آن صورت ما خوانده شده‌ایم تا به شباهت او درآئیم و این حقیقتاً، آن چیزی است که برای ما بهترین است.

عیسی واقعیت است.

عیسی فردی بسیار فراتر از یک پیغام‌آور است. او کسی است که صرفاً آنچه واقعاً حقیقی است را از طریق تعلیم و روش زندگی‌اش منتقل می‌کند. او زمانی که وفادارانه بر پدر شهادت می‌دهد در واقع به خود هم شهادت می‌دهد. (یوحنا ۸:۱۸) زیرا او و پدر یکی هستند. (یوحنا ۱۰:۳۰) شناختن عیسی یعنی شناختن پدر (یوحنا ۹:۱۴) برای همین عیسی می‌تواند بگوید که او خود حقیقت است. تجلی حقیقت متعال (یوحنا ۱۴:۶) این آن چیزی است که یوحنا در ابتدای انجیل خود به آن اشاره می‌کند، وقتی می‌گوید که عیسی آن لوگوس یا کلمه‌ی خدا است. (یوحنا ۱: ۱، ۱۸) یعنی او عیسی را مکاشفه‌ی متعال خداوند می‌دانست. او را خود خداوند می‌دانست و عیسی بود که مقیاسی برای سنجیدن حقیقت تلقی می‌شد. به همین دلیل است که ما می‌توانیم بگوئیم که عیسی هم آن کسی است که ایمان ما بر او قرار دارد و هم مثالی است برای اینکه چگونه باید ایمان داشته باشیم.

آیا می‌خواهید بدانید که معنای انسان بودن چیست؟ زندگی عیسی را مطالعه کنید. آیا می‌خواهید باعث خشنودی خدا شوید؟ در اثر قدم‌های عیسی قدم بردارید. اگر می‌خواهید با موفقیت در برابر وسوسه مقاومت کنید از مثال عیسی پیروی کنید. آیا می‌خواهید بهتر از افرادی که پیرامون شما هستند، محبت کنید؟ بگذارید عیسی شما را هدایت کند. آیا می‌خواهید معلم بهتری برای دیگران باشید؟ از عیسی بیاموزید. آیا می‌خواهید بیماران را شفا دهید، روح‌های شریر را بیرون و افراد ناامید را امید ببخشید و باعث آرامش آن‌ها بگردید؟ اجازه دهید روح عیسی شما را هدایت کند. آیا می‌خواهید رهبری تأثیرگذار و مؤثر باشید؟ بگذارید عیسی شما را هدایت کند. این آن چیزی است که شاگردان عیسی باید انجامش دهند. آن‌ها تنها برای نجات جان‌های

خود بر عیسی توکل نکرده بودند. آن‌ها آموخته بودند آن‌طور که او فکر می‌کرد، فکر کنند آن‌طور که او عمل کرد، عمل کنند و همان‌طور که او احساس می‌کرد، احساس کنند.

عیسی به شاگردان خود گفت: «جدای از من هیچ نتوانید کرد...» (یوحنا ۱۵: ۵) این موضوع نه تنها در زمان عیسی صادق بود، امروزه نیز یک حقیقت مسلم محسوب می‌گردد. بدون او هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم و این ناتوانی بیشتر در زمانی احساس می‌شود که بخواهیم زندگی ما مطابق با حقیقت متعال خدا پیش رود. عیسی به پیلاتس می‌گوید: «پیلاتس از او پرسید: «پس تو پادشاهی؟» عیسی پاسخ داد: «تو خود می‌گویی که من پادشاهم. من از این رو زاده شدم و از این رو به جهان آمدم تا بر حقیقت شهادت دهم. پس هر کس که به حقیقت تعلق دارد، به ندای من گوش فرا می‌دهد.» (یوحنا ۱۸: ۳۷) عیسی در زمان زندگی‌اش بر زمین افکار انسان‌های دیگر را آشکار نمود، جاهلان را تعلیم و حکیمان را در ابهام باقی گذاشت. خستگان را آرامی بخشید و گناه‌کاران را آمرزید و جسم بیماران را شفا بخشید و باعث نجات جان‌های بسیاری گشت و پدر را جلال داد. اعمالی که او در مقابل چشمان دیگران انجام داد؛ دیدگاه او نسبت به پیرامونش؛ لحظاتی که دست خود را بر بیماران قرار می‌داد؛ لحظاتی که او با فداکاری تمام وقت خود را به دیگران اختصاص می‌داد؛ شب‌هایی که او در تنهایی و دعا سپری می‌کرد همه و همه هم‌راستا با واقعیت متعال او بودند.

شما نمی‌توانید فراتر یا بهتر از عیسی مسیح عمل کنید. پولس رسول می‌گوید که همه‌ی ما خوانده شده‌ایم تا به شباهت تصویر او تبدیل شویم. (دوم قرنتیان ۳: ۱۸) و او اضافه می‌کند که به زبان ساده هدف خدمات او آن بود که: «خدا چنین اراده فرمود که بر ایشان آشکار سازد که این راز از چه

جلال عظیمی در بین غیریهودیان برخوردار است، رازی که همانا مسیح در شماست، که امید جلال است.» (کولسیان ۱: ۲۷) زیرا او متوجه شده بود که در او آن امید جلال آینده وجود دارد.

یک شاگرد به استاد خود متصل است

به گفته‌ی مورخان مذهبی، عیسی اولین استادی نبود که شاگردانی برای خود اختیار نموده بود. در واقع از قرن هفتم پیش از میلاد، اساتید بسیاری وجود داشتند که شاگردان بسیاری را تعلیم می‌دادند و همواره بر شمار شاگردان آن‌ها نیز افزوده می‌شد. چنین اساتیدی را می‌شد در همه‌ی مذاهب و تفکرات روحانی و مذهبی آن زمان پیدا کرد. بین هفت تا پنج قرن پیش از میلاد بود که زرتشت در ایران ظهور کرد. اوپانیشادها^{۳۵} و براهمایی‌ها در هندوستان ظهور کردند. بودا^{۳۶} و جین^{۳۷} و کنفوسیوس، لائوتسه^{۳۸}، انبیای اسرائیل و فیلسوفان معروف یونانی یعنی تالس و سقراط و البته نباید فیثاغورس؛ و هراکلیتوس^{۳۹}؛ را از قلم بیندازیم که در آن زمان زندگی می‌کردند. تا آن زمان در تاریخ بشریت روابط بین اشخاص و خدایان تحت کنترل کاهنان بود. در طی هزاران سال اشخاص به اندازه‌ی طایفه‌ها و روستاها مهم نبودند. سلامت، وفور نعمت و نجات یک گروه بسیار مهم‌تر از زندگی فردی افراد محسوب می‌شد. حتی اگر شخصی خطاب به ارواح و خدایان دعا می‌کرد تا خواسته‌ی او محقق شود، باز دعای در مقایسه با مراسم باشکوهی که توسط کاهنان برای کامیابی و خیریت کل جامعه انجام می‌شد، از ارزش کمتری برخوردار بود. رابطه‌ی استاد-شاگردی که عیسی آن را با

35 - Upanishad

36 - Buddha

37 - Jainism

38 - Lao-tzu

39 - Heraclites

دعوت از ماهی‌گیران، باج‌گیران و افراد دیگری که از او پیروی می‌کردند بنا نهاد، بخشی از سنتی بود که چندین قرن قدمت داشت. با این وجود حتی اگر شباهت‌هایی بین شاگردان عیسی و دیگر شاگردان در مورد ارتباط آن‌ها با استادشان وجود داشت، باز هم می‌بینیم که چگونه مسئله‌ی عیسی به عنوان واقعیت و عیسی به عنوان حقیقت که آن را برای شما در ابتدای این فصل عنوان کردم، باعث شد تا موضوع شاگردی از نو تعریف شود.

شاگردی در دنیای نژاد سامی و یهودیان

واژه‌ی عبری برای شاگرد واژه‌ی Talmidh است که از لحاظ لغوی به فردی اشاره دارد که مورد تعلیم قرار می‌گیرد. عزراء نبی از این واژه برای تشریح گروه موسیقی هیکل استفاده می‌کند. (اول تواریخ ۸:۲۵) را مطالعه کنید.) اشعیا از واژگان دیگری که با واژه‌ی Talmidh نزدیک است، استفاده می‌کند این واژه‌ی Limmudh است. (اشعیا ۸:۱۶؛ ۴:۵۰؛ ۱۳:۵۴) را مطالعه کنید.) واژه‌ای که اشعیا به کار می‌برد، همین واژه است. «شهادت را به هم بیچسب، و شریعت را در میان شاگردانم مهر و موم کن.» و این نشان دهنده این است که گویا خود اشعیا نیز شاگردانی داشت. (اشعیا ۸:۱۶)

در کتاب ارمیا؛ واژه‌ی Limmudh در عبارت معروف "آیا حبشی می‌تواند پوست خویش را تغییر دهد؟ یا پلنگ خال‌های خود را؟ به همین گونه آیا شما که به بدی کردن خو گرفته‌اید کار نیک توانید کرد؟" به واژه‌ی "خو گرفتن" ترجمه شده است. اینجا این واژه نشان می‌دهد که هر شخص آنچه آموخته است را نهایتاً انجام خواهد داد یعنی بدی کردن!

واژگان Talmidh و Limmudh همچنین نشان دهنده‌ی آن هستند که در بین یک شاگرد و استاد رابطه‌ای شخصی وجود داشت. شاگرد تسلیم

استاد می‌شود، با او همراه می‌شود و او را کمک می‌کند و در این مسیر از او می‌آموزد. این را در مثالی از موسی و شاگردش یوشع مشاهده می‌کنیم. (خروج ۱۳:۲۴ را مطالعه کنید.)

در بررسی‌ها متوجه شدیم که ایده‌ی همراهی در واژه‌های که در متون عهدجدید در زبان یونانی نیز به کار رفته، مستتر است. من به واژه‌ی Mathetes رجوع می‌کنم که از ریشه‌ی واژه‌ی Math گرفته شده است. (یعنی کار ذهنی که برای داشتن فکری سالم احتیاج است.) این واژه به شخصی اشاره می‌کند که از کسی می‌آموزد یا از کسی پیروی می‌کند یا به طور طبیعی به فردی اشاره می‌کند که با استاد خود در ارتباط است. مایکل ویلکینز؛^{۴۰} که در دانشکده‌ی الهیات تالبوت؛ تعلیم می‌دهد موضوع شاگردی را این چنین تشریح می‌کند: "واژه‌ی شاگردی، واژه‌ای است که اغلب در عهدجدید برای مشخص نمودن آنانی که عیسی را پیروی می‌کردند؛ ایمان‌داران؛ برادران و خواهران؛ اهل طریقت یا مقدسین کلیسای اولیه و ... به کار رفته است که حداقل ۲۳۰ بار در اناجیل و ۲۸ بار در اعمال رسولان به کار رفته است. بنابراین یک نوایمان فردی است که از راه خود باز می‌گردد تا عیسی را پیروی کند. نوایمان به شخصی اطلاق می‌شود که از نو متولد شده است. آن تولد تازه برای تبدیل شدن به یک شاگرد ضروری است. شاگردان با عیسی زندگی می‌کردند و عیسی همه‌ی جوانب زندگی آن‌ها را در بر می‌گرفت. آن‌ها نه برنامه‌ای را دنبال می‌کردند و نه در کلاسی شرکت می‌کردند و نه دارای برنامه‌ی درسی خاصی بودند. شاگردی مسیری نبود که مختص افراد نوایمان باشد و همچنین فراخوانی نیست برای داشتن زندگی‌ای سخت که مختص شبانان، راهبان، میسیونرها، کاهنان، مبشران یا انبیا باشد.

باید این نکته را نیز اضافه کنیم که هیچ‌کس نمی‌تواند شاگرد بودن را با تعداد کارهایی که انجام می‌دهد یا با به دست آوردن مهارتی خاص یا کسب علم و دانش، اثبات کند.

خصوصیات شاگردی در بین خاخام‌ها

سُنّت

وقتی پطرس یعقوب و یوحنا شنیدند که عیسی می‌گوید: "شاگرد بسازید..." اولین فکری که به ذهن آن‌ها رسید بی‌شک این بود که آن‌ها هم قطعاً اشخاص دیگری را پیدا خواهند کرد که آنچه عیسی در آن‌ها شکل داده بود را در دیگران شکل دهند و این دقیقاً درکی بود که آن زمان از فرایند شاگردسازی وجود داشت. ما این موضوع را سال‌ها بعد در رسالات پولس مشاهده می‌کنیم. (دوم تیموتائوس ۲:۲) هر کدام از این افراد مطمئن بودند که معنای فرمان مسیح برای شاگردسازی، به مسئولیتی دلالت می‌کند که جدی است و به معنای همراهی جدی یک فرد و ارتباط او با استادش است. بی‌ایند به طور خلاصه به پنج خصوصیت یک شاگرد در قرن اول نگاهی مختصر بیان‌دازیم.

✓ **انتخاب پیروی از یک استاد.** در آن زمان هر مرد جوانی می‌توانست دنبال تفکرات متفاوتی برود. هر کدام از این تفکرات دارای استاد و رابی مخصوص خود بودند و در برخی موارد خاص شاگردان می‌توانستند استاد خود را انتخاب کنند که در برخی از موارد استادان ممکن بود درخواست شاگرد را رد کنند. اگر مردی هنوز در سن ۳۰ سالگی خود به مدارک آکادمیک یا جایگاه اجتماعی خاصی نائل نشده بود، مشاغلی چون کشاورزی، ماهی‌گیری یا نجاری را انتخاب می‌کرد. این حقیقت که عیسی

و شاگردانش صنعت‌گر بودند تشریح‌کننده‌ی این حقیقت است که چرا آن‌ها نتوانسته بودند عضو یکی از گروه‌های مذهبی زمان خود باشند. فیلسوف معروف هنری^{۴۱} به خوبی در کتاب خود^{۴۲} می‌گوید: "درست از زمان ظهور رابطه‌ی استاد-شاگردی تنش در بین آن‌ها هم آغاز می‌گشت و این تنش‌ها واقعی بودند و این تنش‌ها بین دو تجربه‌ی مذهبی رخ می‌داد و این تنش‌ها معمولاً بین حکمت و سنت بوجود می‌آمد. در برابر کاهنی که قوانین سنت-های پر تنش را تدریس می‌کرد و حافظ نهاد و مؤسسه‌ی خود بود، همواره این استاد بود که موضوع مباحثات را انتخاب می‌کرد و رابطه‌ای شخصی ایجاد می‌کرد و باعث تبدیل شاگردان خود می‌گشت. شاگرد قرن اول، همه چیز را از استاد خود می‌آموخت. داستان‌های او، عادات و روش نگهداری سبت، تفسیرهای او از تورات را و بعد از آموختن از استاد خود شروع به تعلیم شاگردان دیگر می‌نمود. در مرکز فرایند تبدیل، تعهد شاگرد برای پیروی از استاد بسیار مهم بود. هر شاگرد حداقل باید به آن یک نفر تسلیم می‌شد. اهمیت رابطه‌ی بین شاگرد و معلم با اهمیت ارتباطی بین یک پدر با پسرش برابر می‌کرد."

شاگردی در قرن اول از بسیاری جهات همانند رابطه‌ی یک برده با صاحب خود بود. (متی ۲۴:۱۰ را مطالعه کنید.) وقتی یک شاگرد توسط استاد خود پذیرفته می‌شد آن مرد جوان کار خود را به عنوان یک تازه‌کار شروع می‌کرد. در چنین شرایطی او باید پشت سر دیگران می‌ایستاد و نمی‌توانست نظرات خود را بیان کند. شاگرد پس از مدتی اجازه می‌یافت تا در مقام شاگرد نزد استاد برود و سؤالاتش را از او بپرسد. پس از آن او

41 - Henri Bergson

42 - Les Deux Sources de la Morale et de la Religion

تبدیل به "شاگرد معاون"^{۴۳} می‌شد و می‌توانست در زمان دعا پشت سر رابی یا استاد خود بنشیند. نهایتاً او می‌توانست به بالاترین درجه‌ی خود برسد. در آن زمان به او "شاگرد حکمت"^{۴۴} می‌گفتند و از لحاظ ذهنی با رابی خود برابر می‌کرد.

✓ **حفظ کردن سخنان استاد.** سُنن شفاهی جزء اولین ابزارهای آموزشی در دوره‌ی کارآموزی شاگردان محسوب می‌گشت. شاگردان سخنان استادان خود را حفظ می‌کردند و سپس آن سخنان را به دیگران منتقل می‌کردند. اغلب شاگردان می‌آموختند که بتوانند هر متنی از تورات را به ۴ روش تفسیر کنند. جالب است که بدانید در فرایند شاگردسازی توانایی خواندن متون جزء ملزومات شاگردسازی نبود. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که دو سوم جمعیت آن بی‌سواد هستند و آن عده واقعاً شاگردان دروس شفاهی به شمار می‌آیند.

✓ **کارآموزی در سبک خدماتی استاد.** یک شاگرد می‌آموخت که چگونه استادش فرامین خداوند را نگاه می‌دارد. این فرامین حفظ سبت، روزه، دعا و دعاهای برکات در زمان مراسم مذهبی را شامل می‌شد. او همچنین شیوه‌ی تعلیم استاد خود را می‌آموخت و همه‌ی سُننی که استاد به آن‌ها پای‌بند بود را محترم می‌شمرد.

✓ **الگوپردازی و تقلید از زندگی و شخصیت استاد.** عیسی می‌گوید که وقتی یک شاگرد به طور کامل آموزش می‌بیند مانند استادش می‌گردد. (لوقا ۴۵:۶) بالاترین آرزوی یک شاگرد این بود که بتواند به شباهت استاد خود درآید. پولس به تیموتائوس می‌گوید که از او الگوپردازی کند. (دوم تیموتائوس ۳: ۱۰-۱۴ را مطالعه کنید.) و همچنین از دعوت دیگر

43 - Associate disciple

44 - Disciple of the wise

ایمان‌داران برای اینکه همان کار را انجام دهند، اجتناب نمی‌کند. (اول قرن‌تین ۴: ۱۴ - ۱۶؛ ۱:۱۱؛ فیلیپیان ۴:۹)

✓ **تعلیم شاگردان خود شاگرد.** وقتی یک شاگرد تعلیم خود را به پایان می‌رساند باید با یافتن همراهان و شاگردانی جدید برای خود به آن‌ها تعلیم می‌داد. در آن زمان او می‌بایست "مدرسه‌ی" خود را آغاز می‌کرد و دوره‌ی تعلیمی با نام خود راه‌اندازی می‌نمود. برای مثال: "خانه‌ی هیلل"^{۴۵}

این پنج خصوصیت مبحث شاگردی در قرن اول را توضیح می‌دهد. عیسی این کارها را با نزدیک‌ترین همراهان خود انجام داد. وقتی او به آن‌ها گفت که شاگرد بسازند از آن‌ها انتظار داشت تا بتوانند افرادی را پیدا کنند تا آنچه خود با این ۵ روش آموخته بودند را به آن‌ها آموزش دهند. وقتی که او به آن‌ها گفت همه‌ی آنچه او بدان‌ها تعلیم داده بود را به دیگران تعلیم دهند تا آن‌ها نیز آن کارها را انجام دهند، منظور عیسی همین روش بود. (متی ۲۸:۲۰) آن‌ها می‌دانستند که باید آنچه ما در این پنج نکته تمرکز کردیم را انجام دهند.

شاگردی عیسی چه نکته‌ی منحصر به فردی دارد

این موضوع واقعیتی تاریخی است که رابی‌های زمان عیسی نیز شاگردان خود را داشتند. در نگاه اول ممکن است چنین به نظر برسد که تنها چند تفاوت کوچک در بین شاگردان عیسی و رابی‌های دیگر بود زیرا در هر دو نوع از این روابط شاگرد به یک استاد خاص متصل بود. اما وقتی کمی از نزدیک مسئله را مورد بررسی قرار دهیم دو نوع از شاگردی که به صورت بنیادی با هم تفاوت دارند، آشکار می‌شود.

شاگردان عیسی	شاگردان رابی‌ها
<p>هیچ‌کدام از شاگردان عیسی با اراده‌ی خودشان شاگردی او را برنگزیدند. آنانی که او پیروی می‌کردند تنها افرادی بودند که او آن‌ها را دعوت کرده بود: "دنبال من بیا!" این انتخاب متعلق به عیسی بود و نه شاگردان.</p> <p>عیسی شاگردان خود را فرا خواند تا همه چیز را ترك کنند نه به خاطر شریعت بلکه به خاطر شخص خود او. (متی ۱۰:۲۸)</p>	<p>شاگردان رابی‌ها خود می‌توانستند استاد خود را انتخاب کنند و خود را به او پیوند بزنند.</p> <p>شریعت یعنی کتاب تورات بود که هسته‌ی مرکزی یهودیت را تشکیل می‌داد. نامزدهای شاگردی يك رابی با او ارتباط می‌گرفتند تا بتوانند تورات را بهتر بفهمند و به طور خاص به همین منظور این شاگردی را انجام می‌دادند. در این ارتباط اقتدار متعلق به تورات بود نه رابی.</p>
<p>برای شاگردان عیسی جایگاه شاگردی به عنوان اولین قدم برای موفقیت شغلی به حساب نمی‌آمد. شاگردی برای شاگرد عیسی تحقق سرنوشتی بود که خدا برایش در نظر گرفته بود شاگرد عیسی هرگز قرار نبود جای رابی خود را بگیرد.</p>	<p>در یهودیت شاگردی تنها ابزاری برای رسیدن به يك هدف بود. شاگرد شریعت بودن چیزی فراتر از يك منصب سنتی نبود و هدف شاگرد این بود که خود يك رابی بگردد.</p>
<p>شاگردان عیسی خادمان او نیز بودند نه مسئله‌ای که برای یهودیت زمان او کمی بیگانه بود. آن‌ها نه تنها در برابر علم فراتر از او سر تعظیم فرود می‌آوردند بلکه از او اطاعت هم می‌نمودند. او نه تنها معلم آن‌ها بود بلکه خداوند و ارباب آن‌ها نیز به شمار می‌آمد.</p>	<p>شاگردان يك رابی تنها برای او يك شاگرد بودند و نه چیزی بیشتر.</p>

از آنجا که عیسی خود حقیقت و کل واقعیت بود، شاگردان او برای خود شاگردسازی نمی‌کردند آن‌ها تنها دیگران را تعلیم می‌دادند تا شاگرد عیسی باشند. شاگردان عیسی هرگز قرار نبود جای استاد خود را بگیرند. امروز هم مانند گذشته عیسی به ما فرمان می‌دهد که شاگردسازی کنیم. البته در این فرایند ما معلمان، مربیان، و الگوهای بسیاری خواهیم داشت اما آن‌ها هرگز جای ارباب ما را نخواهند گرفت. البته ما تسلیم اقتدار آن‌ها می‌شویم اما این تسلیم داوطلبانه است که بر مبنای فروتنی و خیرخواهی است. ما که شاگردان

امروز عیسی هستیم خوانده شده‌ایم تا مانند شاگردان قرن اول عیسی برای او شاگردسازی کنیم.

تعریف شاگرد عیسی: شاگرد، دانش‌آموز یا همراهی است که از الگو و تعلیم عیسی پیروی می‌کند. یک شاگرد انتخاب می‌کند که حداقل تسلیم یک فرد دیگر باشد و هدف او این است که از معلم خود بیاموزد که چگونه مسیح را پیروی کند. از آن‌جا که شخصیت ما در ارتباط با دیگران ساخته می‌شود صرف شاگردسازی این است که اجازه دهیم آن ارتباط، شاگرد را هر چه بیشتر به شباهت عیسی بگرداند.

خلاصه:

- (۱) یک شاگرد تسلیم الگوی خود یعنی معلمش می‌گردد تا از او بیاموزد که چگونه عیسی را پیروی کند.
- (۲) یک شاگرد واژگان و تعالیم عیسی را می‌آموزد.
- (۳) یک شاگرد می‌آموزد که چگونه مانند عیسی خدمت کند.
- (۴) یک شاگرد از زندگی و شخصیت عیسی الگوبرداری می‌کند.
- (۵) یک شاگرد دیگران را پیدا می‌نماید و به دیگران آموزش می‌دهد که چگونه آن‌ها با هم می‌توانند از عیسی پیروی کنند.

بیل هال؛^{۴۶} بر این نکته اشاره می‌کند که بسیاری از خادمان باید این ۵ خصوصیت را در خود داشته باشند. افراد بسیار کمی وجود دارند که همه‌ی پنج خصوصیت را با هم داشته باشند. بارزترین خصوصیات در شماره‌های ۲ تا ۴ لیست شده‌اند یعنی:

- (۲) یک شاگرد سخنان و تعالیم عیسی را می‌آموزد.

۳) يك شاگرد می‌آموزد همان‌گونه كه عیسی خدمت می‌کرد، خدمت
كند.

۴) يك شاگرد از زندگی و شخصیت عیسی الگوبرداری کرده و آن را
تقلید می‌كند.

این خصوصیات در بین این ۵ خصوصیت از همه ساده‌تر هستند. انسان‌ها با شادی كتاب مقدس را مطالعه می‌کنند. روش خدمتی عیسی را در خود نهادینه می‌کنند و با شخصیت او هماهنگ می‌گردند. با این حال باید پذیریم كه برای انجام این كارها لزوماً لازم نیست كه فردی سبك زندگی خود را تغییر دهد تا بتواند این كار را انجام دهد. بنابراین ما توانسته‌ایم راه‌هایی بیابیم بدون اینکه شبیه عیسی شویم و بتوانیم يك مسیحی باقی بمانیم. اگر چه عناصر ۲ تا ۴ بسیار ضروری هستند، اما عناصر ۱ و ۵ هستند كه هسته‌ی مرکزی شاگردسازی را تشكيل می‌دهند. در واقعیت اكثریت آن افرادی كه خود را يك مسیحی می‌دانند خصوصیات ۲ تا ۵ را در زندگی به كار نمی‌گیرند، اما آنچه باور كردنش مشکل است این حقیقت است كه اگر فردی تنها عناصر ۲ تا ۵ را انجام دهد يك رهبر بالغ مسیحی به شمار خواهد آمد. این حقیقت وجود دارد كه ما به عنوان شاگردان عیسی از تسلیم شدن به دیگران اجتناب كنیم و به ندرت هم پیش می‌آید كه بتوانیم در زندگی دیگران تأثیرگذاری داشته باشیم و آنچه دریافت کرده‌ایم را در زندگی فردی دیگر ایجاد كنیم و این آفت مشکل بزرگی را برای مسیحیت معاصر به همراه داشته است. همه‌ی ۵ عنصری كه در بالا به آن‌ها اشاره كردیم برای شاگرد-سازی مسیحی بسیار ضروری هستند. منظور من این است كه آن نوع از شاگردی كه باعث تبدیل شخصیت افراد و تكثیر روحانی آن‌ها می‌گردد بر عناصر ۵-گانه‌ای كه درباره‌ی آن صحبت كردیم، بستگی دارد. از طریق این

نوع شاگردسازی است که قلمرو و پادشاهی خداوند گسترش می‌یابد. یک شاگرد تسلیم‌الگوی می‌گردد که آن‌الگو او را کمک می‌کند تا بیاموزد چگونه باید از عیسی پیروی کند. بسیاری از افراد هرگز به این هدف دست نمی‌یابند و به نظر من این اولین دلیل متوقف شدن رشد ماست. هیچ چیزی بنیادی‌تر از رشد روحانی برای یک فرد وجود ندارد. شخصیت یک فرد در اجتماع رشد می‌کند و این رشد تنها از طریق تسلیم شدن محقق می‌گردد. پولس رسول به ما می‌آموزد که تسلیم‌شدن باید تبدیل به تجربه بگردد. (افسیسیان ۵: ۲۱ را مطالعه کنید.) این خصوصیت عیسی بود که او را بسیار جذاب می‌کرد. (فیلیپیان ۲ : ۵ - ۸ را مطالعه کنید.) خداوند با افراد مغرور مقابله می‌کند اما به فروتنان فیض می‌بخشد. (یعقوب ۴: ۵) عهدجدید به ما می‌آموزد که وقتی تسلیم ایمان‌داران دیگر می‌گردیم فروتنی را در خود پرورش می‌دهیم. تسلیم شدن به دیگران، نشانه‌ی فروتنی است و به همین ترتیب یک شخصیت در اجتماع شکل می‌گیرد.

آنچه در رابطه‌ی با شاگردسازی مسیحی خاص شمرده می‌شود، این است که همه تسلیم هستند. هیچ‌کس ارباب و استاد نیست. هر دو شخص غلامان عیسی مسیح هستند و هر دو از رابطه‌ی دو جانبه‌ی شاگردی خود بهره می‌برند. اغلب یکی از دو فرد تجربه‌ی بیشتری دارد و معلم به شمار می‌آید و در آن نقش انجام وظیفه می‌کند و به فرد دیگر که شاگرد است معنای شاگرد عیسی بودن را آموزش می‌دهد.

این نوع رابطه قوتی را به ما می‌بخشد که برای ایستادگی در زمان‌های سخت که ایمان ما آزموده می‌شود، ضروری است. (جامعه ۴ : ۹) بدون این نوع حمایت یک واقعه یا بحران می‌تواند اعتماد ما را با مسیح دچار مشکل

بگرداند. شاگردان خود شاگرد می‌یابند و آنچه از مسیح آموخته‌اند را به آن‌ها آموزش می‌دهند.

یکی از دلایل ناکامی و شکست ما در امر شاگردسازی این است که ما از شاگردان خود انتظار نداریم که خود شاگردسازی کنند. این به این معنا است که هفته‌ی بعد در جلسه‌ی روز یکشنبه تقریباً می‌توانیم حدس بزنیم که با چه افرادی روبرو خواهیم شد و احتمالاً حدس ما نیز اشتباه نیست. ما شاهد آن خواهیم بود که افراد در همان صندلی‌های هفته‌ی پیش نشسته‌اند. قبل یا بعد جلسه با همان افراد همیشگی مشارکت خواهیم داشت. سرودها، موعظه‌ها و شهادت‌ها بسیار شبیه هفته‌های قبل خواهد بود. شما و افراد پیرامون شما اطلاعات بسیاری درباره‌ی عیسی دارید. سال‌ها است که یکدیگر را می‌شناسید. سخنان او را آموخته‌اید و با روش‌های خدمتی او آشنا هستید و خود را متعهد می‌دانید تا از شخصیت او الگوبرداری کنید. اما شما آنجا نشسته‌اید درست همانند سال قبل در همان نقطه از کلیسا در کنار همان شخص! این حدسیات من است اما حدسیات من با تجربه‌ی من در کلیساهای فرانسه و آمریکا هم‌خوانی دارد زیرا اکثر کلیساهای این چنین عمل می‌کنند.

ممکن است ما جلسات بشارتی بزرگی سازمان‌دهی کنیم و سعی کنیم تا مؤمنان را تجهیز کنیم تا ایمان خود را با دیگران در میان بگذارند، اما پیشرفت خیلی کمی داشته باشیم. اما چرا این‌گونه است؟ زیرا شاگردی تبدیل به امری انتخابی شده و وقتی که ما تنها از ۵ عنصر شاگردی که عیسی تعلیم داده ۴ تای آن‌ها را به کار می‌گیریم در واقع فقط به خود خدمت می‌کنیم. با گروهی محدود مصاحبت می‌کنیم، به همان گروه محدود خدمت می‌کنیم و تنها سؤالاتی را مطرح می‌کنیم که خودمان به آن‌ها علاقه داریم و نهایتاً خود را در سیستمی بسته و محدود می‌یابیم.

ما تا زمانی که آنچه از عیسی آموخته‌ایم را با فرد دیگری در میان نگذاریم، حقیقتاً شاگرد عیسی نخواهیم بود. این هسته‌ی مأموریت بزرگ است. «آنگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه‌ی قوم‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمیم دهید و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم.» (متی ۲۸: ۲۰-۱۸؛ یوحنا ۱۵: ۱۵-۱۶؛ اعمال ۱: ۸) را مطالعه کنید.) با این حال ما باید بپذیریم که هرگز این‌گونه عیسی را پیروی نکرده‌ایم.

در آینده شاگردی در کشورهای آفریقایی چه شکلی به خود خواهد گرفت؟ پاسخ به این سؤال باید تکثیر روحانی باشد! افزایش تعداد شاگردانی که خود شاگردانی برای عیسی آماده می‌کنند! اما وقتی که به حال فکر می‌کنیم وسوسه می‌شویم بیشتر کلیساهای مان را پر کنیم تا اینکه برای عیسی شاگردسازی کنیم.

نتیجه‌گیری:

«...سپس عیسی به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند، گفت: «اگر در کلام من بمانید، براستی شاگرد من خواهید بود و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنا ۸: ۲۳-۳۱) در انجیل متی چنین می‌خوانیم که عیسی شاگردان خود را فرا خواند و چنین فرمود: «به ایشان گفت: «از پی من آید که شما را صیاد مردمان خواهم ساخت.» (متی ۴: ۱۹) در این دو متن ما همان دیدگاه را می‌بینیم. شاگردان عیسی افرادی بودند که او را پیروی می‌کردند. افرادی که تعالیم او را حفظ می‌کنند و افرادی که به خود اجازه می‌دهند تا استاد آن‌ها را احیا کرده و از نو بسازد. آن‌ها آگاهانه

و فعالانه عیسی را دنبال می‌کنند در حالی که هدفی در ذهن آن‌ها نقش بسته است. البته آن‌ها می‌دانند که گناهان آن‌ها بخشیده شده و زندگی ابدی به همراه خداوند میراث آن‌ها است. اما آن امید در آن‌ها باعث انفعال نمی‌گردد بر عکس شاگردان به دنبال آن هستند تا توسط استاد خود شکل داده شوند تا بتوانند امروز هم در همهی زمینه‌های زندگی خود او را جلال دهند.

پولس رسول چنین می‌نویسد: «فرزندان عزیزم، که برایتان باز درد زایمان دارم تا مسیح در شما شکل بگیرد،» (غلاطیان ۴:۱۹) واژه‌ای که "شکل گرفتن" ترجمه شده است از واژه‌ی یونانی Morphe گرفته شده است که به معنای شکل‌دادن یا درست کردن است. وقتی این واژه با پیشوندهای یونانی همراه می‌شود، همانند رومیان ۸:۲۹ در ترجمه‌ی تحت‌اللفظی به "متشکل شدن" و در رومیان ۱۲:۲ به "تبدیل شدن" اشاره می‌کند. واژه‌هایی که این رسول استفاده می‌کند نشان دهنده‌ی این است که تبدیل امری اتوماتیک و خودکار نیست و کاری نیست که یک بار و برای همیشه و بدون تلاش از سوی ما رخ دهد. بنابراین این امر تأیید می‌گردد که نیاز است ما نیز در مسیر تبدیل مستمر که هر روزه به عمق آن افزوده می‌گردد، مشارکت داشته باشیم. تبدیلی که در فکر، آرزوها، انتخاب‌ها و احساسات و ابراز احساسات‌مان رخ می‌دهد. در فصل بعدی به طور دقیق‌تر به این سؤالات پاسخ می‌دهیم.

سؤالاتی برای تأمل:

۱) اکنون که به انتهای این فصل رسیده‌ایم شاگردی عیسی را تعریف کنید و سپس تعریف خود را با آن‌چه پس از خواندن اولین فصل تعریف کرده بودید، مقایسه کنید. این دو تعریف از چه لحاظی به هم شباهت دارند و در چه قسمت‌هایی متفاوت هستند؟

۲) نویسنده می‌گوید مسیحیان کمی هستند که آگاهانه تسلیم آن الگویی می‌شوند که به آن‌ها تعلیم می‌دهد چگونه باید در اثر قدم‌های عیسی قدم بردارند. به نظر شما چرا این چنین است؟

فصل چهارم

مسیر تبدیل

در انجیل متی حکم مأموریت بزرگ صادر شده است. (متی ۲۸: ۱۹-۲۰) «پس بروید و همه‌ی قوم‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم.» این موضوع به صورتی متفاوت در انجیل لوقا دیده می‌شود، جایی که او چهره‌ی دیگری از مسیح را به تصویر می‌کشد: «نوری برای آشکار کردن حقیقت بر دیگر قوم‌ها و جلالی برای قوم تو اسرائیل.» (لوقا ۲: ۳۲) و تأکید می‌کند که در او «...آنگاه جلال خداوند آشکار خواهد شد و تمامی بشر با هم آن را خواهند دید...» (اشعیا ۴۰: ۳-۵) لوقا برای اینکه بر این نکته اشاره کند که عیسی برای نجات همه‌ی مردم آمده است شجره‌نامه‌ی عیسی را از ابراهیم یعنی پدر قوم یهود آغاز نمی‌کند، بلکه آن را از آدم پدر نژاد بشری آغاز می‌کند و نهایتاً از خود خداوند شروع می‌کند. (لوقا ۳: ۲۳ - ۳۸) جهان‌شمول بودن پیغام مسیح همچنین زمانی آغاز می‌شود که عیسی این حقیقت را بار دیگر در انجیل دیگر یادآوری می‌کند که ایللیای نبی به نزد بیوه‌زنی در شهر صرفة فرستاده می‌شود و نه نزد بیوه‌زنی اسرائیلی و اینکه

الیسع نعمان را که یک سوری بود پاک کرد و نه یک یهودی را! (لوقا ۴ : ۲۵ - ۲۷)

در واقع لوقا از آنچه خود عیسی بدان‌ها اشاره کرده بود پا فراتر می‌گذارد. در انجیل او مسیح نه تنها غیریهودیان را فرا می‌خواند که او را پیروی کنند بلکه همه‌ی آنانی که از لحاظ اجتماعی به حاشیه رانده شده بودند را نیز فرا می‌خواند تا به او ایمان آورند. مانند زن گناه‌کاری که پاهای او را با عطر مسح می‌کند. (لوقا ۷: ۳۶ - ۵۰) زکای باج‌گیر (لوقا ۱۹: ۱ - ۱۰) دزدی که در کنار او به صلیب کشیده شد، (لوقا ۲۳: ۳۹ - ۴۳) پسر گمشده (لوقا ۱۵ : ۱۱ - ۳۲) باج‌گیران (لوقا ۱۸ : ۹ - ۱۴ که در مثل آمده) سامری‌ها (لوقا ۹ : ۵۱ - ۵۶؛ ۱۰ : ۲۹ - ۳۷؛ ۱۷ : ۱۱ - ۱۹ را مطالعه کنید.) و فقیری که در لوقا (۴ : ۱۶ - ۲۲؛ ۱ : ۵۲ - ۵۳؛ ۱۴ : ۱۲ - ۱۳) به آن اشاره شده است و خلاصه آنکه لوقا عیسی را به عنوان یک نجات‌دهنده‌ی جهانی معرفی می‌کند که با همه‌ی افراد از همه‌ی اقشار ایجاد ارتباط می‌کند. او با افراد بسیار مذهبی و نیز باج‌گیران منفور در جامعه ایجاد ارتباط می‌کرد. (لوقا ۵ : ۲۷ - ۳۲؛ ۷ : ۳۶؛ ۱۱ : ۳۷؛ ۱۴ : ۱؛ ۱۹ : ۱ - ۱۰) او همچنین به افرادی که قربانی تراژدی‌های مختلفی گشته بودند نیز توجه می‌نمود. (لوقا ۷ : ۱۱ - ۱۷؛ ۴۰ - ۵۶؛ ۹ : ۳۷ - ۴۳) در حالی که متی بیشتر به ارتباط بین عیسی و تعالیم خود عیسی اشاره می‌کند، لوقا بیشتر بر ارتباط بین عیسی و مردم اشاره می‌کند.

و چه چیزی هسته‌ی مرکزی ایجاد ارتباط را تشکیل می‌دهد؟ برای لوقا همه‌ی مردم خوانده شده‌اند تا عیسی را پیروی کنند. صرف‌نظر از نژاد، ملیت، قومیت، جنسیت و جایگاه اجتماعی و زمینه‌ی مذهبی آن‌ها. از همه یکسان دعوت می‌شود. لوقا هیچ تفاوتی بین یک "ایمان‌دار" یک "قدیس" و یا

يك "شاگرد" قائل نمی شود. (لوقا ۶: ۱۳؛ ۸: ۹؛ ۹: ۵۴؛ ۱۰: ۲۳؛ ۱۱: ۱؛ ۱۴: ۲۶؛ ۱۹: ۳۷ - ۳۹ را مطالعه کنید.) همه همان فراخوان را برای پیمودن همان سفر روحانی و مذهبی دریافت می کنند. سفر روحانی ای که اجازه می دهد روح خدا در زندگی يك شاگرد عمل کند.

برای درک بهتر روشی که لوقا شاگردی عیسی را توضیح می دهد، پیشنهاد می کنم که نگاهی سریع به چهار اصل یا موضوعی که او در انجیل و همچنین در اعمال رسولان به کار می برد، نگاه کنیم: موضوع يك نقشه؛ موضوع روش؛ موضوع سفر روحانی و موضوع انکار نفس.

اصل يك نقشه

در مرکز انجیل لوقا این ایده را مشاهده می کنیم که در عیسی و آنانی که او را پیروی می کنند خداوند در حال محقق ساختن نقشه ها و طرح های خود برای دنیای ما است. لوقا بیشتر از سه نویسنده ی اناجیل دیگر بر این موضوع تأکید کرده و آن را پیش می کشد. در انجیل او می بینیم که نقشه ی خدا در عیسی و شاگردان او تحقق می یابد و این زمانی محقق می شود که خبر خوش به مسکینان می رسد. (لوقا ۴: ۱۸ - ۱۹) وقتی که بیماران احیا شده و شفا می یابند، (لوقا ۵: ۳۰ - ۳۲) وقتی با دقت به او گوش می کنند، (لوقا ۱۰: ۱۶ - ۲۰) و زمانی که آنچه گم شده بود نهایتاً یافت می شود. (لوقا ۱۹: ۱۰)

"باید ..."

این نقشه ی الهی یا پروژه مطابق با اراده و منطق خدا انجام می شود. لوقا این حقیقت را با اشاره و تأکید به این ایده که وقایع زندگی عیسی موضوعات انتزاعی نبوده اند بلکه حقایقی ضروری در زندگی او محسوب

می‌شدند، دنبال می‌کند. لوقا می‌گوید که در انجیل او برخی وقایع "باید" ^{۴۷} اتفاق می‌افتادند. او ۱۰۱ بار از اصطلاح Dei در عهدجدید استفاده می‌کند که ۴۰ مورد آن در انجیل لوقا و اعمال رسولان دیده می‌شود. عیسی باید در خانه‌ی پدر خود مشغول انجام کار پدر می‌بود. (لوقا ۱۲ : ۴۹) او باید پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد. (لوقا ۴ : ۴۳) او باید آن زن را که شیطان به مدت ۱۸ سال اسیرش کرده بود، آزاد می‌کرد. (لوقا ۱۳ : ۱۶) وقایع خاصی باید پیش از پایان عصر به وقوع می‌پیوست. (لوقا ۱۷ : ۲۵ ؛ ۲۱ : ۹) عیسی باید رنج می‌کشید، می‌مُرد و روز سوم از مردگان برمی‌خواست و توبه و بخشش گناهان باید در نام او در میان ملت‌ها موعظه می‌شد و این کار باید از اورشلیم آغاز می‌گشت. (لوقا ۲۴ : ۴۶ - ۴۷) این موضوع باید از طریق اعمال رسولان تکرار می‌شد. (اعمال ۱ : ۱۱ ؛ ۳ : ۲۱ ؛ ۹ : ۶ ؛ ۱۶ : ۱۳ ؛ ۴۶ : ۱۴ ؛ ۲۲ : ۱۹ ؛ ۲۱ : ۲۳ ؛ ۱۱ : ۲۵ ؛ ۱۰ : ۲۷ ؛ ۲۴)

لوقا تحقق این نقشه را از طریق یک پیشرفت جغرافیایی به تصویر می‌کشد. لوقا در ابتدای روایت خود می‌نویسد که عیسی در جلیل بود جایی که او تعلیم می‌داد و معجزات خود را به عمل می‌آورد. (لوقا ۴ : ۱۴ ؛ ۹ : ۵۰) سپس لوقا ارباب خود را در طول مسیری که به اورشلیم حرکت می‌کرد همراهی می‌نمود، شهر مقدس که کار نجات باید در آنجا محقق شود. (لوقا ۹ : ۵۱ ؛ ۱۹ : ۴۴) این بخش از انجیل لوقا متفاوت از تمامی قسمت‌های دیگر است. تقریباً نیمی از تعلیم عیسی و وقایع زندگی او که لوقا در این بخش از انجیل خود روایت می‌کند منحصر به فرد هستند. در این بخش تعلیم و مثل‌های فراوانی از عیسی نگاشته شده است. (از ۱۷ مثل ۱۵ مثل فقط در انجیل لوقا آمده است.) سفر از جلیل به اورشلیم در یک خط مستقیم و با ترتیب تاریخی ذکر نشده است، زیرا در انجیل لوقا عیسی را در نزدیکی اورشلیم می‌بینیم، در حالی که کمی دورتر در همان بخش می‌بینیم که او

يك بار ديگر در قسمت‌های شمالی دیده می‌شود. لوقا به ما نمی‌گوید که چگونه عیسی از يك روستا به روستای ديگر می‌رود. آنچه او سعی می‌کند به ما بگوید به طور خاص این است که چگونه عیسی راهی تازه به سوی خدا را به ما نشان می‌دهد. این موضوع آشکار کننده‌ی این حقیقت است که چرا در این بخش واژه‌های عیسی از اهمیت بالاتری نسبت به معجزات و کارهای او برخوردار هستند. موضوع اصلی‌ای که عیسی درباره‌اش سخن می‌گوید انکار نفس است تا نقشه‌ی خدا محقق شود.

اصل يك روش و مسیر

پیروی از عیسی به معنای شاگرد بودن است ولی لوقا به روش خاصی تشریح می‌کند که شاگردان عیسی آنانی هستند که این راه را پیروی می‌کنند. ما تا اینجا متوجه شدیم که چگونه دیدگاه جغرافیایی لوقا با مرکزیت اورشلیم توجه‌ی ما را به خود و بر مسیر سفر عیسی جلب می‌کند، سفری که او را به سوی شهر مقدس هدایت می‌کند جایی که او مصائب خود را در ترک و انکار کامل زندگی خود متحمل می‌شود. (لوقا ۹ : ۵۱) شاگردان عیسی در این سفر همراه او بودند. (لوقا ۹ : ۵۷) بنابراین برای لوقا مسیر يك سبک زندگی است که توسط خداوند آشکار می‌شود و تصویری است از نجات. این دیدگاه نهایتاً به تشکیل اجتماع مسیحیان می‌انجامد که به آنها "اهل طریقت" می‌گفتند. (اعمال ۹ : ۲؛ ۱۹ : ۹؛ ۲۳ : ۲۲؛ ۴ : ۲۴؛ ۱۴ ، ۲۲) لوقا شاگردان را به عنوان افرادی می‌شناسد که وارد آن مسیر می‌گردند و سپس در آن راه به پیش می‌روند و در پی قدم‌های استاد خود حرکت می‌کنند.

استفاده از واژه‌ی "مسیر" به عنوان يك استعاره در زندگی يك مسیحی ریشه در عهدعتیق دارد. "مسیری" که يك فرد انتخاب می‌کند در آن به پیش رود، (برای خروج ۳۳ : ۱۳) مشخص کننده‌ی شخصیت، خواسته‌ها و ارزش‌های آن شخص است و مهم‌تر آن است که ارتباطی مستقیم بین روش

و مسیری که فرد برای خدا می‌پیماید و اراده و پروژه‌های خدا وجود دارد. همان که ما در مزامیر خاص آن را مشاهده می‌کنیم.

«خداوندا، راه‌های خویش را بر من بنما، و طریق‌های خود را به من بیاموز!»
(مزامیر ۴:۲۵)

«خداوندا، راه خود را به من بیاموز، و به سبب دشمنانم مرا به راه هموار هدایت فرما.» (مزامیر ۱۱:۲۷)

«خداوندا، راه خود را به من بیاموز، تا در حقیقت تو گام بردارم. دل مرا واحد گردان تا از نام تو ترسان باشم.» (مزامیر ۱۱:۸۶)

«مرا در طریق فرمان‌های خود هدایت فرما، زیرا رغبت من در آن‌هاست.»
(مزامیر ۳۵:۱۱۹)

«صبحگاهان از محبت خود مرا بشنوان، زیرا که بر تو توکل دارم. راهی را که باید بروم به من بیاموز، زیرا که نزد تو جان خود را برمی‌افرازم.» (مزامیر ۸:۱۴۳)

«خدا ما را فیض و برکت عطا فرماید و روی خود را بر ما تابان کند، سلاه تا راه‌های تو در جهان شناخته شود و نجات در میان همه‌ی قوم‌ها.» (مزامیر ۶۷: ۱-۲)

با آگاهی از این مطلب که شاگردان اولیه عیسی خود را مسیحی نمی‌خواندند بلکه اهل طریقت می‌خواندند، لوقا از آن تصویر استفاده می‌کند تا معنای پیروی از عیسی را تشریح کند. شاگردان همانند استاد خود به سوی اورشلیم سفر می‌کردند، جایی که او خود را به طور کامل برای ما فدا ساخت. شاگردان هم در مسیری پیش می‌رفتند که قرار بود از روی محبت خود را فدای استاد خود کنند.

اصل روحانی

شاگردی زمانی آغاز می‌گردد که فردی با ایمان وارد مسیر نجات می‌شود. (بخوانید ۷: ۵۰؛ ۸: ۴۸؛ ۱۷: ۱۹؛ اعمال ۱۰: ۴۳) لوقا در انجیل و رساله‌ی خود از فعل "ایمان" استفاده می‌کند تا عمل تبدیل شدن به یک شاگرد را تشریح کند و درست در ابتدای انجیل خود با دو مثال نوری بر اهمیت ایمان می‌تاباند. اول؛ آنکه او مثال زکریا را بیان می‌کند. اعلام تولد معجزه‌آسای یحیای تعمیددهنده که زکریا آن را باور نمی‌کند. (لوقا ۱: ۵ - ۲۰) سپس او مثال مریم را بیان می‌کند که ایمان داشت آنچه خداوند به او گفته است، محقق می‌شود. (لوقا ۱: ۳۸) و اینکه او با تسلیم کامل وجود خود گفت: «خوشابه‌حال آن که ایمان آورد، زیرا آنچه از جانب خداوند به او گفته شده است، به انجام خواهد رسید.» (لوقا ۱: ۴۵) و برای همین است که او برکت یافته خوانده می‌شود و خود تبدیل به الگویی از شاگردی می‌شود. "آنچه درباره‌ی من گفتم بشود. باشد هر آنچه که تو درباره‌ی من گفتم انجام شود." این آن نوع از ایمانی است که مریم داشت. این آن نوع از ایمانی است که بنا بر آنچه لوقا می‌نویسد مشخص‌کننده‌ی خصوصیت یک شاگرد است.

انکار کامل خود

شاگردی زمانی شروع می‌شود که یک فرد در مسیر نجات قدم بر می‌دارد و در آن مسیر ادامه می‌دهد و هر روزه پیشرفت می‌کند. به عبارت دیگر لوقا تأکید می‌کند که انکار کامل نفس و برداشتن هر روزه‌ی صلیب و پیروی از عیسی نه تنها مشخص می‌کند که چگونه فردی وارد مسیری می‌شود، همچنین تشریح‌کننده‌ی ماهیت آن مسیر است. برای لوقا شاگردی یعنی انکار کامل خود برای عیسی. در واقعه‌ای که در اول پادشاهان باب ۲۰ آمده می‌توانیم شاهد تصویری از انکار کامل نفس باشیم. «و اما بن‌هدد،

پادشاه آرام، تمامی لشکر خود را گرد آورد. سی و دو پادشاه با اسبان و اربابها همراهش بودند. او برآمده، سامره را محاصره کرد و با آن جنگ نمود. سپس فرستادگانی نزد آخاب پادشاه اسرائیل به شهر گسیل داشت و به او گفت: «بن هدد چنین می گوید:» نقره و طلای تو از آن من است و نیکوترین زنان و فرزندان نیز از آن منند «». پادشاه اسرائیل پاسخ داد: «ای سرورم پادشاه، هر چه تو بگویی. من و هر آنچه دارم از آن تویم.» (اول پادشاهان ۲۰ : ۱ - ۴) آنچه بن هدد؛ می خواست انکار کامل بود و آنچه آخاب به او داد، آن چیزی بود که او طلب نموده بود. انکار کامل! واژه گان "ای سرورم پادشاه، هر چه تو بگوئی، من و هر آنچه دارم از آن تویم." می تواند از لبان هر شاگرد عیسی به عنوان نشانه‌ی انکار نفس و تقدیم تمام وجود خود به استاد جاری شود. من خود نیز این جمله را تکرار می کنم چون همه‌ی ما احتیاج داریم به یاد بیاوریم که شرایط زندگی به عنوان یک شاگرد عیسی انکار کامل زندگی و سپردن زندگی به دستان او است.

عیسی گفت آنانی که می خواهند او را دنبال کنند از او می آموزند و مانند شاگردان او زندگی می کنند. باید هر روزه بیاموزند که خود را انکار کنند و نفس خود را برای او ترک کنند. این منظوری است که او داشت وقتی می گفت که ما باید صلیب خود را هر روزه برداریم و او را دنبال کنیم. (لوقا ۹ : ۲۳) چرا برای ما شنیدن واژه‌های عیسی دشوار است؟ باید فروتنانه بپذیریم که گاهی به سختی می توانیم تأثیری که سخنان عیسی بر دیگران داشت را درک کنیم. ما در عصری متفاوت از شاگردان اولیه زندگی می کنیم. آیا امروزه اجساد اشخاصی که در کنار جاده‌ها بر صلیب میخکوب شده و مُرده باشند را می توان دید؟ آیا تاکنون افراد محکوم به اعدام را در کوچه و خیابان دیده ایم که در حال حمل صلیب خود به محل مرگشان باشند؟ باید متوجه این حقیقت باشیم که پیش از آنکه صلیب به طور گسترده توسط حکومت روم مورد استفاده قرار بگیرد، ایرانیان، فنیقیان و کارتاژها از آن

استفاده می‌کردند. مورخ رومی یوسفوس؛ می‌گوید که اسکندر ۸۰۰ یهودی را مصلوب کرد و شکم‌های آن‌ها را در حضور زنان و کودکان‌شان پاره کرد و روده‌های‌شان را بر زمین ریخت. در سال ۶۶ پس از میلاد تنها چند سال پس از آنکه انجیل لوقا نوشته شد، فلورس؛^{۴۸} حاکم یهودیه ۳۶۳۰ زن و مرد و بچه را مصلوب کرد. مدت کوتاهی پس از آن در سال ۷۰ پس از میلاد، تیتوس؛ وارد اورشلیم شد و همه‌ی افراد نجات یافته که می‌خواستند فرار کنند را مصلوب کرد. یوسفوس؛ به ۵۰۰ نفر دیگر نیز اشاره می‌کند که در یک روز به چنین روشی کشته می‌شوند. یوسفوس؛ چنین می‌گوید:

"هیچ‌کس نمی‌توانست به این سرعت تولید صلیب نماید یا مکانی را برای برپا کردن آن‌ها بر زمین پیدا کند. عیسی از آن تصویر وحشتناک استفاده می‌کند تا به این حقیقت اشاره کند که یک شاگرد باید هر روزه از حق مالکیت مسیر خود صرف‌نظر کند و ادعای مالکیت بر زندگی خود نداشته باشد. وقتی که پولس اعلام می‌کند: «با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند؛ و این زندگی که اکنون در جسم می‌کنم، با ایمان به پسر خداست که مرا محبت کرد و جان خود را به‌خاطر من داد.» (غلاطیان ۲: ۲۰) از همین تصویر استفاده می‌کند.

مسیحیان قرن اول خود را با مسیح مصلوب شده می‌دانستند. برای مثال ترتولیان؛ یکی از پدران کلیسای اولیه که در میانه سال‌های ۱۶۰ تا ۲۲۰ میلادی زندگی می‌کرد. چنین می‌نویسد: "وقتی ما بیرون می‌رویم وقتی به این‌جا و آن‌جا می‌رویم در ابتدا و در انتهای همه‌ی فعالیت‌های ما؛ وقتی که لباس می‌پوشیم؛ کفش‌های‌مان را به پا می‌کنیم؛ حمام می‌کنیم؛ غذا می‌خوریم؛ شمع روشن می‌کنیم؛ وقتی دراز کشیده استراحت می‌کنیم در طول هر کدام از این فعالیت‌ها بر پیشانی خود نشان صلیب را داریم."

معنای این وضعیت چیست؟

چنین به نظر می‌رسد که در میان اولین اجتماع یهودیان مسیحی شده، افراد وفادار و ایمان‌دار به مسیح بر پیشانی‌های خود نشانی را حک می‌کردند که نمایانگر صلیب مسیح بود، شاید از نشانه‌های دیگر هم استفاده می‌کردند. زیرا کتاب حزقیال نیز اعلام می‌کند اعضای جوامع مسیحی با نشانی^{۴۹} مهر شده بودند. (حزقیال ۹ : ۴ - ۶) نشان Tav که آخرین حرف از الفبای عبری است به خدا اشاره می‌کند. همان‌طور که واژه‌ی Omega در یونانی نیز به خدا اشاره می‌کند. Tav در زمان مسیح با نشانه‌ی + یا X دیده می‌شد. بنابراین می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم نشانه‌ای که در حزقیال آمده و به شکل صلیب است نمایانگر نام پدر است. بنابراین مسیحیان اولیه مخصوصاً آنانی که یهودی بودند روز تعمید خود را با علامت Tav بر پیشانی‌شان مهر می‌کردند که این نشان نمایانگر "یهوه" بود. در کتاب مکاشفه یوحنا به ۱۴۴،۰۰۰ نفر اشاره می‌کند که بر پیشانی آن‌ها نام بره و پدر او نقش بسته است. (مکاشفه ۱۴ : ۱) و یک بار دیگر باز می‌بینیم که نشان صلیب بر پیشانی انسان‌ها نقش بسته است. Tav که نشان مسیحیان اولیه بود، نمایانگر فعل و واژه‌ی پدر و مرگ او بر صلیب بود و این نشان به معنای آن بود که این افراد برای خدمت به او جدا شده‌اند.

یک بار یکی از اساتید دانشگاه در کلاس درس گفت زمانی که پیروان اولیه مسیح آن نشان را درست کردند کلمات پولس رسول به رومیان را به خاطر می‌آوردند که گفت: «که اگر به زبان خود اعتراف کنی «عیسی خداوند است» و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.» (رومیان ۱۰ : ۹) بنا به نظر این استاد اولین پیروان عیسی با گذاشتن نشان صلیب بر پیشانی خود از خداوند می‌خواستند که افکار آن‌ها را با افکار خود پر سازد و ذهن‌های‌شان را از پرستش او لبریز کند

و قلوب آن‌ها را با وفاداری کامل پُر سازد. یکی از اسقف‌ها^{۵۰} که در قرن چهار میلادی می‌زیست چنین می‌گوید: "باشد که کلام خدا و نشان مسیح همواره بر قلوب، لبان و پیشانی شما باشد. خواه شما در حال خوردن غذا هستید خواه حمام کردن یا استراحت؛ خواه می‌روید و خواه می‌آئید در زمان شادی و هم در زمان غم."

در انجیل متی و مرقس عیسی پیروان خود را فرا می‌خواند تا خود را انکار کنند و صلیب خود را بردارند. تنها در انجیل لوقا واژه‌ی هر روزه را می‌بینیم. بنابراین لوقا نیاز به تازه شدن هر روزه‌ی آن تجربه را در زندگی یک شاگرد تأکید می‌کند. انکار نفسی که دائماً تازه و عمیق‌تر می‌گردد، تا شاگرد بتواند توسط حیات الهی پُر شود.

اهمیت عمق گرفتن

از طریق سفر روحانی‌ای که توسط لوقا توضیح داده می‌شود، می‌توانیم دریابیم که صلیب نشان دهنده‌ی کار تبدیل‌کننده‌ی خدا و روح‌القدس در زندگی شاگرد است. زمانی که صلیب خود را برداشتیم در واقع شاگرد محسوب می‌گردیم. اگر ما صلیب‌های خود را بر نداریم نمی‌توانیم در زمهری شاگردان قرار بگیریم. بدون صلیب احتمالاً هیچ شاگردی وجود نخواهد داشت. مسیحیت بدون مُردن هر روزه نسبت به خود چیزی نیست به جزء یک فلسفه. این مسیحیت بدون مسیح است. در واقع ما با به کارگیری هر روزه‌ی صلیب در زندگی‌های خود عیسی را پیروی می‌کنیم. (لوقا ۹: ۲۳) ما با این کار خود را تسلیم مسیح می‌گردانیم و برای او زندگی می‌کنیم نه برای خودمان بلکه به خاطر اینکه او بر صلیب مرد تا ما بتوانیم زنده بمانیم و زندگی کنیم. (فیلیپیان ۳: ۱۰-۱۲)

شاید توماس مترون؛^{۵۱} زمانی که این متن را می‌نوشت منظورش این بوده که: "زندگی روحانی فراتر از هر زندگی دیگر است. زندگی روحانی را نمی‌توان مطالعه و درک کرد بلکه باید آن را زندگی کرد." اجتماع ایمان‌داران معاصر معمولاً فاقد این عمق روحانی است. ریچارد فوستر؛^{۵۲} می‌گوید: "تصنعی بودن، لعنت عصر ما است.... در واقع بزرگ‌ترین نیاز ما این نیست که افراد باهوش و مستعدتری داشته باشیم بلکه بیشتر از هر چیزی نیاز ما این است که افراد عمیقی داشته باشیم." کمی جلوتر او در مقاله‌ی خود اضافه می‌کند که مسیحیت تنها یک مذهب در بین مذاهب دیگر نیست و می‌گوید: "پیغام ما بیش از همه باید زندگی‌های شخصی، خانواده‌ها، جوامع، ملت‌ها و قاره‌ی آفریقا را تغییر دهد." برای اینکه چنین تغییری رخ دهد افراد باید فعالانه و آگاهانه در پی روحانیتی باشند که فقط در نتیجه‌ی اطاعت از مسیح ایجاد می‌شود و بسیاری از افراد وفادار به کلیسا امروزه این کار را انجام نمی‌دهند. آیا تاکنون با خود اندیشیده‌اید که فعالیت‌ها و برنامه‌های ما واقعاً باعث رشد روحانی و تبدیل زندگی ایمان‌داران وفادار در کلیسا می‌گردند؟ آیا ما منابع خود را صرف خدماتی می‌کنیم که واقعاً نحوه‌ی رفتار آن‌ها را تغییر می‌دهد؟ آیا جلسات کلیسایی ما واقعاً کمک می‌کند تا افرادی که در آن جلسات شرکت می‌کنند بیشتر شبیه مسیح گردند یا فقط آن‌ها را سرگرم می‌کنند؟ یکی از بزرگ‌ترین اجتماع مسیحیان آمریکا به نام ویلو کریگ؛^{۵۳} وضعیت چند کلیسای مختلف را مورد تحقیق قرار داد و این تحقیق بر مبنای چند سؤال بنا شده بود. ۲۴ کلیسا در این آزمون شرکت کردند. نتایج بدست آمده نشان داد که رشد عددی یک جماعت دلیل بر رشد روحانی آن جماعت نیست و به این معنا نیست که زندگی مردم تغییر نموده است.

51 - Thomas Merton

52 - Richard Foster

53 - Willow Creek

تبدیل چه چیزهایی نیست

«بلکه در فیض و شناخت خداوند و نجات‌دهنده‌ی ما عیسی مسیح نمو کنید، که او را از حال تا ابدالآباد جلال باد! آمین.» (دوم پطرس ۱۸:۳)

بسیاری از شبانانی که من می‌شناسم با این گفته‌ی بیل هال؛ موافق هستند. او می‌گوید: "شاگردسازی یا پرورش روحانی اولین و انحصاری‌ترین کار کلیسا است و بقیه‌ی چیزها همه و همه بنا به سخنان سلیمان بی‌معنا و دویدن به دنبال باد هستند." (جامعه ۲ : ۲۶) اما حتی اگر هر کلیسا اعضای خود را تعلیم دهد که بر اساس چیزی که ما مهم می‌دانیم تعلیم دهد، باید متوجه این حقیقت شده باشیم که اجتماع ایمان‌داران همواره آن نوع از تبدیلی که ما به دنبالش هستیم را ایجاد نمی‌کند. قبل از آنکه از نزدیک روش تبدیل را مورد مطالعه قرار دهیم، بیایید ببینیم که تبدیل روحانی چه چیزهایی نیست.

تبدیل روحانی به رابطه‌ی ما با مسیح ارجحیت دارد

مردم به خاطر زندگی خودشان با مسیح وارد رابطه نمی‌شوند. (افسیسیان ۲ : ۸ - ۹) همان لحظه‌ای که آن‌ها بنیاد ایمان خود را بر عیسی قرار می‌دهند، آن‌ها خلقتی تازه می‌گردند. (دوم قرنتیان ۵ : ۱۷) این یک فرایند نیست بلکه معجزه‌ای آنی و حیرت‌آور است. بی‌شک فرایندی برای رویارویی افراد با انجیل و هدایت آن‌ها به سوی ایمان احتیاج است. اما تا آنجا که به بخشش گناهان، رهایی از تاریکی و ورود به ملکوت مسیح مربوط می‌گردد، (کولسیان ۱:۱۳) این‌ها همه در یک لحظه‌ی معجزه‌آسا اتفاق می‌افتد. دقیقاً در آن لحظه است که ایمان‌دار همه‌ی آنچه برای یک زندگی خداپسندانه نیاز دارد را از عیسی مسیح دریافت می‌کند. (۲ پطرس ۳:۱) تبدیل روحانی قبل از رابطه‌ی ما با مسیح اتفاق نمی‌افتد، بلکه پس از آن اتفاق می‌افتد.

✓ تبدیل روحانی همان تجربه کردن محبت خدا نیست

اگر بخواهم منظور خود را ساده‌تر بیان کنم باید بگویم که یک نفر نباید برای دریافت محبت بیشتر به دنبال تبدیل روحانی باشد و تبدیل روحانی را به عنوان روشی برای تجربه‌ی محبت الهی به کار گیرد. زیرا به هیچ وجه نمی‌توانیم کاری انجام دهیم که محبت خدا را نسبت به خود بیافزائیم. مطابق با رومیان ۵ : ۱ - ۱۱ خداوند ما را زمانی که هنوز گناه‌کار بودیم محبت نمود. قبل از آنکه ما را با خود در مسیح مصالحه دهد، یعنی زمانی که دشمن او بودیم او با ذات پر از محبت خود ما را محبت نمود. او اکنون به هیچ وجه ما را بیشتر از زمانی که نسبت به او سرکش بودیم، دوست ندارد.

✓ تبدیل روحانی با گذر زمان خودبه‌خود انجام نمی‌گیرد

برخی از متون کتاب مقدسی به این نکته اشاره می‌کنند که وقتی ما در مسیر تبدیل حرکت می‌کنیم از یک مرحله‌ی روحانی به مرحله‌ی دیگر پیشروی می‌کنیم. برای مثال پولس رسول تفاوت بین ایمان‌دار بالغ و آنانی که مانند کودکان هستند را این‌گونه بیان می‌کند که با تعالیم گوناگون به این سو و آن سو پرتاب می‌شوند. (افسیسان ۴:۱۴) به همین صورت نویسنده‌ی به عبرانیان در مورد این اصل صحبت می‌کند که قرار نیست ایمان‌داران از لحاظ روحانی نوزاد باقی بمانند. (عبرانیان ۵ : ۱۳) اما رشد روحانی تنها با گذر زمان به طور اتوماتیک ایجاد نمی‌شود. تبدیل روحانی لزوماً با تمام شدن کاغذهای تقویم رخ نمی‌دهد. پولس به ایمان‌داران قرن‌تس چنین می‌نویسد: «اما من، ای برادران، نتوانستم با شما همچون اشخاص روحانی سخن بگویم بلکه همچون اشخاص نفسانی، یعنی مانند کسانی که در مسیح، کودك نوزادند.» (اول قرنتیان ۳ : ۱) این ایمان‌داران با وجود گذر سال‌های بسیار هنوز در زندگی ایمانی‌شان رشد نکرده بودند.

✓ تبدیل روحانی نتیجه‌ی افزایش علم و دانش نیست

گاهی فکر می‌کنیم که بلوغ روحانی و عمق روحانی تنها در اثر کسب دانش و شناخت ما از کتاب مقدس حاصل می‌گردد. اما علم و آگاهی به تنهایی باعث تبدیل ما نمی‌گردد. آنچه از اهمیت بیشتری برخوردار است این است که ما با آنچه می‌دانیم، چه می‌کنیم. پولس حتی به ما هشدار می‌دهد که «دانش مایه‌ی تکبر است...» (اول قرنتیان ۸: ۱) و وقتی ایمان - داران نسبت به آنچه می‌دانند مغرور می‌گردند، سریعاً از سرعت رشد روحانی آن‌ها کاسته می‌شود. کتاب مقدس در سه مورد مختلف به ما هشدار می‌دهد که خود خدا با مسئله‌ی غرور شدیداً برخورد می‌کند. (امثال ۳: ۳۴؛ یعقوب ۴: ۶؛ اول پطرس ۵: ۵)

✓ رشد روحانی ثمره‌ی فعالیت زیاد و متفاوت نیست

برخی مردم بر این باور هستند که با شرکت در فعالیت‌های مختلفی که توسط اجتماع ایمان‌داران به آن‌ها پیشنهاد می‌شود، (جلسات پرستشی صبح‌های یکشنبه، دعا‌های شبانه، مطالعه‌ی کتاب مقدس و غیره) آن‌ها از لحاظ روحانی رشد خواهند نمود. با این وجود اگر شب و روز مشغول انجام فعالیت‌های مذهبی باشید هیچ تضمینی وجود ندارد که شما از لحاظ روحانی افراد عمیقی بگردید. گویی خود عیسی هم می‌خواست به این نکته اشاره کند، وقتی که اعلام کرد: «در آن روز بسیاری مرا خواهند گفت: سرور ما، سرور ما، آیا به نام تو نبوت نکردیم؟ آیا به نام تو دیوها را بیرون نراندیم؟ آیا به نام تو معجزات بسیار انجام ندادیم؟ اما به آنها به صراحت خواهم گفت، هرگز شما را نشناختم. از من دور شوید، ای بدکاران.» (متی ۷: ۲۲ - ۲۳) فعالیت‌های مذهبی لزوماً باعث دستیابی ما به تولد تازه یا تبدیل روحانی ما نخواهد شد. گویی بسیاری از فعالیت‌های روحانی ما باعث حداقل تبدیل روحانی خواهند گشت. افرادی چون دالاس ویلارد؛^{۵۴} که این مسائل را مورد

بررسی قرار داده‌اند چنین تخمین می‌زنند که: "آنچه اکثر ایمان داران وفادار هر هفته در کلیساها دریافت می‌کنند به آن‌ها کمک نمی‌کند تا از لحاظ روحانی پیشرفت کنند."

✓ تبدیل روحانی بستگی به کامیابی ندارد

نوعی خاصی از موعظه‌ها و تعالیم وجود دارند که در دنیای امروز بسیار محبوب هستند. بر اساس این نوع تعالیم این چنین گفته می‌شود که عمق روحانی در ارتباط مستقیم با سلامت و وفور نعمت قرار می‌گیرد. برای افرادی که چنین دیدگاهی دارند روحانیت یک فرد به او این اجازه را می‌دهد تا از طریق اعتراف نیکوی ایمان و با پیروی از اصل کاشتن و درو کردن در زمینه‌های مالی و فیزیکی برکتی حاصل کنند. این معلمان همچنین تعلیم می‌دهند که مسیح به همراه نجات آن‌ها وعده‌ی وفور نعمت، سلامتی و موفقیت را نیز به همه آنانی که ایمان‌شان را به کار می‌گیرند، بخشیده است. با این حال آموزه‌های کتاب مقدس در تضاد با این موضوع قرار می‌گیرند و به ما درباره‌ی خطراتی که در مورد مسائل مادی وجود دارد هشدار می‌دهد. آنانی که عیسی را دنبال می‌کنند نباید پول پرست باشند. (اول تیموتائوس ۳ : ۳) و باید به آنچه دارند قناعت کنند. (عبرانیان ۱۳ : ۵) زیرا پولدوستی ریشه‌ی هر گونه بدی است. (اول تیموتائوس ۶ : ۱۰) عیسی به ما هشدار می‌دهد: «به‌هوش باشید و از هر گونه حرص و آز بپرهیزید، زیرا زندگی انسان به فزونی دارایی‌اش نیست.» (لوقا ۱۲: ۱۵)

هدف از تبدیل

هدف از تبدیل روحانی به طور واضح در دوم پطرس ۳: ۱۸ آشکار است. «بلکه در فیض و شناخت خداوند و نجات‌دهنده‌ی ما عیسی مسیح نمو کنید، که او را از حال تا ابدالآباد جلال باد! آمین.» پطرس در این نامه کوتاه بر پیشرفت دائمی و مستمر تأکید می‌کند. (۱ : ۳ - ۱۱) پیروی از مسیح از جهاتی شبیه راندن دوچرخه است. اگر حرکت نکنید، خواهید افتاد. پولس

رسول توضیح می‌دهد آنانی که مسیر تبدیل را دنبال می‌کنند، هرگز به طور کامل به مقصد کامل و نهایی شناخت عیسی مسیح در زندگی خود نخواهند رسید. بنابراین هدف آن‌ها باید دائماً این باشد که بیشتر او را بشناسند. (فیلیپیان ۳: ۱۰-۱۳؛ افسسیان ۱: ۱۷)

آنچه از متن دوم پطرس توجهی ما را به خود جلب می‌کند ارتباطی است که در بین پیشرفت ما در مسیر تبدیل و جلال عیسی مسیح وجود دارد. دقت کنید برای پطرس که یک یهودی بود واژه‌های اشعیا ۴۲: ۸ چه معنایی داشت: «من یهوه هستم! نام من این است! من جلال خود را به کسی دیگری نخواهم داد، و نه ستایش خویش را به بت‌های تراشیده.» (اشعیا ۴۲: ۸) دادن همه‌ی جلال به عیسی مسیح اعترافی قدرتمند بر متعال بودن اوست. همچنین دقت کنید این پیشرفت ما در مسیر روحانی است که باعث جلال عیسی می‌گردد. در فصل ۷ بیشتر به این مطلب خواهیم پرداخت.

متن مهم دیگری از عهدجدید به ما اجازه خواهد داد تا بیشتر بتوانیم ارتباط بین جلال مسیح و تبدیل روحانی را درک کنیم. با این حال برای اینکه این متن را به درستی درک کنیم پیشنهاد می‌کنم ابتدا به تحقیقی که در سال ۲۰۱۰ بدست آمد نگاهی بیاندازیم. این تحقیق به ضروری بودن سرّ زندگی و بلوغ ایمان‌داران انجیلی در شمال آمریکا اشاره می‌کند.

فرایند تبدیل

در سال ۲۰۰۸ یک گروه تحقیقی^{۵۵} مطالعه‌ای را بر روی ۷۰۰۰ کلیسا در شمال آمریکا آغاز کردند. هدف آن‌ها کشف روشی بود که بر اساس آن بتوانند سلامت روحانی و سازمانی کلیساها را در جوامع مختلف حفظ کنند. نتایج آن تحقیق باعث شد تا تحقیقی جدید را در ۲۰۱۰ آغاز کنند. هدف از این تحقیق جدید سنجش بلوغ و شادابی ایمان‌داران انجیلی بود. این تحقیق

در سه مرحله مختلف انجام شد. ابتدا تحقیقی با شرکت ۲۸ مسئول در امر شاگردسازی انجام گرفت. پس از آن مصاحبه‌ها و تحقیقات و بر اساس نتیجه‌گیری‌ای که از آن تحقیق به دست آمد، پرسش‌نامه‌ها آماده شد و برای نظرسنجی به ۱۰۰۰ شبان کلیساهای پروتستان در آمریکا ارسال شد. این نظرسنجی برای کشف انواع شاگردسازی در میان آن کلیساهای بود که در انتها سطح رضایت شبانان از برنامه‌ی شاگردسازی‌شان مشخص گشت. نهایتاً از ۴۰۰۰ شبان کلیساهای پروتستان شمال آمریکا (که در میان آن‌ها ۱۱۰۰ کلیسا کانادائی بودند) در مورد سلامت روحانی خود به زبان‌های انگلیسی، اسپانیایی و فرانسوی مصاحبه‌ای به عمل آمد. در اینجا کل نتیجه‌گیری از این مطالعه‌ی گسترده و کامل را در یک جمله خلاصه می‌کنم: "تا آنجائی که به موضوع شاگردسازی مربوط می‌گردد که باید باعث تغییر زندگی افراد بگردد، اکثر کلیساهای در این کار ناموفق عمل نموده بودند."

اگر همین نتیجه‌گیری در اروپا، آفریقا یا آسیا انجام شود، احتمالاً نتیجه همین خواهد بود. جرج بارنا؛^{۵۶} که برای سال‌های بسیار مسیحیان را مورد مطالعه قرار داده است چنین می‌گوید که تنها حدود نیمی از آن‌ها فعالانه در پی رشد روحانی هستند! به یاد داشته باشید آنچه تاکنون مطالعه کردیم این است که هدف از تبدیل روحانی جلال دادن خداوند از طریق حضور مسیح زنده و ساکن شدن او در وجود ما است. کلام‌خدا این تبدیل را به واژه‌ی metamorphosis یا دگرپرسی مرتبط می‌داند. این واژه به تغییری دائمی و غیرقابل بازگشت در باطن یک شخص اشاره می‌کند و به تغییر یا اصلاح ظاهری افراد اشاره‌ای ندارد. پولس رسول آن تبدیل را چنین تشریح می‌کند: «خداوند، روح است و هر جا روح خداوند باشد، آنجا آزادی است. و همه‌ی ما که با چهره‌ی بی‌نقاب، جلال خداوند را، چنانکه در آینه‌ای، می‌نگریم،

به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فزون‌تر دگرگون می‌شویم؛ و این از خداوند سرچشمه می‌گیرد که روح است.» (دوم قرتیان ۳: ۱۷-۱۸)

در این متن پولس به موسی اشاره می‌کند. به ملاقات موسی با خداوند بر کوه سینا. (خروج ۳۴: ۲۹-۳۵) موسی پس از هر بار ملاقات با خدا تبدیل می‌شد. «صورت او درخشان بود.» (آیه ی ۲۹) به همین دلیل او نقابی بر چهره زد. (آیه ی ۳۳) بنابراین به منظور پنهان ساختن آنچه در آن تبدیل یافته بود وی بر چهره‌ی خود نقابی زد. (دوم قرتیان ۳: ۱۳) هر قدمی که موسی پس از خروج از آن ملاقات بر کوه سینا بر می‌داشت او را از حضور خداوند دورتر می‌نمود.

پولس می‌گوید آنانی که اطمینان خود را بر مسیح قرار می‌دهند، نقاب از چهره‌شان برداشته می‌شود. از جلال آن‌ها کاسته نمی‌شود آن‌طور که برای موسی اتفاق افتاد بر عکس به خاطر اینکه هرگز حضور مسیح را ترک نمی‌کنند، به آن جلال افزوده می‌گردد، (کولسیان ۱: ۲۷ و دوم قرتیان ۴: ۶ را مطالعه کنید.) چنان است که گویی هرگز کوه ملاقات را ترک نمی‌کنند زیرا تسلی دهنده‌ای که پدر فرستاده است تا پسر را مکشوف کند در آن‌ها زیست می‌کند. آن‌ها از چنان ملاقات رودویی با خداوند بهره‌مند هستند که موسی هرگز آن را تجربه نکرد.

زبانی که پولس رسول در اینجا به کار می‌برد، بسیار منطقی است زیرا این خداوند است که توسط روحی که می‌فرستد یعنی روح عیسی باعث تبدیل ما می‌گردد. این خود ما نیستیم که خود را تبدیل می‌کنیم. "تبدیل داده می‌شویم!" این تبدیل کاملاً از خداوند نشأت می‌گیرد خداوندی که روح است. اما اگر این خدا است که تبدیل می‌دهد چگونه می‌توانیم پاسخگوی فقدان عمق روحانی و تعداد کم شاگردان حقیقی عیسی در اجتماع ایمان - داران باشیم؟ اگر خداوند توسط روح خود ما را تبدیل می‌کند آیا ما هم در این میان نقشی داریم که باید ایفا کنیم؟ اگر این خدا است که اعضای وفادار

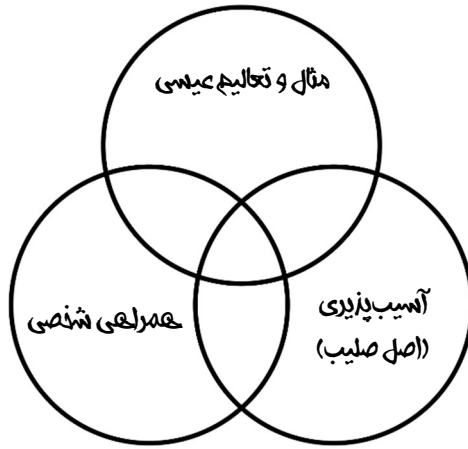
کلیسای شما را به سوی بلوغ هدایت می‌کند، آیا ما هم نقشی در این فرایند داریم؟ بر اساس تحقیقی که توسط Lifeway انجام شد اریک گیگر^{۵۷} پاسخ جالبی به این سؤالات می‌دهد: "بله این خداوند بود که موسی را تبدیل داد اما موسی هم نقشی فعال و مهم در این تبدیل داشت که باید ایفا می‌کرد. نقش او ساده اما ضروری بود. او چه کرد؟ او از کوه بالا رفت. موسی خود را در شرایط صحیح قرار داد تا بتواند تبدیل شود. او مکان صحیح را کشف کرده بود که به خداوند اجازه می‌داد تا در زندگی‌اش عمل کند. به همین خاطر بود که او به بالای کوه سینا رفت." و سپس او اضافه می‌کند: "چشم-انداز صحیح این است که نه منفعل باشیم، (چون این خداوند است که تبدیل می‌کند.) و نه عمل‌گرا! (گوئی این ما هستیم که خود را تبدیل می‌کنیم.) بلکه این فرایند یک همکاری متقابل است. تبدیل یک فرایند الهی-انسانی است که تا انتهای زندگی زمینی ادامه دارد."

در فصل پیش دو چیز را بررسی نمودیم که می‌خواهم باری دیگر نگاهی به آن‌ها بیاندازیم:

اول؛ اینکه گفتم عیسای مسیح غایت حقیقت است. مقیاسی که بر اساس آن هر ایمان‌داری باید زندگی کند و سپس آن فصل را با این پیشنهاد به اتمام رساندم که هر ایمان‌دار باید چگونه زندگی کند و به این نتیجه رسیدیم که دلیل عدم رشد بسیاری از افراد وفادار این است که نیاموخته‌اند تا خود را به الگویی تسلیم کنند که بتواند به آن‌ها در پیروی از مسیح کمک کند. در ابتدای این فصل به شما نشان دادم که چگونه انجیل لوقا شاگرد بودن را راهی برای انکار خود می‌داند. (اصل صلیب) مطالعه‌ای که توسط Lifeway انجام شد این مشاهدات را تأیید می‌کند. بررسی یافته‌های افرادی که در این تحقیق شرکت داشتند، مشخص کرد که در همکاری بین ما و خداوند زندگی ما تبدیل می‌شود، و این زمانی رخ می‌دهد که سه عنصر با یکدیگر برخورد

می‌کنند. وقتی به مثال موسی بر کوه سینا باز می‌گردیم، می‌بینیم وقتی ایمان‌داران هم زمان این سه عنصر را تجربه کنند و در چنین شرایطی قرار بگیرند، آن زمان به طور عمیق و ماندگار توسط روح خدا متبدل می‌شوند. این سه عنصر عبارتند از: (۱) تعلیم عیسی (۲) آسیب‌پذیری (۳) همراهی شخصی

وقتی این سه عنصر هم‌زمان طلاق‌ی یابند، فرد در شرایطی قرار می‌گیرد که رشد بیشتری را تجربه می‌کند. در بسیاری از جلسات تعلیمی از مثال‌ها و واژگان عیسای مسیح نقل قول می‌شود. گاهی پیغام مسیح توسط مردمی که به طور خاص به خاطر مشکلاتی که پشت سر گذاشته‌اند اعلام می‌شود افراد دیگری که نسبت به این کلام باز هستند، بهتر آن را می‌پذیرند. گاهی احساس آسیب‌پذیری و باز بودن نسبت به کلامی توسط ملاقاتی روحانی با خود حقیقت یعنی عیسی برانگیخته می‌شود و درک این مطلب که زندگی ما با دعوت‌مان هم‌خوانی ندارد به ما می‌گوید که آسیب‌پذیر هستیم. گاهی بحرانی که به وسیله‌ی آن مشکلی ایجاد می‌شود باعث می‌گردد تا فرد نسبت به کلام‌خدا باز گردد و پذیرش بیشتری داشته باشد. نکته‌ی مهم هم زمانی این دو واقعه است. برای همین در چنین زمانی تبدیل عمیق امکان‌پذیر می‌گردد. با این وجود در اغلب موارد این دو حقیقت برای ایجاد تغییری که نیاز است، کفایت نمی‌کند. این حقیقت که مشارکت و همراهی بسیار کمی در کلیساها وجود دارد، پاسخ آن سؤالی است که چرا عمق روحانی کمی در ایمان‌داران دیده می‌شود. برای به تصویر کشیدن منظورم از این سخن از تجربه‌ی شخصی استفاده می‌کنم.



شهادت شخصی من

پس از آنکه دوره‌ی زبان‌آموزی خود را در فرانسه به پایان رساندم، درست در ابتدای خدمات میسیونری‌ام، من و همسرم دعوت شدیم تا به یک تیم میسیونری بپیوندیم. این تیم در شهر استرازبورگ؛ اسکان داده شده بود. قرار بود که این میسیونرها را برای یافتن آپارتمانی جهت اسکان کمک کنم و آن‌ها نیز مرا برای خدمات میسیونری آموزش دهند. بنابراین من به آن‌ها با مهارتی که در نجاری داشتم کمک نمودم. در عوض آن‌ها به من اجازه دادند تا به محوطه‌ی دانشگاه بروم، جایی که آن‌ها انجیل را بشارت می‌دادند و جلسات بشارتی برگزار می‌کردند. پس از ماه‌ها یکی از این میسیونرها به نام دین؛ (که در فرانسوی دانیال خوانده می‌شد) گفت که می‌خواهد با من صحبت کند. دین؛ گفت برویم و در پارک بزرگ مرکز شهر، قدم بزنیم چون می‌خواهم موضوع مهمی را با تو در میان بگذارم. در زمان قدم زدن یک سری مسائل مثبتی را که او در زمان مکالمه‌ی من با دیگران در محوطه‌ی دانشگاه مشاهده کرده بود، بازگو کرد. پس از آن او گفت: "دیوید؛ ماه‌ها

است که تو را زیر نظر دارم و نکته‌ای در زندگی تو وجود دارد که مطابق با الگوی مسیح نیست و اگر این موضوع تغییر نکند نمی‌توانی آن مردی باشی که خداوند از تو انتظار دارد و به عنوان شاهد مسیح فردی از کار افتاده خواهی بود و سپس او پرسید: "می‌خواهی سخنانم را ادامه دهی؟! آیا می‌خواهی بدانی آنچه من در زندگی تو دیده‌ام چیست؟" احساس کردم چیزی گلویم را می‌فشارد. قبلاً هرگز با چنین تجربه‌ای روبرو نشده بودم که من به کسی احترام گذاشته باشم اما آن شخص با من این‌گونه برخورد کرده باشد. هرگز دوستی چنین مستقیم به من نگفته بود که مشکل جدی‌ای در زندگی‌ام وجود دارد که باید آن را حل کنم. مشکلی که می‌تواند مانع از آن شود تا تبدیل به آن شخصی بگردم که آرزویم است. در آن لحظه احساس عریانی، رسوائی و آسیب‌پذیری به من دست داد. دین؛ منتظر پاسخ من ماند. پاسخ دادم: "بله!" و ادامه دادم و گفتم: "لطفاً آن چه در زندگی من دیده‌ای را بگو!!!!" پس از آن او به آرامی دستش را بر شانه‌ی من گذاشت و گفت: "دیوید؛ من متوجه شده‌ام که تو نمی‌دانی چگونه می‌توانی مکالمه‌ای را بدون اینکه موضوع را به خودت برگردانی، هدایت کنی! تو همیشه درباره‌ی خودت حرف می‌زنی!"

ما به پیاده‌روی خود ادامه دادیم و دین؛ برای چند دقیقه مشاهدات خود را با من در میان گذاشت و به نحوه‌ی اشتباه مراودت من با افراد مختلف اشاره کرد. چنان به نظر می‌رسید که گویی من ضربه‌فنی شده بودم. اشک‌های خجالت، غم و توبه از گونه‌های من جاری شد. در عمق وجودم می‌دانستم آنچه که او دیده بود، درست است. او انگشت خود را مستقیماً بر آن چیزی از زندگی من گذاشته بود که من دوست نداشتم. ولی من نمی‌توانستم آن جنبه از زندگی خود را اصلاح کنم و پذیرش آن برای من دردناک بود. دین؛ سعی نکرد تا مرا تسلی دهد. او در برابر رنجی که من می‌کشیدم عقب‌نشینی نکرد. هدف او نه این بود که مرا تسلی دهد و نه از اهمیت

اشتباهم بکاهد، اتفاقاً او گفت آنچه که در مکالمات من دریافتی است، تنها نشانه‌ی ظاهری‌ای از مشکلی عمیق‌تر است. او گفت که برای اصلاح مشکل شاید احتیاج باشد تا به عمق‌های بیشتری وارد شویم و تلاش کنیم تا مشکل را حل کنیم. از یک سو من باید روش ارتباط خود با دیگران را تغییر می‌دادم، اما در سطحی عمیق‌تر می‌خواستم تصویر ضعیفی که از خود داشتم را تغییر دهم. تصویری که مرا وا می‌داشت تا تأیید دیگران را بطلبم و همواره موضوع مکالمات را به خود برگرداندم. پس از آنکه با هم دعا کردیم او پرسید: "دیوید؛ آیا می‌خواهی مسیح این قسمت از زندگی تو را تغییر دهد تا بیشتر به شباهت او بگردی؟" پس از آنکه پاسخ مثبت خود را به او دادم، دین؛ به من گفت: "این آن چیزی است که پیشنهاد می‌کنم انجام دهی! فوراً برای سه ماه آینده اجازه نداری که از واژه‌ی من؛ مال من؛ و خودم استفاده کنی!!! این واژه‌ها در مکان‌های عمومی یا در مکان‌های خصوصی نباید از دهان تو خارج شوند. آیا موافق هستی؟ آیا متعهد می‌شوی تا واژگان خود را در این قسمت کنترل نمایی؟" پس از آنکه به دین؛ این تضمین را دادم که از نصیحت او اطاعت خواهم نمود، او اضافه کرد: "از تو می‌خواهم آیاتی از کلام را که درباره‌ی زبان ما سخن می‌گوید، انتخاب بکنی، آن‌ها را حفظ کنی و در مورد آن‌ها تأمل کنی! برای چند هفته‌ی آینده چندین بار یکدیگر را ملاقات می‌کنیم تا ببینم وضعیت تو چگونه است." دعا کردیم و از روح‌القدس درخواست نمودیم تا مرا شفا دهد و روشی تازه برای ایجاد ارتباط و روش مکالمه به من بیاموزد و پس از قرار گذاشتن برای ملاقات بعدی از هم جدا شدیم.

پس از آن ملاقات کاملاً درمانده شده بودم. چندین روز نمی‌توانستم به راحتی سخن بگویم. نمی‌دانستم که باید چه جمله‌ای بسازم تا در آن واژه‌های من؛ مال من؛ خودم یا خود وجود نداشته باشد. آرام آرام؛ روش تازه‌ای برای ایجاد ارتباط پیدا نمودم. آن چنان تغییر کرده بودم که بعد از یک ماه دین؛ گفت: "دیوید؛ داری خیلی خوب عمل می‌کنی! تو می‌توانی بار دیگر در

واژگان خود از آن کلمات استفاده بکنی، اما اگر بار دیگر ببینم که به عادت اشتباه خود باز می‌گرددی کمک به تو را متوقف خواهیم نمود!" و او این کار را یکی دوبار انجام داد.

نتیجه‌گیری

این مثالی است از همراهی شخصی فردی که در مسیر تغییر روحانی قدم برمی‌دارد و این یک روش مطلق و ثابتی نیست. روش‌های دیگری نیز وجود دارند که می‌شود شخص را در شرایطی قرار دهیم که بتواند هم نیاز خود را به کلام خدا احساس کند و هم همراهی شخصی فرد دیگری را تجربه کند. این مثال برای همه‌ی حیطه‌های زندگی ما که نیاز به تبدیل دارند، کارگر نیست. کسانی که عیسی را پیروی می‌کنند باید فکر خود را تغییر دهند. ایمان به عیسی یک مسئله است، اما ایمان به آنچه عیسی ایمان داشت کاملاً موضوع دیگری است. شاگردان باید در روابط خود با دیگران آنقدر تغییر کنند تا آن‌طور که او محبت می‌کرد، محبت کنند. آن‌ها باید عادات خود را تغییر دهند. این بدان معنا است که باید پیام‌زندگان فعالیت‌های روحانی‌ای همانند سکوت (لوقا ۲: ۴۱ - ۵۲) خلوت (مرقس ۱: ۳۵) روزه (متی ۴: ۱ - ۱۱) صرفه‌جویی (لوقا ۹: ۵۸) دعا (لوقا ۹: ۱۲) رازداری (متی ۶: ۱ - ۷؛ مرقس ۴: ۱) تسلیم شدن (یوحنا ۵: ۸ - ۳۷) فروتنی (فیلیپیان ۸: ۳۳۱؛ ۱۴: ۳۶) و پرستش (یوحنا ۴: ۲۱ - ۲۴) آن‌ها تغییر کند تا بتوانند آن‌طور که عیسی خدمت می‌کرد، خدمت کنند. و نهایتاً آن‌ها باید در روش‌های تأثیرگذاری خود بر دیگران تغییر ایجاد کنند و این را باید از روش همراهی عیسی با شاگردانش بیاموزند. چنین تبدیلی تمام قسمت‌های زندگی انسان‌ها را در بر می‌گیرد و از آنجا که این تغییر تحت نظارت یک راهنمای روحانی صورت می‌گیرد، رابطه‌ای غنی می‌باشد. شاگرد بودن یعنی کسب مهارت‌های گوناگون در اطاعت از رهبر روحانی خود و کسب حکمت در انتخاب‌ها است. این نوع خاص از ارتباط در بین یک ایمان‌دار و کسی که به

عنوان راهنما به آن ایمان‌دار کمک می‌کند یعنی کسی که او را خدمت می‌کند تا تبدیل به شاگردی بهتر برای مسیح بگردد، با خود ریسکی جدی به همراه دارد. این ریسک را در فصل بعدی بررسی خواهیم نمود.

سئوالاتی برای تأمل:

- ۱) نظر شما در مورد تعریفی که از مسیر تبدیل روحانی در این فصل توضیح دادیم، چیست؟ به نظر شما در بین عناصری که باعث ایجاد تبدیل روحانی در فردی می‌گردند، کدام یک از اهمیت بیشتری برخوردار است؟
- ۲) در مورد زمانی فکر کنید که روش تفکر و عملکرد شما توسط مسیح تبدیل یافته است. چگونه این تجربه‌ی شما الگوی تبدیلی که توسط Lifeway بیان شده را نشان می‌دهد؟
- ۳) طبق تجربه‌ی شما چه موانعی می‌توانند بر سر راه تبدیل عمیق افرادی قرار بگیرند که ادعا می‌کنند پیروان مسیح هستند؟ برای عبور از این شرایط و برداشتن موانع چه کارهایی می‌توان انجام داد؟

فصل پنجم

دو مخالف بزرگ

در فصل قبل در مورد شرایطی که باعث تبدیل روحانی می‌گردد صحبت کردیم و گفتیم که این تبدیل وابسته به سه عنصری است که باید در زمان مناسب و به طور هم‌زمان با هم به وقوع بپیوندند. این سه عنصر عبارتند از: (۱) شنیدن کلام خدا و به طور خاص موضوع الگو و تعالیم مسیح (۲) داشتن رویکردی مبتنی بر ضعف و آسیب‌پذیری و پذیرش آن شخصی که با کلام خداوند روبرو می‌شود. (۳) همراهی شخصی فرد شنونده. قبلاً در فصل چهارم به این نکته اشاره کردم که افراد معمولاً از این که وارد رابطه‌ای شوند و بخواهند اجازه دهند تا شخصی با آن‌ها همراه شود و سپس اجازه داشته باشد تا نگاهی به زندگی خصوصی‌شان بیاندازد، اجتناب می‌کنند. اما گویی شواهد نشان می‌دهند که چنین رابطه‌ای برای تبدیل عمیق روحانی ضروری است و بر این نکته تأکید کردم که شاگردان عیسی باید فعالانه بکوشند تا دیگران را در چنین رابطه‌ای همراهی کنند. پس از بررسی دقیق مأموریت بزرگی که عیسی به پیروان خود حکم نمود، گفتم که وقتی عیسی شاگردانش را فرستاد تا همه‌ی امت‌ها را شاگرد بسازند، دقیقاً منظورش همین همراهی شخصی بود. وقتی عیسی به ما فرمان می‌دهد تا شاگرد بسازیم این دقیقاً آن چیزی بود که می‌خواست ما آن را بفهمیم. در فصل دوم علی‌رغم مشخص بودن این مأموریت، تصویری از کلیساهای آمریکا، فرانسه و آفریقا را برای شما

ترسیم کردم که بجای دستیابی به نتیجه‌ای که مسیح انتظارش را دارد یعنی شاگردسازی، آن‌ها از افزوده شدن تعداد نوایمانان و اعضای وفادار کلیسا خشنود می‌گردند. شهادت یکی از شاگردان آفریقایی من این نکته را بهتر تشریح می‌کند:

"من پیشینه‌ی کاتولیکی دارم و تولدتازه را با مطالعه‌ی سری دروسی از کتاب مقدس^{۵۸} تجربه نمودم. پس از تولدتازه به کلیسایی پنتیکاستی ملحق شدم. هشت سال بعد از آن خود را در حال انجام خدمتی دیدم که برخی آن را «نبرد روحانی» می‌نامند. برای سیزده سال در این قسمت خدمت نمودم و همه‌ی اعضای خانواده‌ام نیز با من در این خدمت متحد بودند. نهایتاً متوجه شدم که از تشنگی در حال مرگ هستم. احساس کردم آرامش درونی خود را گم کرده‌ام و شک داشتم که آیا واقعاً من نجات یافته‌ام؟! و بدتر از آن دیدم که چگونه در حین انجام خدمات تعدادی از دوستان و نزدیکان من از هم طلاق گرفتند و شاهد از هم پاشیدن زندگی‌های بسیاری گشتم.

برخی از دانشجویان الهیات افراد وفادار به کلیسای خود را افرادی "نابلغ" با "مشکلات اخلاقی" و "ریاکار" نامیدند، در حالی که این توصیفات ممکن است به نظر مبالغه‌آمیز یا بسیار شدید باشند. اما می‌توانند این سؤال را در ذهن ما ایجاد کنند، که چه تعداد از شاگردان حقیقی عیسی در این کلیساها شاگردانی حقیقی برای عیسی تربیت می‌کنند؟ علی‌رغم این مشاهدات ناراحت کننده، برخی از ایمان‌داران فکر می‌کنند که همه خوانده نشده‌اند تا شاگرد مسیح باشند. البته همه‌ی این افراد اعتراف می‌کنند که عیسی شاگردسازی کرد، اما آن الگو نه در کتاب اعمال رسولان وجود دارد و نه در عملکرد رسولان! به نظر آن‌ها نزول روح القدس و تولد کلیسا، جایگزین الگوی شاگردسازی شده و شاگرد جای خود را به ایمان‌دار شرکت‌کننده در جلسات کلیسایی؛ افراد وفادار؛ افراد تعمید یافته؛ مقدسین؛ برادران و خواهران

داده است. بنابراین اولین اعتراض رایج به این استدلال این خواهد بود که پولس و دیگر رسولان سعی نکردند برای عیسی شاگردسازی کنند، بلکه آن‌ها کار و تلاش می‌کردند تا جوامع ایمانی تأسیس کنند.

برخی دیگر بر این باورند که ما نمی‌توانیم برای عیسی شاگرد بسازیم و وقتی ما تلاش می‌کنیم تا این کار را انجام دهیم، به سؤاستفاده‌ی روحانی ختم خواهد شد. چنین اعتراضی خدمت و تعالیم افرادی را برای ما تداعی می‌کند که فقط بر اصول خاصی از کتاب مقدس تأکید می‌کنند و می‌خواهند شاگردان آن‌ها تسلیم آن‌ها باشند. (مانند گوسفندانی که تسلیم اقتدار شبان خود هستند.) تا حدی که آن‌ها از شاگردان خود انتظار دارند تا تأیید "هدایت روحانی" شبانان خود را قبل از هر تصمیم مهم در زندگی‌شان کسب کنند. برخی از این مردان خدا آنقدر پیش رفته‌اند که از شاگردان خود این انتظار را دارند که پیش از هر خرج و مخارج دیگری، فیش‌های خریدشان را به آن‌ها نشان دهند تا با کمک شبانان خود بتوانند سیستم پرداخت صحیح ده‌یک را پیش از هر خرج و مخارج دیگری سامان‌دهی کنند. برخی دیگر، از شاگردان خود این انتظار را دارند تا یک سری اصول رفتاری بسیار سخت‌گیرانه‌ای را دنبال کنند و بر این نکته تأکید می‌کنند که این شاگردان باید یک سری خصوصیات اخلاقی و روحانی خاصی را در خود بپروراند تا بتوانند از نجات خود مطمئن باشند. این نوع سؤاستفاده‌های روحانی، برخی از ایمان‌داران را به سوی رد کردن ایده‌ی شاگردسازی سوق می‌دهد. در این فصل به این مخالفت‌ها پاسخ خواهیم داد.

با پاسخ به این سؤال این بخش را آغاز خواهیم نمود که آیا پولس رسول خود شاگرد عیسی بود و آیا او برای عیسی شاگردسازی نمود؟ و سپس به بررسی این مطلب خواهیم پرداخت که آیا می‌توانیم بدون اینکه در دام سوءاستفاده‌های روحانی بیافتیم برای عیسی شاگردسازی کنیم؟ و سپس به

علائمی اشاره خواهیم نمود که مشخص می‌کند که آیا یک همراه روحانی در مسیر درستی حرکت می‌کند و یا از مسیر اصلی منحرف گشته است؟

آیا پولس رسول شاگرد عیسی بود؟

مطالعه‌ی دقیق متون کتاب مقدس نشان می‌دهد که واژه‌ی "شاگرد" برای آخرین بار در کتاب اعمال رسولان ۱۶:۲۱ آمده است. نه تنها چنین به نظر می‌رسد که پولس و همکاران او از این واژه استفاده نمی‌کردند بلکه متفکران کتاب مقدسی به این نکته اشاره می‌کنند که پولس به ندرت به تعالیم عیسی اشاره می‌کند و به آن رجوع می‌نماید.

چرا پولس از وقایعی که با مسئله‌ی نجات ارتباط دارند و دائماً در تعالیمش تکرار می‌شوند حتی یک بار هم از تعالیم عیسی در اناجیل نقل قول نمی‌کند؟ نمی‌خواهم به بحثی که در بین متفکران کتاب مقدس در قرن نوزدهم وجود داشت، ورود کنم، بحثی که در مورد جایگاه پولس و رابطه‌اش با عیسی اشاره می‌کند، بلکه آنچه برای من مهم است این است که ما سخنان عیسی به شاگردانش را پیش از واقعه‌ی خیانت و مصلوب شدنش به خاطر داشته باشیم. در آن مکالمه او به شاگردان خود هشدار داد که رابطه‌ی او با آن‌ها تغییر خواهد کرد. آن‌ها به زودی حضور مفید و فیزیکی مسیح را از دست خواهند داد. پس از آن "روح راستی" نازل خواهد شد تا آن‌ها را امداد کند تا در رابطه‌ی با عیسی ترقی کنند. (یوحنا ۱۶:۱۳) با تکیه بر همین حقیقت می‌توانم به این نتیجه برسم که پولس از آن دسته از شاگردانی بود که دو هزار سال پیش علی‌رغم غیاب فیزیکی استاد، توانسته بود او را بشناسد.

به ترتیب دو عنصر اصلی را در این دیدگاه بررسی خواهیم نمود: (۱) پولس به واسطه‌ی شهادت اجتماع ایمان‌داران شاگرد عیسی بود. (۲) پولس به واسطه‌ی شهادت روح عیسی شاگرد عیسی بود. پولس بنا بر شهادت اجتماع

ایمان داران آن زمان شاگرد عیسی گشته بود. پولس رسول با اینکه به همراه عیسی در جاده‌های جلیل قدم زده بود باز هم شاگرد عیسی محسوب می‌شد. او آن‌طور که پطرس، یعقوب و یوحنا و دیگران عیسی را همراهی کردند همراه عیسی نبود اما تأیید می‌کند که وفادارانه سنتی را که خود او از خداوند یافته بود را «زیرا من از خداوند یافتم آنچه را به شما نیز سپردم، که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم دشمن کردند، نان را گرفت...» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۳) می‌نویسد. علاوه بر آن از آنچه او نگاشته مشخص می‌گردد که وقایع بسیاری در زندگی‌اش اتفاق افتادند که به خاطر آن اتفاقات او می‌توانست اطلاعاتی در مورد عیسی کسب کند. او به عنوان یک فریسی که با پیروان مسیح مخالفت می‌کرد و به آن‌ها جفا می‌رساند قطعاً باید پیش از ایمان آوردنش اطلاعات کمی در مورد مسیح کسب می‌کرد. پولس پس از ایمان آوردنش در اجتماع ایمان‌دارانی که در دمشق، انطاکیه، سوریه و روستاهای یهودی‌نشین نزدیک فلسطین زندگی می‌کردند و ملاقات‌هایی که به همراه همراهانش در اورشلیم انجام داد، می‌توانست این اطلاعات را از آن‌ها کسب کرده باشد. مراودت با برنابا، سیلاس، یوحنا و مرقس فرصت‌های فراوانی را در اختیار او گذاشت تا بتواند عیسی را بشناسد علاوه بر آن او پس از ایمان آوردنش برای ملاقات با پطرس به اورشلیم رفت. (غلاطیان ۱ : ۱۸) او از اشتیاقش برای آموختن آنچه عیسی تعلیم داده بود سخن می‌گوید. (متی ۱۹: ۲۸ را مطالعه کنید.) دقت کنید که پولس تنها بر مکاشفه‌ی شخصی‌ای که از مسیح دریافت کرده بود تکیه نکرد. (تجربه‌ای که در راه دمشق داشت که باعث ایمان آوردنش شد. غلاطیان ۱ : ۱۱ - ۱۲) او تجربه‌ی خود را با شهادت دیگر رسولان متضاد نمی‌داند، بلکه بر عکس او از این حقیقت آگاه بود که خود نیز همان انجیلی را موعظه می‌کند که آن‌ها موعظه می‌کنند. (غلاطیان ۱: ۲۳) در مورد این مسئله ما می‌توانیم این‌گونه بگوئیم که پولس برای ما نقش یک الگو را دارد. ما نیز مانند او نمی‌توانیم برای اینکه شاگرد مسیح بگردیم، تنها بر تجربیات و مکاشفات

روحانی خود تکیه کنیم. ما باید وارد زنجیره‌ای از انتقال دهندگان روحانی بگردیم که شروع آن از شاهدانی آغاز می‌گردد که در ارتباط مستقیم با عیسی بودند. (لوقا ۱ : ۱ - ۴) مانند پولس رسول اگر ما می‌خواهیم شاگرد او باشیم باید دائماً در مورد زندگی و تعلیم او کوشا باشیم تا بتوانیم شاگردان او بگردیم و این کار را باید از طریق مطالعه‌ی مستمر کلام خدا انجام دهیم.

دومین درسی که می‌توانیم از مثال پولس بیاموزیم این است که ظاهراً او ضروری نمی‌دانست تا دقیقاً همان رابطه‌ای که شاگردان دیگر از آن بهره می‌بردند او نیز همان رابطه را داشته باشد. اولین شاگردان عیسی از رابطه‌ای مستقیم و فیزیکی با استاد خود بهره‌مند شدند. چشمان آن‌ها او را دیده بود. گوش‌های آن‌ها صدای او را شنیده بود دست‌ها آن‌ها او را لمس کرده بودند. (اول یوحنا ۱ : ۱ - ۳ را مطالعه کنید). پولس چنین صمیمیتی را با مسیح تجربه نکرده بود و او از این حقیقت که از زاویه‌ی جدید و متفاوتی به عیسی نگاه می‌کرد آگاه بود. «بنابراین، از این پس درباره‌ی هیچ‌کس با معیارهای بشری یا: "معیارهای این دنیا" قضاوت نمی‌کنیم، و هر چند پیش‌تر درباره‌ی مسیح این‌گونه قضاوت می‌کردیم، اکنون دیگر چنین نیست.» (دوم قرنتیان ۵ : ۱۶)

قطعاً این دیدگاه تازه‌ای نسبت به عیسی بود. اما او همان عیسی بود. پولس عیسی را همان‌طور که دیگران او را شناخته بودند، شناخت ولی با این حال او نیز همان عیسی را شناخت. می‌خواهم این نکته را به شما یاد-آوری کنم و این کار را از طریق به تصویر کشیدن تصاویر گوناگون عیسی که در عهدجدید ثبت شده است، انجام می‌دهم. برای این کار احتیاج نیست که دورتر و فراتر از عناوینی که در عهدجدید به او اطلاق می‌شود توجه کنیم، عناوینی از قبیل: معلم، ماشیح، پادشاه، نبی، کاهن، خداوند، پسر انسان، پسر خدا، نخست‌زاده از میان مردگان، آمین، نجات‌دهنده، رهاننده، خادم

عادل، پسر داود، داور، وکیل مدافع، شاهد، دوست و غیره. همچنین استعاره-هایی که به عیسی اشاره می‌کند یعنی: بره؛ شبان؛ در؛ تاک؛ نور؛ نان حیات؛ هیکل؛ صخره و بنا کننده. غیر ممکن است که بتوانیم یکی از عناوین یا استعاره‌ها را نسبت به بقیه‌ی واژگان مهم‌تر و با معناتر بدانیم. هر کدام از آن واژگان کمک می‌کنند تا به درکی کامل‌تر از خود عیسی دست یابیم. هیچ‌کدام از آن‌ها به تنهایی نمی‌توانند کاملیت وجود عیسی را توضیح دهند. این عناوین آنقدر گوناگون و فراوان هستند که به طور باور نکردنی باعث برکت ما می‌شوند. اگر هر کدام از این عناوین وجود نداشتند، شناخت و درک ما از او ناقص می‌بود.

شهادت و تفسیرهای بسیاری در مورد نام عیسی وجود دارند. حتی می‌توان گفت که در هر کدام از آیات عهدجدید چهره‌ای متفاوت از عیسی ارائه می‌کنند. چهره و تصویری که پولس آن را می‌نگارد با آنچه در کتاب مکاشفه وجود دارد متفاوت است و هر کدام خصوصیات منحصر به فردی از عیسی را ارائه می‌دهند. عیسایی که در رساله‌ی عبرانیان به تصویر کشیده شده است به هیچ‌وجه شبیه آن عیسایی نیست که توسط یعقوب نگاشته شده است. مرقس و یوحنا دقیقاً همانند هم بر مسیح شهادت نمی‌دهند. تفسیرهایی که از عیسی در انجیل متی وجود دارد همانند آن چیزی نیست که در یوحنا وجود دارد. هر تلاشی از سوی ما برای حذف یا از بین بردن آن تفاوت‌ها برای ساده نمودن درک ما از هویت عیسی در واقع دست بردن در متنی است که بر او شهادت می‌دهد. اگر چه در همه‌ی این تصاویر انسانیت عیسی به عنوان مقیاسی برای زندگی شاگردان وجود دارد اما واژگان او همانند احکامی هستند که شاگردان به دنبال اطاعت از آن بودند و فراتر از همه‌ی آن‌ها علی‌رغم هر تجربه‌ی خاص، باز هم شخصیت او به عنوان الگوی نهایی برای همه شاگردانش باقی می‌ماند.

آنچه بر اساس آن مشاهدات من شکل گرفته است، تعهدی است که پولس داشت و آن که همه‌ی ما باید فکر مسیح را داشته باشیم. (اول قرنتیان ۲ : ۱۶) همه‌ی شاگردان شبیه‌ی هم نبودند و هیچ روش خاص ثابتی برای پیروی از او در وفاداری و حفظ تعالیم او وجود ندارد. الهی‌دان انجیلی^{۵۹} نظر خود را به عنوان مدرکی مستدل به همه‌ی ما ارائه می‌کند و در استدلال‌های خود عنوان می‌کند که ارتباط بین استاد و شاگرد می‌تواند اشکال متفاوتی بر خود بگیرد: "در کنار آن نوع از شاگردانی که «شاگردان تکرارکننده» نامیده می‌شوند که تنها سعی می‌کنند وفادارانه سخنان استاد خود را به دقت انجام دهند، شاگردانی نیز وجود دارند که در پی داشتن همان وفاداری هستند ولی بیش از همه تلاش می‌کنند تا روش فکر استاد در وجود آن‌ها نهادینه شود و بر روش زندگی آن‌ها تأثیر بگذارد. پولس مستقیماً از عیسی نقل قول نمی‌کند او سعی نمی‌کرد که دقیقاً حالات و رفتار عیسی را در شرایط مختلف تکرار کند و شاید او هرگز از خود نپرسیده باشد اگر عیسی هم‌اکنون در شرایط من قرار داشت، چه کاری انجام می‌داد؟ اما فکر عیسی در پولس نفوذ کرده بود. او تحت تأثیر عیسی زندگی می‌کرد او چگونه توانسته بود به این مکاشفات و حقایق دست یابد؟ بله! پولس تحت تأثیر روح عیسی زندگی می‌کرد.

پولس از طریق روح عیسی، شاگرد عیسی بود

گاهی وسوسه می‌شویم تا به طور افراطی روح‌القدس و عیسی را از هم تفکیک کنیم. یکی از شاگردانم حتی در تلاش بود تا مرا قانع کند که روح-القدس یک شخص نیست. او به من توضیح می‌داد که در اجتماع ایمان‌دارانی که او به آن تعلق دارد، روح‌القدس را وجودی فراتر از قدرت خدا می‌دانند. به منظور اجتناب از چنین خطائی و در تلاش برای درک اینکه چگونه پولس رسول توانست بدون اینکه عیسی را در جسم ببیند ولی او را بشناسد، بیایید

به تشریحی ای که در انجیل یوحنا از ارتباط بین عیسی و روح القدس وجود دارد نگاهی بیاندازیم:

مشخص است که در انجیل یوحنا عیسی نقشی فعالانه در نزول روح القدس داشت و حتی با این وجود که روح القدس توسط پدر فرستاده می شود ولی عیسی برای نزول او (روح القدس) دعا می کند، (یوحنا ۱۴ : ۱۶) پدر روح القدس را در نام عیسی می فرستد، (یوحنا ۱۴ : ۲۶) ولی عیسی ادعا می کند که او کسی است که روح القدس را از جانب پدر می فرستد. (یوحنا ۱۵ : ۲۶) عیسی باید برود تا روح القدس بتواند عطا شود، (یوحنا ۱۶ : ۷) کار روح القدس به عنوان ادامه ی کار عیسی و تأیید کارهای او در جزئیات زندگی افراد مشهود است. او همه ی آنچه عیسی گفته بود را به شاگردان یادآوری می کند. (یوحنا ۱۴ : ۲۶) او بر عیسی شهادت می دهد. (یوحنا ۱۵ : ۲۶) روح القدس آنچه از عیسی شنیده بود را اعلام می کند و به این طریق او را جلال می دهد. (یوحنا ۱۶ : ۱۳ - ۱۵) ارتباط بین شخص عیسی و شخص روح القدس زمانی که ما به نوشته ی یوحنا (یوحنا ۲۰ : ۲۲-۱۹) دقت می کنیم، بهتر مشهود است. «شامگاه همان روز، که نخستین روز هفته بود، آنگاه که شاگردان گرد هم بودند و درها از ترس یهودیان قفل بود، عیسی آمد و در میان ایشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما. چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به آنان نشان داد. شاگردان با دیدن خداوند شادمان شدند. عیسی باز به آنان گفت: «سلام بر شما! همان گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم. چون این را گفت، دمید و فرمود: روح القدس را بیا بید.» (یوحنا ۲۰ : ۲۲-۱۹) اگر این موضوع حقیقت دارد که روح القدس در پنطیکاست نازل شد (اعمال ۲ : ۱-۴) ما چگونه باید این "دمیدن" روح القدس را که توسط یوحنا تشریح شده است، درک کنیم؟

تجربه ای که در اعمال باب ۲ نگاشته شده است، باعث تغییر رفتار رسولان می گردد. به همین دلیل شاید ما باید درک کنیم آنچه توسط یوحنا

تشریح شده است، موضوعی سمبلیک است. هدف او تعلیم‌دادن و آموزش است. عیسی به شاگردان تعلیم داد که روح‌القدس کیست. اگر استفاده‌ای که من از واژه‌ی سمبلیک می‌کنم به نحوی باعث می‌گردد تا از اهمیت آن کاسته شود، لطفاً این را به خاطر داشته باشید که اگر شاگردان از پیش درباره‌ی هویت او نیاموخته بودند، روح‌القدس نمی‌توانست در پنطیکاست به آن‌ها عطا شود. نزول روح‌القدس در پنطیکاست به طور گسترده با اتفاقی که در قیام اتفاق افتاد بستگی داشت. آیا ما می‌خواهیم بدانیم که روح‌القدس کیست؟ او دم و نفس عیسی جلال یافته است. عیسی قیام کرده بر آن‌ها امید و گفت: "روح‌القدس را بیابید." بنا بر گفته‌ی کارل بارت؛ "روح‌القدس خود مسیح است در قوت قیامت او! دست دراز شده آن کسی است که بلند کرده شد."

بنابراین روح‌القدس روح عیسی است. خاویر لئون؛^{۶۰} می‌گوید: "عیسی از لحاظ فیزیکی غایب است، زیرا در برابر چشمان رسولان به آسمان بلند کرده شد. (اعمال ۱ : ۹ - ۱۰) اما در عین حال همواره تا انتهای عصر به همراه آنانی هست که به آن‌ها وعده داده بود. (متی ۲۸ : ۲۰) این از طریق حضور روح‌القدس امکان‌پذیر است. اما روح‌القدس شخصیتی متمایز است. اما چیزی متفاوت از همان حضور عیسی نیست." برای همین است که پولس می‌تواند بگوید که اگر کسی روح مسیح را نداشته باشد، به عیسی تعلق ندارد. (رومیان ۸ : ۹) به همین صورت در فیلیپیان ۱ : ۹ می‌خوانیم که این روح عیسی مسیح است که به پولس در زمانی که در زندان بود کمک نمود و در اعمال روح‌القدس برای هدایت رسولان مداخله می‌کرد. او به رسولان اجازه نداد که وارد بیت‌عنیا شوند. به عبارت دیگر این عیسی بود. این روح عیسی بود که به رسولان قوت بخشید و آن‌ها را هدایت کرد. ارتباط بین روح‌القدس

⁶⁰ - Xavier Léon-Dufour

و عیسی آنقدر قوی بود که متفکر کتاب مقدس یواس کونگار^{۶۱}؛ توانست چنین بنویسد: "عیسی بدون روح القدس عیسی مسیح نیست... اما روح القدس نیز عطا نمی شود مگر اینکه عیسی مسیح خداوند باشد!"

پولس به واسطه‌ی شهادت آنانی که با عیسی قدم زدند و به واسطه‌ی روح القدس شاگرد عیسی خوانده شد. اما هنوز هم این سؤال باقی می ماند که آیا پولس می خواست برای عیسی شاگردسازی کند؟

آیا پولس برای عیسی شاگردسازی کرد؟

تاکنون متوجه شدیم که به واژه‌ی شاگرد در متن کتاب مقدس پس از کتاب اعمال رسولان هیچ اشاره‌ای نشده است. پولس به جای استفاده از واژه‌ی شاگرد (یونانی mathetes) از فعل manthano ۱۵ بار استفاده نموده است. این فعل به معنای "آموختن" و "راهنمایی شدن" است. (از این فعل هم در متون رسمی استفاده می شود و هم در ارتباطات غیر رسمی.) این فرایند از طریق تجربه، تفکر و تأمل مشخص می گردد که اگرچه پولس همراهان خود را شاگرد نمی خواند اما فرایندی که آن ها در آن رشد می کنند را شاگردسازی می نامد.

بخش دومی که به ما نشان می دهد پولس رسول مشغول شاگردسازی بود در رساله‌ی فیلیپیان آمده است. (فیلیپیان ۳: ۱۷) در ترجمه‌ی تحت الفظی چنین می خوانیم: «ای برادران، با هم به من اقتدا نمایید و ملاحظه کنید آنانی را که بحسب نمونه‌ای که در ما دارید، رفتار می کنند.» یا در ترجمه‌ی مژده چنین می خوانیم: «ای برادران من، همه‌ی شما از من سرمشق بگیرید و به کسانی که از نمونه‌ی ما پیروی می کنند، نگاه کنید.» ایمان داران به الگوهای مشخصی برای رشد و پیشرفت خود نیاز دارند. او که خود از مسیح الگوبرداری می کرد و در پی تشبه به او بود، به خود این جرأت را می دهد که

به دیگران بگویند از الگوی زندگی او پیروی کنند. (اول قرن‌تین ۱۱ : ۱) واضح است که ما باید از عیسی الگوبرداری کنیم. با این حال از آن‌جا که زندگی عیسی تبدیل به زندگی پولس شده بود، (غلاطیان ۲ : ۲۰) او می‌توانست الگوی آنانی شود که در این مسیر آن‌ها را همراهی می‌کرد. هدف او این بود که پیروان خوبی برای عیسی تربیت کند.

پولس پس از اعلام مرگ و قیام مسیح؛ خود را باعث و بانی تولد ایمان‌داران از طریق قوت روح‌القدس می‌داند. به همین خاطر به خود این حق را می‌دهد که این افراد را تشویق کند تا به او اقتدا کنند. آیا او خود را برای رشد و ترقی آن‌ها وقف نکرده بود؟ آیا او از طریق رنج‌های بسیار آن‌ها را خدمت نکرده بود؟ قطعاً این‌گونه بود! او خود را به طور کامل وقف آنان نموده بود. او می‌دانست که در پیروی از مثال او، ایمان‌داران بیشتر به شباهت عیسی و ارباب‌شان در خواهند آمد. اما شبیه‌شدن به معنای کپی کردن نیست! روح‌القدس؛ روح عیسی که ما را اعضای یک بدن گردانیده است، ما را بر-می‌انگیزد تا شبیه آنانی بگردیم که الگوی خوبی از زندگی مسیح‌وار برای ما هستند. اگر ایمان‌داران اولیه از الگوی پولس پیروی می‌کردند، روح‌القدس در واقع از پولس استفاده می‌کرد تا به آن‌ها بیاموزد که چگونه می‌توانند خود را بهتر تسلیم عیسی کنند. هیچ‌کدام از شاگردان او قرار نبود کپی درستی از آن رسول باشند. گویی که با کاغذ کاربن؛ آن‌ها را از روی او کپی کرده‌اند. پولس توسط روح‌القدس هدایت شد و برای عیسی شاگردسازی نمود. او فقط به این موضوع قناعت نکرد که انجیل را در نقاطی که هنوز مسیح را نشناخته بودند، اعلام کند. (رومیان ۱۵ : ۲۰) او به نجات جان‌ها اهمیت می‌داد. اما او پای خود را فراتر نیز می‌گذاشت. آنچه او به نوایمانان تعلیم می‌داد چیزی فراتر از پرستش در سرودها بود. فراتر از اینکه چگونه برای بیمارانش دعا کنند یا ارواح ناپاک را بیرون برانند. در یکی از نامه‌های او به تیموتائوس برای مثال او می‌گوید که تیموتائوس در بستر و شرایط مختلفی او را همراهی

کرده است. به تعالیم او گوش فرا داده و روش زندگی او را مشاهده نموده است و خود نیز آن روش را در زندگی خود به کار گرفته است. (دوم تیموتائوس ۳: ۱۰) پولس او را به خاطر این همراهی وفادارانه تحسین می‌کند و به خاطر اینکه تیموتائوس در ایمان صبر و محبت و وفاداری و مقاومت از او الگوبرداری کرده است او را تشویق می‌کند و از اینکه او ایمان، محبت و تحمل سختی‌ها را چون پولس رسول هدف زندگی خود قرار داده ابراز شادمانی می‌کند. بیش از سی زن و مرد وجود دارند که پولس آن‌ها را همکاران خود می‌نامد. (رومیان ۱۶: ۳) و درست مانند تیموتائوس این امکان وجود دارد که بسیاری از این افراد توسط خود پولس شاگردسازی شده بودند. آیا اکنون آماده‌ی پاسخ به این سؤال هستیم؟ آیا مأموریت بزرگ (رفتن و شاگردسازی همه‌ی امت‌ها) مختص آن یازده شاگردی بود که عیسی قیام کرده را بر کوه جلیل ملاقات کردند؟ آیا پولس و ما نیز چون تحت حضور و ملکوت روح‌القدس زندگی می‌کنیم، همین مأموریت را داریم؟ من شخصاً این‌گونه فکر می‌کنم. هدف این بوده و امروز هم هدف همین است که در میان همه‌ی شاگردان برای عیسی شاگردسازی کنیم. آنانی که آگاهانه و به طور شخصی دیگران را همراهی می‌کنند و هدفشان این است که آن‌ها چگونه بهتر به شباهت عیسی درآیند، در هماهنگی و همکاری با روح عیسی زندگی می‌کنند. این اولین کاری است که روح‌القدس در دنیای ما انجام می‌دهد. آنانی که آگاهانه و به طور شخصی دیگران را به این صورت همراهی نمی‌کنند، قطعاً آن‌ها هم کار نیکوئی در نام مسیح انجام می‌دهند، اما همه‌ی آن فعالیت‌ها در آن طرح متعالی که خداوند در نظر گرفته است، قرار نمی‌گیرند زیرا فعالیت آن‌ها باعث شاگردسازی انسان‌ها نمی‌گردد. برخی از افراد به این سخنان اعتراض کرده و می‌گویند که ما نمی‌توانیم آگاهانه و شخصاً دیگران را به این صورت همراهی و شاگردسازی کنیم زیرا قطعاً چنین روابطی ناسالم خواهند بود. (سؤاستفاده نمودن) اکنون این اعتراض را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آیا همراهی شخصی افراد در شاگردسازی زمینه را برای سواستفاده‌ی روحانی مهیا خواهد ساخت؟

برای درک اهمیت این اعتراض مثالی از همراهی روحانی گروهی از افراد را بیان خواهیم نمود که به ما کمک می‌کند تا درک کنیم چگونه این همراهی توانست بر بنای زندگی روحانی آن‌ها به عنوان شاگردان مسیح کمک کند، هر چند آن‌ها نتوانستند تا به انتها به هدفی که برای این همراهی در نظر گرفته شده بود، وفادار باقی بمانند. بی‌شک مثال‌های دیگری نیز وجود دارند که می‌توانیم آن‌ها را مد نظر قرار دهیم. با این حال من این مثال را در نظر گرفتم چون این مثال به طور کامل ثبت شده است و عناصری را در خود جای می‌دهد که آن‌ها را می‌توان در جاهای دیگر نیز یافت. می‌خواهم به گروهی اشاره کنم که به جنبش شبانی معروف بودند و در سال ۱۹۷۴ در آمریکا ظهور کردند.

موضوع جنبش شبانی

در سال ۱۹۷۰ چهار واعظ کاریزماتیک که متعلق به فرقه‌های مختلفی بودند به نام‌های باب مانفورد؛ و درک پرینس؛ که پنطیکاستی بودند و دن باشام؛ از فرقه‌ی شاگردان مسیح و چارلز سیمسون؛ که باپتیست بود به دلایل مختلف تصمیم گرفتند تا نسبت به عملکردشان به یکدیگر پاسخ‌گو باشند و یکدیگر را از فعالیت‌هایشان مطلع نگاه دارند و به هم گزارش دهند. این تجربه‌ی تسلیم و پاسخ‌گویی دو جانبه، برای آن‌ها تبدیل به یک تجربه‌ی روحانی جدیدی شد که خدمات آن‌ها را متحول نمود. مدت کوتاهی پس از

آن یک خادم کانادائی^{۶۲} و پنطیکاستی به آن‌ها پیوست و متحداً گروه بزرگ-تری^{۶۳} را تشکیل دادند.

به مرور زمان این پنج نفر شروع به تعلیم در مورد اقتدار، تسلیم بودن در شاگردسازی و ایجاد روابط بر اساس عهد وفاداری، مراقبت‌های شبانی و پوشش روحانی نمودند. تعلیم آن‌ها از طریق مجله‌ی شراب تازه^{۶۴} منتشر می‌شد، مجله‌ای که بیش از ۹۰,۰۰۰ نسخه از آن به فروش رسید. اس.دیوید مور^{۶۵}؛ در مطالعه‌ی دقیق خود از این جنبش در چند جمله هدف اولیه‌ی این گروه را به طور مختصر بیان می‌کند:

"... احتیاج به شاگردسازی از طریق مراقبت‌های شبانی یا آن‌چنان که این گروه آن را نام‌گذاری کرده‌اند، "مراقبت‌های چوپان" با این معنا است که یک ایمان‌دار باید خود را به یک شبان شخصی تسلیم نماید و این شبان باید به آن شخص کمک کند تا او در بلوغ مسیحی رشد کند."

در ماه جون سال ۱۹۷۴ کنفرانسی تحت عنوان "شبان" برگزار شد. تقریباً ۲۰۰۰ شبان و رهبر مسیحی در آن شرکت نمودند. یک سال بعد در کانزاس سیتی؛ در همان کنفرانس تقریباً ۶۰۰۰ رهبر کاریزماتیک شرکت کردند. هر روز بر شمار افرادی که تحت پوشش گروه ۵ نفره قرار می‌گرفتند، افزوده می‌شد. شمار پیروان این جنبش به وضوح نشان می‌داد که اعضای این جنبش تقریباً بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر هستند. از طریق چاپ مجلات و با استفاده از رسانه‌های دیگر از قبیل کاست‌های صوتی و تصویری آموزه‌های خاص جنبش شبانی در سطح آمریکا و در کل دنیا منتشر شد. به گفته‌ی مور؛ و بنا بر آمار و ارقام موثق به مدت ۵ سال، چهار و نیم میلیون مجله زیر

62 - W. J. E. (Ern) Baxter

63 - Fort Lauderdale Five

64 - New Wine

65 - S. David Moore

چاپ رفت. یک میلیون روزنامه چاپ شد و شش صد هزار نوار کاست ویدئویی به همراه ۵۰,۰۰۰ کتاب در بین ایمان‌داران و اعضای این جنبش دست به دست چرخید. می‌توان گفت که این جنبش بسیار تأثیرگذار عمل نمود و نتایج بسیاری به دنبال داشت و همچنین می‌توان به این نکته اشاره کرد که این جنبش بر اساس بنیادهای مهمی پایه‌گذاری شده بود. در اینجا بخش کوتاهی از مجله شراب تازه را نقل قول می‌کنیم:

"متأسفانه بسیاری از افرادی که در مکالمات اصیل و خالصانه شرکت کرده‌اند، گویی هرگز نتوانسته‌اند به معنا و مفهوم اصلی شاگردی دست یابند و بدانند که چگونه می‌توان در ایمان و زندگی روحانی خود رشد نمود." رهبر دیگری از این جنبش انتقادی سرسختانه و توجیه‌کننده‌ای از این جنبش و نحوه‌ی عمل کرد آن ارائه کرد و به آنچه اکثریت ما از مأموریتی که مسیح به ما سپرده است درک می‌کنیم، اشاره نمود:

"بسیاری از کسانی که ما آن‌ها را خادمان خداوند می‌خوانیم، تنها سازمان‌دهندگان یا واعظین کارکشته‌ای هستند، (که بسیاری از این موعظه‌ها بر اساس فرضیات بنا شده‌اند!) که در بشارت‌های گروهی، کمپ‌ها، ادبیات مسیحی و برنامه‌های تلویزیونی غوطه‌ور شده‌اند!!! چنین وانمود می‌کنیم که راه میان‌بر و روشی یافته‌ایم که بتوانیم کارها را با سرعت بیشتری انجام دهیم، اما آرام آرام بیدار می‌شویم و به این نتیجه می‌رسیم خانه‌ای را که می‌خواستیم بنا کنیم، بی‌بنیاد رها کرده‌ایم و در واقع اصلاً ما در حال بنا نمودن کلیسا نیستیم!" وقتی در مورد موضوع شاگردسازی فکر می‌کنیم به موضوعات بسیاری برمی‌خوریم که سعی می‌کنم در این کتاب آن‌ها را مورد بررسی قرار دهم.

ممکن است باعث شویم تا افراد بسیاری ایمان بیاورند و پیرامون ما را نوایمانان بسیاری پُر کنند، ولی شاگردی نداشته باشیم. شاگردسازی مبحثی

فراتر از ایمان آوردن افراد است. در واقع ممکن است فعالیت‌های روحانی بسیاری انجام دهیم ولی باز هم نتوانیم فرمان او را برای شاگردسازی به تحقق برسانیم. آنچه در این جنبش باعث ایجاد مشکل می‌شود نه تحلیلی است که از شرایط داریم و نه اشتیاقی است که برای واکنش ما به همراه شدن یا نشدن با نوایمان برای رشد روحانی مد نظر است، بلکه آنچه مشکل واقعی ما و علت انحراف این جنبش است این حقیقت است که رهبران این جنبش بر اساس کاربرد اشتباه دو مفهوم کتاب مقدسی بنا شدند. این دو مفهوم عبارتند از "اقتدار" و "تسلیم". با این حال تفسیر اشتباهی که آن‌ها از دو مفهوم اقتدار و تسلیم داشتند، تأثیر بسیار گسترده‌ای بر جنبش احیای کاریزماتیک داشت. چنین تعلیم داده شد که هر شخص باید به فرد دیگر تسلیم شود و اینکه همه‌ی تصمیمات مهم زندگی را باید شبان یا معلم تأیید کند. این جنبش به سرعت تبدیل به سیستمی شد که در آن شبانان مانند رهبران روحانی‌ای عمل می‌کردند که مسئول کل اجتماع ایمان‌داران محسوب می‌گشتند. هر عضو آن جامعه باید نسبت به فرد ارشدتر در آن جامعه در مورد هر آنچه می‌کند، پاسخ‌گو باشد. به زودی گزارش‌هایی مبنی بر سؤاستفاده‌ی برخی از رهبران از اقتدارشان منتشر شد. در مورد اینکه رهبران انتظارات ناسالمی بر مبنای تسلیم شدن دیگران داشتند و می‌خواستند دیگران را کنترل کنند.

در سال ۱۹۷۶ این گروه بیانیه‌ای کوتاه منتشر نمودند که در آن در مورد این اتفاق ابراز تأسف کردند: "متوجه شده‌ایم که مباحثات و مشکلاتی در بین مسیحیان در زمینه‌های مختلف بالا گرفته است و این مباحثات در مورد تعالیم ما در مورد مباحثی از قبیل تسلیم شدن، اقتدار و شاگردسازی و شبانی است و عمیقاً به خاطر این مشکلات ابراز تأسف می‌کنیم و می‌پذیریم که تاکنون مشکل از طرف ما بوده است. ما از ایمان‌دارانی که باعث رنجش‌شان شده‌ایم عذرخواهی می‌کنیم."

بالاخره مشخص شد که در سال ۱۹۸۰ افراد بسیاری توسط این جنبش آسیب دیده بودند. در سال ۱۹۸۴ درک پرینس؛ رسماً از این گروه کناره‌گیری کرد. دن؛ در سال ۱۹۸۹ چشم از جهان فرو بست. در نوامبر همان سال باب؛ اعلامیه‌ای در زمان گردهمائی ایمان‌داران کارولینای شمالی قرائت کرد. این اعلامیه در صفحه‌ی نخست مجلات ماه ژانویه و فوریه ۱۹۹۰ به چاپ رسید. این اعلامیه می‌گفت: "شاگردسازی اشتباه بود! توبه می‌کنم! اشتباه کردم! من طلب بخشش می‌کنم!" مانفورد؛ در جمع ایمان‌داران بسیاری به خاطر مشارکت خود در "جنبش شبانی" توبه کرد و پذیرفت که برخی از خانواده‌ها از هم پاشیده‌اند و زندگی افراد بسیاری ویران شده است. برخی از این خانواده‌ها هنوز هم در آن وضعیت هستند زیرا این جنبش باعث ایجاد نوعی از تسلیم شدن و اطاعت ناسالمی گشت و نتیجه‌ی آن انحراف از کتاب مقدس بود. آیا تجربه‌ای مانند تجربه‌ی "جنبش شبانی" نشان می‌دهد که روش شاگردسازی ما نادرست است؟

من با اعلامیه‌ی مانفورد؛ مبنی بر اینکه شاگردسازی کار اشتباهی است، موافق نیستم، بلکه می‌توانم بگویم روشی که او شاگردسازی می‌کرد، اشتباه بود. آن چه او در مورد نیاز به برقراری رابطه‌ی عمیق و همراهی صمیمانه با هدف تبدیل عمیق زندگی انسان‌ها تصور می‌کرد، اشتباه نبود. از سویی دیگر او با تلاش برای انجام این کار بر اساس درک ناکامل خود از مسئله‌ی اقتدار و تسلیم شدن در اجتماع ایمان‌داران باعث چنین ویرانی عظیمی گشت. بگذارید چشمان خود را بر حقیقت نبندیم. ما گاهی در اجتماع ایمان‌داران با چنین مشکلاتی برخورد می‌کنیم و می‌فهمیم که چنین اجتماعاتی اصلاً بر مبحث شاگردسازی تأکید ننموده‌اند. این موضوع غریبی نیست که اجتماعی از ایمان‌داران توسط یک نفر اداره شود. (کسی که شبان؛ شیخ؛ اسقف؛ رسول یا غیره نامیده می‌شود!) گاهی این فرد، بنیان‌گذار این گروه است و از سوی گروه کوچکی از مشایخ و یا شماسانی احاطه شده است که کاملاً به او وقف

شده هستند. درون چنین گروه‌هایی آن شخص معمولاً برای اعمال خود به هیچ‌کسی پاسخ‌گو نیست. او با مشتی آهنین آن گروه را اداره می‌کند. نظرات خود را تحمیل می‌کند و اجازه نمی‌دهد هیچ‌کس تصمیمات او را نقد کند. در چنین بستری است که مبحث شاگردسازی اصلاً مفهومی ندارد، بنابراین سوآستفاده‌های روحانی حتماً رخ خواهد داد.

بسترهای روحانی دیگری نیز وجود دارند و این مربوط به زمانی است که، رهبر دید و رویایی دارد و هر گونه مقابله با این دید و رویا به معنی طغیان در برابر او محسوب می‌گردد. مانند ینیس و یمبریس که با موسی مقابله می‌کردند. (دوم تیموتائوس ۳: ۶-۸) به ندرت پیش می‌آید که چنین رهبری بگوید: "به نظر من چنین است که..." یا "من فکر می‌کنم که..." بلکه عبارات مورد علاقه‌ی او عبارتند از: "خداوند به من نشان داد که..." "خداوند به من چنین گفت..."

من و همسرم در بین اجتماعی از ایمان‌داران کامرون زندگی می‌کردیم. ماه‌ها بود که به جلسات آن‌ها می‌رفتیم. به دلیل مشغله‌ی کاری نتوانستیم چند هفته‌ای در جلسات آن‌ها شرکت کنیم. زمانی که به جلسه رفتیم شبان بر سر ما فریاد زد و گفت: "باید به من خبر می‌دادید که می‌خواهید به سفر بروید!" البته خشم شبان از نگرانی او نسبت به ما نشأت می‌گرفت و این نگرانی او را تحسین می‌کنم. گاهی در زمان تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی خوب است که نظر یک مرد خدا را در این باره جویا شویم، اما این نوع نگرش ممکن است از سوی شبانان مقتدر مورد سوءاستفاده قرار بگیرد. تکرار می‌کنم این تنها مشکلی نیست که توسط افرادی که دیگران را در شاگردسازی مسیحی همراهی می‌کنند، ایجاد می‌شود.

با چه اقتداری؟

در این نقطه از بحث ما، شاید مفید باشد که به متنی از کتاب مقدس که معمولاً به اشتباه مورد استفاده قرار می‌گیرد اشاره‌ای بکنیم تا این ایده که افراد وفادار به شبان باید از او اطاعت کنند یا یک شاگرد باید تسلیم بی‌قید و شرط فردی باشد که او را در سفر ایمانی‌اش همراهی می‌کند، بهتر آشکار شود. من به متن عبرانیان ۱۳ : ۱۷ اشاره می‌کنم: «مرشدان خود را اطاعت و انقیاد نمایید زیرا که ایشان پاسبانی جان‌های شما را می‌کنند، چون که حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله به جا آورند، زیرا که این شما را مفید نیست.» در ترجمه هزاره نو چنین می‌گوید: «از رهبران خود اطاعت کنید و تسلیم آن‌ها باشید؛ زیرا ایشان بر جان‌های شما دیدبانی می‌کنند و باید حساب بدهند. پس بگذارید کار خود را با شادمانی انجام دهند نه با آه و ناله، زیرا این به نفع شما نخواهد بود.» در ترجمه‌ی تفسیری کلام چنین می‌گوید: «از رهبران روحانی خود اطاعت کنید، و هر آنچه می‌گویند با کمال میل انجام دهید، زیرا کار ایشان، مراقبت از جان‌های شماست و از این لحاظ در برابر خدا پاسخگو می‌باشند. پس، به گونه‌ای رفتار کنید که ایشان از خدمت خود لذت ببرند، نه اینکه با درد و رنج آن را انجام دهند، زیرا در این صورت شما نیز رنج خواهید برد.» این متن بسیار واضح است. این را درک می‌کنیم که این فرمانی کتاب مقدسی است و ما باید آنانی که ما را در زندگی روحانی رهبری می‌کنند، اطاعت کنیم. باید تسلیم آن‌ها باشیم و کاری را بکنیم که آن‌ها به ما می‌گویند. خوب است که بدانیم متن یونانی این آیه که در انگلیسی به "اطاعت" ترجمه شده است واژه‌ی Pitho است که اصولاً به معنای قانع کردن و راضی نمودن است. یکی از تفسیرهای این آیه به این نکته اشاره می‌کند که استفاده‌ی این واژه در این آیه می‌تواند به ما این اجازه را بدهد که این واژه را به واژه‌ی "اطاعت" در انگلیسی ترجمه کنیم. این نکته توضیح می‌دهد که چرا واژه‌ی اطاعت در اغلب ترجمه‌های کتاب مقدس به کار رفته است این واژه همواره با خود به اطاعتی

اشاره می‌کند که از طریق "قانع شدن" بدست آمده است و نه اطاعتی که بر اساس تسلیم بی‌قید و شرط به اقتداری دیگر انجام می‌شود. استدمن؛^{۶۶} در تفسیر خود از رساله‌ی عبرانیان چنین می‌نویسد:

"به متن عبرانیان باب ۱۳ و اول تسالونیکیان باب ۵ دقت کنید که واژه‌ی "اطاعت کردن" از واژه یونانی Pitho ریشه می‌گیرد که به معنای "قانع نمودن" است. نوع فعل یونانی‌ای که در اینجا به کار رفته است، (زمان حال، امری و میانی) است که به این نکته اشاره می‌کند: "اجازه دهید که قانع شوید!" این آیه به هیچ وجه نمی‌گوید که ما باید دیگران را به صورت کورکورانه پیروی کنیم. عبارت "رهبران شما" معنای کسی را نمی‌دهد که بالاتر از شما است و همچنین به این معنا نیست که کسی تحت سلطه‌ی یک رهبر است. اقتدار یک رهبر مسیحی اقتدار کسی نیست که فرمان می‌دهد، بلکه اقتداری است که خود را در خدمت آشکار می‌کند و اقتدار او در خدمت نمایان می‌شود، همان‌طور که عیسی گفت یک خادم اقتدار دارد زیرا خدمات خیرخواهانه‌ی او به دیگران این اشتیاق را می‌بخشد که دیگران بخواهند او را پیروی کنند یا شاید هم او دیگران را توسط منطق و علم خود متقاعد می‌کند."

اگر افرادی که ما را همراهی می‌کنند ما را قانع کنند، بنابراین این ما را تشویق می‌کند زیرا افرادی که ما را در مسیر زندگی همراهی می‌کنند، پاسبانی جان‌های ما را بر عهده دارند. استیون لامبورت؛^{۶۷} بر این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید:

"این واژه یعنی Pitho که در ترجمه‌های مختلف به "اطاعت" ترجمه شده است ارتباطی نزدیک با واژه pisteuo دارد که به معنای "اعتماد" است.

66 - Ray C. Stedman

67 - Steven Lambert

تفاوتی که در معنای این واژه‌ها وجود دارد این است که (قانع کردن / اطاعت) است که توسط اعتماد برانگیخته و تولید می‌شود. در زبان اصلی اطاعتی که در اینجا به آن اشاره می‌شود نوعی از همکاری است که بر اساس اعتماد و تضمین ایجاد می‌گردد. البته که اقتداری وجود دارد و یک شاگرد باید به آن اقتدار تسلیم شود، ولی این اقتداری است که بر اساس خدمت و اعتماد ایجاد شده است. این اشتباهی بود که "جنبش شبانی" آن را مرتکب شد. آنان که ماهیت کتاب مقدسی تسلیم و اطاعت را به اشتباه فهمیده بودند بر آن نوع از اطاعت و تسلیمی تأکید می‌کردند که اشتباه بود و مشکل این نبود که آن‌ها نمی‌خواستند برای عیسی شاگردسازی کنند. اگر تلاش‌های آن‌ها نتایجی که امیدوار بودند به آن برسند را ایجاد نکرد به خاطر این بود که روش آن‌ها برای انجام این کار اشتباه بود. ظاهراً آنچه که آن‌ها درک نکرده بودند این بود که چنین همراهی‌ای باید بر اساس و بنیاد اعتماد باشد و نه بر اساس اقتدار! زمانی که عیسی به شاگردان خود گفت: «دیگر شما را بنده نمی‌خوانم، زیرا بنده از کارهای اربابش آگاهی ندارد. بلکه شما را دوست خود می‌خوانم، زیرا هر آنچه از پدر شنیده‌ام، شما را از آن آگاه ساخته‌ام.» (یوحنا ۱۵ : ۱۵) آیا به این نکته‌ی مهم اشاره نکرد؟

چنین به نظر می‌رسد که بنیان‌گذاران "جنبش شبانی" در تلاش خود برای شاگردسازی برای عیسی اصلی را که در افسسیان ۵ : ۲۱ آمده بود را به کار نبردند. بر اساس این آیه در درون اجتماع ایمان‌داران همه باید تسلیم یکدیگر باشند و این تسلیم را باید از روی احترام به عیسی انجام دهند. هیچ کس فرد دیگری را مجبور به کاری نمی‌کند. همه آزادانه آن انضباط را درک می‌کنند. فیلیپیان ۲ : ۳ - ۵ به ما می‌گوید که در تسلیم شدن دو جانبه توهم بالاتر بودن نسبت به افراد دیگر از بین می‌رود. هیچ کس نسبت به دیگران بالاتر نیست. می‌توانیم بگوئیم که پولس خود الگویی از این نوع رابطه را در همراهی خود با دیگران برای اطاعت از مسیح بر جای گذاشته

است. اگرچه او رسول بود اما با تیموتائوس طوری رفتار نمی‌کرد که گویی تیموتائوس از او پائین‌تر است، بلکه او اجازه داد تا تیموتائوس تعلیم او را بشنود و روش، رفتار، پروژه‌ها، ایمان، صبر، محبت و مداومت او را مشاهده کند. او همه‌ی این چیزها را با هدف شکل دادن تیموتائوس به عنوان شاگرد خود انجام داد. بی‌شک خود تیموتائوس هم این کار را انجام داد و این کار را برای پیشرفت روحانی خود انجام داد، زیرا او خود نیز شاگرد عیسی بود. اگرچه پولس سفر خود را در مسیر پیروی از مسیح زودتر از آن زمانی آغاز کرده بود که او را "فرزندم در ایمان" نامید. او می‌دانست که در این سفر همانند آهنی که آهن را تیز می‌کند، خود نیز در این فرایند بیشتر به شباهت مسیح درخواهد آمد. (امثال ۲۷ : ۱۷) او متوجه این مطلب بود که حتی یک رسول می‌تواند اشتباه عمل کند برای همین او خود را مقید می‌دانست تا پطرس را توبیخ و اصلاح کند. (غلاطیان ۲ : ۱۱ - ۱۹) پولس با آگاهی از ضعف‌ها و محدودیت‌های خود (رومیان ۶ : ۷) آگاهانه و فعالانه وارد چنین همراهی شد.

فرجامی صحیح

زمانی که من دانشجوی الهیات بودم و با دکتر روبرت کلینتون^{۶۸} کلاس داشتم او به ما گفت: "ابتدا به فردی که در سمت راست شما نشسته است نگاه کنید و سپس به فردی که در سمت چپ‌تان است. اگر آمار من قابل اعتماد باشند تنها یک نفر از شما زندگی‌تان را با وفادار ماندن به مسیح به پایان خواهید رساند." او توضیح داد این آماری است از اینکه چه میزان از افراد زندگی‌شان را در ایمان به مسیح تمام می‌کنند. بنابراین می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که تنها یک رهبر کتاب مقدسی از بین سه رهبر می‌تواند فرجامی صحیح در زندگی داشته باشد و ما هیچ کدام بهتر از رهبران دیگر

نیستیم. این واژه‌ها تا به امروز با من صحبت می‌کنند، زیرا می‌خواهم یکی از افرادی باشم که با مسیح فرجامی صحیح داشته باشم.

دکتر کلینتون؛ در سخنرانی خود توضیح داد که در کتاب مقدس تقریباً هزار رهبر وجود دارند که نام برخی از آن‌ها تنها یک بار آمده است و برخی دیگر به خاطر نقشی که داشته‌اند معروف گشته‌اند. تشریح و توضیح زندگی رهبرانی چون موسی؛ داود؛ پولس و عیسی جزئیات بسیاری را برای تحقیق بهتر به ما ارائه می‌دهند. دکتر کلینتون؛ به ما در مورد این حقیقت هشدار می‌دهد که وقتی متنی به ما اطلاعات مفیدی در مورد زندگی یک رهبر ارائه می‌دهد، همواره با ما درباره‌ی این حقیقت صحبت نمی‌کند که فرجام کار او چگونه بوده است. او زمانی که درباره‌ی همه‌ی این چیزها با ما سخن گفت اضافه کرد که ما اطلاعات کتاب مقدسی کافی‌ای در مورد ۴۹ رهبر در اختیار داریم که می‌توانیم درباره‌ی آن‌ها تحلیل دقیقی انجام دهیم.

من در این‌جا نمی‌توانم همه‌ی جزئیات آن مطالعه را در اختیار شما قرار دهم اما می‌توانم به طور خلاصه شش مانع یا سدی را که مطالعه‌ی کلینتون برای ما مشخص می‌کند، ذکر کنم. این‌ها موانعی هستند که می‌توانند هم چون سدی باعث شوند تا یک رهبر مسیحی فرجام خوبی نداشته باشد. وقتی دکتر کلینتون؛ درباره‌ی فرجامی خوب صحبت می‌کند، منظورش این است که آن شخص بتواند تا انتهای زندگی‌اش با خداوند راه رود و احتمالاً نقش بسزایی در محقق ساختن پروژه‌ها و نقشه‌های خداوند داشته باشد. ما همچنین یکی از جزئیات را به طور مفصل بررسی خواهیم نمود. یکی از این ۵ خصوصیت ارتباط مستقیمی با مبحث ما دارد.

شش مانع

مانع شماره‌ی ۱: مسائل مالی

در بین رهبران مخصوصاً آنانی که جایگاه بالاتر و قدرتمندتری را به خود اختصاص داده‌اند و بر اساس این جایگاه می‌توانند تصمیمات مالی بزرگی اتخاذ کنند، محتمل است در دام فعالیت‌هایی بیافتند که به عدم صداقت و استفاده‌ی اشتباه از امور مالی آن‌ها ختم شود. گاهی آن‌ها بیش از اندازه بر اینکه دیگران باید بخشنده و سخاوتمند باشند، تأکید می‌کنند مخصوصاً بر پرداخت ده‌یک تأکید بیشتری می‌کنند. گاهی آنقدر پیش می‌روند که حتی بحث می‌کنند که این پرداخت‌ها پیش شرط دریافت برکت از خداوند هستند و بسیار عجیب است که خود این افراد معمولاً نمی‌خواهند هیچ آماري از مخارج خود، ارائه دهند. طمع، اشتیاق برای تملک مالی، خصوصیات بارز شخصیتی چنین افرادی است که بی‌شک در را بر روی بی‌نظمی‌ها و بی‌قانونی‌های مالی باز می‌کند. رهبران بسیاری به خاطر مسائل مالی سقوط نموده‌اند. (مثال کتاب مقدسی درباره‌ی جدعون در داوران ۵ : ۲۲ - ۳۲ و حنایا و سفیره در اعمال رسولان ۵ : ۱ - ۱۱)

مانع شماره‌ی ۲: قدرت

رهبرانی که خدمات موفقی برای مسیح داشته‌اند، پیشرفت خود را از طریق اعطای قدرت به دیگران انجام داده‌اند. قوانین بسیار سرسختانه‌ای نسبت به اعضای چنین کلیساهایی اعمال می‌شود، در حالی که رفتار چنین رهبرانی همواره پشت پرده باقی می‌مانند. (همه با خود می‌اندیشند که کسی نباید به مسیح شده‌ی خداوند اعتراض کند!) این رهبران گاهی به خود اجازه می‌دهند که اعمال مشکوکی انجام دهند. اغلب در خفا و در زندگی خصوصی خود وقتی این اعمال آشکار می‌شوند آن‌ها خود را توجیه می‌کنند و خداوند به آن‌ها اجازه می‌دهد که چنین زیاده‌روی‌ها را انجام دهند یا اینکه به بلوغ

روحانی بالاتری دست یافته‌اند که می‌توانند چنین کارهای انجام دهند بدون اینکه تأثیر منفی‌ای بپذیرند. (بر خلاف آنان افرادی که در ایمان ضعیف هستند، اگر از الگوی آن‌ها پیروی کنند توسط شریر نابود خواهند شد!) این مسائل گاهی باعث سؤاستفاده‌های بسیاری توسط رهبران و شبانان می‌گردد، مخصوصاً در دو حیطه‌ی مسائل مالی و مسائل جنسی. (مثال کتاب مقدسی عزیای پادشاه از دوم تواریخ باب ۲۶)

مانع شماره‌ی ۳: غرور

رهبرانی که بسیار مغرور هستند معمولاً از دیگران انتقاد می‌کنند که ولرم هستند و با دنیا سازش نموده‌اند. این رهبران ادعا می‌کنند که در مقایسه‌ی با اشخاصی که در اطرافشان هستند، آن‌ها تنها افرادی هستند که به مسیح وفادار مانده‌اند. وقتی رهبران دیگر از آن‌ها انتقاد می‌کنند آن‌ها گاهی مکاشفه‌ای خاص از خداوند ابداع می‌کنند تا تفاوت‌های خود را توجیه کنند. آن‌ها افراد وفادار به خود را دعوت می‌کنند تا از بین دیگران بیرون بیایند تا به همراه دیگران نیافتند. برخی از آن‌ها شروع به تشدید روحیه‌ی تبعیض و تفرقه‌افکنی می‌کنند و چنین ادعا می‌کنند که نسبت به گروه‌های دیگر به خداوند نزدیک‌تر هستند. آن‌ها فوراً به این مسئله فکر می‌کنند که خواندگی الهی آنان این است تا اشتباهات دیگران را هشدار دهند. (شمارش مردان جنگی توسط داود. اول تواریخ باب ۱۲)

مانع شماره‌ی ۴: روابط جنسی

روابط جنسی نامشروع باعث سقوط بسیاری از رهبران برجسته شده است. این اتفاق در زندگی برخی از رهبران کتاب مقدسی با جزئیات در کتاب مقدس ثبت شده است. این مسئله همچنین برای رهبران مسیحی معاصر هم می‌تواند رخ دهد. وقتی که رهبران می‌خواهند به طور کلی در مورد گناهان جنسی موضع‌گیری کنند، باید الگوی کلاسیکی که در پیدایش

باب ۳۹ از زندگی یوسف آمده را مد نظر داشته باشند و تمام رهبران روحانی از آن الگو پیروی کنند. (پیدایش باب ۳۹) هر رهبر مسیحی همچنین باید خود را در برابر پورنوگرافی محافظت کند. پورنوگرافی موضوعی است که امروزه به راحتی از طریق اینترنت در دسترس همگان است. هیچ کس و هیچ رهبر مسیحی آنقدر بالغ نیست که بگوید من از دام پورنوگرافی و تماشای آگاهانه‌ی تصاویر مستهجن مصون هستم. یک رهبر باید مراقب باشد تا هیچ وقت در دام پورنوگرافی نیافتد زیرا پورنوگرافی می‌تواند مانند مواد مخدر بسیار قوی عمل کند. تحقیقات علمی مخصوصاً با استفاده از روش‌های جدیدی که قادر به اسکن دقیق مغز هستند، می‌گویند پورنوگرافی باعث تغییرات فیزیکی و شیمیایی بسیاری در مغز می‌گردد، تغییراتی که توسط هیچ مواد مخدری اتفاق نمی‌افتد. مثال کتاب مقدسی گناه داود با بتشیع (دوم سموئیل باب‌های ۱۱، ۱۲) باعث تغییرات بسیاری در نقش او به عنوان یک رهبر گردید. او هرگز به طور کامل از آن گناه شفا نیافت.

مانع شماره‌ی ۵: خانواده

مشکلات بین همسران، والدین و فرزندان نیز می‌تواند باعث تخریب خدمات یک رهبر بگردد. باید دقت کنیم که اگرچه برخی از کلیساها آگاهانه یا ناآگاهانه اعضای خود را از خویشان و دوستان‌شان جدا می‌کنند، تا آن‌ها از تأثیرات اشتباه دنیای خارج در امان بمانند، اما انزوا از اجتماع ممکن است نتیجه‌ی مشارکت بیش از اندازه در جلسات و فعالیت‌های روحانی بگردد. برخی از رهبران برای اینکه تضمینی داشته باشند که اعضا حتماً در فعالیت‌های کلیسا شرکت خواهند کرد، حتی از اینکه به اعضای خود بگویند زمانی که آنان در اجتماع ایمان‌داران صرف می‌کنند مهم‌تر از زمانی است که با خانواده خود صرف می‌کنند، ابایی ندارند. آنان این کار را مستقیم یا غیرمستقیم انجام می‌دهند. (مثال کتاب مقدسی: خانواده‌ی داود؛ امنون و تamar. دوم سموئیل باب ۱۳ و شورش ابشالوم. دوم سموئیل باب ۱۵)

مانع شماره ۶: عدم تغییر

رهبرانی که می‌خواهند موفق باشند، معمولاً باید بتوانند از فازهای عدم تغییر زندگی‌شان عبور کنند. در این مسیر نقاط قوت آن‌ها تبدیل به نقطه‌ی ضعف آن‌ها می‌گردد، زیرا آن‌ها احساس می‌کنند که می‌توانند خدمت خود را بدون صمیمیت با روح‌القدس احیا کنند و ادامه دهند. اغلب رهبران مسیحی بارها در زندگی خود از این فازهای عدم تغییر و رکود عبور می‌کنند. مشکل زمانی ایجاد می‌شود که این افراد متوجه نمی‌شوند نیاز به رشد دارند و از زندگی و خدمات فعلی‌شان احساس رضایت می‌کنند. (مثال کتاب- مقدسی؛ داود در انتهای خدمات خود درست قبل از شورش ابشالوم. دوم سموئیل باب ۱۴)

بنابراین این شش مانع باعث می‌گردند تا دو رهبر از میان سه رهبر نتوانند تا به انتها به شاگردی مسیح ادامه دهند. این موانع از طریق مطالعه‌ی مثال‌های کتاب مقدسی بسیار، بهتر آشکار خواهد شد که تأیید آن‌ها توسط ارزیابی صدها رهبر مسیحی صورت پذیرفته است و ما این امکان را داریم تا زندگی و تعهد آن‌ها را دقیق‌تر مطالعه کنیم.

دکتر کلینتون؛ از ۵ خصوصیتی که باعث می‌گردد ایمان‌داران دور خود را به خوبی تمام کنند، پرده‌برداری می‌کند. همه‌ی ۵ عنصر در زندگی یک فرد دیده نمی‌شود، اما همیشه تعداد بسیاری از این عناصر در زندگی آن‌ها مشهود است. از بین این عناصر تنها به یک عنصر که به مطالعه و تفکر ما درباره‌ی شاگردسازی مربوط می‌شود، نگاهی می‌اندازیم.

مهم بودن کسی که بتواند شما را در زندگی روحانی و خدمت‌تان همراهی کند

بر اساس آنچه دکتر کلینتون؛ می‌گوید، یک مطالعه‌ی مقایسه‌ای که از رهبران مسیحی انجام شد، مشخص کرد که اغلب افرادی وجود داشتند که

در زندگی این رهبران نقش مهمی را ایفا نمودند. این افراد رهبران را نقد و تشویق نموده‌اند و به آن‌ها مشورت داده‌اند. رهبران مسیحی‌ای که ثمر روحانی داشته‌اند و در زندگی خود با مسیح دور خود را به خوبی به پایان رسانده‌اند، به طور میانگین ۱۰ تا ۱۵ فرد را در زندگی خود داشته‌اند که آن‌ها را همراهی کنند. این افراد رهبران موفق را در زمان همراهی خود به طریقی خاص تحت تأثیر قرار داده‌اند.

من فکر می‌کنم تیموتائوس و همکاران او نقش به‌سزائی در زندگی پولس ایفا کردند. در همان زمان که پولس رسول زندگی خود را وقف آن‌ها کرده بود دوستان و همکاران او باعث تشویق او گشتند، به او مشورت می‌دادند و از او حمایت اخلاقی و روحانی نمودند. آن‌ها سؤالاتی را مطرح می‌کردند که باعث رشد او می‌گشت. ما شاگردسازی نمی‌کنیم که تنها مأموریت بزرگ را انجام داده باشیم و یا زندگی شاگردان تبدیل شود و آن‌ها به شباهت استاد خود درآیند. دلیل شاگردسازی ما برای عیسی این است که سلامت روحانی خود ما نیز به این موضوع بستگی دارد. آیا می‌خواهید که تا انتهای راه با مسیح هم‌سفر باشید و در هیچ‌کدام از موانعی که باعث افتادن بسیاری شد، نیافتید؟ (افتادن دو نفر از هر سه نفر) اگر واقعاً می‌خواهید دور خود را به خوبی به پایان برسانید، آگاهانه و فعالانه وارد رابطه‌ای شوید تا بتوانید کسی را در مسیر شبیه شدنش به عیسی همراهی کنید. اگر این کار را انجام دهید احتمال است که شما نیز روزی بتوانید مانند پولس رسول بگویید: «جنگ نیکو را جنگیده‌ام، مسابقه را به پایان رسانده و ایمان را محفوظ داشته‌ام.» (دوم تیموتائوس ۴:۷)

چند نشانه‌ی هشدار دهنده

حال در این قسمت به برخی از نشانه‌های هشدار دهنده‌ای اشاره خواهیم کرد که نشان می‌دهند همراهی شخصی ما در حال انحراف است. آن‌چه در

این قسمت برای شما بازگو می‌کنم بر گرفته از مطالعه‌ای است که در مورد "جنبش شبانی" و موانع بیان شده توسط دکتر کلینتون؛ صورت گرفته است. این لیست کامل و جامع نیست اما بر برخی از عناصر متداول در این مورد اشاره می‌کند:

✓ **وقتی شخصی به طرف مقابل می‌گوید که باید این کار را انجام دهد، چون "خدا به او نشان داده است" یا "خداوند به او گفته است".** در چنین زمانی همراهی در شاگردسازی مختل می‌گردد زیرا اصل شاگردسازی به فرد این اجازه را نمی‌دهد که به فرد دیگر بگوید چه کاری بکند.

✓ **زمانی که یکی از طرفین به طرف دیگر امر می‌کند که باید گزارش همه‌ی کارهایی که می‌کند را به او بدهد.** همراهی در شاگردسازی یک رابطه‌ی داوطلبانه است که بر مبنای اعتماد و اطمینان قرار دارد نه بر مبنای نوعی تسلیم.

✓ **وقتی یکی از اشخاص طرف دیگر را مجبور می‌کند تا این رابطه را از طریق فداکاری و پرداخت بها نگاه دارد.** همراهی در شاگردسازی شامل مسیری می‌گردد که در آن دو طرف می‌آموزند که چگونه باید ارتباط خود را با مسیح عمیق‌تر بگردانند. رابطه‌ی آن‌ها با یکدیگر در درجه‌ی دوم قرار دارد.

✓ **وقتی یکی از اشخاص شروع به تحمیل نظرات خود به دیگران می‌کند و اجازه نمی‌دهد کسی نظرات او را زیر سؤال ببرد.** همراهی در شاگردی یک رابطه‌ی بر مبنای کارآموزی است که مشخصه‌ی بارز آن تقطیع و ارزیابی دائمی است که فرد از خودش به عمل می‌آورد.

✓ **وقتی یکی از اشخاص شروع به تحمیل روشی افراطی در رفتار به دیگری می‌کند.** همراهی در مسیح بر مبنای این حقیقت بنا شده است که هیچ روش مطلقى برای پیروی از عیسی وجود ندارد و این روش

شاگردسازی که یک نفر آن را مفید می‌داند ممکن است در آن لحظه خاص برای رشد طرف دیگر صحیح و مفید نباشد.

✓ **وقتی شخصی در رابطه‌ی شاگردسازی به دنبال نشانه‌های اشتباهی از دریافت محبت باشد.** (نشانه‌هایی از قبیل بغل کردن و بوسیدن و غیره) همراهی مسیحی در زمان شاگردسازی یک نوع رابطه‌ی خیرخواهانه مسیحی است و باید عاری از این چنین حرکات مشکوکی در رابطه باشد.

✓ **وقتی یکی از طرفین سعی می‌کند شاگرد خود را از رابطه‌ی عمیق با دیگر شاگردان عیسی دور کند.** اظهاراتی از قبیل این که ما درست هستیم؛ یا دیگران اشتباه هستند یا دیگران توسط ارواح شریر فریب خورده‌اند! همراهی در شاگردسازی یک رابطه‌ی خاص نیست که شاگرد را از اجتماع ایمان داران جدا کند حتی نباید او را از غیرایمان داران جدا کند.

سئوالاتی برای تأمل:

۱) چه پاسخی برای افرادی دارید که ادعا می‌کنند شاگردسازی مختص همه‌ی افراد نیست و می‌گویند که خود عیسی برای ما الگویی از شاگردسازی است و واژه‌ی شاگرد در کتاب اعمال رسولان نیز دیده نمی‌شود؟

۲) چه پاسخی برای افرادی دارید که استدلال می‌کنند همراهی شخصی در یک رابطه‌ی شاگردسازی بی‌شک باعث سؤاستفاده‌ی روحانی می‌گردد؟

۳) تحقیقی که توسط دکتر کلینتون؛ انجام شد چه دروسی برای شما دارد؟

۴) در بستری که در آن زندگی و خدمت می‌کنیم چه نشانه‌های هشدار دهنده‌ای وجود دارند که به شما نشان می‌دهند یک رابطه و همراهی برای شاگردسازی در مسیر اشتباهی حرکت می‌کند؟

فصل ششم

شاگرد عیسی و جلال خدا

اگر از مسیحیان بپرسیم که مهم‌ترین هدف در زندگی یک ایمان‌دار چیست، بسیاری از آن‌ها چنین پاسخ خواهند داد که: "ما باید برای جلال خدا زندگی کنیم." این باور هم‌راستا با آن چیزی است که پولس برای ایمان‌داران قرن‌تس می‌نویسد: «پس هر چه می‌کنید، خواه خوردن، خواه نوشیدن و خواه هر کار دیگر، همه را برای جلال خدا بکنید.» (اول قرنتیان ۱۰:۳۱) این تضمین و باور یک ایمان‌دار است و این که او خوانده شده است تا باعث جلال خداوند بگردد. در اعتقادنامه‌ی وست‌مینستر^{۶۹}؛ این سؤال این‌گونه مطرح شده است که: "والا‌ترین هدفی که برای یک انسان وجود دارد چیست؟" برای این سؤال این جواب داده شده است: "والا‌ترین هدف انسان این است که باعث جلال خدا گردد و تا ابد از او لذت ببرد!"

در اجتماع مسیحیان، واژه‌ی جلال به طُرق مختلف به کار می‌رود. این واژه‌ای بسیار متداول است. در اکثر موعظه‌ها شنیده می‌شود و در قسمت‌های مختلفی از کتاب مقدس قرائت می‌شود و بارها و بارها در متون ادبیات مسیحی تکرار می‌گردد. این واژه معمولاً برای اشاره به زیبایی، شکوه و عظمت الهی به کار می‌رود. وقتی از این زیبایی، شکوه و عظمت غرق شگفتی می‌گردیم، فریاد بر می‌آوریم: "جلال بر تو ای خداوند!" ما در مورد

⁶⁹ - Westminster Shorter Catechism

جلال خدا بسیار صحبت می‌کنیم اما این واژگان به چه معنایی هستند؟ متأسفانه گاهی این جمله تبدیل به جمله‌ای پیش پا افتاده در گفتمان مسیحی می‌گردد و مرتباً تکرار می‌شود. (مانند واژه‌ی شاگرد!) ولی آیا این واژه به مفهومی خاص و دقیق اشاره می‌کند؟ در این فصل سعی می‌کنیم تا به این سؤال پاسخ دهیم. از آنجا که این باور، باوری همگانی و پذیرفته شده‌ای است، (هدف نهایی هر انسان این است که باعث جلال خداوند بگردد) و از آنجا که عیسی ما را فرستاد تا همه‌ی ملت‌ها را شاگردسازی کنیم، بنابراین می‌شود این فرضیه را محتمل دانست که ارتباطی بین شاگردسازی برای عیسی مسیح و جلال خداوند وجود دارد. خود عیسی نیز با گفتن این آیه: «جلال پدر من در این است که شما میوه‌ی بسیار آورید؛ و این‌گونه شاگرد من خواهید شد.» (یوحنا ۱۵:۸) بر این حقیقت تأکید نمود. بنابراین هدف من این است که چرا شاگردسازی برای عیسی مسیح بهترین روش برای جلال دادن خداوند محسوب می‌شود.

موضوع جلال در عهدعتیق

در دنیای باستان واژگان بسیار کمی وجود دارند که از این میان می‌توانیم به مفاهیم "احترام"؛ "تمایز"؛ "عزت" و "جلال" اشاره کنیم. برای همین جای تعجیبی ندارد که بدانیم در زبان عبری واژگان بسیار کمی وجود دارند که معنای جلال می‌دهند. با این حال مهم‌ترین آن‌ها و همچنین آنچه بیش از همه در عهدعتیق به کار رفته است، (تقریباً ۲۰۰ بار) واژه‌ی kabod است. ریشه‌ی آن واژه‌ای است که در خود معنای "وزن" دارد و به "سنگین بودن" اشاره می‌کند. این واژه برای اشاره به کسی به کار می‌رود که محترم، تأثیرگذار و شایسته‌ی احترام است.

وقتی این واژه برای کسی به کار می‌رود، معمولاً به شرایط خوب مالی، جایگاه یا قدرت آن فرد اشاره می‌کند. (پیدایش ۱:۳۱؛ ۱۳:۴۵؛ اشعیا ۸:۷) اما

وقتی kabod برای توصیف خدا به کار می‌رود در آن زمان، عجیب‌ترین و خاص‌ترین معنا را به خود می‌گیرد. از این واژه ۴۵ بار در عهدعتیق برای توصیف خدا استفاده شده است. جان اُزوالت^{۷۰}؛ می‌گوید که این کلمه به حضور سنگین خدا اشاره می‌کند. این واژه به معنایی فراتر از یک خصوصیت اشاره می‌کند و نشان‌دهنده‌ی حضور خود خداوند است. دیگر متفکران کتاب‌مقدسی بر تجلیات این واژه اشاره می‌کنند در حالی که دیگران تأکید می‌کنند که وقتی این واژه استفاده می‌شود به طور خاص به یکی از خصوصیات خدا اشاره نمی‌شود بلکه به حضور، عظمت و کل طبیعت او اشاره می‌کند.

این ایده که جلال خداوند اشاره به عظمت او می‌نماید؛ عظمت و حضوری که هم احساس می‌شود و هم می‌توانیم متوجه آن شویم با آیات کلام در تضاد است. کتاب‌مقدس مشخص می‌کند که حضور او آشکار است و با این که خدا همه جا حضور دارد و چشمان او نظاره‌گر همه‌ی افرادی است که زیر آسمان وجود دارند، ولی مواضع و عمل کرد او همیشه واضح نیست. او می‌تواند در بین قوم خود حضور داشته باشد بدون اینکه خود و عملکردش را آشکار سازد. همه‌ی این حقایق ما را هدایت می‌کنند تا ایمان داشته باشیم که باید جلال خدا را به عنوان حضور فعالانه و قابل توجه‌ی او بدانیم و این فقط مربوط به زمان‌هایی نمی‌شود که او حضور دارد، هر چند بیش‌تر از هر زمانی جلال او در حضورش متجلی می‌شود. ما مثال‌های فراوانی از حضور فعالانه و قابل توجه‌ی خدا در عهدعتیق از کلام خدا داریم. در این قسمت نگاهی گذرا به همه‌ی آن‌ها می‌اندازیم. (۱) جلال خدا در باغ عدن (۲) جلال خدا در بین قوم اسرائیل (۳) جلال خدا در خیمه (۴) جلال خدا در هیکل.

در باغ عدن زندگی در حضور جلال خدا

در کتاب پیدایش ۸:۳ چنین می‌خوانیم که آدم و حوا «و صدای یهوه خدا را شنیدند که در خشکی روز در باغ می‌خرامید، ...» پیش از سقوط انسان بزرگ‌ترین حقیقت زندگی آدم و حوا در باغ عدن این بود که آن‌ها باید در حضور فعالانه و قابل توجهی خدا زندگی می‌کردند. برای سخن گفتن درباره‌ی آن حضور فعال و قابل توجه در عبری از واژه‌ی Shekinah استفاده شده است که به معنای "زندگی کردن" یا "ساکن شدن" است. (این واژه در معنای خود با واژه‌های آتش، رعد و برق و نور شدید در ارتباط است.) (حزقیال ۲۷:۱ را مطالعه کنید.) آدم و حوا با جلال خداوند زندگی می‌کردند. مطابق با یوحنا ۲۴:۴ خدا روح است و این به آن معنا است که در باغ عدن او بدنی فیزیکی نداشت. او خود را چگونه آشکار ساخت؟ من فکر می‌کنم که احتمالاً او به صورت حضور و جلالی نیمه شفاف یا نوری درخشان دیده می‌شد. در قسمت‌های دیگری از کتاب مقدس نیز خداوند چنین ظاهر می‌شود. حضور فعالانه و مشخص او (به عبارت دیگر جلال نامحدود و ابدی او) در باغ عدن بر آدم و حوا قرار گرفته بود. برای همین بود که آن‌ها می‌توانستند با او ایجاد ارتباط کنند.

از دست دادن جلال

آدم و حوا فوراً پس از ارتکاب گناه از باغ عدن رانده شدند و از جلال خدا (حضور فعال و مشخص خداوند) قاصر آمدند. (پیدایش ۳ : ۲۳-۲۴) انسان‌های سقوط کرده نمی‌توانند جلال خدا را تجربه کنند. آن‌ها نمی‌توانند در حضور فعال او زندگی کنند. آن‌ها نمی‌توانند حضور او را لمس کنند. هیچ‌کس تا به حال نتوانسته خدا را ببیند. این آیه در انجیل یوحنا ذکر شده است. (یوحنا ۱:۱۸)

در میان قوم خود

در کتاب لاویان ۲۶: ۱۱-۱۲ خداوند وعده‌ای عجیب به قوم خود اسرائیل می‌دهد. «من مسکن خود را در میان شما بر پا خواهم کرد، و جانم از شما کراهت نخواهد داشت. در میان شما گام خواهم زد و خدای شما خواهم بود، و شما قوم من خواهید بود.» (لاویان ۲۶: ۱۱-۱۲)

وعده‌ی بودن حضور فعالانه و آشکار خداوند در میان قوم خود بنیادی‌ترین و ارزشمندترین بخش از پیمان همراهی‌ای است که او با آن‌ها بست. (خروج ۱۹: ۴-۶)

حضور خداوند در میان قوم او و احیای عدن

متفکر کتاب مقدس و متخصص عهدعتیق کریستوفر؛^{۷۱} به این نکته اشاره می‌کند که در لاویان باب ۲۶ در چند آیه‌ی قبل، انعکاسی از آن تصویر اولیه خلقتی که خداوند خلق نمود و مبارک بود، دیده می‌شود. او این انعکاس را در مفاهیمی از قبیل ثمربخشی، رشد در آرامش و نبود خطر می‌گنجد و مهم‌تر از آن این موضوع را در این بخش با گفتن این عبارت مشخص می‌کند: "در میان شما گام خواهم زد." او در این عبارت از فعلی بسیار نادر استفاده می‌کند. آن فعل halak است، که در پیدایش ۸:۳ نیز از آن استفاده شده است و به عادت خداوند مبنی بر قدم زدن در باغ عدن با آدم و حوا در خنک‌ترین ساعات روز یعنی صبح و عصر اشاره می‌کند.

بنابراین عهدِ حضور خداوند در میان قوم او می‌تواند به معنای بازگشت انسان به آن صمیمیتی باشد که انسان در باغ عدن با خداوند داشت.

⁷¹ - Christopher Wright

حضور خداوند در میان قومش و هویت آن‌ها

این حضور بیشتر با خودِ تورات یا دیگر عناصری که هویت آن‌ها محسوب می‌شد همچون ختنه یا خوراکی که باید مطابق با شریعت می‌خوردند یا نگاه داشتن سبت آشکار می‌شد و آن‌ها را از بقیه‌ی انسان‌ها متمایز می‌ساخت. البته پس از ارتداد آن‌ها (خروج باب‌های ۳۲-۳۴) خداوند گفت که یکی از فرشتگانش به جای او در میان قوم حضور خواهد داشت. (خروج ۳۳: ۱-۵) موسی با قاطعیت این جایگزینی را رد نمود و گفت: «زیرا از کجا معلوم می‌شود که من و قوم تو در نظرت فیض یافته‌ایم، اگر نه از آمدن تو با ما؟ چه چیز دیگر من و قوم تو را از همه‌ی اقوام دیگر روی زمین متمایز می‌سازد؟» (خروج ۳۳: ۱۶) پس موسی از خدا می‌خواهد که جلال خود را به او نشان دهد. (خروج ۳۳: ۱۸)

بیائید به خاطر بسپاریم که جلال خداوند را می‌توان به عنوان تجلی آشکار و فعالانه‌ی حضور او دانست. در روزگار موسی آن حضور فعالانه آنقدر مهم و خاص بود که سه عبارت دیگر برای اشاره به این حضور به کار می‌رود. "صورت" یا "ظاهر" یا "حضور خداوند" (عبری Panîm) فرشته‌ی خدا (عبری Malak YHWH) و نام او (عبری Sem) اکثر این عناصر در خروج باب ۳۳ دیده می‌شوند، جایی که موسی از خداوند می‌خواهد تا جلال خود را بر او آشکار کند.

در خیمه

در عهدعتیق واژه‌ی Shekinah معمولاً در متون مرتبط به خیمه به کار رفته است و اغلب بر تجلی آشکار حضور خداوند اشاره می‌کند. وقتی خیمه بنا شد متن کتاب مقدس در خروج ۳۴:۴۰ چنین می‌گوید: «آنگاه ابر، خیمه‌ی ملاقات را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت.» در خروج ۸:۲۵ درباره‌ی مکانی صحبت می‌کند برای نزدیک بودن به او و حضور فعالانه‌ی

او. این تجلی واقعی از اشتیاق خداوند برای آشکار کردن خود و سکنی گزیدن در میان قوم است. (خروج ۲۹:۴۶)

در هیکل

پس از ساکن شدن آن‌ها در سرزمین موعود این هیکل بود که تبدیل به مکان حضور آشکار و فعالانه‌ی خداوند در بین مردم گشت. به یاد داشته باشید که خداوند فوراً به درخواست داود برای بنای هیکل پاسخ مثبت نداد. در واقع پاسخ اولیه‌ی خداوند منفی بود، زیرا وی می‌ترسید با این کار حضور ماده‌گرایانه‌ی او بیش از اندازه به میان آید. با این حال وقتی سلیمان بنای هیکل را به اتمام رساند جلال خداوند هیکل را چون ابر غلیظی در بر گرفت. در حدی که کاهنان نتوانستند در قدس‌الاقدس خدمات روزمره‌ی خود را انجام دهند. (اول پادشاهان ۸: ۱۰-۱۱)

هیکل مکانی برای اجرای سُنن و قربانی‌ها بود اما آنچه اهمیت هیکل را چند برابر بیشتر می‌کرد، وجود و حضور فعالانه و آشکارای خداوند در آن مکان بود. به همین دلیل است که تخریب هیکل برای مردم اسرائیل فاجعه‌ای بزرگ محسوب می‌شد. این واقعه‌ای بود که در اعماق قلب اسرائیلی‌ها تأثیر گذاشت. آن‌ها نه تنها به اسارت برده شدند بلکه مهم‌تر از آن تبدیل به افرادی گشتند که حضور فعالانه و آشکار خداوند را از دست دادند.

مفهوم جلال خدا در عهدجدید

نویسندگان عهدجدید از واژه‌ی یونانی Doxa برای سخن گفتن درباره‌ی جلال خدا یا از واژه‌ی Doxazein استفاده می‌کردند. در چند مورد خاص این واژه به احترامی اشاره می‌کند که نسبت به مردان قائل می‌شدند. (متی ۸:۴ ؛ ۲۹:۶) اما در اکثر موارد این واژه برای تشریح مکاشفه‌ی فعالانه‌ی حضور خداوند به کار می‌رود. به خوبی دقت کنید که تجلی حضور فعالانه و

آشکار خداوند ابتدا در باغ عدن، سپس در بین قوم اسرائیل، سپس در خیمه و بعد در هیكل مشاهده شد. اکنون به صورت قسمتی جدایی‌ناپذیر و تنیده شده با شخصیت عیسی ناصری گشته است.

این موضوع بیش از همه‌ی کتب در انجیل یوحنا ذکر شده است. یوحنا هرگز جلال عیسی را با پسر انسانی که باید ظاهر می‌شد، ارتباط نمی‌دهد بلکه او از این واژه استفاده می‌کند تا کار زمینی عیسی را تشریح کند. در واقع "جلال" یکی از موضوعات و واژگان مورد علاقه‌ی یوحنا است. او از واژه‌ی Doxa یا Doxazein ۴۱ بار استفاده می‌کند. (مقایسه کنید با ۱۱ باری که این واژه در متی، ۴ بار در مرقس و ۲۱ بار در لوقا به کار رفته است). گاهی او حتی از واژه‌ی "تجلی جلال خدا" که در عهدعتیق به کار رفته است استفاده می‌کند و آن را با عیسی مرتبط می‌سازد.

عیسی تجلی جلال خدا بود.

درست در ابتدای انجیل خود جایی که یوحنا می‌نویسد: «و کلمه جسم گردید در میان ما خیمه زد... و جلال او را دیدیم جلال پسر یگانه که از سوی پدر آمده بود...» (یوحنا ۱:۱۴) تأکیدها اضافه شده است. او حضور فعالانه و آشکار خداوند را با عیسی مرتبط می‌سازد. مطابق با انجیل یوحنا کلمه‌ای که خود مخلوق نبود و خالق بود، در شخص عیسی ناصری به طور کامل وارد شرایط انسانی و تاریخ می‌گردد. یوحنا اعلام می‌کند که کلمه انسان شد و آن انسان خستگی و گرسنگی را حس کرد. او گاهی واقعاً در مشکل افتاد و حتی به خاطر مرگ دوستش گریه نمود. یوحنا حتی پا را فراتر نیز می‌گذارد و می‌گوید که این کلمه در میان ما مسکن می‌گزیند.

حتماً دقت کردید که وقتی در بالا این آیه را نقل قول کردم قسمت "... در میان ما مسکن گزید..." را چنین ترجمه کردم: "خیمه زد..." فعل skenoo که یوحنا در این آیه به آن اشاره می‌کند، معمولاً به واژه‌ی dwell

یعنی "مسکن گزیدن" ترجمه می‌شود که نه تنها هدفش نشان دادن ساکن شدن واقعی کلمه در بین انسان‌ها است، بلکه به احتمال زیاد یوحنا به باب ۲۴ کتاب جامعه نیز اشاره می‌کند که در آن حکمت را ستایش می‌کند و می‌گوید که آن از دهان قادر متعال بیرون می‌آید. (آیه‌ی ۵) او از ابتدا و پیش از عالم خلق شده و هرگز از بین نخواهد رفت. (آیه‌ی ۱۴) او به فرمان خدا می‌آید که خیمه خود را در اسرائیل بر پا کند و سپس خالق همه‌ی هستی در خیمه‌ی او مسکن خواهد گزید. (آیه‌ی ۱۲) خالق حکمت آمده است تا در میان قوم خود ساکن شود. او خیمه و چادر خود را در میان ما بر پا کرده است. در کتاب جامعه واژه‌ای که خیمه ترجمه شده است، همان واژه‌ای است که یوحنا استفاده کرد تا بگوید: «کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد.» (خیمه زد) بنابراین بی‌شک یوحنا به خیمه موجود در بیابان اشاره می‌کند. جایی که حضور فعالانه خدا در میان قوم او وجود دارد و همچنین به این تصویر در کتاب جامعه نیز اشاره می‌کند. این جایی است که او جلال خود را آشکار می‌کند. (خروج ۴۵: ۳۴-۳۸) با این حال به جای اینکه این آشکار شدن و تجلی در خیمه‌ای اتفاق بیافتد، در یک انسان رخ داد. چنین به نظر می‌رسد که این اصطلاح به دقت انتخاب شده است تا به این حقیقت اشاره کند، حقیقتی که آن را یوحنا به صورت آشکار در باب دوم این انجیل اعلام می‌کند. «لیکن معبدی که او از آن سخن می‌گفت پیکر خودش بود.»

بی‌شک تاکنون به این نکته دقت کرده‌اید که انجیل یوحنا چند واقعه‌ی مشترک با دیگر اناجیل دارد. عجیب است ولی او یکی از وقایعی مشترک با دیگر اناجیل را درست در ابتدای روایت خود می‌نگارد در حالی که دیگر اناجیل آن را در انتهای روایت خود آورده‌اند. (یوحنا ۲: ۱۳ - ۲۲) عیسی به هیکل اورشلیم رفته است. در آنجا او داد و ستدکنندگان را بیرون می‌اندازد. یهودیان از او نشان و معجزه درخواست می‌کنند تا بتوانند ثابت کنند که او اقتدار لازم برای انجام چنین عملی را ندارد ولی عیسی پاسخ می‌دهد: «عیسی

در پاسخ ایشان گفت: این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز بر پا خواهم داشت.» (آیه‌ی ۱۹) یهودیان معنای جمله‌ی عیسی را نفهمیدند ولی یوحنا توضیح می‌دهد معبدی که عیسی درباره‌ی آن سخن می‌گوید پیکر وی است. (آیه‌ی ۲۱)

می‌دانیم که برای یهودیان هیکل مکانی بود که خدای واحد حقیقی وعده داده بود تا در آن ساکن شود. بنابراین برای آن‌ها هیکل مکانی محسوب می‌شد که در آن آسمان و زمین به یکدیگر متصل می‌گشتند. جایی بود که افراد برای ملاقات با خدا به آن جا می‌رفتند. جایی بود که در آن قربانی‌ها انجام می‌شد. جایی که کفاره‌ی گناهان انجام می‌شد و نهایتاً جایی بود که آئین‌ها و جشن‌ها در آن بر پا می‌شد زیرا به طور خاص در آن مکان بود که شخص می‌توانست حضور و محبت خدا را تجربه کند. یوحنا دائماً می‌گوید که عیسی آن گونه فکر و عمل می‌کرد که گویی خود را جایگزینی برای هیکل می‌دانست. وقتی او برای برگزاری آئین‌های مختلف به اورشلیم می‌رفت، معنای آن جشن‌ها را به خود می‌گرفت. او این کار را وقتی در باب ۷ برای برگزاری عید خیمه‌ها رفت انجام داد و همچنین وقتی در باب ۱۰ برای برگزاری عید وقف به اورشلیم آمده بود، انجام داد. (آیه‌ی ۲۲-۳۹) سه بار وقتی به عید فصح رفت. (باب‌های ۱۲، ۱۳) و برای اینکه همه‌ی این اعیاد را کامل کند او به عنوان بره‌ی خدا که قرار بود گناه را از جهان بر دارد بر صلیب جان خود را فدا کرد. (یوحنا ۱: ۲۹)

از دیدگاه یوحنا عیسی هم قربانی است و هم هیکل! در باب ۱۷ او کاهن اعظم است که خود را تقدیس می‌کند تا قوم خود را به خداوند تقدیم کند. (یوحنا ۱۷: ۱۷) تا بتواند آن‌ها را به همان رابطه‌ی صمیمانه با خداوند باز گرداند، رابطه‌ای که خداوند از آن لذت می‌برد. (۱۷: ۲۰-۲۱) بنا بر انجیل یوحنا دیگر ما احتیاج نداریم به اورشلیم برویم تا بر زیبایی هیکل چشم بدوزیم. (مزامیر ۲۷ : ۴) همه‌ی آنچه در این مزامیر آمده است در عیسی

محقق شد. او کاملاً آن هیكل تازه است که ما در او دعوت شده‌ایم تا خداوند را ملاقات کنیم و بر زیبایی او چشم بدوزیم.

چارلز^{۷۲}؛ در مطالعه‌ی دقیق خود از این متن بر این نکته تأکید می‌کند که وقتی عیسی بدن خود را با هیكل مقایسه می‌کند، (یوحنا ۲: ۱۸-۲۲) و اعلام می‌کند: "این هیكل را خراب کنید و آن را بار دیگر در سه روز بنا خواهیم نمود." او واژه‌ی naos را جایگزین واژه‌ی hieron می‌کند و به این نکته اشاره می‌کند. قاعدتاً او باید از واژه‌ی hieron استفاده می‌کرد زیرا این واژه ۱۲ بار در انجیل یوحنا تکرار شده است، اما به جای آن واژه‌ی naos استفاده شده و این دقیقاً همان واژه‌ای است که پولس استفاده می‌کند تا بگوید ایمان‌داران هیكل خدا هستند، یا بدن آن‌ها هیكل روح القدس است. (اول قرنتیان ۳: ۱۶؛ ۶: ۱۹) بنابراین ما حضور آشکار خداوند را در naos یعنی بدن انسانی داریم و شخص عیسی کلمه‌ای بود که جسم گردید.

یک بار دیگر یوحنا پشت سر هم جلال خدا (حضور فعالانه و آشکار خدا) را با شخص عیسی ناصری مرتبط می‌داند. کل زندگی او تجلی حضور فعالانه‌ی خدا بود. وقتی در قانای جلیل آب را به شراب تبدیل کرد، یوحنا این کار او را تجلی حضور فعالانه خداوند معرفی می‌کند که باعث شد آن‌ها به او ایمان بیاورند. یوحنا در انجیل خود از ما می‌خواهد که به عیسی نگاه کنیم و شاهد حضور فعالانه‌ی خداوند در او باشیم. (یوحنا ۱: ۱۸؛ ۱۰: ۳۰؛ ۱۴: ۹-۱۰) هر انسانی برای شناخت خدا باید به عیسی بنگرد و برای اینکه بدانیم خداوند در واقع کیست باید بیاموزیم که آن نشانه‌ی شگفت-انگیزی که خدا به ما معرفی می‌کند یعنی عیسی چه کسی است.

جلالی که عیسی از خود متجلی می‌ساخت حضور فعالانه خدا بود. این جلال از انسان نبود. (یوحنا ۵: ۴۱) عیسی در پی جلال خود نبود. (آشکار

کردن حضور خود به تنهایی) بلکه او در پی آشکار کردن حضور آن کسی بود که او را فرستاده بود. (یوحنا ۷ : ۱۸) این پدر بود که عیسی را جلال می‌داد. (یوحنا ۸ : ۵۰ - ۵۴) عیسی از آشکار ساختن حضور فعالانه‌ی خداوند به خودی خود به قیمت مرگ دوستش ایلعازر مقابله نمود. (یوحنا ۱۱ : ۴ ، ۴۰) جلالی که بر عیسی بود آن چه به او متصل بود، آن چه ه که از طریق او آشکار می‌شد، آن چه در او عمل می‌کرد، حضور فعالانه‌ی پدر آسمانی‌اش بود. آن جلال در همان زمان متعلق به خود او نیز بود. او در انتهای زندگی خود چنین دعا کرد: « پس اکنون ای پدر، تو نیز مرا در حضور خویش جلال ده، به همان جلالی که پیش از آغاز جهان نزد تو داشتم. » (یوحنا ۱۷ : ۵)

تجلی متعال جلال خدا در شخص عیسی

ممکن است چنین فکر کنیم زمانی که یوحنا در ابتدای انجیل خود اعلام کرد: «جلال عیسی را نگریم...» (یوحنا ۱ : ۱۴) او به آن واقعه‌ای اشاره می‌کرد که در کوه تبدیل هیأت رخ داد، جایی که شاگردان شاهد تبدیل چهره‌ی عیسی گشتند. (جامعه‌ی او هم‌چون نور سفید گشته بود.) اما منظور او این نبود. یوحنا در انجیل خود سخنی از تبدیل هیأت عیسی بر کوه سینا آن‌طور که دیگر نویسندگان اناجیل به آن اشاره می‌کنند، به میان نمی‌آورد. این تعجب‌آور است زیرا یوحنا خود یکی از سه شاگردی بود که همراه پطرس و یعقوب شخصاً شاهد این واقعه بود و او به طور غیر مستقیم در این‌جا این موضوع را اعلام می‌کند: «ما جلال او را دیدیم...» همه‌ی اشاراتی که در انجیل یوحنا به جلال عیسی مربوط می‌گردد، ما را به این سمت این موضوع هدایت می‌کنند که فکر کنیم او ما را دعوت می‌کند تا به صورت انسانی عیسی‌ای ناصری نگاه کنیم و در آن‌جا صورت خدای زنده را تمییز و تشخیص دهیم.

همان طور که متفکر کتاب مقدس ان. تی. راییت؛ به این موضوع اشاره می کند، یوحنا نیز ما را دعوت می کند تا عمیق تر بر این موضوع تأمل کنیم. او می گوید که به طور خاص صورت عیسی بر صلیب به همراه تاج خار بر سر تجلی جلال (حضور آشکار و فعالانه‌ی) خدای زنده است. بنا بر آن چه در یوحنا نوشته شده است، در مرگ عیسی بر صلیب است که ما نهایت تجلی حضور فعالانه‌ی خدا و مکاشفه‌ی متعالی از جلال او را مشاهده می - کنیم. بنابراین راییت؛ چنین نتیجه‌گیری می کند که یوحنا ما را دعوت می کند تا به کوه جلجتا به عنوان کوه تبدیل هیأت مسیح بنگریم.

برای اینکه بهتر بتوانیم دعوت یوحنا را درک کنیم و با نگاه کردن بر چهره‌ی انسانی عیسی، جلال خدا را تشخیص دهیم، خوب است به یوحنا ۳ : ۱۴ - ۱۶ نگاهی بیاندازیم. «همان گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود، تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد. زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه‌ی خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.» از این جملات چه چیزی می فهمیم؟ «پسر انسان نیز باید بر افراشته شود؟» در نگاه اول این واژه‌ها به طور مشخص بر صلیب اشاره می کنند. بر صلیب عیسی که از زمین بلند کرده می شود و در جایگاه یا شرایط شرم‌آوری قرار می گیرد. او به طور ظالمانه‌ای رنج می کشد و مورد داوری قرار می گیرد. این جایگاهی است که نمایانگر همه‌ی موارد اشتباه در دنیای ما است. به هر حال در سطحی متفاوت این بلند کرده شدن به جلال یافتن مرتبط می گردد. اینجا تجلی قدرتمند حضور آشکار و فعالانه‌ی خداوند است. عیسی بر صلیب بلند کرده شد و او مکاشفه‌ی حقیقی از خداوند است. «خداوند از برابر موسی گذشت و چنین ندا کرد: یهوه، یهوه، خدای رحیم و فیاض، دیر خشم، و آکنده از محبت و وفا، پایدار در محبت برای هزار پست، و آمرزنده‌ی تقصیر و نافرمانی و گناه. اما تقصیرکار را هرگز بی سزا نمی گذارد، بلکه جزای تقصیرات پدران را به فرزندان و فرزندان فرزندان تا

پشت سوّم و چهارم می‌رساند.» (خروج ۳۴ : ۶-۷) اما آن واژه‌ها توجهی ما را به واقعهای دیگر نیز جلب می‌کنند. جمله‌ی "همان‌طور که موسی در بیابان مار را بر افراشت..." به چه معنا است؟ در عهدعتیق در کتاب اعداد، روایتی از قوم اسرائیل را می‌بینیم که آن‌ها با سخن گفتن بر علیه‌ی خداوند و موسی مرتکب گناه می‌گردند. (اعداد ۲۱: ۴-۹) و سپس متن چنین تشریح می‌کند. «آنگاه خداوند مارهای آتشین در میان قوم فرستاد و آن‌ها قوم را نیش زدند به گونه‌ای که شمار بسیاری از اسرائیل مردند.» (اعداد ۲۱ : ۶) با اینکه خوانندگان اولیه‌ی انجیل یوحنا به خوبی با این روایت قدیمی آشنا بودند اما یوحنا نیز رنگ و بوی تازه‌ای به آن می‌بخشد. عیسی بر صلیب رفته، تجلی متعال حضور آشکار و فعالانه خداوند است و هر که بر او نگاه کند و به او ایمان داشته باشد حیات جاودان خواهد داشت. یوحنا در باب ۱۲ انجیل خود به این تصویر باز می‌گردد و تشریح می‌کند که عیسی چگونه با مصلوب شدنش، نجات دهنده‌ی جهان گردید.

عیسی تازه به اورشلیم رسیده بود و جمعیت بزرگی او را همراهی می‌کردند و فریاد می‌زدند: «بامدادان، جمعیتی کثیر که برای عید آمده بودند، چون شنیدند عیسی به اورشلیم می‌آید...» (یوحنا ۱۲:۱۲) در میان آن جماعت عده‌ای یونانی بودند که آرزو می‌کردند عیسی را ببینند. عیسی با این کلمات به درخواست آن‌ها پاسخ داد:

«عیسی به آنان گفت: «ساعت جلال یافتن پسر انسان فرا رسیده است. آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر دانه‌ی گندم در خاک نیفتد و نمیرد، تنها می‌ماند؛ اما اگر بمیرد بار بسیار می‌آورد. کسی که جان خود را دوست بدارد، آن را از دست خواهد داد. اما کسی که در این جهان از جان خود نفرت داشته باشد، آن را تا حیات جاویدان حفظ خواهد کرد. آن که بخواهد مرا خدمت کند، باید از من پیروی کند؛ و جایی که من باشم، خادم من نیز خواهد بود. کسی که مرا خدمت کند، پدرم او را سرافراز خواهد کرد. اکنون

جان من مضرب است. چه بگویم؟ آیا بگویم، ”پدر! مرا از این ساعت رهایی ده“؟ اما برای همین منظور به این ساعت رسیده‌ام. پدر، نام خود را جلال ده! آنگاه ندایی از آسمان در رسید که: «جلال داده‌ام و باز جلال خواهم داد. پس مردمی که آنجا بودند و این را شنیدند، گفتند: «رعد بود.» دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او سخن گفت» عیسی گفت: «این ندا برای شما بود، نه برای من. اکنون زمان داوری بر این دنیا است؛ اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود. و من چون از زمین برافراشته شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» (یوحنا ۱۲: ۲۳ - ۳۲)

در این متن تقریباً همه‌ی تصویری که یوحنا در انجیل خود برای سخن گفتن درباره‌ی مصائب مسیح به کار برده، موجود است. اگر دانه‌ی گندم در خاک نیافتد و نمیرد تنها می‌ماند اما اگر بمیرد بار بسیار می‌آورد. این ساعتی بود که مسیح برایش به جهان آمده بود. مرگ او تصادفی غمگین نبود که فرجامی ابهام‌آلود بر طبق یک وعده به ما ارائه دهد بلکه بر عکس مرگ او نهایت و هدف همه‌ی وجود و حیات او بود. خدا در آن واقعه‌ی خاص نام خود را جلال داد. (به عبارت دیگر او حضور فعالانه خود را آشکار ساخت.) و وقتی عیسی نهایتاً بلند کرده شد، جلال داده شد و مصلوب گشت شروع به فرا خواندن همه‌ی انسان‌ها به سوی خود نمود. اگر این چنین نبود، اگر صلیب تجلی متعال و واقعی حضور فعالانه‌ی خدای حقیقی نبود، پس چه بود؟ چه نامی را می‌توان بر آن گذاشت؟

اگر نشانه‌های معجزه‌آسایی که در انجیل یوحنا نوشته شده است انسان‌ها را به سوی خلقتی تازه از طریق صلیب هدایت می‌کند پس بلند کرده شدن عیسی بر این حقیقت تأکید می‌کند که واقعه‌ی مصلوب شدن، لحظه‌ی آشکار شدن جلالی متعال است. عیسی به طور فعالانه دنیایی را که در آن لحظه باعث رنج او بود، در آغوش می‌کشد. بلند کرده شدن عیسی یا

جلال او مکاشفه‌ی متعال و مطلق جلال خدا است. تجلی متعال حضور فعالانه خدا!

جلال خدا و شاگرد عیسی

اکنون آماده هستیم تا بفهمیم چگونه در آن چه انجام می‌دهیم می‌توانیم بیشترین جلال را برای خداوند بیاوریم. اگر جلال خدا همان‌طور که قبلاً گفتم تجلی حضور فعالانه‌ی خداوند است، بنابراین ما باید چه کار کنیم تا برای او جلال بیاوریم، عمل او را آشکار کنیم و یا باعث شویم حضور او آشکارتر باشد؟ آیا همه‌ی ما می‌خواهیم که خداوند حقیقتاً در میان ما باشد؟ آیا ما مشتاق آن هستیم که او کار کند، عمل کند و قدرت و عطایای او در بین ما آشکار شود؟ کلیساهای بسیاری احتمالاً چنین هیجانی را از نزدیک نشناخته‌اند. همه‌ی کارها، پروژه‌ها و استراتژی‌هایی که بر "آشکار نمودن حضور خدا" تمرکز دارند. "هللویاه‌ها" و "آمین‌ها" مشخصه‌ی بارز جلسات ما هستند. افراد وفادار به خدا سعی می‌کنند تا با ابراز احساسات بیشتر، وفاداری و غیرت بیشتر از دیگران پیشی بگیرند، اما با این حال من باور دارم که این تجلی حضور فعالانه خداوند به فضای جلسات بستگی ندارد یا به بلندی صدای موزیک یا به حد انرژی‌ای که در حرکات بدنی خود به خرج می‌دهیم. نه قدرت صدای ما و نه طولانی بودن موعظت باعث نمی‌گردند تا حضور خداوند ملموس‌تر شود. از تعالیم عیسی متوجه می‌شویم که تجربه نمودن این حضور بستگی به پرستش، ستایش یا سرودهای پرستشی ما ندارد، بلکه آمدن حضور خداوند بیشتر به این بستگی دارد که چقدر ما به عیسی اجازه می‌دهیم تا در زندگی ما عمل کند. این فعل از ریشه‌ی عبری kabod گرفته شده است. این آن چیزی است که شاگردان عیسی می‌آموزند تا هر روزه انجام دهند.

چهار درسی که می‌توان از زندگی عیسی آموخت:

۱. عیسی در پی جلال دادن نام خود نبود و با این کار پدر خود را در الویت قرار می‌داد. (یوحنا ۱۲ : ۲۸ ؛ ۱۳ : ۳۱ را مطالعه کنید).

"دادن جلال" به خداوند به معنای این است که او را در مرکز توجه‌ها قرار دهیم. برای انجام این کار ما باید گرایش طبیعی خود را برای بنا نمودن زندگی، حول محور خود را ترک کنیم. (یوحنا ۵ : ۴۱ ؛ ۷ : ۱۸) عیسی همیشه در طول زندگی خود توجه‌ها را به سوی پدر خود جلب می‌کرد. (یوحنا ۱۳ : ۳۱) او این کار را مرتباً انجام داد و همواره در جستجوی شناخت و محقق کردن اراده‌ی پدر آسمانی خود بود. (یوحنا ۴ : ۳۴) به همین صورت شاگردان عیسی نیز در پی جلب کردن توجه‌ها به سوی سرور خود بودند. آن‌ها می‌خواستند که عیسی مسیح شناخته شود، دوست داشته شود و به صدای او گوش داده شود و از او اطاعت شود. برای همین وقتی که کسی فرد دیگری را در راه تبدیل همراهی می‌کند، این عیسی است و نه هیچ کس دیگری که باید مرکزیت آن رابطه قرار بگیرد. مهم‌ترین جنبه‌ای که وجود دارد رابطه‌ی خوبی نیست که در بین دو شاگرد وجود دارد. رابطه‌ی دو شاگرد بی‌معنا خواهد بود اگر آن رابطه دور از تمرکز بر مسیح و دادن الویت به او باشد. به همین دلیل برای مثال این را عجیب می‌دانم که با کسی این گونه صحبت کنم. مثلاً: "این شاگرد من است!" یا بگویم: "من شاگرد آن شخص یا فلان شخص هستم!" همه‌ی آن چه انجام می‌دهیم این است که باید برای دوره‌ی زمانی خاصی در پی قدم‌های عیسی قدم برداریم. هر دوی ما شاگردان او هستیم. ما به او تعلق داریم ما به صورت نادرست به یکدیگر وصل نیستیم. چیزی که متأسفانه برای ایمان‌داران قرن‌تیان اتفاق افتاده بود که می‌گفتند: "من پولس را پیروی می‌کنم و دیگری می‌گفت: من اِپُلَس را! و دیگری می‌گفت من به کیفا تعلق دارم. (اول قرن‌تیان ۱ :

علاوه بر آن شخص در مسیر شاگردسازی، دیگری را همراهی نمی‌کند تا برتری خود را به دیگران نشان دهد. در دو شرایط متفاوت شاگردانی که عیسی مسیح را در کوچه‌های جلیل دنبال می‌کردند در میان خود بحثی را آغاز کردند که چه کسی در میان آن‌ها بزرگ‌تر است. (لوقا ۹ : ۴۶ ؛ ۲۲ : ۲۴) عیسی باید آن‌ها را اصلاح می‌کرد. ما با هدف نشان دادن بهره‌ی هوشی و عمق روحانی‌مان دیگران را همراهی نمی‌کنیم بلکه این عملی است که بر اساس اطاعت و خدمت به مسیح و پدر انجام می‌دهیم.

II. عیسی با پذیرش صلیب با آغوشی باز الویت را به پدر داد. (یوحنا

۱۲ : ۲۴)

عیسی با گذشتن از مرگ جلال یافت. او آن دانه‌ای بود که باید بر زمین افکنده شده، می‌مرد تا برای پدر ثمر می‌آورد. بنابراین ارتباط بین مصلوب شدن و جلال یافتن بسیار ضروری و مهم است. احتمالاً این نوع تفکر شما را شوکه می‌کند. آیا شاگردان نیز صلیب را به عنوان تنزل و تحقیر شدن مطلق می‌دیدند؟ بله! این تنزل آنقدر زیاد بود که باعث رسوایی آن‌ها شد و باعث شد تا آن‌ها به جلال و ماهیت الهی مأموریت استاد خود، شک کنند. «آمین، آمین، به شما می‌گویم، اگر دانه‌ی گندم در خاک نیفتد و نمیرد، تنها می‌ماند؛ اما اگر بمیرد بار بسیار می‌آورد» (یوحنا ۱۲ : ۲۴) این واژه‌ها به ما اجازه می‌دهند تا درک کنیم که جلال مسیح در مرگ او بود به همان صورت که با مرگش بیش از همه برای ما ثمر آورد. ما نمی‌توانیم مرگ عیسی را (که یک شکست تلقی می‌شود) از قیام او (که پیروزی تلقی می‌گردد) جدا کنیم و آن هم به دلیل ساده‌ای است که مرگ او هنوز هم در حال ثمر آوردن است. Doxa عیسی در محبت او متجلی می‌گردد زیرا با مرگ او بر صلیب بود که خداوند آن راه نجات را برای ما مهیا ساخت. بنابراین می‌توانیم بگوئیم که مرگ نجات‌دهنده‌ی ما بر صلیب و قیام او هر دو با هم یک واقعه را شکل می‌دهند که در آن حضور فعالانه‌ی پدر آشکار می‌گردد. این

مبحث چنین ادامه می‌یابد که اگر ما می‌توانیم بگوئیم Doxa خدا در قیام او یافت می‌شود (یوحنا ۱۳ : ۳۱ - ۳۲ : ۱۷ : ۱ - ۵) بنابراین ماهیت آن جلال در آن حقیقت است که عیسی داوطلبانه صلیب را بر دوش کشید. (یوحنا ۱ : ۱۴ : ۸ : ۵۰-۵۴ : ۱۲ : ۲۸ : ۱۳ : ۳۱ - ۳۲)

اگر حضور ماورالطبیعی خداوند با مرگ عیسی بر صلیب در ارتباط است بنابراین تمرکز فقط بر مسیح قیام کرده که بر دست راست خدا نشسته است، نشانه‌ی بلوغ روحانی نخواهد بود. این مطالب برای بسیاری از ایمان‌دارانی که در خدمت پرستش هستند، صادق است. حتی با این که در این جلسات به صلیب بی‌توجهی نمی‌شود، اما توجه‌ی ایمان‌داران به سوی اشتباهی سوق داده می‌شود. اینجا در آفریقا و در دور دنیا می‌شنویم که واعظین اعلام می‌کنند که فرزند خدا نباید فقیر یا رنج‌دیده باشد. صلیب عیسی به عنوان ابزاری برای نجات ما محترم شمرده می‌شود اما جلال خدا حضور فعالانه‌ی او زمانی در این دیدگاه آشکار می‌شود که فردی مسیحی پاسخی برای این سؤال خود می‌یابد که چرا در این دنیا این قدر شرارت وجود دارد. بنابراین ایمان‌داران به دنبال خدای پیروزمندی هستند و او را تحسین می‌کنند. آن‌ها برای چنین تفکری شادی می‌کنند یعنی آن‌ها خداوندی را دارند که به طور پر جلال و قدرتمند فرزندانش را با سلامتی و وفور نعمات برکت می‌دهد. برای دستیابی به این برکات از ایمان‌داران دعوت می‌شود تا اعترافات مثبتی مطابق با ایمان خود انجام دهند. از آن جا که این نوع تفکر بسیار رایج است جای تعجبی نیست که جلال عیسی در مرگش بر صلیب به طور گسترده‌ای مورد بی‌توجهی قرار بگیرد. همان‌طور که گفتیم این حقیقت که خداوند در ثمره‌ی مرگ عیسی جلال می‌یابد، حقیقتی نیست که مختص تجربه‌ی خود عیسی نجات‌دهنده باشد، بلکه در مورد شاگردان عیسی هم صدق می‌کند. عیسی اعلام کرد همان‌طور که دانه‌ی گندم باید بر زمین بریزد و بمیرد تا ثمر بدهد (یوحنا ۱۲ : ۲۵) شاگردان هم باید از مثال او پیروی کنند. «آن که

بخواهد مرا خدمت کند، باید از من پیروی کند؛ و جایی که من باشم، خادم من نیز خواهد بود. کسی که مرا خدمت کند، پدرم او را سرافراز خواهد کرد.» (یوحنا ۱۲: ۲۶) اصل زندگی و احترام و مرگ، قانون ملکوت خداوند می‌باشد. ثمردهی بهای بسیاری می‌طلبد. مردن نسبت به خود باعث می‌گردد تا دیگران حیات را بیابند. عیسی زاویه‌ای جدید از زندگی را به یهودیان آن زمان پیشنهاد می‌کند. بنا به درکی که آن‌ها داشتند، جلال خدا در پیروزی‌ها و بدست آوردن ثروت و قدرت آشکار می‌شد. اما عیسی از سوی دیگر جلال خدا را بر صلیب می‌دید. او فکر می‌کرد که تولد تنها در مرگ ایجاد می‌شود و اینکه یک فرد زمانی زندگی خود را حفظ خواهد نمود که آن را برای دیگران بدهد. (یوحنا ۱۲ : ۲۵؛ مرقس ۸ : ۳۵؛ متی ۱۰ : ۳۹؛ ۱۶ : ۲۵؛ لوقا ۹ : ۲۴؛ ۱۷ : ۳۳) پولس همین ادعا را در رسالات خود با چنین واژه‌هایی ابراز می‌کند. (دوم قرنتیان ۴ : ۱۱ - ۱۲) شاگردان عیسی نیز مانند رسولان عیسی یاد می‌گیرند که خود را هر روزه به مرگ بسپارند. (اول قرنتیان ۱۵ : ۳۱) در نبردهای روحانی‌ای که در وجودشان در جریان است، در تجربیات سختی که برای‌شان رخ می‌دهد، در مخالفت‌های آنانی که دشمنان انجیل هستند و در رنج‌هایی که خداوند اجازه می‌دهد به خاطر ضعف‌های‌شان تجربه کنند. برای اینکه محصولی برداشت شود ابتدا دانه‌ی گندم باید بمیرد.

۱۱۱. عیسی با انجام اراده‌ی پدر او را در الویت زندگی‌اش قرار می‌دهد.

(یوحنا ۱۲ : ۲۷ - ۲۸)

یوحنا جزئیاتی را درباره‌ی رنج‌های عیسی در باغی به نام جتسیمانی شرح نمی‌دهد بلکه او از عیسی نقل قول می‌کند که: «اکنون جان من مضطرب است. چه بگویم؟ آیا بگویم، ”پدر! مرا از این ساعت رهایی ده“؟ اما برای همین منظور به این ساعت رسیده‌ام. پدر، نام خود را جلال ده!» آنگاه ندایی از آسمان در رسید که: «جلال داده‌ام و باز جلال خواهم داد.» (یوحنا ۱۲ : ۲۷ - ۲۸) می‌توانیم بگوئیم که این دعای عیسی همان کلماتی هستند که

وی در جتسیمانی بر زبان آورد. «به شما می‌گویم که از این محصول مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در پادشاهی پدر خود، تازه بنوشم.» (متی ۲۶ : ۲۹) و همچنین این دعا هم‌راستا با دعایی است که عیسی به شاگردان خود آموخت: «پس شما این گونه دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.» (متی ۶ : ۹) متفکر کتاب مقدس رایموند براون^{۷۳}؛ در تحلیل خود حتی فراتر می‌رود و نظریه‌ای را ارائه می‌دهد و می‌گوید: "سه درخواست اول دعای ربانی همگی مترادف هستند." اگر حق با او باشد مقدس خواندن نام او، آمدن ملکوت او و انجام شدن اراده‌ی او بر زمین همان‌طور که در آسمان است، واقعیت‌هایی هستند که نشان دهنده‌ی حضور فعالانه‌ی او می‌باشند. به همین دلیل شاگردان عیسی در زندگی‌های خود الویت را به خدا می‌دهند وقتی با صداقت چنین دعایی می‌کنند: "خداوند!؛ در شرایطی که هم‌اکنون در آن قرار دارم، شاد یا غمگین اراده‌ی خود را به من نشان بده تا بتوانم آن را در قوت روح تو انجام دهم." باید بپذیریم کاری که معمولاً انجام می‌دهیم این است که از خداوند چیزهای متفاوتی درخواست می‌کنیم. او را دعوت می‌کنیم تا خواسته‌های ما را انجام دهد و ما را کمک کند، این کار یا آن کار را انجام دهد و حتی وقتی آن چیزی که می‌خواهیم برای شخص دیگری است باز هم امیدوار هستیم که او بر اساس آن چه مشتاقش هستیم عمل نماید. گاهی حتی در این دام می‌افتیم و فکر می‌کنیم که اگر ساعاتی طولانی را بر روی زانوان‌مان در دعا بگذرانیم، اگر روزه بگیریم یا وفادارانه به جلسات کلیسایی برویم به گونه‌ای خداوند را قانع می‌کنیم تا در شرایط ما مداخله کند. این نوع رفتار به طور عجیبی مانند آن است که ما سعی کنیم خدا را تبدیل به خادم خود بگردانیم. ما می‌دانیم که نباید اراده‌ی خود را الویت بر اراده‌ی خدا قرار دهیم یا سعی کنیم حتی از طریق روحانیت

خودمان او را کنترل کنیم. عیسی به ما تعلیم می‌دهد وقتی که اراده‌ی خود را تسلیم اراده‌ی او می‌کنیم، در حقیقت او را جلال می‌دهیم.

نکته‌ی دیگر درباره‌ی این موضوع این است که تنها دعای "ای پدر ما که در آسمانی؛ نام تو مقدس باد..." کافی نیست. عیسی نه تنها از ما می‌خواهد که اراده‌ی پدر را انجام دهیم، بلکه خود او نیز آن را انجام داد. (یوحنا ۵ : ۳۰؛ ۶ : ۳۸) به همین صورت عیسی ما را نفرستاد تا شاگردانی تربیت کنیم که اراده‌ی او را انجام دهند. ما نمی‌توانیم شاگردان او باشیم یا دیگران را در مسیر شاگردسازی همراهی کنیم مگر اینکه اراده‌ی او را انجام دهیم. یک شاگرد تنها کسی نیست که مژده‌ی نجات را دریافت کرده است یا کسی که تعمید گرفته است. یک شاگرد شخصی است که آنچه عیسی تعلیم داده را اطاعت می‌کند و خداوند ما خود را به طور صمیمانه و آشکار برای افرادی که او را این چنین احترام می‌کنند، می‌شناساند. (متی ۱۲ : ۴۹ - ۵۰؛ لوقا ۱۱ : ۲۷ مرقس ۳ : ۳۴ - ۳۵)

۱۷. عیسی با تمام کردن کاری که پدر به او سپرده بود، او را در الویت زندگی‌اش قرار داد. (یوحنا ۱۷ : ۴)

درست ساعاتی قبل از آنکه به عیسی خیانت شود و بر صلیب رنج بکشد او چنین دعا می‌کند: «من کاری را که به من سپردی، به کمال رساندم، و این‌گونه تو را بر روی زمین جلال دادم.» (یوحنا ۱۷ : ۴) دقت کنید که چگونه عیسی آشکار شدن Doxa خدا بر زمین را با کاری که خود کامل کرد مرتبط می‌سازد. اگر هدف اصلی و اولیه ما این است که خدا را جلال دهیم (او را در الویت قرار دهیم) و تا ابد از وجود او لذت ببریم، بنابراین مطابق دعایی که عیسی انجام داد، می‌فهمیم که این جلال از طریق محقق ساختن مأموریت و کاری که او بر عهده‌ی ما گذاشته است، آشکار می‌گردد. این باعث از بین رفتن همه‌ی تضادها بین پرستش و عمل همراهی کردن یک

فرد به عنوان شاگرد می‌گردد. همه‌ی آن پرستش‌هایی که شاگرد را به سوی تشبه‌ی به عیسی هدایت نکند بیهوده است و خدا را در الویت قرار نمی‌دهد. عمل همراهی یک نفر در مسیر شاگردسازی و قدم برداشتن در پی قدم‌های عیسی خود پرستش است و باعث جلال پدر و پسر می‌شود. برای تأیید و تقویت نظریه‌ی خود در مورد این مطلب، می‌خواهم این متن را دقیق‌تر مورد بررسی قرار دهیم.

در اینجا عیسی در مورد جلال دادن خدا بر زمین سخن می‌گوید. الویت قرار دادن خدا در آسمان به طریقی دیگر است و مشمول آن کاری نمی‌شود که ما امروز بر زمین انجام می‌دهیم. حکم شاگردسازی‌ای که ما از خداوند عیسی دریافت کرده‌ایم تنها با شاگردسازی برای عیسی بر زمین به تحقق می‌رسد. عیسی به ما هشدار می‌دهد: «تا روز است باید کارهای فرستنده‌ی مرا به انجام رسانیم؛ شب نزدیک می‌شود، که در آن کسی نمی‌تواند کار کند.» (یوحنا ۹: ۴)

این متن همچنین درباره‌ی محدودیتی خاص سخن می‌گوید: "کاری که به من سپرده‌ای را به کمال رساندم!" کار عیسی از نقطه نظرهای متفاوتی دارای محدودیت بود. ابتدا از لحاظ جغرافیایی کار او محدود بود، زیرا کار او محدود به سرزمین فلسطین بود. او نه به روم رفت و نه به آتن و اسکندریه. خدمات او نیز محدود به تجربیات انسانی او بود. او هرگز صمیمیتی که در ازدواج هست را تجربه نکرد. شادی‌ها و مشکلات پدر بودن زمینی را تجربه نکرد و یا حتی چالش‌هایی که با بالا رفتن سن برای فرد ایجاد می‌شود را شناخت. خدمات تعلیم و شفا و رهایی وی نیز محدود بود. بسیاری از افراد نیازمند در فلسطین هرگز از خدمات او در عمل یا تعلیم بهره‌مند نشدند. با این حال با وجود همه‌ی این محدودیت‌ها خدمات او کامل و تمام‌عیار بود زیرا او تمام آن چه پدر به او داده بود تا انجام دهد را انجام داده بود. برای همین است که او در صداقت کامل توانست بگوید: "من کاری را که به من

سپردی به کمال رساندم." و هر شاگرد نیز درست همانند عیسی در خدمات خود محدود است. ما نه خواننده شده‌ایم که به کل جهان بشارت دهیم و نه اینکه در همه‌ی رنج‌های انسانی مداخله کنیم و آن‌ها را کاهش دهیم و نه اینکه هر جایی که کلیسایی وجود ندارد برویم و کلیسایی تأسیس کنیم. ما خواننده شده‌ایم تا یک کار خاص انجام دهیم و آن این است که برای عیسی شاگردسازی کنیم.

و نهایتاً این متن در مورد دستاوردی مهم و ضروری سخن می‌گوید و آن جلال خداوند است. حضور فعال او نه تنها در شادی‌ای که در انجام کار سپرده شده به ما ایجاد می‌شود، بلکه در پی تکمیل آن کار تجربه می‌شود. اما آیا در این واژه‌های عیسی موضوعی شوکه‌کننده وجود ندارد؟ عیسی در دعای خود ادعا می‌کند از همان لحظه‌ای که با پدر در حال صحبت کردن است همان موقع آن کاری که پدر به او سپرده بود را انجام داده است. او چگونه می‌تواند چنین ادعایی بکند؟ هنوز او به خاطر گناهان ما بر صلیب مصلوب نشده است! او چگونه می‌تواند بگوید که کارش را تمام کرده است؟ او چنین دعا می‌کند: "من کاری را که به من سپردی به کمال رساندم و این‌گونه تو را بر روی زمین جلال دادم." (یوحنا ۱۷ : ۶ - ۲۶) تفسیر واضح است. شاگردان آن کاری محسوب می‌شدند که پدر به او سپرده بود تا انجام دهد. به همین صورت او، پدر را به آن‌ها آشکار نمود. (آیه‌ی ۶) او خود را کاملاً به پدر سپرده بود تا آن‌ها نیز بتوانند کاملاً متعلق به او باشند. (آیه‌ی ۱۹) کاری که پدر به او سپرده بود این بود که شاگردانی را آماده کند. کاری که او امروز هم به ما سپرده است این است که شاگردانی آماده کنیم. «عیسی باز به آنان گفت: «سلام بر شما! همان‌گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.» (یوحنا ۲۰ : ۲۱) در انتهای این کتاب به دعایی از عیسی که در یوحنا باب ۱۷ ثبت شده است باز می‌گردیم. اما اکنون می‌خواهم این بحث را با تمرکز بر روی عبارتی کوتاه که از دهان استاد خارج شد، به پایان برسانم.

در آیه‌ی ۱۵ وقتی عیسی با شاگردان خود سخن می‌گفت چنین دعا کرد: "و در ایشان جلال یافته‌ام..." به عبارت دیگر عیسی تصدیق می‌کند که شاگردان او حضور فعالانه او را بر زمین آشکار می‌کنند و بعدها پولس نیز همین نکته را بیان می‌کند وقتی که چنین می‌نویسد: «زیرا همان خدا که گفت: «نور از میان تاریکی بتابد،» نور خود را در دل‌های ما تابانید تا شناخت جلال خدا در چهره‌ی مسیح، ما را منور سازد. (دوم قرنتیان ۴ : ۶) از آن‌جا که یک شاگرد می‌آموزد چگونه باید عیسی را در اولویت و جایگاه درست در زندگی‌اش قرار دهد، Doxa عیسی و پدر از طریق آن‌ها می‌تابد. به همین دلیل است که پولس می‌توانست شهادت دهد که حضور مسیح در زندگی یک شاگرد "امید جلال" است. (کولسیان ۱ : ۲۷) و به ایمان‌داران افسس در مورد پُری خداوند که می‌تواند هر شاگردی را پر سازد و با قوت در او عمل نماید، سخن می‌گوید. (افسسیان ۳ : ۱۹ - ۲۰) شاگرد عیسی آن مکانی است که جلال خدا امروزه در آن یافت می‌شود. او قدس‌الاقداس روح عیسی است.

سئوالاتی برای تأمل:

- (۱) نویسنده‌ی این فصل را با نقل قولی از کلمات پولس به کلیسای قرنتس شروع می‌کند: "پس هر چه می‌کنید خواه خوردن، خواه نوشیدن و خواه هر کار دیگر همه را برای جلال خدا بکنید!" پس از خواندن این فصل این آیه را چگونه تفسیر می‌کنید؟
- (۲) عیسی در دعای خود در انجیل یوحنا باب ۱۷ تصدیق می‌کند که شاگردانش جلال او را آشکار می‌سازند. (یوحنا ۱۷ : ۱۰) با این حال مدت بسیار کوتاهی از آن دعا شاگردان او را ترک می‌کنند، پطرس او را انکار می‌کند و یهودا به او خیانت می‌کند. چه ارتباطی می‌توانید بین ضعف و شکست شاگردان و جلال عیسی در زندگی شاگردان ببینید؟

۳) نویسنده چنین استدلال می‌کند که عیسی تاج جلال خود را زمانی که تاج خار بر سرش نهاده شد و مصلوب گشت دریافت نمود. چرا ممکن است برخی از افراد امروز این تعلیم را رسوا کننده بدانند؟ واکنش خود شما نسبت به این دیدگاه چیست؟

فصل هفتم

چگونه می‌توان برای شاگردسازی با یک شخص همراه شد
و آن همراهی را حفظ نمود.

عیسی فردی با روابط عمومی بسیار عالی‌ای بود. مرقس به ما می‌گوید:
که: «اگر داوود خود، او را خداوند می‌خواند، او چگونه می‌تواند پسر داوود
باشد؟» انبوه جمعیت با خوشی به سخنان او گوش فرا می‌دادند. (مرقس
۱۲: ۳۷) و اناجیل در مورد وقایع مختلفی سخن می‌گویند که در آن جمعیت
بزرگی او را در بیابان دنبال می‌کردند. به دور از شلوغی‌ها معمولی به دور او
گرد می‌آمدند تا بتوانند به سخنان او گوش فرا دهند و از خدمات او بهره‌مند
گردند. مردم آنقدر دورش جمع می‌شدند که گاهی برای اینکه بیش از اندازه
به او فشار نیاورند مجبور می‌شد تا از آن‌ها فاصله بگیرد. (مرقس ۳ : ۹)
گاهی حتی نمی‌توانست برای خوردن وقتی پیدا کند. (مرقس ۳ : ۲۰) اما
یوحنا به ما می‌گوید که عیسی میزان موفقیت خدمات خود را با تعداد جمعیتی
که دور او بودند، نمی‌سنجید. او به آن مردمی که او را دنبال می‌کردند اعتماد
نمی‌کرد. زیرا می‌دانست که آن‌ها فقط جذب معجزاتی گشته‌اند که از او
صادر می‌گشت. (یوحنا ۲ : ۲۴)

امروزه نیز جماعتی که دور ما جمع می‌شوند همانند زمان مسیح هستند.
این افراد بسیار علاقه‌مند هستند که اعمال دست خدا را ببینند تا اینکه خود
خدا را بجویند. در اطراف ما در آفریقا جایی که کلیساها پُر از جمعیت هستند

ما شاهد جماعتی هستیم که عاشق تحرک، سر و صدا، هیجان و اتفاقات خاصی هستند. کارهایی که از روی احساس صورت می‌گیرد طرفداران بیشتری دارد و جمعیت فقط عیسی را به خاطر اینکه به نفس‌شان آرامی می‌دهد دنبال می‌کنند یا به عبارتی موضوع اصلی خود فرد است. آیا این گونه نیست که ما موفقیت را با تعدادی افرادی که به سوی ما جذب می‌شوند، می‌سنجیم؟ عیسی به جمعیت‌های بزرگ اعتماد نداشت زیرا او می‌دانست که انگیزه‌ی واقعی این جماعت که دور او جمع می‌شوند، چیست. (یوحنا ۲ : ۲۵)

یک واقعه‌ی خاص می‌تواند به ما کمک کند تا بتوانیم درک کنیم که عیسی برای اندازه‌گیری میزان موفقیت چگونه عمل می‌کرد. در لوقا باب ۱۹ می‌خوانیم که چگونه عیسی که اطرافش جمعیت بزرگی جمع شده بود متوجه حضور مرد کوتاه قدی شد که از درخت انجیری بالا رفته تا او را ببیند. چند دقیقه توجه‌ی خاص عیسی نسبت به مردی زکی نام کافی بود تا کل زندگی او تغییر کند. اگر ما به جای عیسی بودیم حتماً چشمانمان را متمرکز بر هیجان و جمعیتی می‌کردیم که او را جلال می‌دادند. (لوقا ۱۸ : ۴۳) به جای همه‌ی انسان‌ها عیسی متمرکز بر شخصی در مانده شد. ما خوشحال می‌گردیم که بتوانیم جماعتی را گرد آوریم که به کلام خدا گوش دهند. عیسی در پی شاگرد بود و نه به دنبال جماعتی از مردم که فقط علاقمند به شنیدن سخنرانی خوب، معجزاتی که بر او شهادت دهند یا یک پدیده‌ی شگفت‌انگیز باشند.

در این فصل می‌بینیم که چگونه می‌توانیم وارد یک رابطه‌ای شخصی (همراهی کردن) با فردی بگردیم که قصد دارد در پی قدم‌های عیسی راه رود. بی‌شک از ابتدای این کتاب به این نکته دقت کرده‌اید که من از اصطلاح معمولی "ساختن یک شاگرد" استفاده نکرده‌ام، بلکه ترجیح می‌دهم که این را "همراهی با یک شخص" بنامم. سعی کردم در فصل ۵ نشان دهم که

این فقط خدا است که می‌تواند "برای عیسی شاگردسازی" کند زیرا تنها او است که می‌تواند عمیقاً زندگی‌ها را تبدیل دهد. بر طبق دیدگاهی که در این فصل مطرح کردم نقش ما این است که در همکاری با روح‌القدس عمل نمائیم و افرادی را که می‌خواهند به خاطر تعالیم عیسی تبدیل شوند همراهی کنیم و این همراهی را با صمیمیت و آسیب‌پذیری انجام دهیم.

مطابق با دیکشنری آمریکائی آکسفورد؛^{۷۴} عمل همراهی نمودن به معنای "رفتن با کسی" یا "همراه کسی بودن" یا "یاری کردن" است. این فعل به معنای "حاضر بودن"؛ "اسکورت کردن" و هدایت نمودن به کار می‌رود. مطالعه‌ای که در این متن انجام می‌دهیم نشان می‌دهد که این همراهی در خود معنای کمک و حمایت را نیز دارد. این حمایت شخصی می‌تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد. آن نوع کمکی که در این فصل از آن سخن می‌گوئیم بیشتر جنبه‌ی غیر رسمی دارد تا رسمی! این همراهی بیشتر حالت کنار هم بودن دارد تا حالت طبقاتی و رئیس/مرئوس. این نوع از همراهی بیشتر به معنای همسفر بودن با کسی برای حرکت در پی قدم‌های عیسی است و بیشتر پیشنهاد دهنده و تشویق‌کننده است تا هدایت‌کننده! بیشتر کاری است که مردم عادی انجام می‌دهند تا شبانان یا مسیحیان بالغ. این روش از همراهی با فردی که می‌خواهد عیسی را بهتر دنبال کند، بیشتر شخصی و خصوصی است تا عمومی و از پیش تعیین شده و فراتر از همه‌ی این موضوعات این همراهی بیشتر ارتباطی است.

چگونه می‌توان در پی قدم‌های عیسی همراهی شخصی یا فردی را آغاز نمود.

تمامی مسیر این همراهی از یک دعا آغاز می‌گردد. دعایی که در آن فرد گناه‌کار بودن خود را می‌پذیرد و خود را در آغوش فیض خدا برای

⁷⁴ - Oxford American Dictionary, accompaniment

بخشش رها می‌کند. در این دعا فرد از گناهان خود توبه می‌کند و ایمان خود به عیسی را اعتراف می‌کند، آن عیسی که قرض او را از طریق مرگش کاملاً بر صلیب پرداخت نموده است. در چنین دعایی افراد اعتماد خود را بر مسیح قیام کرده اعلام می‌نمایند و با شادی او را به عنوان خداوند و ارباب زندگی‌شان می‌پذیرد. پس از آنکه فردی را برای توبه و بازگشت هدایت نمودید، کاری که من انجام می‌دهم این است که روز بعد از او دعوت می‌کنم تا برای چند دقیقه با او ملاقاتی داشته باشیم.

پیش از رفتن به مکان ملاقات از خداوند می‌خواهم تا مرا هدایت کند. از او می‌خواهم تا مرا کمک کند تا بدانم چگونه به بهترین نحو به سؤالاتی که آن فرد قطعاً از من خواهد پرسید، پاسخ دهم. دعا می‌کنم که او به من فیضی عطا نماید تا بتوانم فعالانه به او گوش بسپارم، تا بتوانم بفهمم که چه اتفاقی در پس پرده در حال رخ دادن است که در ظاهر دیده نمی‌شود. انگیزه‌ها، ترس‌ها، احتیاجات، علایق و اهداف این فرد را و نهایتاً از خداوند می‌خواهم تا برایم باز کند که دقیقاً در زندگی آن فرد در حال انجام چه کاری است.

وقتی نو ایمان به مکان ملاقات رسید به او خوش آمد می‌گوییم و از او می‌پرسیم که اولین ساعت زندگی جدیدش با عیسی چگونه سپری شده است. چه احساسی دارد و آیا با فرد دیگری درباره‌ی تجربه‌ی جدید ایمانش سخن گفته است یا خیر؟! اگر فرد تأیید کرد که او واقعاً درباره‌ی تجربه‌ی ایمان آوردنش با فردی سخن گفته است از او بخواهید به شما بگوید که چگونگی آن واقعه را تشریح کند و بگوید که واکنش‌های شنونده، چه بوده است. پس از دقایقی صحبت کردن از دوست خود دعوت می‌کنم تا با من دعا کند تا پدر آسمانی وقتی در کلامش تفکر می‌کنیم، ما را هدایت نماید. سپس با هم لوقا ۱۰ : ۳۸ - ۴۰ را می‌خوانیم: «چون در راه می‌رفتند، به دهکده‌ای درآمد. در آنجا زنی مارتا نام عیسی را به خانه‌ی خود دعوت

کرد. مارتا خواهری داشت مریم نام. مریم کنار پاهای خداوند نشسته بود و به سخنان او گوش فرا می‌داد. اما مارتا که سخت مشغول تدارك پذیرایی بود، نزد عیسی آمد و گفت: «سرورم، آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا در کار پذیرایی تنها گذاشته است؟ به او بفرما که مرا یاری دهد.»

پس از آن که این متن را با صدای بلند خواندید سئوالات بسیاری از وی پرسید. چه اتفاقی در این داستان در حال رخ دادن است؟ فکر می‌کنید چه چیزی مارتا را برانگیخت تا چنین رفتاری انجام دهد؟ چه چیزی مریم را برانگیخت تا چنین باشد؟ این حقیقت که مریم در کنار پای عیسی نشسته بود و به او گوش می‌داد چه معنایی دارد؟ عیسی شرایط را چگونه سنجید؟ به نظر شما وقتی عیسی به مارتا گفت: "مریم نصیب بهتر را برگزید..." منظورش چه بود؟ از این واقعه چه درسی می‌توانیم در مورد رابطه‌ی خود با مسیح بیاموزیم؟ این درس‌ها را چگونه می‌توانید در زندگی خود به کار بگیرید؟ سپس ملاقات خود را با دعایی به پایان می‌رسانیم و از پدر آسمانی می‌خواهیم تا ما را بوسیله‌ی روح‌القدس قوت ببخشد تا بتوانیم درسی را که از طریق تأمل بر زندگی عیسی آموختیم، در زندگی خود به کار بریم. سپس مکان و زمان ملاقات بعدی را تعیین می‌کنیم.

این مثالی بود از شروع روابط صمیمانه برای همراهی با افرادی که مسیح به عنوان شاگرد به ما نشان می‌دهد. وقتی نو ایمانی را همراهی می‌کنید درست است که او چیزهای بسیاری دارد که بیاموزد ولی عیسی در مأموریت بزرگ به طور واضح گفت که ما باید به دیگران تعلیم دهیم که همه‌ی آنچه او فرمان داده است را اطاعت کنیم. اگر شخصی نخواهد و علاقه‌ای نداشته باشد که روش زندگی‌اش مطابق با کلام خدا باشد، نمی‌توان او را در مسیر شاگردسازی همراهی نمود.

این‌گونه می‌توان فهمید که رسولان از الگویی که در مأموریت بزرگ عنوان شده بود، پیروی کردند. «آنان خود را وقف تعلیم یافتن از رسولان و

رفاقت و پاره کردن نان و دعا کردند.» (اعمال ۲: ۴۲) آن‌ها فوراً حقایق روحانی را درباره‌ی عیسی آموختند. پطرس چنین می‌نویسد: «و همچون نوزادگان مشتاق شیر خالص روحانی باشید تا به مدد آن برای نجات نمو کنید، اگر برآستی چشیده‌اید که خداوند مهربان است.» (اول پطرس ۲: ۲ - ۳)

به شکل این همراهی دقت کنید

هیچ‌کس نمی‌تواند در فرایند تقدیس ایمان‌داران اهمیت آموزش‌های بنیادی کتاب‌مقدسی را انکار نماید. هر خدمت یا سازمان خدماتی‌ای که اصول سالمی از کلام خدا را ارائه نمی‌دهد در واقع مطابق با الگوی عهدجدید عمل و خدمت نمی‌کند. با آگاهی از این حقیقت ما همچنین باید دقت کنیم الگوی آن آموزش‌ها همیشه یکسان نمی‌باشد، با این حال وقتی امروزه به اجتماع مسیحیان وارد می‌شویم این حس را دریافت نمی‌کنیم، برعکس با رفتن به این محافل درمی‌یابیم که آنچه در اطراف‌مان می‌بینیم همه در ارتباط با انسان‌ها معنا می‌یابد. چنین به نظر می‌رسد که گویی ما متقاعد شده‌ایم که مبشران تلویزیونی و واعظین به همان روش عیسی با مردم ایجاد ارتباط می‌کنند اما این اصلاً صحت ندارد.

باید توجه و تمرکز کنیم تا ببینیم که چقدر روش ارتباطی عیسی با دیگران را اشتباه متوجه شدیم. به ندرت نام عیسی در موعظه‌های تک نفره به کار برده می‌شود. ما به اشتباه موعظه کردن (مونولوگ و سخنرانی یک طرفه) را به عنوان صحیح‌ترین روش ارتباطی تصور کرده‌ایم. درک اشتباه و سؤتفاهمی که دچارش هستیم، ابتدا از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که واعظین پروتستان و کاتولیک توسط تعالیم دانشگاهی شکل گرفته‌اند و این تعلیم توسط استادی شکل گرفته است که علم خود را با سالنی پر از شاگردان در میان گذاشته است. به یاد داشته باشید که اصلاح‌گران، لوتر؛ کالون؛ افرادی با تحصیلات عالی بودند. آن‌ها در زمان شنیدن سخنرانی‌ها تعلیم یافتند و

در عین حال به درستی دریافتند که ایمان‌داران وفادار آن زمان احتیاج به تعلیم بیشتری دارند.

متأسفانه آن‌ها از همان‌گویی که بر جامعه‌ی آن زمان حکم فرما بود استفاده کردند. به همین دلیل آن‌ها موعظه کردن را به عنوان هسته‌ی مرکزی ملاقات‌هایی که در آن زمان برگزار می‌شد، قرار دادند. اما احتمالاً دلیل دیگری نیز وجود دارد که چرا فکر می‌کنیم موعظه کردن مهم‌ترین روش برای انتقال مژده‌ی انجیل است و من در اینجا به ترجمه‌ی ضعیفی از متون کتاب مقدسی اشاره می‌کنم:

به نظر من دلیل موجهی وجود ندارد که چرا مترجمین کتاب مقدس نُه واژه‌ی یونانی‌ای که در عهدجدید برای واژه‌ی ارتباط وجود دارد را در ترجمه‌ی خود فقط به دو واژه‌ی انگلیسی تقلیل داده‌اند. این دو واژه عبارتند از Preach "موعظه" و Proclaim به معنای "اعلام". اما این اتفاقی است که در بسیاری از ترجمه‌های انگلیسی رخ داده است. با این واژگان در روزگار عهدجدید حیطه‌ی بزرگ‌تری از معنای مختلفی پوشش داده می‌شد. برای مثال واژه‌ی Kerusso به معنای انتقال پیغامی است که توسط فرد دیگری فرستاده شده و انتقال آن‌ها به روش مناسب در متن مورد نظر اشاره می‌کند. (به واژه‌های Kerusso و kittle توجه کنید.) اگر این واژه قرار باشد در انگلیسی استفاده شود باید واژه‌ی برقراری ارتباط یا Communicate به کار برود و نه موعظه و اعلام! هر دو واژه‌ی "موعظه" و "اعلام" به معنای سخنرانی یک طرفه و مونولوگ است. متأسفم که بگویم در ارتباطات کلیسایی‌مان همانند یونانیان که عاشق مونولوگ بودند، عمل می‌کنیم، و از الگوی مسیح پیروی نمی‌کنیم و در جهت تشبُه به او گام بر نمی‌داریم. عیسی به ندرت به صورت تک نفره سخنرانی می‌کرد و بیشتر ایجاد ارتباط می‌کرد.

این ترجمه‌ی ضعیف از واژه‌ی kerusso در نسخه‌های انگلیسی کتاب- مقدس در ترجمه‌های فرانسوی عهدجدید نیز یافت می‌شود. این برداشت اشتباه از روش ارتباطی عیسی، بی‌شک بر روش ما برای انتقال آنچه خود دریافت کرده‌ایم تأثیر فراوان خواهد گذاشت. برای مثال یک بار یک دوست یا یک معلم دانشکده‌ی الهیات به من اطلاع می‌دهد که او مژده‌ی نجات را به یک راننده‌ی تاکسی رسانده است. یا به فرد دیگری که او را ملاقات کرده است. مثال دیگری به ذهنم می‌آید. به آنچه در کلاس‌های کانون شادی یا کلاس‌های مطالعه‌ی کتاب مقدس رخ می‌دهد، نگاه کنید. این کلاس‌ها اغلب به صورت جلسات کوچک پرستشی برگزار می‌شوند و ادامه‌ی چنین جلسات به موعظه‌ای یک طرفه ختم می‌گردد.

این فصل را با این جمله آغاز کردم که عیسی فردی با روابط عمومی بسیار بالا بود که مردم را به سوی فرد جذب می‌کرد. ممکن است فکر کنیم آنچه تعالیم او را جذاب و مؤثر می‌نمود روش استفاده از مثل‌ها و قوتی بود که پشت موعظت او وجود داشت. اما اگر این طور در نظر بگیریم که تنها مثل‌ها و اقتدار او در موعظه نمودن باعث جذاب و مؤثر بودن سخنرانی‌های او بود در آن صورت اهمیت سئوالاتی که او می‌پرسید را مورد بی‌توجهی قرار داده‌ایم.

او سئوالات خود را با یک هدف مشخص می‌پرسید. هدف او گرفتن پاسخ و آشکار کردن یک اشتباه یا آشکار نمودن حقیقتی عمیق بود. سئوالات مهمی که عیسی می‌پرسید معمولاً درباره‌ی اخلاقیات، روابط، ارزش‌ها و واکنش قلب افراد بود. عیسی در پی دستیابی به درک عمیقی بود که می‌توانست باعث تبدیل عمیق در قلب‌ها شود. به همین دلیل بود که او سئوالاتی مرتبط به آن مسائل را می‌پرسید. برای اینکه بهتر بتوانیم روش ایجاد ارتباط عیسی را درک کنیم، بیایید به برخی از سئوالاتی که او می‌پرسید نگاهی بیاندازیم:

سئوالاتی که عیسی می پرسید:

- ✓ «اگر تنها آنان را محبت کنید که شما را محبت می کنند، چه پاداشی خواهید داشت؟ آیا حتی خراجگیران چنین نمی کنند؟» (متی ۵: ۴۶)
- ✓ «و اگر تنها برادران خود را سلام گویند، چه برتری بر دیگران دارید؟ مگر حتی اقوام بت پرست چنین نمی کنند؟» (متی ۵: ۴۷)
- ✓ «کیست از شما که بتواند با نگرانی، ساعتی به عمر خود بیفزاید؟» (متی ۶: ۲۷)
- ✓ «و چرا برای پوشاك نگرانید؟» (متی ۶: ۲۸)
- ✓ «چرا پر کاه را در چشم برادرت می بینی، اما از چوبی که در چشم خود داری غافل؟» (متی ۷: ۳)
- ✓ «آن‌ها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از بوته‌ی خار و انجیر را از علف هرز می چینند؟» (متی ۷: ۱۶)
- ✓ «عیسی پاسخ داد: «ای کم‌ایمانان، چرا این چنین ترسانید؟» سپس برخاست و باد و امواج را نهیب زد و آرامش کامل حکم فرما شد.» (متی ۸: ۲۶)
- ✓ «عیسی افکارشان را دریافت و گفت: «چرا چنین اندیشه‌ی پلیدی به دل راه می دهید؟» (متی ۹: ۵)
- ✓ «عیسی پاسخ داد: «آیا ممکن است میهمانان عروسی تا زمانی که داماد با ایشان است، سوگواری کنند؟ اما ایامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه روزه خواهند گرفت.» (متی ۹: ۱۵)
- ✓ «چون به خانه درآمد، آن دو مرد نزدش آمدند. عیسی از آن‌ها پرسید: «آیا ایمان دارید که می توانم این کار را انجام دهم؟» پاسخ دادند: «بله، سرور!» (متی ۹: ۲۸)
- ✓ «چون شاگردان یحیی می رفتند، عیسی درباره‌ی یحیی سخن آغاز کرد و به جماعت گفت: برای دیدن چه چیز به بیابان رفتید؟ برای دیدن نی‌ای که از باد در جنبش است؟» (متی ۱۱: ۷)

- ✓ «این نسل را به چه تشبیه کنم؟ همچون کودکانی هستند که در بازار می نشینند و به همبازی های خود ندا می کنند.» (متی ۱۱:۱۶)
- ✓ «او بدیشان گفت: «اگر یکی از شما گوسفندی داشته باشد و آن گوسفند در روز شبّات در چاهی بیفتد، آیا آن را نمی گیرد و از چاه بیرون نمی آورد؟» (متی ۱۱:۱۲)
- ✓ «به علاوه، چگونه کسی می تواند به خانه ی مردی نیرومند درآید و اموالش را غارت کند، مگر این که نخست آن مرد را ببندد. سپس می تواند خانه ی او را غارت کند.» (متی ۱۲:۲۹)
- ✓ «ای افعی زادگان، شما که بدسیرت هستید، چگونه می توانید سخن نیکو بگویید؟ زیرا زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می گوید.» (متی ۱۲:۳۴)
- ✓ «پاسخ داد: «مادر من کیست؟ و برادرانم چه کسانی هستند؟» (متی ۱۲:۴۸)
- ✓ «عیسی بی درنگ دست خود را دراز کرد و او را گرفت و گفت: «ای کم ایمان، چرا شك کردی؟» (متی ۱۴:۳۱)
- ✓ «او در پاسخ گفت: «و شما چرا برای حفظ سنّت خویش، حکم خدا را زیر پا می گذارید؟» (متی ۱۵:۳)
- ✓ «پرسید: چند نان دارید؟» (متی ۱۵:۳۴)
- ✓ «آیا هنوز درك نمی کنید؟ آیا به یاد ندارید آن پنج نان و پنج هزار تن و چند سبد را که برگرفتید؟» (متی ۱۶:۹)
- ✓ «چون عیسی به نواحی قیصریه ی فیلیپی رسید، از شاگردان خود پرسید: «به گفته ی مردم، پسر انسان کیست؟» (متی ۱۶:۱۳)
- ✓ «عیسی پرسید: «شما چه می گوید؟ به نظر شما من کیستم؟» (متی ۱۶:۱۵)
- ✓ «انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را ببازد؟ انسان برای بازیافتن جان خود چه می تواند بدهد؟» (متی ۱۶:۲۶)

✓ «عیسی در پاسخ گفت: «ای نسل بی ایمان و منحرف، تا به کی با شما باشم و تحمل تان کنم؟ او را نزد من آورید.» (متی ۱۷:۱۷)

✓ «او پاسخ داد: «البته که می بردازد!» چون پطرس به خانه درآمد، پیش از آن که چیزی بگوید، عیسی به او گفت: «ای شمعون، پادشاهان جهان از چه کسانی باج و خراج می گیرند؟ از فرزندان خود یا از بیگانگان؟ چه می گویی؟» (متی ۱۷:۲۵)

✓ «چه گمان می برید؟ اگر مردی صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نه گوسفند را در کوهسار نمی گذارد و به جستجوی آن گمشده نمی رود؟» (متی ۱۸:۱۲)

✓ «پاسخ داد: «چرا درباره ی کار نیکو از من سؤال می کنی؟ تنها یکی هست که نیکوست. اگر می خواهی به حیات راه یابی، احکام را به جای آور.» (متی ۱۹:۱۷)

✓ «عیسی پرسید: «آرزوی تو چیست؟» عطا فرما که این دو پسر من در پادشاهی تو، یکی بر جانب راست و دیگری بر جانب چپ تو بنشینند.» (متی ۲۰:۲۱)

✓ «عیسی در پاسخ گفت: «شما نمی دانید چه می خواهید! آیا می توانید از جامی که من به زودی می نوشم، بنوشید؟» پاسخ دادند: «آری، می توانیم.» (متی ۲۰:۲۲)

✓ «عیسی ایستاد و آن دو را فرا خواند و پرسید: «چه می خواهید برای شما بکنم؟» (متی ۲۰:۳۲)

✓ «تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟» آن ها بین خود بحث کردند و گفتند: «اگر بگوئیم از آسمان بود، به ما خواهد گفت، "پس چرا به او ایمان نیاوردید؟» (متی ۲۱:۲۵)

✓ «نظر شما چیست؟ مردی دو پسر داشت. نزد پسر نخست خود رفت و گفت: "پسر، امروز به تاجکستان من برو و به کار مشغول شو." (متی ۲۱:۲۸)

- ✓ « آنگاه عیسی به آنان گفت: «آیا تا به حال در کتب مقدس نخوانده‌اید که، سنگی که معماران رد کردند، مهمترین سنگ بنا شده است. خداوند چنین کرده و در نظر ما شگفت می‌نماید.» (متی ۲۱:۴۲)
- ✓ « عیسی به بداندیشی آنان پی برد و گفت: «ای ریاکاران، چرا مرا می‌آزمایید؟» (متی ۲۲:۱۸)
- ✓ «نظر شما درباره‌ی مسیح چیست؟ او پسر کیست؟» (متی ۲۲:۴۲)
- ✓ « ای نابخردان کور! کدام برتر است؟ طلا یا معبدی که طلا را تقدیس می‌کند؟؛ «ای گوران! کدام برتر است؟ هدیه یا مذبحی که هدیه را تقدیس می‌کند؟» (متی ۲۳: ۱۷، ۱۹)
- ✓ «ای ماران! ای افعی‌زادگان! چگونه از مجازات جهنم خواهید گریخت؟» (متی ۲۳:۳۳)
- ✓ «عیسی متوجه شده، گفت: «چرا این زن را می‌رنجانید؟ او کاری نیکو در حق من کرده است.» (متی ۲۶:۱۰)
- ✓ « آنگاه نزد شاگردان خود بازگشت و آن‌ها را خفته یافت. پس به پطرس گفت: «آیا نمی‌توانستید ساعتی با من بیدار بمانید؟» (متی ۲۶:۴۰)
- ✓ « آیا گمان می‌کنی نمی‌توانم هم‌اکنون از پدر خود بخوام که بیش از دوازده فوج فرشته به یاری‌ام فرستد؟» (متی ۲۶:۵۳)
- ✓ اما در آن صورت پیشگویی‌های کتب مقدس چگونه تحقق خواهد یافت که می‌گوید این وقایع باید رخ دهد؟ (متی ۲۶:۵۴)
- ✓ در آن وقت، خطاب به آن جماعت گفت: «مگر من راهزنم که با چماق و شمشیر به گرفتنم آمده‌اید؟ من هر روز در معبد می‌نشستم و تعلیم می‌دادم و مرا ننگرفتید.» (متی ۲۶:۵۵)
- ✓ نزدیک ساعت نهم، عیسی با صدای بلند فریاد برآورد: «ایلی، ایلی، کما سَبَقْتَنی؟» یعنی «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا وا گذاشتی؟» (متی ۲۷:۴۶)
- ✓ عیسی در دم در روح خود دریافت که با خود چه می‌اندیشند و به ایشان گفت: «چرا در دل چنین می‌اندیشید؟» (مرقس ۲:۸)

- ✓ عیسی به آن‌ها گفت: «آیا چراغ را می‌آورید تا آن را زیر کاسه یا تخت بگذارید؟ آیا آن را بر چراغدان نمی‌نهید؟» (مرقس ۴: ۲۱)
- ✓ عیسی دیگر بار گفت: «پادشاهی خدا را به چه چیز مانند کنیم، یا با چه مثلی آن را شرح دهیم؟» (مرقس ۴: ۳۰)

- ✓ سپس به شاگردان خود گفت: «چرا این چنین ترسانید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟» (مرقس ۴: ۴۰)
- ✓ آنگاه عیسی از او پرسید: «نامت چیست؟» پاسخ داد: «نامم لژیون است؛ زیرا بسیاریم.» (مرقس ۵: ۹)
- ✓ عیسی در حال دریافت که نیرویی از او صادر شده است. پس در میان جمعیت روی گرداند و پرسید: «چه کسی جامه‌ی مرا لمس کرد؟» (مرقس ۵: ۳۰)
- ✓ پس داخل شد و به آن‌ها گفت: «این غوغا و شیون برای چیست؟ دختر نمرده، بلکه در خواب است.» (مرقس ۵: ۳۹)
- ✓ گفت: «آیا شما نیز درك نمی‌کنید؟» (مرقس ۷: ۱۸)
- ✓ آیا نمی‌دانید که آنچه از بیرون به آدمی داخل می‌شود، نمی‌تواند او را نجس سازد؟» (مرقس ۷: ۱۸)
- ✓ عیسی که این را دریافته بود، به آن‌ها گفت: «چرا دربارہ‌ی اینکه نان ندارید با هم بحث می‌کنید؟ آیا هنوز نمی‌دانید و درك نمی‌کنید؟ آیا دل شما هنوز سخت است؟ آیا چشم دارید و نمی‌بینید و گوش دارید و نمی‌شنوید؟ و آیا به یاد ندارید؟» (مرقس ۸: ۱۷-۱۸)
- ✓ هنگامی که پنج نان را برای پنج هزار تن پاره کردم، چند سبد پر از تکه نان‌های باقی‌مانده برگرفتید؟» گفتند: «دوازده سبد» (مرقس ۸: ۱۹)
- ✓ و چون هفت نان را برای چهار هزار تن، چند زنبیل پر از تکه نان‌های باقی‌مانده برگرفتید؟» گفتند: «هفت زنبیل» (مرقس ۸: ۲۰)

✓ آنگاه عیسی بدیشان فرمود: «آیا هنوز درك نمی کنید؟» (مرقس ۲۱:۸)

✓ عیسی دست آن مرد را گرفت و او را از دهکده بیرون برد. سپس آب دهان بر چشمان او انداخت و دستهای خود را بر او نهاد و پرسید: «چیزی می بینی؟» (مرقس ۲۳:۸)

✓ عیسی پاسخ داد: «البته که نخست ایلیا می آید تا همه چیز را اصلاح کند. اما چرا در مورد پسر انسان نوشته شده است که باید رنج بسیار کشد و تحقیر شود؟» (مرقس ۹:۱۲)

✓ سپس به گفَرناحوم آمدند. هنگامی که در خانه بودند، عیسی از شاگردان پرسید: «بین راه درباره ی چه چیز بحث می کردید؟» (مرقس ۳۳:۹)

✓ نمک نیکوست، اما اگر خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می توان آن را نمکین ساخت؟ شما نیز در خود نمک داشته باشید و با یکدیگر در صلح و صفا به سر برید.» (مرقس ۹:۵۰)

✓ عیسی در پاسخ گفت: «موسی چه حکمی به شما داده است؟» (مرقس ۳:۱۰)

✓ آیا باید پردازیم یا نه؟» اما عیسی به ریاکاری آنها پی برد و گفت: «چرا مرا می آزمایید؟ دیناری نزد من بیاورید تا آن را ببینم.» (مرقس ۱۵:۱۲)

✓ اما عیسی به او فرمود: «همه ی این بناهای بزرگ را می بینی؟ بدان که سنگی بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه فرو خواهد ریخت.» (مرقس ۲:۱۳)

✓ چون بازگشت، آنان را در خواب یافت. پس به پطرس گفت: «شمعون، خوابیده ای؟» (مرقس ۳۷:۱۴)

✓ آیا نمی توانستی ساعتی بیدار بمانی؟» (مرقس ۳۷:۱۴)

✓ اما او در پاسخ گفت: «چرا مرا می جستید؟» (لوقا ۲:۴۹)

✓ مگر نمی دانستید که می باید در خانه ی پدرم باشم؟» (لوقا ۲:۴۹)

- ✓ عیسی دریافت چه می‌اندیشند و پرسید: «چرا در دل چنین می‌اندیشید؟» (لوقا ۵: ۲۲)
- ✓ گفتن کدام يك آسان‌تر است: «گناهانت آمرزیده شد» یا اینکه «برخیز و راه برو»؟ (لوقا ۵: ۲۳)
- ✓ چگونه است که مرا 'سرورم، سرورم' می‌خوانید، اما به آنچه می‌گویم عمل نمی‌کنید؟» (لوقا ۶: ۴۶)
- ✓ پس به ایشان گفت: «ایمان‌تان کجاست؟» شاگردان با بهت و وحشت از یکدیگر می‌پرسیدند: «این کیست که حتی به باد و آب فرمان می‌دهد و از او فرمان می‌برند؟» (لوقا ۸: ۲۵)
- ✓ عیسی از او پرسید: «نامت چیست؟» پاسخ داد: «لژیون»، زیرا دیوهای بسیار به درونش رفته بودند. (لوقا ۸: ۳۰)
- ✓ عیسی پرسید: «چه کسی مرا لمس کرد؟» چون همه انکار کردند، پطرس گفت: «استاد، مردم از هر سو احاطه‌ات کرده‌اند و بر تو ازدحام می‌کنند!» (لوقا ۸: ۴۵)
- ✓ و تو ای کفرناحوم، آیا تا به فلك سر خواهی افراشت؟ هرگز، بلکه تا به اعماق هاویه فرو خواهی افتاد.» (لوقا ۱۰: ۱۵)
- ✓ عیسی در جواب گفت: «در تورات چه نوشته است؟ از آن چه می‌فهمی؟» (لوقا ۱۰: ۲۶)
- ✓ حال به نظر تو کدام يك از این سه تن، همسایه‌ی مردی بود که به دست راهزنان افتاد؟» (لوقا ۱۰: ۳۶)
- ✓ ای نادانان، آیا آن که بیرون را آفرید، درون را نیز نیافرید؟» (لوقا ۱۱: ۴۰)
- ✓ عیسی پاسخ داد: «ای مرد، چه کسی مرا بین شما داور یا مُقَسِّم قرار داده است؟» پس به مردم گفت: «به‌هوش باشید و از هر گونه حرص و آز پرهیزید، زیرا زندگی انسان به فرونی‌داری‌اش نیست.» (لوقا ۱۲: ۱۴-۱۵)
- ✓ کیست از شما که بتواند با نگرانی، ذراعی بر قامت خود بیفزاید؟» (لوقا ۱۲: ۲۵)

✓ «چرا خود درباره‌ی آن چه درست است داوری نمی‌کنید؟»
(لوقا ۱۲: ۵۷-۱۴)

✓ و یا کدام پادشاه است که راهی جنگ با پادشاهی دیگر شود، بی‌آنکه نخست بشیند و بیندیشد که آیا با ده هزار سرباز می‌تواند به رویارویی کسی رود که با بیست هزار سرباز به جنگ او می‌آید؟» (لوقا ۱۴: ۳۱)

✓ «نمک نیکوست، اما اگر خاصیتش را از دست بدهد، چگونه می‌توان آن را باز نمکین ساخت؟» (لوقا ۱۴: ۳۴)

✓ کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و چون یکی از آن‌ها گم شود، آن نود و نه را در صحرا نگذارد و در پی آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟» (لوقا ۱۵: ۴)

✓ «و یا کدام زن است که ده سکه‌ی نقره داشته باشد و چون یکی از آن‌ها گم شود، چراغی برنیفزود و خانه را نروبند و تا آن را نیافته، از جُستن باز نایستند؟» (لوقا ۱۵: ۸)

✓ پس اگر در به کار بردن مال این دنیای فاسد امین نباشید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟» (لوقا ۱۶: ۱۱)

✓ عیسی فرمود: «مگر آن ده تن همه پاك نشدند؟ پس نه تن دیگر کجا بند؟» (لوقا ۱۷: ۱۷)

✓ حال، آیا خدا به داد برگزیدگان خود که روز و شب به درگاه او فریاد برمی‌آورند، نخواهد رسید؟ آیا این کار را همچنان به تأخیر خواهد افکند؟» (لوقا ۱۸: ۷)

✓ به شما می‌گویم که به‌زودی به داد ایشان خواهد رسید. اما هنگامی که پسر انسان آید، آیا ایمان بر زمین خواهد یافت؟» (لوقا ۱۸: ۸)

✓ زیرا کدام يك بزرگتر است، آن که بر سفره نشیند یا آن که خدمت کند؟ آیا نه آن که بر سفره نشیند؟ اما من در میان شما همچون خادم هستم. (لوقا ۲۲: ۲۷)

- ✓ به ایشان گفت: «چرا در خوابید؟ برخیزید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید.» (لوقا ۲۲: ۴۶)
- ✓ زیرا اگر با چوب تر چنین کنید، با چوب خشک چه خواهند کرد؟ (لوقا ۲۳: ۳۱)
- ✓ از آنها پرسید: «در راه، درباره‌ی چه گفتگو می‌کنید؟» آن‌ها با چهره‌هایی اندوهگین، خاموش ایستادند. (لوقا ۲۴: ۱۷)
- ✓ پرسید: «چه چیزی؟» گفتند: «آنچه بر عیسای ناصری گذشت. او پیامبری بود که در پیشگاه خدا و نزد همه‌ی مردم، کلام و اعمال پر قدرتی داشت.» (لوقا ۲۴: ۱۹)
- ✓ «آیا نمی‌بایست مسیح این رنج‌ها را ببیند و سپس به جلال خود درآید؟» (لوقا ۲۴: ۲۶)
- ✓ به آنان گفت: «چرا این چنین مضطربید؟ چرا شك و تردید به دل راه می‌دهید؟» (لوقا ۲۴: ۳۸)
- ✓ آن‌ها از فرط شادی و حیرت نمی‌توانستند باور کنند. پس به ایشان گفت: «چیزی برای خوردن دارید؟» (لوقا ۲۴: ۴۱)
- ✓ عیسی روی گرداند و دید که از پی او می‌آیند. ایشان را گفت: «چه می‌خواهید؟» گفتند: «ربّی (یعنی ای استاد)، کجا منزل داری؟» (یوحنا ۱: ۳۸)
- ✓ عیسی به او گفت: «بانو، مرا با این امر چه کار است؟ ساعت من هنوز فرا نرسیده.» (یوحنا ۲: ۴)
- ✓ عیسی پاسخ داد: «تو معلم اسرائیلی و این چیزها را در نمی‌یابی؟» (یوحنا ۳: ۱۰)
- ✓ اگر هنگامی که درباره‌ی امور زمینی با شما سخن گفتم باور نکردید، چگونه باور خواهید کرد اگر از امور آسمانی به شما بگویم؟» (یوحنا ۳: ۱۲)

✓ زن به او گفت: «چگونه تو که یهودی هستی، از من که زنی سامری ام آب می خواهی؟» زیرا یهودیان با سامریان مرادوه نمی کنند.
(یوحنا: ۴: ۹)

✓ چون عیسی او را در آنجا خوابیده دید و دریافت که دیری است بدین حال دچار است، از او پرسید: «آیا می خواهی سلامت خود را بازیابی؟»
(یوحنا: ۵: ۶)

✓ چگونه می توانید ایمان آورید در حالی که جلال از یکدیگر می پذیرید، اما در پی جلالی که از خدای یکتا باشد، نیستید؟» (یوحنا: ۵: ۴۴)

✓ اما اگر نوشته های او را باور ندارید، چگونه سخنان مرا خواهید پذیرفت؟» (یوحنا: ۵: ۴۷)

✓ چون عیسی نگریست و دید که گروهی بسیار به سویش می آیند، فیلیپس را گفت: «از کجا نان بخریم تا این ها بخورند؟» (یوحنا: ۶: ۵)
✓ عیسی، آگاه از اینکه شاگردانش در این باره همه می کنند، بدیشان گفت: «آیا این سبب لغزش شما می شود؟» (یوحنا: ۶: ۶۱)

✓ پس اگر پسر انسان را ببینید که به جای نخست خود صعود می کند، چه خواهید کرد؟ (یوحنا: ۶: ۶۲)

✓ پس عیسی به آن دوازده تن گفت: «آیا شما نیز می خواهید بروید؟»
(یوحنا: ۶: ۶۷)

✓ عیسی به آنان پاسخ داد: «مگر شما دوازده تن را من برگزیده ام؟ با این حال، یکی از شما ابلیسی است.» (یوحنا: ۶: ۷۰)

✓ آیا موسی شریعت را به شما نداد؟ (یوحنا: ۷: ۱۹)
✓ اما هیچ يك از شما بدان عمل نمی کند. از چه رو کمر به قتل من بسته اید؟ (یوحنا: ۷: ۱۹)

✓ پس اگر انسان در روز شَبَات نیز ختنه می شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا خشمگینید از اینکه تمام بدن انسانی را در روز شَبَات سلامتی بخشیدم؟ (یوحنا: ۷: ۲۳)

- ✓ آنگاه سر بلند کرد و به او گفت: «ای زن، ایشان کجايند؟ هيچ کس تو را محکوم نکرد؟» (يوحنا: ۸: ۱۰)
- ✓ از چه رو سخنان مرا در نمی يابيد؟ از آن رو که نمی توانيد کلام مرا پذيريد. (يوحنا: ۸: ۴۳)
- ✓ کدام يك از شما می تواند مرا به گناهی محکوم کند؟ (يوحنا: ۸: ۴۶)
- ✓ پس اگر حقيقت را به شما می گويم، چرا سختم را باور نمی کنيد؟ (يوحنا: ۸: ۴۶)
- ✓ چگونه می توانيد به کسی که پدر وقف کرده و به جهان فرستاده است، بگويد «کفر می گویی»، تنها از آن رو که گفتم پسر خدا هستم؟ (يوحنا: ۱۰: ۳۶)
- ✓ عیسی پاسخ داد: «مگر روز، دوازده ساعت نیست؟ آن که در روز راه رود، نمی لغزد، زیرا نور اين جهان را می بيند. (يوحنا: ۱۱: ۹)
- ✓ و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به يقين تا به ابد نخواهد مُرد؛ آیا اين را باور می کنی؟» (يوحنا: ۱۱: ۲۶)
- ✓ پرسيد: «او را کجا گذاشته ايد؟» گفتند: «سرور ما، بيا و بين.» (يوحنا: ۱۱: ۳۳)
- ✓ پس از آنکه عیسی پاهاى ایشان را شست، ردا بر تن کرد و باز بر سفره‌ی شام نشست. آنگاه از ایشان پرسيد: «آيا دريافتيد آنچه براي‌تان کردم؟» (يوحنا: ۱۳: ۱۲)
- ✓ عیسی به او گفت: «فيلیپس، دیری است با شما هستم و هنوز مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دیده، پدر را دیده است؛ پس چگونه است که می گویی «پدر را به ما بنما»؟» (يوحنا: ۱۴: ۹)
- ✓ عیسی، با آنکه می دانست چه بر وی خواهد گذشت، پيش رفت و به ایشان گفت: «که را می جويد؟» پاسخ دادند: «عیسای ناصری را.» گفت: «من هستم.» يهودا، تسليم کننده‌ی او نیز با آن‌ها ايستاده بود. چون عیسی گفت، «من هستم»، آنان پس رفته بر زمین افتادند. پس ديگر بار از ایشان پرسيد: «که را می جويد؟» گفتند: «عیسای ناصری را.» (يوحنا: ۱۸: ۴-۷)

- ✓ عیسی به پطرس گفت: «شمشیر خویش در نیام کن! آیا نباید جامی را که پدر به من داده است، بنوشم؟» (یوحنا ۱۸: ۱۱)
- ✓ چرا از من می‌پرسی؟ از آنان پطرس که سخنان مرا شنیده‌اند! آنان نیک می‌دانند به ایشان چه گفته‌ام.» (یوحنا ۱۸: ۲۱)
- ✓ عیسی جواب داد: «اگر خطا گفتم، بر خطایم شهادت ده؛ اما اگر راست گفتم، چرا مرا می‌زنی؟» (یوحنا ۱۸: ۲۳)
- ✓ عیسی پاسخ داد: «آیا این را تو خود می‌گویی، یا دیگران درباره‌ی من به تو گفته‌اند؟» (یوحنا ۱۸: ۳۴)
- ✓ عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریانی؟ که را می‌جویی؟» مریم به گمان اینکه باغبان است، گفت: «سرورم، اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو کجا گذاشته‌ای تا بروم و او را برگیرم.» (یوحنا ۲۰: ۱۵)
- ✓ او به آن‌ها گفت: «ای فرزندان، چیزی برای خوردن ندارید؟» پاسخ دادند: «نه!» (یوحنا ۲۱: ۵)
- ✓ بار سوم عیسی به او گفت: «ای شمعون، پسر یوحنا، آیا مرا دوست می‌داری؟» پطرس از اینکه عیسی سه بار از او پرسید، «آیا مرا دوست می‌داری؟» آزرده شد و پاسخ داد: «سرورم، تو از همه چیز آگاهی؛ تو می‌دانی که دوستت می‌دارم.» عیسی گفت: «از گوسفندان من مراقبت کن.» (یوحنا ۲۱: ۱۷)
- ✓ عیسی به او گفت: «اگر بخوام تا بازگشت من باقی بماند، تو را چه؟ تو از پی من بیا!» (یوحنا ۲۱: ۲۲)

این لیست کاملی از سئوالاتی نیست که عیسی از افراد متفاوتی که با آن‌ها روبرو می‌شد، می‌پرسید. با این وجود امیدوارم که این سئوالات به شما کمک کند تا متوجه شوید عیسی از چه روش‌های ارتباطی‌ای استفاده می‌کرد. عیسی شبیه مبشران تلویزیونی یا واعظین امروزی نبود. در واقع برای اینکه بتوانیم کسی را در مسیر شاگردسازی همراهی کنیم، باید نحوه‌ی ایجاد ارتباط مسیح با شاگردانش را بیاموزیم که در کوچه‌های جلیل او را دنبال

می‌کردند. به خاطر همین صفت، عیسی را به عنوان استاد در هنر پرسیدن سؤالات می‌شناسند. بنا بر شهادت شاگردان هر کدام از آن‌ها می‌توانستند بگویند که عیسی حتی پس از قیام خود نیز به این روش خود ادامه داد. مشکل ما این است که بسیاری از ایمان‌داران علاقه دارند تعلیم دهنده و مشورت دهنده باشند و اطرافیان‌شان را اصلاح کنند. آن‌ها می‌دانند که حامل پیغامی هستند که در واقع پاسخی به مهم‌ترین سؤالاتی است که در مورد هستی از ذهن هر انسانی می‌گذرد. آن‌ها از الگوی شبانان خود پیروی می‌کنند و بر اساس واژه‌ی یونانی kerusso (ترجمه‌ای ضعیف) آن‌ها متعهد شده‌اند که موعظه کنند و دیگران نیز باید گوش دهند. ایمان‌داران دیگری نیز در سمت مقابل آن‌ها وجود دارند که فکر می‌کنند نمی‌توانند فرد دیگری را در مسیر شاگردی همراهی کنند زیرا خودشان به اندازه کافی کتاب مقدس را بلد نیستند و برای تعلیم دادن ناتوان هستند. این افراد می‌دانند که آن‌ها نمی‌توانند به سؤالاتی که ممکن است از آن‌ها پرسیده شود پاسخ دهند، یا بتوانند انجیل را به همسایه‌ی خود بشارت دهند. هر دوی این مثال‌ها آشکار کننده‌ی درکی ناقص در مورد نحوه‌ی ایجاد ارتباط عیسی در زمان شاگردسازی هستند.

توضیحی در مورد همراهی در زمان شاگردسازی

در این قسمت روشی را برای تشریح نوع ارتباط مبتنی بر همراهی در زمان شاگردسازی، توضیح می‌دهم. این رابطه‌ی دو شاگرد کارآموز است که در یک دوره‌ی زمانی کوتاه یا طولانی به صورت داوطلبانه یا آزادانه تصمیم می‌گیرند که یکدیگر را تشویق، بنا و حمایت کنند و هدف آن‌ها این است که بیشتر شبیه استاد خود بگردند و همه‌ی این کارها را تحت هدایت روح-القدس انجام می‌دهند.

بیایید هر کدام از عناصر این تشریح را جداگانه بررسی کنیم.

دو شاگردِ کارآموز...

در اینجا من به رابطه‌ی دو فردی اشاره می‌کنم که خود را شاگردان تازه‌کار و کارآموز می‌دانند، هر چند یکی از آن‌ها ممکن است کمی زودتر پیروی از عیسی را شروع کرده باشد. بار دیگر می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که این همراهی کاری نیست که مختص شبانان، میسیونرها و مبشران یا دانشجویان الهیات باشد. این رابطه‌ی بین دو ایمان‌دار معمولی است که می‌خواهند در رابطه‌ی خود با مسیح رشد کنند.

پس این تبادلی است بین دو نفر که در بستری خاص اتفاق می‌افتد. جنبه‌ی اصلی حاکم بر این بستر رابطه است و همراهی در شاگردسازی بر پایه‌ی همین تعهد است که دو دوست می‌توانند به یکدیگر کمک کنند تا بتوانند تعالیم عیسی را درک کرده و بر اساس آن زندگی کنند. (امثال ۲۷: ۱۷) و این مسئله قابل حصول است زیرا ما ذاتاً موجوداتی اجتماعی هستیم. بر اساس ریشه‌شناسی سنتی کلمات، واژه‌ی "شخص" از واژه‌ی لاتین persona گرفته شده است. این واژه به خودی خود بنا بر گفته‌ی رندی؛^{۷۵} بر گرفته از واژه‌ی یونانی prosopon است که می‌توان آن را "رو در رو" ترجمه کرد.

هر انسانی دارای شخصیت است و این شخصیت به آن میزان که او را به سوی انسانی دیگر هدایت می‌کند و با او وارد گفتگو شود، رشد و پرورش می‌یابد. در همراهی نمودن دیگران برای قدم زدن در پی قدم‌های عیسی است که ما بودن با فرد دیگری را تجربه می‌کنیم و می‌توانیم همسایه‌ی او باشیم. همسایه‌ای که "منعکس کننده"؛ "خدمت کننده"؛ "بودن به همراه" آن شخص و بودن به همراه خدا است.

يك بار ديگر بايد بگويم كه اين همراه بودن به طور مشخص به معنای رو در رو بودن با فرد ديگري است كه در آن هر شخص خود را به فرد ديگري تسليم می‌داند. (افسسيان ۵ : ۲۱) و اين تسليم شدن بر مبنای نيكوئی دوجانبه و فروتنی و گشاده‌رویی است. اين رابطه‌ای است كه بر اساس شفافيت و اعتمادی كه در آن دو همراه به يكديگر كمك می‌كنند تا بتوانند با خود و خدا صادق باشند، شكل می‌گيرد. اين تبادلی است كه در آن فرد آزادانه سخن می‌گويد و قلب خود را بدون هيچ ترسی برای ديگري می‌گشايد. (دوم قرن‌تبان ۶ : ۱۱)

در زمان همراهی نمودن با فردی كه می‌خواهد در پی قدم‌های عیسی حرکت كند مسؤليت شما اين است كه بيشتر از آنكه به محتوای آن نظارت داشته باشيد فرايند و پيش‌رفت ديالوگ را تقويت و نظارت كنيد. وقتی در مورد محتوای ديالوگ صحبت می‌كنم اشاره‌ی من به موضوعات، حقايق، نظرات و اطلاعاتی است كه در اين بين رد و بدل می‌گردد. فرايند ديالوگ به روشی اشاره می‌كند كه در آن هر فرد مفاهيم خود را پی‌گيري و ارائه می‌كند. بار ديگر به مثالی كه پيش‌تر در اين فصل به آن اشاره كردم، نگاه كنيم. اگر ما بيشتر بر مطالب ديالوگ متمرکز شويم كه در غالب يك موعظه از متن كتاب مقدسی به ما ارائه می‌شود (لوقا ۱۰ : ۳۰-۴۲) بايد بر اين حقيقت تأكيد كنم كه مهم‌ترين قسمت اين است كه يك شاگرد بتواند تشخيص دهد كه چگونه هر روز مثل مريم نزد پاهای عیسی بنشيند و از او بشنود. بايد از فرد ديگر بخواهيم كه خود را متعهد بگرداند تا هر روزه اين كار را انجام دهد. با اين وجود هدف من با تأكيد بر اين فرايند آن نيست كه بگويم هر فرد بايد هر روزه زمانی را در خلوت به خدا اختصاص دهد. حتی سعی من اين نيست كه اهميت آن را تشریح كنم، بلكه من فرد ديگر را طوری همراهی می‌كنم تا بتواند شخصاً شادی رفتن نزد پای‌های مسيح و شنيدن صدای او را تجربه كند. آنچه اينجا درباره‌اش سخن می‌گويم اين نيست كه

خدا می‌خواهد از طریق کلامش با آن شخص صحبت کند بلکه همراهی کردن او به واسطه‌ی سؤالاتی که من از او می‌پرسم می‌تواند صدای خدا را برای او شنوا بگرداند و این تعهد را در خود احساس کند که باید زمانی را برای شنیدن مستمر صدای عیسی اختصاص دهد و نه به خاطر اینکه من درباره‌ی عیسی سخن می‌گویم بلکه به خاطر اینکه او خود آن را تجربه نموده است. علاوه بر آن بدون آگاهی از اینکه چه اتفاقی می‌افتد او با این کار می‌آموزد تا زمانی را در خلوت با خداوند سپری کند. همچنین او یاد می‌گیرد که چگونه باید آنچه که از کلام خدا کشف نموده را در زندگی خود به کار گیرد.

من استاد دانشگاه و یک شبان هستم. در مدارس، دانشگاه‌ها و سمینارهای مختلفی شرکت نموده‌ام و تمامی این ابزارها مرا آن‌گونه شکل داده‌اند تا بتوانم ایده‌های مختلفی را تعلیم دهم و راه‌حلهایی بیابم. همه‌ی این نکات را محتوا می‌نامیم و به خاطر همین است که علی‌رغم همه‌ی آنچه من نوشته‌ام وقتی باید رابطه‌ای را با فردی ایجاد و او را همراهی کنم اولین واکنش من این است که برنامه‌ی درسی ایجاد کنم، کلاس تشکیل دهم و پیشنهاد کنم تا در مورد درس تفکر کند تا یک مطالعه‌ی کتاب‌مقدسی به اتمام برسد.

تمرینات من بیش از هر چیز بر محتوا متمرکز است و نه بر فرایند! با این وجود آن چیست که به یک مکالمه این قدرت را می‌بخشد که بتواند زندگی افراد را تبدیل کند؟ آیا آن فرایندی است که در مکالمه پیش می‌رود یا محتوای آن مکالمه است؟ باور دارم که در همراهی یک فرد در مسیر شاگردسازی تنها محتوا نیست که باعث تبدیل افراد می‌گردد. تبدیل بیش از هر چیزی بر کیفیت رابطه بستگی دارد. بر تجربه‌ای که در آن فردی به تو گوش می‌سپارد و از شما سؤالاتی را می‌پرسد و وقتی می‌بینیم که کسی ما را باور می‌کند اشتیاقی در ما ایجاد می‌شود که می‌تواند باعث تبدیل ما بگردد.

حتی ممکن است فردی آنقدر پیش رود که حتی بگوید کسب دانش و علم و آگاهی در مورد مسائل روحانی تنها نقشی ثانویه در این فرایند ایفا می‌کند.

تحت هدایت روح‌القدس

وقتی ایمان‌داری را در مسیر شاگردی همراهی می‌کنیم باید به یاد داشته باشیم که او نیز هیکل روح‌القدس است و روح عیسی روح حقیقت است، (یوحنا ۱۴ : ۱۶ - ۱۷) که آنچه عیسی گفت و تعلیم داد را به ما یادآوری می‌کند. (یوحنا ۱۴ : ۲۶) نه من و نه شما، هیچ‌کدام نمی‌توانیم جای روح‌القدس را برای فردی بگیریم. وقتی مشتاق آن هستیم تا به فردی کمک کنیم به سادگی فراموش می‌کنیم که نمی‌توانیم جای روح‌القدس را برای آن فرد بگیریم. علم ما، تجربه‌ی ما، تمییز ما و سازمانی که در آن هستیم به اشتباه ممکن است باعث شود فکر کنیم نیاز آن فرد را ما در اختیار داریم. چه کار می‌توانیم بکنیم که در برابر وسوسه‌ی نشان دادن واکنش پیش از شنیدن سخنان فرد دیگر مقابله کنیم؟ (امثال ۱۸ : ۱۳) باید از خدا بخواهیم که با روح خود به ما حکمت و تمییز عطا فرماید. (یعقوب ۱ : ۵) همچنین باید سعی کنیم که به سرعت به سؤالات و نقاط تاریکی که در زندگی فرد مقابل مشاهده می‌کنیم، واکنشی نشان ندهیم. وقتی نکته‌ای را از زندگی شخصی که او را همراهی می‌کنیم متوجه می‌شویم، حتماً وظیفه نداریم که آن را بازگو کنیم. (یا حداقل همان لحظه نباید درباره‌اش سخن بگوئیم!) رشد زمانی رخ می‌دهد که آن کسی که ما همراهی‌اش می‌کنیم خود متوجه‌ی نیازش گردد. پیش‌رفت در شناخت عیسی فرایندی پیش‌رونده است. (دوم پطرس ۱ : ۲ - ۱۱) زیاد عجله نکنید این به شما اجازه خواهد داد تا انعطاف‌پذیر باشید. همراهی شخصی در شاگردسازی همراهی خاصی است. آن چه برای یکی از اشخاصی که همراهی‌اش کرده‌اید، کارگر افتاده است لزوماً برای شاگرد دیگر مفید نخواهد بود. آن چه برای فردی که در گذشته همراهی‌اش کرده بودید مفید واقع شده است ممکن است امروز برایش مفید

نباشد. اساساً پرسشی که اینجا ایجاد می‌گردد این است که آیا واقعاً به کار روح‌القدس در زندگی شخصی که همراهی‌اش می‌کنید ایمان دارید یا خیر؟ آیا قانع شده‌اید که این مسئولیت شما نیست که آن شخص را شاگرد عیسی بگردانید؟

اگر چه روح‌القدس می‌تواند از شما برای آن کار کمک بگیرد، اما این تنها او است که این قدرت را دارد تا آن فرد را تبدیل کند. این وظیفه‌ی اوست و ما این فرصت را داریم تا در هماهنگی با او کار کنیم و شرایطی را ایجاد کنیم تا آن تبدیل در زندگی او ایجاد شود و بهترین تأثیر را بر او بگذارد. دقت کنید که این وظیفه‌ی شما نیست تا هر اشتباهی که در سبک زندگی و آموزه‌های آن فرد می‌بینید، اصلاح کنید. روح‌القدس از شما استفاده می‌کند تا به آن شخص کمک کنید تا بخش‌های مختلف زندگی خود را اصلاح کند. (مثالی که در مورد دانیال در فصل ۵ برای شما بازگو نمودم.) با این وجود او ممکن است از ابزارهای دیگری استفاده کند یا زمانی دیگر را انتخاب کند تا در آن بخش از زندگی‌اش تغییراتی ایجاد کند و آن را اصلاح نماید.

باید متوجه‌ی این حقیقت باشید که پیش از آنکه شما وارد میدان شوید خدا کاری را در زندگی آن شخص آغاز کرده است. بعد از آنکه شما از زندگی او خارج شدید نیز خدا به کار خود ادامه خواهد داد. همان‌طور که پولس رسول می‌نویسد:

«یقین دارم آن که کاری نیکو در شما آغاز کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید.» (فیلیپیان ۱ : ۶) نقش ما این است که آنچه را خدا در زندگی فردی که همراهی‌اش می‌کنیم انجام می‌دهد تمییز و تشخیص دهیم و سپس در آن فعالیت تبدیل‌کننده به او بپیوندیم.

داوطلبانه و آزادانه

دو طرفِ رابطه‌ی شاگردسازی باید داوطلبانه و آزادانه وارد این رابطه شوند. این رابطه‌ای نیست که توسط شبان یا کشیش به فرد تحمیل گردد. اگر در چنین رابطه‌ی شاگردسازی همراهان نتوانند واقعاً به یکدیگر احترام بگذارند و به یکدیگر اهمیت بدهند، نخواهند توانست به یکدیگر اعتماد کنند زیرا این رابطه می‌تواند زمانی به درستی پیش رود که دو طرف نسبت به هم احساس امنیت و اعتماد داشته باشند. به همین خاطر درست نیست که چنین رابطه‌ای به کسی تحمیل گردد.

همراهان داوطلبانه وارد این رابطه می‌شوند.

تونی؛^{۷۶} به ما می‌گوید که چگونه وقتی ۱۷ سالش بود شدیداً مشتاق یافتن شخصی بود که او را در رابطه‌ای که در این فصل آن را برای شما تشریح می‌کنم، همراهی کند. او چنین می‌نویسد: "کاش که من شخصی را پیدا می‌کردم که محترم باشد و کسی باشد که بتواند به من کمک کند تا زندگی مسیحی را درک کرده و مطابق با آن زندگی کنم." او می‌گوید که دوران بلوغ سختی را پشت سر گذاشته بود و خصوصیت بارز آن دوران حس تنهایی‌اش بود. او می‌گوید که سال‌ها بعد درباره‌ی آن دوران سخت از جوانی‌اش با دوست بازنشسته‌ی پدرش صحبت کرد که یکی از اعضای کلیسای آن‌ها در دوره‌ی نوجوانی‌اش بود. پس از آنکه آن مرد شهادت او را شنید چنین پاسخ داد: "می‌دانی؟! در همان زمان می‌خواستم تو را دعوت کنم که با هم زمانی را سپری کنیم تا بتوانیم با هم در مورد عیسی نکات بیشتری را بیاموزیم! اما ترسیدم!!! که پیش‌قدم شوم و با تو صحبت کنم." چه شهادت غمگینی! خدا دعای تونی؛ را برای اینکه فردی را بفرستد تا او

را در مسیر شاگردسازی همراهی کند، شنیده بود اما او هرگز نتوانست از آن همراهی که خدا برایش مهیا نموده بود بهره‌مند گردد.

واضح است که چنین رابطه‌ای اتفاقی شکل نمی‌گیرد و باید اضافه کنم که هیچ روش خوب یا یک روشی برای شروع این همراهی وجود ندارد. شما می‌توانید این کار را به سادگی با دعوت از یک نفر برای اینکه او را ملاقات کنید و با هم بیاموزید که چگونه عیسای مسیح را پیروی کنید، آغاز نمایید. شما همچنین می‌توانید آن شخص را دعوت کنید تا با شما مطالعه‌ی کتاب مقدس را دنبال کند و تمرکز را بر شاگردسازی قرار دهید تا ببینید که آیا او علاقه دارد تا در قدم زدن با عیسی در این مفهوم عمیق‌تر شود؟ اگر در حال حاضر رابطه‌ی خوبی با آن شخص دارید می‌توانید به او پیشنهاد دهید تا آن رابطه را طوری تغییر دهید که بیشتر حول محور مسیح باشد تا خودتان! بار دیگر می‌خواهم بر خصوصیت داوطلبانه بودن این رابطه‌ی بسیار خاص تأکید کنم و این رابطه‌ای است که در آن هر کدام از طرفین می‌آموزند که به طور قاطع بر علائق خود نگاه نکنند بلکه علایق و خواسته‌های دیگری را الویت قرار دهند. (فیلیپیان ۲ : ۴) رشد روحانی فرد مقابل آن چیزی است که بیش از هر چیزی اهمیت دارد و برای تحقق این هدف هر فرد به فرد دیگر رابطه‌ای را هدیه می‌کند. رابطه‌ی شنیدن، سخاوت و مهمان‌نوازی! این موضوع مخصوصاً برای فردی که بیش از دیگری در ایمان خود قوی‌تر است، صدق می‌کند. برای مثال وقتی ایمان‌داری جوان را راهنمایی می‌کنید این احتیاجات اوست که باید شما را هدایت نماید تا موضوع صحبت‌های‌تان را انتخاب کنید و اهداف، راه حل‌ها و روش صحیح آن چه را با هم درباره‌اش صحبت می‌کنید، برگزیند.

بلند مدت یا کوتاه مدت

روابط و همراهی‌هایی وجود دارد که چندین هفته طول می‌کشند. برخی دیگر چندین ماه و برخی از موارد حتی ممکن است سال‌ها طول بکشد. آن چه مهم است طول این همراهی نیست و نه اینکه این ملاقات‌های رو در رو چقدر زود به زود انجام شوند بلکه آن چه مهم است مفید بودن این ملاقات‌ها است. این همراهی واقعاً تبدیل‌کننده است زیرا بر آن چه خدا در زندگی آن کسی که همراهی‌اش می‌کنید انجام می‌دهد، متمرکز گشته است. در چنین زمانی آن شخص آماده‌ی یادگیری است. یا زمانی که آن شخص فشاری را در زندگی خود تحمل می‌کند آن زمان هم قلب او آماده است و همراهی در چنین اوقاتی واقعاً تبدیل‌کننده خواهد بود. وقتی که همراهی شخصی که در راستای رشد روحانی ما قرار دارد نیز به چنین شرایطی اضافه می‌گردد، پتانسیل ایجاد تبدیل عمیق‌تر در فرد افزایش می‌یابد.

از آنجا که همراهی به خودی خود معنا ندارد، ارزش و اعتبار آن به این موضوع بستگی دارد که آیا باعث ایجاد تبدیل در زندگی فرد شود یا خیر! وقتی یکی از همراهان در چنین رابطه‌ای احساس کرد که دیگر این رابطه چنین تأثیری ندارد باید آن همراهی متوقف گردد. (با حداقل به این صورت ادامه نیابد.) پایان دادن به یک همراهی و یک رابطه‌ی شاگردی به این معنا نیست که آن رابطه شکست خورده است. از یک چیز می‌توانید کاملاً مطمئن باشید که خداوند به کار و زندگی فردی که همراهی‌اش می‌کردید، ادامه خواهد داد. علاوه بر آن در فرایند همراهی فردی دیگر، شما نیز در زندگی خود با مسیح برکت می‌یابید و تقدیس می‌گردید. ولی به یاد داشته باشید که آن شخص شاگرد شما نیست. او متعلق به مسیح است و این خود اوست که این اجازه را به شما داده است تا تجربه‌ی همراهی با او را داشته باشید.

یکدیگر را تشویق، نصیحت و بنا نمائید

وقتی فردی را در مسیر شاگردی همراهی می‌کنید چند کار را با هم انجام می‌دهید که باعث تشویق آن فرد می‌گردد و او را به سوی پذیرفتن مسئولیت زندگی‌اش هدایت می‌کند و او را به پیش می‌راند.

اولین؛ ابزار از ابزارهای شاگردسازی این حقیقت است که شما به شاگرد خود گوش کنید. این در فرهنگ ما بسیار نادر است زیرا ما معمولاً عادت داریم جمله‌ای که فردی دیگر شروع کرده است را به پایان برسانیم یا بلندتر از دیگری سخن بگوئیم تا نظرمان را ابراز کنیم. دومین؛ ابزار این است که شما سؤال می‌پرسید. هنر پرسیدن سئوالات درست در زمان درست مهم‌ترین ابزاری است که می‌توانید در همراهی با یک شاگرد عیسی به کار برید. سوم؛ اینکه شما باید بیش از آن چه صحبت می‌کنید مشاهده کنید. حیطة‌های مختلفی در زندگی وجود دارد که می‌دانیم باید در آن قسمت‌ها پیشرفت کنیم. مثلاً برای اینکه پدر و مادر بهتری باشیم یا همسر با محبتی باشیم یا از زمان خود استفاده بهتری ببریم و غیره. در هر صورت پیش از مداخله در زندگی شخصی دیگر ما باید تشخیص دهیم که روح‌القدس در چه زمینه‌هایی از زندگی شخص مقابل در حال عمل نمودن است. چهارم؛ اینکه شما بیشتر باید به صورت یک راهنما یا متتور عمل نمائید و نه یک ناظر! یک ناظر سعی می‌کند توانایی‌ها و مهارت افراد را افزایش دهد در حالی که یک متتور مانند یک راهنمای با تجربه سعی می‌کند شخصیت فرد را پرورش دهد. وقتی کسی را در فرایند شاگردسازی همراهی می‌کنید در واقع نقش دوگانه‌ای را ایفا می‌کنید. و پنجم؛ آنکه شما روش‌های عملی‌ای به کار بگیرید تا باعث رشد روحانی افراد شوید. (برای مثال یک روز روزه بگیرید، کتابی بخوانید، کتاب مقدس را مطالعه کنید، بخشی از کتاب مقدس را حفظ کنید یا نامه‌ای برای کسی بنویسید. شهادتی برایش تعریف کنید، همسایه‌ی نیازمند خود را کمک کنید.) اما این کارها همواره با احترام به

اراده‌ی آزاد فرد انجام می‌شود. ششم؛ اگر کمک کنید تا فرد مسئولیت انتخاب‌هایی که می‌کند را بر عهده بگیرد لطف بسیاری به او نموده‌اید. مسئولیت‌پذیر بودن یعنی پاسخ‌گو بودن نسبت به جنبه‌های مختلف زندگی است و نهایتاً شما دوستی و تعهد خود را نسبت به آن شخص نشان خواهید داد وقتی که به او اجازه می‌دهید تا سئوالاتی از زندگی خصوصی شما بپرسد مخصوصاً قسمت‌هایی که او فکر می‌کند هنوز شما به شباهت مسیح در نیامده‌اید.

اگرچه این مطلب درست است که فرایند مهم‌تر از محتوا است اما ما به محتوا نیز نیاز داریم برای اینکه بتوانیم فرد را در مسیر شاگردسازی همراهی کنیم. پولس رسول به ایمان‌دارانی که در کولسی زندگی می‌کردند چنین گفت: «پس همان‌گونه که مسیح عیسای خداوند را پذیرفتید، در او سلوک کنید: در او ریشه‌گیرید و بنا شوید، و همان‌گونه که تعلیم یافتید، در ایمان استوار شده، لبریز از شکرگزاری باشید.» (۲ : ۶-۷) در این راهنمایی مهم است به این مطلب دقت کنیم که عهدجدید ترتیب دقیقی از توالی وقایع به ما ارائه نمی‌کند و همچنین مشخص است که هر چیزی را نمی‌توان به یکباره و فوراً آموخت. با این حال فکر می‌کنم که هر نوایمان باید در گرایش-ها و اعمال خود که در زیر به آن‌ها اشاره می‌کنم ترقی کند:

✓ تسلیم داوطلبانه به اقتدار و خداوندی عیسای مسیح از طریق اعتراف به گناهان و تقدیم روزانه‌ی خود به عنوان قربانی زنده و مقدس (لوقا ۶ : ۴۰؛ ۹ : ۲۳؛ رومیان ۶ : ۳-۴ : ۱۲ : ۱-۲)

✓ به طور متداول وقتی را برای تغذیه‌ی روحانی اختصاص دهید و این کار را از طریق خواندن شنیدن و مطالعه‌ی کلام خدا انجام دهید و بیاموزید تا بتوانید هر فکری را به اسارت مسیح در بیاورید. (از طریق خلوت و تأمل) و در پی آن باشیم که روش‌های عمل‌کرد خود را اصلاح کنیم تا

آن‌ها را با کلام خدا هماهنگ سازیم. (یوحنا ۸ : ۳۱ - ۳۲ : ۱۴ : ۲۱ ؛
فیلیپیان ۴ : ۸ - ۹ ؛ دوم قرنتیان ۱۰ : ۵)

✓ رشد در صمیمیت و ارتباط با خدا در دعا و مشارکت. آموختن برای
تکیه به خدا برای مرتفع ساختن نیازهای ما و همچنین نیازهای دیگران در
حالی که می‌خواهیم اراده‌ی او انجام شود، جز ضروریات است. این دعا
همچنین باید مشخصه‌ی شکرگزاری، ستایش و پرستش را در خود داشته
باشد. (یوحنا ۱۴ : ۱۳ - ۱۴ ؛ ۱۵ : ۷ ؛ ۱۶ : ۲۳ - ۲۴ ؛ فیلیپیان ۴ : ۶ - ۷)
✓ رشد در سخاوت و شبیه شدن به مسیح در خدمت به دیگران، خواه
خدمت به ایمان‌داران و خواه به بی‌ایمانان. این آن خدمتی است که با فروتنی
و سخاوت انجام می‌شود. (غلاطیان ۵ : ۱۳ ؛ فیلیپیان ۲ : ۳ - ۸ ؛ یعقوب ۲
: ۱۴ - ۱۷ ؛ اشعیا ۵۸ : ۶ - ۱۲)

✓ اهمیت دادن به سلامت روحانی، اجتماعی، روانی و فیزیکی دیگر
ایمان‌داران (عبرانیان ۱۰ : ۲۴ - ۲۵ ؛ فیلیپیان ۲ : ۳ - ۴ ؛ یوحنا ۱۳ : ۳۴ -
۳۵)

✓ اجازه دهیم تا روح‌القدس هدایت‌مان کند. (رومیان ۸ : ۴ - ۱۴ ؛
غلاطیان ۵ : ۱۶ ، ۲۵)

✓ انجام مستمر آئین‌هایی که خود عیسای مسیح بنا نهاد تا سلامتی
روحانی شاگردانش حفظ شود. (متی ۱۸ : ۲۰ ؛ مرقس ۱۴ : ۲۲ - ۲۵ ؛ لوقا
۲۲ : ۱۵ - ۲۰ ؛ اول قرنتیان ۱۱ : ۲۳ - ۲۵)

✓ هرگز فرد طغیان‌گری که ادعای استقلال می‌کند، نباشید. فعالانه
تلاش کنید و بدانید چگونه توانایی‌ها، استعداد، عطایای روحانی و تجربیات
زندگی هویت یک فرد را شکل می‌دهند و چگونه همه‌ی این‌ها می‌توانند
برای خدمت نمودن به دیگران مورد استفاده قرار گیرند. (رومیان ۱۳ : ۱ -
۱۲ ؛ اول پطرس ۵ : ۵ - ۶ ؛ عبرانیان ۱۳ : ۱۷ ؛ اول قرنتیان باب ۱۳)

✓ در هنر مصالحه دادن رشد کنید و تبدیل به پیام‌آور صلح باشید.
فعالانه در پی ایجاد اتحاد در بین شاگردان عیسی باشید. (یوحنا ۱۲ : ۲۰ -
۲۱؛ رومیان ۱۲ : ۸؛ دوم قرنتیان ۵ : ۱۷ - ۲۱)

✓ به تعهدات خود پای‌بند باقی بمانید. شخصی باشید که آن چه
می‌گوید، انجام می‌دهد. حتی وقتی انجام آن کار برای تان بهای سنگینی
داشته باشد. (امثال ۲۰ : ۶، اول قرنتیان ۴ : ۲ - ۵؛ دوم تیموتائوس ۲ : ۲؛
مکاشفه ۲ : ۱۳، ۱۰)

✓ هنر مدیریت مسائل مالی و دیگر دارای‌های تان را مطابق با اصول
کلام خدا، بیاموزید. (متی ۶ : ۱۹ - ۲۱، ۲۵ - ۳۴؛ لوقا ۶ : ۳۸، امثال ۱۱
: ۲۴، فیلیپیان ۴ : ۱۹)

✓ داشتن زندگی زناشویی و جنسی مطابق با تعالیم کلام. (پیدایش ۲
: ۲۴؛ غلاطیان ۵ : ۱۹؛ اول تسالونیکیان ۴ : ۳؛ اول قرنتیان ۶ : ۱۳)

✓ یک دانش‌آموز مادام‌العمر باشید. هرگز از پیشرفت تان راضی
نباشید، بلکه فعالانه در پی رشد کیفیت روابط خود با دیگران باشید. سعی
کنید در زندگی منطقی خود و حکمت الهی رشد کنید. (رومیان ۱۲ : ۳، ۱۶
؛ امثال ۱۰ : ۱۷، ۱۲ : ۱، ۲۵ : ۲؛ ۲۷ : ۷)

✓ در هنر شنیدن از دیگران رشد کنید و برای شنیدن پاسخ سئوالات
صبورانه منتظر بمانید و با این کار به آن‌ها در رشد کمک کنید. (امثال ۱۸
: ۲؛ ۲۰ : ۵؛ یوحنا ۱۱ : ۴۱ - ۴۲؛ یعقوب ۱ : ۱۹)

✓ به طور مداوم بی‌ایمانان را به سوی عیسی مسیح هدایت کنید.
این کار را از طریق بازگو نمودن شهادت شخصی در عمل و در کلام انجام
دهید. آن اشخاص را نه تنها در تجربه‌ی ایمان اولیه‌شان همراهی کنید
بلکه آن‌ها را به عنوان شاگردان استاد خود در مسیر شاگردسازی همراهی
کنید. (متی ۴ : ۱۹؛ ۶ : ۳۳؛ ۲۸ : ۱۹ - ۲۰، دوم تیموتائوس ۲ : ۲) این
لیست جامع و کامل نیست و صرفاً اطلاعاتی مختصر به ما ارائه می‌دهد.
این لیست را می‌توان ادامه داد تا تفکر و توانایی‌های دیگر را نیز شامل

گردد. به عنوان مثال: چگونه در روابط خانوادگی چون شاگرد مسیح زندگی کنیم؟ چگونه مشورت دهیم و مشورت دریافت کنیم؟ چگونه جهان بینی مسیحی داشته باشیم؟ چگونه در مقابل حملات شدید مقابله کنیم؟ چگونه مسائل را الویت بندی کرده و آن الویت ها را حفظ کنیم؟ چگونه زمان خود را مدیریت کنیم؟ چگونه عطایای روحانی خود را کشف کرده و آن را به کار بگیریم؟ چگونه گروه های کوچک مطالعه ی کتاب مقدس را رهبری کنیم؟ چگونه تمییز روحانی را به کار گیریم و چگونه یک راهنمای روحانی باشیم؟ هدف ما باید بیشتر این باشد که به شباهت استاد خود در آییم. «زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پدرش در آیند، تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد.» (رومیان ۸ : ۲۹)

پولس با این واژه ها اعلام می کند که خداوند می خواهد ما در خصوصیات عیسی مسیح رشد کنیم و به بلوغ برسیم. پولس چنین می نویسد شبیه شدن به عیسی یعنی تبدیل شدن شخصیت و منش ما: «شما آموختید که باید به لحاظ شیوه ی زندگی پیشین خود، آن انسان قدیم را که تحت تأثیر امیال فریبنده دستخوش فساد بود، از تن به در آورید.» (افسیان ۴ : ۲۲

— ۲۴) متأسفانه هر روزه شاهد مسن شدن میلیون ها مسیحی ای هستیم که پیر می شوند، ولی گویی هرگز رشد نمی کنند. آن ها در نوعی نوزادی همیشگی گیر می کنند. یکی از مسائلی که باعث می شود فرد این چنین رفتار نماید این است که این افراد هرگز از همراهی شخصی بهره مند نشده اند. همراهی ای که بتواند باعث رشد شخصیت آن ها بگردد. رشد روحانی چیزی نیست که به صورت اتوماتیک رخ دهد. این رشد بر پایه ی تعهدی راسخ برای تشبهی به مسیح انجام می شود، موضوعی که به اشخاص این انگیزه را می بخشد تا وارد رابطه ای مبتنی بر همراهی روحانی شوند. در این رابطه فرد باید بخواهد تا تغییر کند، بخواهد تا رشد کند و بخواهد که فعالانه وارد رابطه ای شود که در آن روح القدس بتواند در بین رابطه ی آن ها آزادانه عمل نماید. این فرایند تبدیل در زندگی دو شاگرد برای تشبهی بیشتر به

عیسی قطعاً با تصمیمی از سوی دو طرف آغاز می‌شود و بر خلاف باور عموم الویت خدا و فور نعمات مادی ما نیست بلکه او در پی تغییر دادن شخصیت ما است. در این فصل در مورد این بحث نمودیم که این تبدیل بیشتر تحت تأثیر فرایند است تا کسب اطلاعات! کارهایی که ما انجام می‌دهیم به صورت عجیبی همانند روش‌هایی است که یونانیان شاگردان خود را تعلیم می‌دادند. الگوی آکادمیک آن‌ها بر اساس مونولوگی بود که امروزه در گروه‌های کوچک یا در کلاس انجام می‌شود. این یادگیری بر اساس روشی است که در آن حضار منفعل بوده و آموزش حالتی تئوری دارد. این نباید ما را غافلگیر کند، زیرا فیلسوفان یونانی اهمیت بیشتری برای ایده‌ها قائل بودند تا واقعیت‌ها. الگویی که من درباره‌ی همراهی فردی در پی قدم‌های عیسی تشریح کردم به درک ما از واژه‌ی عبری برمی‌گردد. الگوی عبرانیان بیشتر ارتباطی و بنا بر تجربه بود تا تئوری و توضیحات. برای عبرانیان کسی که آموزش می‌داد ارتباط خود را با حاضرین بر اساس دیالوگ و از طریق تبادل فعالیت‌ها و عملی حفظ می‌کرد. نقش مربی در این الگو این بود که با پرسیدن سئوالاتی ذهن شاگردان را برمی‌انگیخت و به چالش می‌کشید.

نتیجه‌گیری

همراهی یک نفر در پی قدم‌های عیسی، همانند بازی فوتبال است. وقتی در مورد این ورزش کتابی می‌خوانید بی‌شک تئوری این ورزش را می‌شناسید. با این وجود اگر روز بعد به زمین فوتبال بروید، می‌بینید که شما به هیچ وجه نمی‌توانید پاس دهید یا گل بزنید و طوری بازی خواهید کرد که گویی به هیچ وجه کتابی درباره‌ی فوتبال نخوانده‌اید. آن کتاب قطعاً می‌تواند اطلاعاتی که برای موفقیت در این ورزش نیاز دارید را به شما ارائه دهد، اما فقط از طریق تمرین است که می‌توانید مهارت واقعی را در این زمینه کسب کنید. وقتی فردی سعی می‌کند تا ورزشی را به صورت حرفه‌ای

انجام دهد باید تمرینات لازم را انجام دهد تا عضلات او ورزیده و آماده گردند تا بتوانند واکنش‌های مناسب را از خود بروز دهد. به همین صورت با خواندن یک کتاب ممکن است بتوانید اطلاعاتی که برای شاگردسازی نیاز دارید را بدست آورید، اما آن درک نمی‌تواند به طور اتوماتیک شما را تبدیل نماید شما را وارد رابطه‌ی با دیگران کند. شاید شما از طریق تجربیات گذشته‌تان روش رفتاری خاصی را کسب کرده‌اید که لزوماً روش رفتاری درستی برای همراهی دیگران نباشد به همین دلیل باید فرایندی را کشف کنید که در آن دیگران را از طریق تجربیات خودتان همراهی نمایند. خودتان را فریب ندهید این کار مستلزم کار و تلاش فراوان است. همراهی نمودن دیگران در رابطه‌ای تبدیل‌کننده بی‌شک نیاز به ایجاد تغییر در روش‌های فکر کردن و عمل نمودن دارد.

سئوالاتی برای تأمل:

- ۱) به نظر شما چرا عیسی سئوالات بسیاری می‌پرسید؟ تعلیم دادن از طریق پرسیدن چه نقاط قوت و ضعفی دارد؟
- ۲) درباره‌ی فردی فکر کنید که می‌توانید برای مدت زمانی او را در شاگردسازی همراهی کنید. شما چگونه می‌توانید آن ایده را با او در میان بگذارید. چه چیزی مانع می‌شود تا شما این کار را انجام دهید؟
- ۳) در میان ایده‌هایی که در مورد شاگردی وجود دارد و در این فصل به آن اشاره کردیم، فکر می‌کنید در چه بخشی از زندگی‌تان خداوند در حال عمل نمودن است؟ از بین افرادی که می‌شناسید چه کسی می‌تواند شما را برای دستیابی به تبدیلی عمیق در آن بخش از زندگی‌تان همراهی کند؟

فصل هشتم

شاگرد عیسی ارواح شریر و اخراج

تقریباً ۴۰ سال پیش روبرت؛^{۷۷} بروشوری تهیه کرد که تبدیل به ادبیات کلاسیک مسیحی شد و بیش از ده میلیون نسخه از آن بروشور فروخته شد. در آن اثر که نامش "قلب من-خانه‌ی مسیح" نام گرفت، نویسنده فضائی خیالی را به تصویر می‌کشد که معنای دعوت نمودن عیسی به خانه‌ی قلب انسان‌ها را توضیح می‌دهد: "... از یک اتاق به اتاق دیگری می‌گردیم و می‌خواهیم بدانیم که حتی در این جا به جائی کوچک خداوندمان از ما چه می‌طلبد. آیا حاضر هستیم که هر روز وقت‌مان را در اتاق پذیرایی بگذرانیم؟ در اتاق غذاخوری طعم‌هایی را می‌چشیم که می‌توانند ما را اغوا کنند یا برعکس! آیا کم‌دی در زندگی‌تان وجود دارد که او بخواهد به شما کمک کند تا آن را تمیز کنید؟" هدف این بروشور این بود که به ما کمک کند تا بتوانیم دریابیم معنای اینکه عیسی خدای هر جنبه از زندگی ما است، چیست!

همراهی شخصی یک نفر در مسیر شاگردسازی همین معنا را دارد. با این که به اندازه‌ی کافی آگاهی داریم ولی باز در این فرایند با موانعی برخورد می‌کنیم، لحظاتی که شاگرد پیشروی را سخت می‌داند و حتی ممکن است دلیل این وضعیت خود را نیز نداند. چنین موانع گاهی نیروهای تاریکی

⁷⁷ - Robert Boyd Munger (1910–2001)

هستند. تشخیص و برخورد با این مانع در تبدیل روحانی، موضوعی است که در این فصل آن را بررسی خواهیم نمود.

آیا شاگرد عیسی می تواند دیوزده شود؟

برای یک سال این افتخار را داشتم که به عنوان استاد کمکی در کنار دکتر چارلز؛^{۷۸} کار کنم. او قبلاً در نیجریه به عنوان میسیونر کار می کرد و در آن زمان استاد انسان شناسی و ارتباطات بین فرهنگی در دانشکده‌ی الهیات فولر؛ بخش مطالعات بین فرهنگی مشغول به کار بود. در طول آن زمان دکتر چارلز؛ یک بار در هفته زمانی را به هر شاگرد اختصاص می داد تا با او دعا کند. به یاد می آورم که یک بار فردی حدوداً سی ساله به همراه همسرش به نزد او آمد. او که مسیحی متعهدی بود از وضعیت خود ناراضی بود و اعتراض می کرد، زیرا دیگر علاقه‌ای به مطالعه‌ی کلام نداشت. وی حتی به ما گفت که دعا کردن هم برایش دشوار است. دکتر از او پرسید که این حالت او از چه زمانی آغاز شده است؟ پس از کمی تفکر بالاخره او توانست پاسخ دهد. سپس دکتر از او پرسید آیا حادثه‌ای غیرعادی یا خاصی در آن زمان برای شما اتفاق افتاده است یا خیر؟! فوراً صورت آن مرد برافروخته شد. دقیقاً همان زمان بود که او شفا یافت. او با شادی اعلام کرد و توضیح داد که او به طور مادرزادی با یک پای کوتاه بدنیا آمده است و او دربارهی اینکه چگونه باید در همه‌ی طول عمرش کفش خاصی می پوشید تا کوتاهی پایش جبران شود، سخن گفت. او توضیح داد که از این شرایط فیزیکی خود رنج می کشید و دعا می کرد تا شفای الهی این وضعیت او را بهبود ببخشد. در همان زمان در یک کنفرانس مسیحی شرکت می کند و شفا می یابد. پای کوتاهش چند سانتی متر رشد می کند و بعد از آن او کفش های معمولی به پا می کند.

دکتر بعد از شنیدن این شهادت از او پرسید: "آیا تاکنون علت را پی گیری نموده‌ای که چرا علاقه‌ات به خواندن کلام خدا بعد از دعا برای شفای پایت

از بین رفته است؟" آن مرد جوان گفت: "هرگز متوجه‌ی ارتباط بین این دو واقعه نشده است!" دکتر صحبت خود را ادامه داد و گفت که شاید هیچ ارتباطی بین شفای جسم و مشکل عدم اشتیاق برای خواندن کلام وجود نداشته باشد ولی آیا می‌خواهد امتحان کند و بداند آیا این شفا از سوی خداوند بوده یا خیر؟! آن مرد از فکر کردن درباره‌ی این مسئله که آیا این شفا از سوی خداوند بوده یا خیر منقلب گردید، زیرا او یک مسیحی و دانشجوی رشته‌ی الهیات بود و شفای او در یک جلسه‌ی کلیسایی اتفاق افتاده بود. چگونه ممکن است که شفا در آن بستر از سوی خداوند رخ نداده باشد؟ و چگونه ممکن است که این شفا پاسخی به دعاهای بسیار او نباشد؟

دکتر به او پیشنهاد کرد تا چنین دعا نماید: "پدر آسمانی؛ اگر این شفا از سوی تو است آن را با شادی می‌پذیرم ولی اگر از سوی تو نیست آن را رد می‌کنم و نمی‌پذیرم و ترجیح می‌دهم از لحاظ فیزیکی بلنغم اما از لحاظ روحانی سالم راه روم!" آن مرد پیشنهاد دکتر را پذیرفت و آن دعا را تکرار کرد. درست چند لحظه بعد پایش دوباره شروع به لنگیدن نمود و کوتاه شد. او از جلسه‌ی ملاقات با ما در حالی که می‌لنگید خارج شد، اما اشتیاق او برای خواندن کلام خدا بازگشت.

در اینجا مثالی از یک شاگرد مسیح را می‌بینیم که با مانعی بر سر ملاقات هر روزه با استاد روبرو شده بود. مانعی که منشأ آن روحانی بود. این داستان بیانگر این واقعیت است که شریر هم در زندگی ایمان‌داران عمل می‌کند و هم بی‌ایمانان. وقتی فردی می‌خواهد بخش‌های خاصی از زندگی خود را به عیسای مسیح تسلیم کند باید با مسئله‌ی روح‌های شریر در زندگی او برخوردی جدی صورت بگیرد. دکتر چارلز؛ چنین می‌گوید:

"از زمانی که به عنوان معلم مبشران و رهبران بین‌المللی در کلیساها مشغول به کار گشته‌ام بارها مجبور شده‌ام تا ارواح شریری را از این عزیزان بیرون کنم. بسیاری از افراد روح‌های شریر را به عنوان ارث با خود به همراه دارند. برخی دیگر از طریق لعنت افرادی که در بین‌شان بودند، دیوزده گشته بودند.

در محلی که میسیونرهای بسیاری آن‌جا خدمت می‌کردند با ۴ شخص ملاقات داشتم که در دوران تحصیل خود در جلسات شیطان‌پرستان شرکت کرده بودند و با افراد بسیاری که در چنین جلساتی فعالیت‌های جنسی و گناه‌آلودی مرتکب می‌شدند، مشارکت نموده بودند. برخی از این میسیونرها هنوز هم با مشکل پورنوگرافی دست و پنجه نرم می‌کردند. آن‌چه اغلب برای چنین افرادی با چنین پیشینه‌ای رخ می‌دهد این است که آن‌ها به شکل پُر‌جلالی توبه می‌کنند و خود را وقف کار خداوند می‌نمایند، بدون اینکه پاک شوند. ارواح شریر درون آن‌ها آنقدر باهوش هستند که منفعل بمانند تا در زمان مناسب که آن شخص شروع به خدمت در ملکوت خدا می‌نماید سر بلند کنند و سعی کنند تا آن‌ها را نابود کنند. میسیونرهای بسیاری را ملاقات نموده‌ام که در اوقات حساسی از خدمات خود تجربه‌های فلج‌کننده‌ای با ارواح شریر داشته‌اند.

مباحثات بسیاری در مورد این موضوع که آیا یک مسیحی می‌تواند دیوزده گردد یا نه وجود دارد. یکی از مشکلاتی که با آن روبرو هستیم واژگانی است که به کار می‌رود. ما واژه‌ی "تسخیر شده" را بسیار به کار می‌بریم و از آن‌جا که این واژه معمولاً به معنای مالکیت روح شریر بر فرد اشاره می‌کند، واقعه‌ای غم‌انگیز و تأسف‌بار محسوب می‌شود. اما در واقع ارواح شریر صاحب هیچ چیزی نیستند. هیچ چیزی به آن‌ها تعلق ندارد. عهدجدید آن‌ها را "غارت کننده" و "حمله‌کنندگانی" می‌خواند که در مکان‌هایی که به آن‌ها تعلق ندارد ساکن می‌شوند. در واقعیت حتی دیوها متعلق به خداوند هستند زیرا او خالق و داور آن‌ها است. علاوه بر آن واژگانی چون تسخیر شده باعث ایجاد شبهه و تفکرات اشتباهی می‌شود و ترس را به ارمان می‌آورد. همه‌ی ما آرزو داریم که ایمان‌داران از سکونت هر روح شریری در امان باشند، اما تجربه‌ی ما چیز دیگری به ما می‌گوید. افرادی که معمولاً در زمینه‌ی اخراج ارواح فعالیت می‌کنند اغلب به مسیحیان کمک

می کنند تا به آزادی روحانی دست یابند. فرد دیکاسون؛^{۷۹} نویسنده‌ی کتاب "دیوزدگی و مسیحی" با نگاهی ژرف به این مسئله می‌پردازد و می‌نویسد: "از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۷ حداقل به ۴۰۰ مورد با مسیحیان دیوزده برخورد کرده‌ام، نمی‌خواهم قضاوت کنم اما ممکن است درباره‌ی یکی دو مورد اشتباه کرده باشم اما متقاعد گشتم که آن‌ها می‌توانند خیلی بیشتر از این تعداد باشند!"

دکتر چارلز؛ نیز می‌نویسد که خود با بیش از ۵۰۰ مورد از افراد دیوزده‌ای برخورد کرده است که به طور غیر قابل انکاری مسیحیان متعهدی بودند. شهادت‌های بسیاری نیز در این مورد وجود دارند و همه‌ی این شهادت‌ها بر این نکته تأکید می‌کنند. آنانی که انکار می‌کنند مسیحیان می‌توانند دیوزده شوند به مشاهدات کلینیکی‌ای استناد می‌کنند که به طور واضح هر گونه امکان وجود روح شریر را انکار می‌کنند. (هم در گذشته‌ی فرد و هم در زمان حال فرد) علاوه بر آن باید دقت کنیم آنانی که انکار می‌کنند افرادی هستند که تجربه‌ی مشاوری با فرد دیوزده را نداشته‌اند و سخنان آنان بیشتر حالت تئوری دارد.

می‌خواهم به حقیقت مهم دیگری نیز اشاره کنم که معمولاً توسط آنانی که موضوع دیوزدگی را بررسی می‌کنند، دنبال نمی‌شود. دیوها نمی‌توانند در زندگی یک مسیحی حضور داشت باشند زیرا روح‌القدس در آنان ساکن است. روح خدا دقیقاً در زمان توبه و دریافت نجات وارد یک ایمان دار می‌شود و دائماً در او مسکن می‌گزیند. (یوحنا ۱۴ : ۱۶) و بر عکس یک دیو چون "حمله کننده" و "غارت کننده" به صورت غیر قانونی وارد می‌شود و به صورت قانونی می‌توان هر لحظه او را اخراج نمود. یک دیو هرگز به طور قانونی نمی‌تواند همان طور که روح‌القدس به صورت قانونی در وجود فردی ساکن می‌شود، در او ساکن گردد. دکتر چارلز؛ می‌گوید وقتی یک انسان

⁷⁹ - C. Fred Dickason

زندگی خود را تسلیم خدا می‌کند، روح‌القدس عمیق‌ترین بخش وجود وی را پر می‌سازد، یعنی روح و قلب او را. بنابراین پس از تولدتازه ارواح شریر نمی‌توانند آن بخش از وجود وی را تحت تأثیر قرار دهند زیرا آن بخش از وجود او به طور خاص و ابدی متعلق به روح خدا می‌گردد، اما به نظر او این ارواح می‌توانند بخش‌های دیگری از زندگی یک ایمان‌دار را تحت تأثیر قرار دهند. چنین جمع بندی می‌کنم که ارواح شریر نمی‌توانند در درونی‌ترین بخش وجود یک مسیحی، یعنی روح او نفوذ کنند چون آن بخش از وجود یک مسیحی توسط روح‌القدس پُر شده است. (رومیان ۸ : ۱۶ را مطالعه کنید.) آن بخش از وجود ما توسط مسیح زنده می‌گردد و نمایندگان دشمن نمی‌توانند به آن آسیب برسانند، اما ارواح شریر می‌توانند در فکر، احساسات، بدن و اراده‌ی مسیحیان عمل کنند. ما دائماً باید آنان را از این بخش‌ها نهیب بزنیم. به گمان من دلیل اینکه ارواح شریر می‌توانند کنترل بیشتری در زندگی یک بی‌ایمان داشته باشند برای این است که آنان می‌توانند به روح آن فرد نیز حمله کنند.

دکتر چارلز؛ ارواح شریر را به موش‌های منزجر کننده‌ای تشبیه می‌کند. موش‌ها دیوارها را سوراخ می‌کنند و انتقال دهنده‌ی انواع بیماری‌های خطرناک هستند. آنان موجوداتی هستند که ترجیح می‌دهند به لایه‌های زیرین و مرطوب خانه‌ها نفوذ کنند و جایی باشند که زباله و آشغال وجود داشته باشد. هر جا چنین زباله‌های احساسی یا روحانی وجود داشته باشد، آن‌ها به آن نزدیک می‌گردند و جستجو می‌کنند تا بتوانند راهی برای ورود به آن‌جا پیدا کنند. اما اگر این زباله‌ها بیرون ریخته شوند موش‌ها نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند و تضعیف می‌گردند. انسان‌ها در اینجا حکم خانه را دارند و راه حل از بین بردن موش‌ها این نیست که به دنبال آن‌ها بدویم و آن‌ها را گرفته و از خانه بیرون کنیم، بلکه باید زباله‌ها را از خانه بیرون ریخت و مشکل اصلی دیوها نیستند، بلکه زباله‌ها هستند.

با دکتر چارلز؛ کاملاً موافق هستیم. دیوها معمولاً به احساسات زخمی یا به گناهان متصل می‌گردند. (و گاهی به هر دوی آن‌ها) ارواح شریر معمولاً به دنبال جایی می‌گردند که بتوانند خود را به آن وصل کنند تا بتوانند مانع از رشد ما گردند. (افسیسیان ۴ : ۲۷) شریر هیچ دسترسی‌ای به زندگی عیسی نداشت. (متی باب ۴؛ لوقا باب ۴ ؛ ۲۲ : ۵۳ ؛ یوحنا ۱۴:۳۰ ؛ عبرانیان ۲:۸؛ ۴:۱۵؛ ۵:۸-۷) اما او توانست به زندگی پولس دسترسی داشته باشد. (لوقا ۲۲ : ۳۱ - ۳۴) و مأموران او همواره می‌توانند با موفقیت وارد زندگی ایمان‌داران گردند. بله ایمان‌داران واقعی و تولد تازه یافته و پُر از روح‌القدس (در شرایط خاص از طریق گناه فرد یا گناه دیگران) می‌توانند کنترل کامل یا بخشی از زندگی‌شان را به آن‌ها بسپارند.

قدرت روح‌های شریر در فریب است

نمی‌توانیم تمام جنبه‌های دیوشناسی را در این فصل بررسی کنیم. در مورد فعالیت روح‌های شریر در زندگی یک ایمان‌دار یا اخراج آن‌ها از طریق مداخله‌ی یک خادم وقف شده سخن نخواهم گفت و نه می‌خواهم درباره‌ی نبردی که پولس از آن سخن می‌گوید (ریاست‌ها، قوت‌ها، و نیروهای شرارت در جای‌های آسمانی) چیزی بگویم. (افسیسیان ۶ : ۲) بحث خود را محدود به فعالیت ارواح شریر در زندگی یک شاگرد مسیح خواهم نمود و اعلام می‌کنم که در زندگی یک شاگرد مسیح فریب استراتژی اصلی دشمن را تشکیل می‌دهد. در مکاشفه ۱۲ : ۹ شیطان به قامت فریب‌دهنده دنیا و کسی که تمام دنیا را به سوی انحراف می‌کشاند، ظاهر می‌شود. او آن کسی است که آدم و حوا را فریب داد و آن‌ها را به سوی گناه هدایت کرد. (پیدایش باب ۳) و ارواح شریر نیز تلاش می‌کنند تا شاگرد عیسی را در مسیر پیش‌رفت خود با فریب دادن متوقف نمایند یا او را به حاشیه برانند.

وقتی فردی شخص دیگری را فریب می‌دهد او را به سوی اشتباه یا نتیجه‌گیری اشتباه هدایت می‌کند. فردی که فریب می‌خورد به مسیری رانده می‌شود تا به اشتباه چیزی را به جای چیز دیگری بپذیرد. الهی‌دانی معروف^{۸۰} درباره‌ی این موضوع چنین می‌نویسد: "آن‌چه جلوی دید درست ما را می‌گیرد آن چیزی نیست که نمی‌دانیم بلکه آن چیزی است که فکر می‌کنیم می‌دانیم." افراد بسیاری در غرب فکر می‌کنند که می‌دانند روح‌های شریر وجود ندارند و وقتی هم که افرادی به وجود آنان اذعان می‌کنند بر این باور هستند که آن‌ها امروزه فعالیتی ندارند. برای مثال برخی از مدارس کتاب‌مقدس و دانشکده‌های الهیات چنین می‌گویند که حتی با وجود اینکه شاگردان اولیه روح‌های شریر را اخراج می‌کردند و بیماران را شفا می‌دادند، عمل‌کردشان خاص و منحصر به فرد بود و امروز نباید آن عمل‌کرد را کپی کرد. (اعمال ۵ : ۱۲ - ۱۴) برخی از مردم می‌گویند: "مأموریت بزرگ ما را هدایت می‌کند تا تعلیم دهیم و تعمید دهیم اما به این نکته اشاره نشده است که ما باید ارواح شریر را اخراج کنیم و بیماران را شفا دهیم!" این اشخاص در واقع از جایی فریب می‌خورند که فکر می‌کنند می‌دانند. آفریقائی‌ها هیچ مشکلی در پذیرش و اذعان به وجود ارواح شریر ندارند. سنن آن‌ها پُر از روح پیشینیان، جن و پری و نیروهای ماورائی است و همه‌ی آن‌ها نیروهایی هستند که می‌توانند تعادل یک شخص را بر هم بزنند.

وقتی اعضای این جوامع درگیر رنجی می‌شوند اغلب فکر می‌کنند که فردی آن‌ها را طلسم یا جادو کرده است و یا روح شریری علیه‌ی آن‌ها در حال عمل نمودن است. چنین دیدگاهی به صورت گسترده وجود عمل‌کرد جن‌گیرها، شفا دهندگان و رؤسای قبایل را تصدیق می‌کنند، افرادی که درمان این مشکلات را می‌دانستند و می‌توانستند این درمان را به کار بگیرند. بنابراین آن‌ها می‌دانند که روح‌های شریر وجود دارند و فعال هستند. با این

وجود روح‌های شریر شاگردان مسیح را در آن سوی دنیا متقاعد کرده‌اند که خودشان نمی‌توانند علیه‌ی آن‌ها بجنگند و آن‌ها را نیز فریب داده‌اند تا چنین فکر کنند این تنها شبانان، رسولان یا دیگر مردان مسح شده هستند که می‌توانند علیه‌ی نیروهای شرارت بجنگند و بعد فوراً این تفکر شکل می‌گیرد که خداوند فقط دعای آنانی که بر گناه پیروز هستند را گوش می‌دهد. اما وقتی کسی گناهی می‌کند، وقتی عشق به خدا به سردی می‌گراید، وقتی فردی به طور خاص احساس نمی‌کند که روحانی است یا وقتی کسی خواندن کلام‌خدا را ترک می‌کند در آن زمان است که فرد فکر می‌کند واکنش خداوند نسبت به این قصورات دریغ نمودن برکات است. روح‌های شریر ما را فریب می‌دهند و گناهان ما را برجسته نموده مبالغه می‌نمایند و درک ما را در مورد فیض خدا تحت تأثیر قرار داده و آن فیض را در برابر چشمان مان ناچیز و ضعیف جلوه می‌دهند.

روح‌های شریر سعی می‌کنند ما را مرعوب کنند. گاهی واقعیت گناه و حضور روح شریر برای ما بسیار واقعی‌تر به نظر می‌رسد تا حضور و فعالیت خداوند. این هم بخشی از فریب شیطان است، اما قدرت شیطان محدود است و او هم اینک از طریق مرگ و قیام عیسای مسیح شکست خورده است. یکی از حيله‌هایی که او استفاده می‌کند این است که به ما این باور را بدهد که ما در برابر او درمانده هستیم اما عیسی در طول خدماتش به ما این تعلیم را داد که اگر ارواح پلید را اخراج می‌کند پس ملکوت خداوند هم اینک در میان ما است. (لوقا ۱۱ : ۲۰) عیسی در تمام طول زندگی‌اش نشان داد که با اقتدار خدا عمل می‌کند. او آمده بود تا شیطان را هم در زمان زندگی‌اش در جلیل و هم با مرگ و قیامش شکست دهد. عیسی همچنین این اقتدار را با شاگردانش تقسیم نمود. او به دوازده شاگرد خود این اقتدار را بخشید تا ارواح شریر را اخراج کرده و بیماران را شفا دهند. (لوقا ۱۰ : ۹) این مطلب برای هفتاد و دو نفر دیگر هم صادق بود. بعدها او به شاگردان خود می‌گوید:

«عیسی باز به آنان گفت: سلام بر شما! همان گونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم.» (یوحنا ۲۰: ۲۱) در فصل سوم دیدیم که عیسی شاگردان خود را مقرر کرد تا آن چه او به آنها آموخته بود را به کار گیرند. «پس بروید و همه ی قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید.» (متی ۲۸: ۱۹) او وعده داده است: «آمین، آمین، به شما می گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می کنم، خواهد کرد، و حتی کارهایی بزرگ تر از آن خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می روم.» (یوحنا ۱۴: ۱۲)

گاهی دیوها شاگردان عیسی را این گونه فریب می دهند که اگر آنها می توانند در زندگی او فعالیت داشته باشند، قطعاً به خاطر این است که آنها مشکل روحانی دارند.

دکتر چارلز؛ تصدیق می کند که معمولاً حضور یا عدم حضور یک روح شریر هیچ کاری با شرایط روحانی شخص ندارد بلکه فقط روح شریر سعی خواهد نمود تا آن را تنزل دهد. او چنین می نویسد: "افرادی که نشانه های فعالیت های روحانی روح های شریر را در زندگی خود دارند، اغلب از لحاظ روحانی بسیار بالغ هستند. اغلب آنها به طور موروثی توسط نوعی سوءاستفاده یا از طریق نوعی فعالیت دچار دیوزدگی شده اند و نه به خاطر سقوط، انحطاط اخلاقی، طغیان و سرکشی. اما ارواح شریر آنها را مجبور می کنند تا از بدترین اتفاقات و فجایعی که برای شان تصویرسازی کرده اند، بترسند. یکی از روش هایی که ارواح شریر سعی می کنند تا ما را فریب دهند این است که ما را متهم و محکوم کنند. واژه ی "شیطان" در ریشه ی خود به معنای "متهم کننده" است. بسیاری از اتهاماتی که توسط ارواح شریر بر علیه ی ما بیان می شود افکار و عبارات منفی ای هستند که شنیده ام یا دیگران بر علیه ی ما بیان نموده اند. خواه این اتهامات واقعی باشند و خواه خیالی. یکی از تاکتیک هایی که ارواح شریر سعی می کنند ما را به سوی آن هدایت

کنند این است که دیگران و خدا را به خاطر شرایط دشواری که در آن گیر افتاده ایم محکوم نماییم. روح‌های شریر منبع و تشدیدکننده شایعات، روابط خراب (مخدوش شده) و خشم علیه‌ی خداوند هستند و ما را تحریک می‌کنند تا خدا را مقصر هر اتفاقی بدانیم که بر سر راهمان قرار می‌گیرد. در میان همه‌ی این فریب خوردگان افرادی هستند که هنوز احساس می‌کنند گناه کار هستند هر چند توبه نموده‌اند. این روح‌های شریر مردم را قانع می‌کنند که آن‌ها مشکل غیر قابل درمانی دارند و این‌گونه مردم را فریب می‌دهند که خود را به خاطر سوءاستفاده‌ای که دیگران از آن‌ها کرده‌اند مقصر بدانند و به شدت تأکید می‌کنند مشکلاتی که آن‌ها درگیر آن هستند از سوی خداوند مقرر شده و حتماً حق‌شان بوده زیرا همیشه ضعیف و شکست خورده هستند. آن‌ها همچنین دوست دارند مردم را قانع کنند که خداوند و دیگران را مقصر بدبختی و سختی‌های‌شان بدانند. در موعظه‌ی سر کوه (متی ۷: ۲۲ - ۲۳) و بحث‌های مربوط به زمان‌های آخر (متی ۲۴: ۴، ۲۳ - ۲۵) عیسی با مسئله‌ی فریب برخورد بسیار جدی‌ای می‌کند. شاگرد مسیح باید به این هشدارها توجه کند. اولین مرحله از فریب زمانی رخ می‌دهد که شخص فکر می‌کند محال است فریب بخورد. اگر پولس می‌ترسید که تسالونیکیان یا قرنتیان فریب بخورند، احتمالاً به این خاطر نبود که روح‌های شریر پا را فراتر از فریب گذاشته بودند، (دوم تسالونیکیان ۲: ۲؛ دوم قرنتیان ۱۱: ۲ - ۴) شاگرد عیسی همواره در خاطر دارد که شیطان می‌تواند خود را به عنوان فرشته‌ی نور ظاهر سازد. (دوم قرنتیان ۱۱: ۱۴) و جای تعجبی ندارد که روح‌های شریر به صورت آشکار عمل نمی‌کنند. درست مانند شیطان هدف آن‌ها این است که بدزدند، بکشند و تخریب کنند. (یوحنا ۱۰: ۱۰) دکتر چارلز؛ به این نکته اشاره می‌کند که اگر چه شرارت نمی‌تواند از نیستی و چیزی که وجود ندارد ایجاد مشکل نماید، اما می‌تواند از آن چه اکنون وجود و هستی دارد استفاده کرده و ایجاد مشکل نماید و این کار را هم انجام می‌دهد. برای همین او چنین می‌نویسد: "آن‌ها انسان‌ها را می‌فریبند و

ترغیب، تحریک و وسوسه می‌کنند تا تصمیمات بد یا اشتباهی بگیرند. آن‌ها در تلاش هستند تا آنچه بد است را بدتر کنند و مجبور نمایند تا کارهای مثبت را به حالت افراطی‌ای انجام دهیم که دیگر هیچ انگیزه و هدف مثبتی در آن‌ها باقی نماند."

شاگرد عیسی و اخراج ارواح

اگر این موضوع صحت داشته باشد که ارواح شریر همانند موش‌ها عمل می‌کنند، یعنی جایی که زباله باشد؛ بنابراین شاگرد عیسی باید بر علیه‌ی این فریب بایستد یعنی هیچ قسمتی در زندگی‌اش یافت نشود که احتیاج به تمیز کردن داشته باشد. (اول یوحنا ۱ : ۸) بسیاری از شاگردان عیسی از دیوزدگی رنج می‌برند زیرا تلخی را در خود نگاه می‌دارند. آن‌ها دیگران را نمی‌بخشند و در پی انتقام هستند و در ترس‌ها زندگی می‌کنند. برخی دیگر چون دائماً تسلیم وسوسه‌های مختلفی می‌گردند در را به سوی دیوها باز می‌کنند. (وسوسه‌هایی چون مواد مخدر، پورنوگرافی، بی بند و باری جنسی و دروغ) افراد دیگری نیز هستند که به خاطر گناهان پیشینیان خود وارث دیوها می‌گردند. آن‌ها از طریق لعنت‌ها و عهدها شروع به فعالیت در اجتماع ادیان سری و تجربیات ماورائی پیشینیان خود می‌کنند. ظاهراً ارواح شریر هیچ راهی برای ورود به زندگی افرادی که از لحاظ روحانی پاک هستند، ندارند. (یوحنا ۱۴ : ۳۰؛ امثال ۲۶ : ۲) با این حال افراد بسیاری وجود دارند (حتی ایمان‌داران) که با خود به اندازه‌ی کافی زباله و ناپاکی دارند و بدین گونه اجازه می‌دهند تا دشمن به زندگی آن‌ها دسترسی داشته باشند.

بر اساس تشبیهی که بین دیوها و ارواح شریر وجود دارد، دکتر چارلز؛ چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: "هجوم روح‌های شریر همیشه نشان‌دهنده‌ی مشکل در دو سطح مختلف است. مشکل انسانی و مشکل روحانی و او چنین استدلال می‌کند که هیچ‌گاه مشکلی وجود ندارد که فقط عاطفی باشد یا

فقط روحانی!" در درکی که او از این مسئله کسب نموده مشکل دیوزدگی هم ریشه‌ی عاطفی دارد و هم روحانی و او چنین می‌گوید: "اگر روح شریری وجود دارد به طور اتوماتیک یک مشکل عاطفی و یا روحانی نیز وجود دارد که باید حل شود یا پیش از اخراج آن روح یا بعد از اخراج آن!"

گاهی اخراج روح شریر به صورت نبردی خشن و شدید بین دو قدرت اتفاق می‌افتد. نیل اندرسون^{۸۱} می‌گوید که ما باید اخراج روح را به عنوان نبردی بین حقیقت و فریب بدانیم. و عیسی می‌گوید: «پس عیسی به یهودیانی که به او ایمان آورده بودند، گفت: «اگر در کلام من بمانید، براستی شاگرد من خواهید بود و حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنا ۸ : ۳۱ - ۳۲) و این به خاطر فریبی است چون کل دنیا تحت تسلط نیروهای شرارات قرار گرفته است. (اول یوحنا ۵ : ۱۹) برای اینکه تصویر ارائه شده از طرف دکتر چارلز؛ را بهتر درک کنیم باید با به کارگیری حقیقت شروع به پاک نمودن زباله‌ها نماییم. او تصدیق می‌کند وقتی ما این‌گونه حرکت کنیم، دیوها اغلب بدون هیچ خشونت‌ی اساس اتکای خود را از دست می‌دهند. آندرسون؛ بسترهایی که ارواح شریر در آن می‌توانند به زندگی یک ایمان‌دار حمله کنند را به هفت طبقه مختلف تقسیم می‌کند: (۱) تجربیات ادیان دروغین و ادیان رمزی (۲) فریب (۳) تلخی (۴) طغیان و سرکشی (۵) غرور (۶) گناه آگاهانه (۷) گناه اجداد (لعنت‌ها)

قدم‌هایی برای رهایی از ارواح شریر در مسیح

فردی که ما در مسیر شاگرد همراهی‌اش می‌کنیم، می‌تواند این قدم‌ها را بر دارد. اشخاصی که احساس می‌کنند در مسیر قدم زدن‌شان با مسیح به مانعی برخورد کرده‌اند باید دعایی که در ادامه آمده را تکرار کنند. این دعاها اعلان‌های نیکوی ایمان هستند. اگر روح شریری با تجلیاتی حضور خود را

در جلسه‌ای اعلام می‌کند به سادگی می‌توانید اعلام کنید که آن روح باید ساکت بماند و با این اعلام او دیگر نمی‌تواند به هیچ کدام از شما در طول جلسه آسیبی برساند. جلسه باید با دعا آغاز شود. دعایی که اعتراف می‌کند ما ضعیف هستیم و از روح‌القدس دعوت می‌کند تا هدایت جلسه را به عهده بگیرد.

تقلید در برابر اصیل بودن

اولین قدم در مسیر آزادی در مسیح؛ شامل توبه و رد کردن هر نوع مشارکتی است که در ادیان دروغین چه در حال حاضر و چه در زمان گذشته رخ داده است. ادیان دروغین، بدعت‌ها و مذاهبی هستند که الهام گرفته از خود شیطان هستند.

شما باید ارتباط خود را با هر گونه فعالیت یا گروهی که عیسای مسیح را انکار می‌کنند، قطع نمائید. گروه‌هایی که از منابع دیگری به جز کلام‌خدا راهنمایی و هدایت دریافت می‌کنند و ادیانی که شرکت‌کنندگان را تشویق می‌کنند تا به طور مخفیانه در جلسات و فعالیت‌های آن‌ها مشارکت داشته باشند. هیچ دلیل موجهی وجود ندارد که یک شاگرد مسیح فعالانه در گروهی شرکت کند که در فعالیت‌های آنان شفافیت کاملی وجود ندارد. (اول یوحنا ۱: ۵-۷) نه تنها باید حقیقت را انتخاب کنیم بلکه باید شیطان و دروغ‌های او را رد کنیم. وقتی مسئله‌ی حقیقت پیش می‌آید هیچ قلمرو "خنثی‌ای" وجود ندارد.

شما می‌توانید لیستی از فعالیت‌های روحانی‌ای آماده کنید که در آن همه‌ی تجربیات شخصی فردی که همراهی‌اش می‌کنید نوشته شود تا همه‌ی فعالیت‌های مربوط به ادیان دروغین آن فرد که شما او را همراهی می‌کنید در آن مشخص شود تا مشخص شود وی در چه فعالیت‌هایی شرکت کرده است.

دعا: (باید توسط فردی که او را همراهی می‌کنید تکرار شود).

پدر آسمانی؛ از تو می‌خواهم که فعالیت‌های بدعت‌آمیز یا جلساتی که مربوط به ادیان دروغین بوده و من در آن شرکت کرده‌ام را برای من آشکار کنی! هر نبی دروغینی که به او گوش فرا داده‌ام یا پیروی‌اش کردم را نیز به من نشان بدهی! خواه این پیروی آگاهانه بوده باشد و خواه ناآگاهانه! (مزمیر ۱۳۹ : ۲۳ - ۲۴) هر آن چه خداوند برای شما آشکار می‌کند را یادداشت کنید. هرگاه این لیست کامل شد دعای زیر را تکرار کنید:

دعای اعتراف

خداوند! اعتراف می‌کنم که در جلسات شرکت کرده‌ام. از تو می‌خواهم که برای هر آن چه در آن شرکت کرده‌ام مرا ببخشی و من هر گونه ارتباطی با را باطل می‌کنم. این فعالیت برای من مضر است.

فریب در برابر حقیقت

خداوند؛ مشتاق حقیقت درونی انسان است. (مزمیر ۵۱ : ۶) برای همین دلیل پولس ما را تشویق می‌کند تا هر گونه اشتباه را به کناری گذاشته و با افرادی که در اطراف‌مان هستند بر اساس حقیقت و راستی رفتار کنیم. (افسیان ۴ : ۲۵)

دعا

پدر عزیز آسمانی؛ می‌دانم که تو مشتاق دیدن حقیقت در عمق وجود من هستی، (مزمیر ۵۱ : ۶) زیرا روبرو شدن با این حقیقت راه رسیدن به آزادی است. (یوحنا ۸ : ۳۲) من اذعان می‌کنم که توسط پدر دروغ‌گویان فریب خورده‌ام. (یوحنا ۸ : ۴۴) و اینکه من خود را فریب داده‌ام. (اول یوحنا ۱ : ۸) در نام عیسی مسیح دعا می‌کنم هر گونه روح فریب را به قوت خون ریخته شده عیسی مسیح و قیام او نهیب بزی چون از طریق ایمان فیض

تو را دریافت می‌نمایم و با مسیح در جای‌های آسمانی نشانده شده‌ام. (افسسان ۲ : ۹) فرمان می‌دهم که همه‌ی روح‌های فریب از زمان این دعا به بعد از من دور شوند و به آن جایی بروند که عیسی مسیح آن‌ها را می‌فرستد و روح‌القدس می‌طلبم تا مرا به سوی همه‌ی راستی‌ها هدایت کنی. (یوحنا ۱۶ : ۱۳) و از تو می‌خواهم: «خدا یا مرا بیازما و دلم را بشناس؛ مرا امتحان کن و دغدغه‌هایم را بدان. ببین که آیا در من راه اندوه‌بار هست، و به راه جاودانی هدایت‌م فرما.» (مزامیر ۱۳۹ : ۲۳ - ۲۴) در نام عیسی دعا کردم. آمین.

تلخی در برابر بخشش

احتمالاً هیچ بخشی از زندگی یک ایمان‌دار وجود ندارد که به اندازه‌ی تلخی، مجرای برای ورود نیروهای شرارات بگردد. (دوم قرن‌تیان ۲ : ۱۰ - ۱۱) خداوند از ما می‌خواهد تا با تمام قلب‌مان خواهان و برادران خود را ببخشیم، در غیر این صورت تسلیم دستان شکنجه‌کنندگان خود خواهیم شد. (متی ۱۸ : ۳۴ - ۳۵) باید با این حقیقت روبرو شویم که خدا آن‌طور که ما لایقش هستیم با ما رفتار نمی‌کند. بلکه او با مهربانی فراوان برای کمک و رحمت به سوی ما می‌آید. ما هم به همین صورت باید رحیم باشیم چون پدر آسمانی ما پُر از رحمت است. (لوقا ۶ : ۳۶) اگر می‌خواهیم که بخشیده شویم خود نیز باید ببخشیم. (افسسیان ۴ : ۳۲)

با این وجود باید بدانیم که بخشش فراموش کردن نیست. آنانی که سعی می‌کنند توهینی که به آن‌ها شده را فراموش کنند، در می‌یابند که این کاری غیرممکن است. خداوند اعلام می‌کند که او "گناهان و اعمال ما را دیگر به یاد نخواهد آورد." (عبرانیان ۱۰ : ۱۷) در حالی که او دانای مطلق است و نمی‌تواند آن‌ها را فراموش کند. منظور این متن این است که او انتخاب می‌کند تا گذشته‌ی ما را علیه‌ی ما استفاده نکند. (مزامیر ۱۰۳ : ۱۲)

به خاطر نیاوردن توهین‌ها گاهی می‌تواند در نتیجه‌ی بخشش باشد. اما به یاد نیاوردن به خودی خود ابزاری برای بخشش نیست. وقتی ما آسیب‌های گذشته خود و شرایطی رنج‌آوری که در آن قرار داشتیم را دوباره مطرح می‌کنیم و آن را در ذهن خود زنده می‌گردانیم، در واقع آن شخص را نبخشیده‌ایم. بخشش یک انتخاب است. مرحله‌ای مهم و بخشی ضروری از اراده‌ی ما! وقتی خدا از ما می‌خواهد تا ببخشیم او می‌داند که ما قدرت بخشیدن را داریم در عین حال ما فراموش کردن یک توهین و اشتباه را دشوار می‌دانیم زیرا فکر می‌کنیم که عدالت مخدوش گشته است. ما ترجیح می‌دهیم که به خاطر ناعدالتی‌هایی که تجربه کرده‌ایم در پی انتقام باشیم در حالی که آیات کلام به طور مستقیم به ما می‌گویند که نباید انتقام بگیریم. (رومیان ۱۲ : ۱۹) این جا است که ما اعتراض می‌کنیم چرا من باید تقصیر - نامه‌ی فلان شخص را پاک کنم؟ درست است که شما باید تقصیرنامه را پاک کنید، اما خدا هرگز از شرارت یک نفر چشم‌پوشی نمی‌کند. او بدون جانبداری با آن برخورد خواهد کرد، کاری که ما از انجام دادنش ناتوان هستیم. عیسی زمانی که با او بد رفتاری شد به جای اینکه انتقام بگیرد خود را تسلیم آن کسی نمود، که قادر است با عدالت داوری کند. (اول پطرس ۲ : ۲۳)

وقتی شما آنانی را که با شما بد رفتاری کردند یا علیه شما گناهی مرتکب شدند را نمی‌بخشید ارتباط شما با آن شخص قطع نمی‌گردد. وقتی اشتباه آن‌ها را می‌بخشید شما نه تنها به سود آن شخص خاص عمل می‌کنید، بلکه کاری را می‌کنید که برای شما بهترین است و شما آزادی خود را از او اعلام می‌کنید. بخشش بیشتر موضوعی بین شما و خداوندتان است تا شما و شخص دیگر؛ به همین خاطر امری ضروری محسوب می‌گردد. (متی ۶ : ۱۴)

(۱۵ -

پس يك شخص چگونه بايد با تمام قلب خود ببخشد؟ در حالی كه دعای زیر را با صدای بلند تکرار می کنید از خداوند بخواهید افرادی را كه بايد ببخشید به شما نشان دهد.

دعا

پدر عزیز آسمانی؛ تو را به خاطر غنای محبتت شکر می کنم. به خاطر صبر و شكیبايي ات تو را شکر می کنم. می دانم این نیکوئی توست كه مرا به سوی تو هدایت می کند. (رومیان ۲ : ۴) اعتراف می کنم كه چنین صبر و محبتی را نسبت به فرد اهانت کننده از خود بروز نداده ام و به جای آن تلخی و انتقام را در قلب خود اندوخته ام. دعا می کنم كه در زمان تفتیش خود تنها آن کسانی را كه از ته قلب خود آنان را نبخشیده ام به خاطرم بیاوری تا من بتوانم این كار را انجام دهم. (متی ۱۸ : ۳۵) همچنین دعا می کنم افرادی را كه بايد از آنها بخشش بطلبم را نیز به من نشان دهی و به من بگوئی كه چگونه بايد از آنها عذرخواهی کنم. (متی ۵ : ۲۳ - ۲۴) هدایت تو را می طلبم تا بتوانم اراده ی تو را انجام دهم و به هیچ وجه فراتر از اراده ی تو عمل نکنم. این را در نام گرانبهای عیسی دعا کردم. آمین! لیست افرادی كه به شما آزار رسانده اند را در پای صلیب قرار دهید.

پدر آسمانی من را برای اشتباهی كه او در حق من مرتكب شده می بخشم.

طغیان و سرکشی در برابر تسلیم

ما در بین نسلی سرکش زندگی می کنیم. ما نیز گهگاهی وسوسه می شویم تا در برابر اقتدار بالاتر از خود سرکشی کنیم. كلام خداوند به ما نشان می دهد كه چگونه بايد نسبت به مراجع قانونی بالاتر از خود عمل کنیم. مقامات دولتی؛ (رومیان ۱۳ : ۱ - ۵؛ اول تیموتائوس ۲ : ۱ - ۴؛ اول پطرس ۲ : ۱۳ - ۱۶) اقتدار در خانواده (افسانان ۶ : ۱ - ۳؛ اول پطرس ۳

: ۱ - ۲) و کارفرمایان؛ (اول پطرس ۲ : ۱۸ - ۲۱) پذیرش و عمل نمودن تحت اقتدار مقامات دیگر انسانی نشان دهنده‌ی ایمان ماست.

از خداوند بخواهید تا شما را به خاطر اوقاتی که از او اطاعت نکرده‌اید، ببخشد بعد از توبه نمودن از طغیان‌های آگاهانه‌تان دعای زیر را با صدای بلند اعلام کنید:

پدر عزیز آسمانی؛ تو گفته‌ای که تمرد چون گناه غیب‌گوئی است و گردنکشی همچون شرارت بت‌پرستی. (اول سموئیل ۱۵ : ۲۳) و من می‌دانم که در عمل و رفتار علی‌هی تو گناه ورزیده‌ام و قلبی سرکش و طغیان‌گر دارم. از تو به خاطر سرکشی‌ام طلب بخشش می‌کنم و آنچه روح‌های شریر به خاطر سرکشی‌های من در زندگی‌ام بنا نهاده‌اند را باطل شده اعلام می‌کنم. دعا می‌کنم که نور خود را بر تمام جنبه‌های سرکشی من ساطع نمایی تا من نیز داشتن قلبی تسلیم را برگزینم. دعا می‌کنم تا مرا در این تفتیش هدایت نمایی تا حتی این تفتیش و آزمون برخاسته از نفس من نباشد بلکه از تو باشد. در نام عیسی دعا کردم! آمین!

غرور در برابر فروتنی

غرور کُشنده است. غرور می‌گوید: "من این کار را می‌توانم به تنهایی انجام دهم و به خداوند احتیاج ندارم!" بنا بر آن چه در یعقوب ۴ : ۶ - ۱۰ و اول پطرس ۵ : ۱ - ۱۰ آمده بسیاری از درگیری‌ها به خاطر غرور اتفاق می‌افتد. با انجام این دعا تعهد خود را به خداوند برای داشتن زندگی‌ای فروتنانه ابراز نمائید.

دعا

پدر عزیز آسمانی؛ تو گفته‌ای غرور پیشروی نابودی است و دل متکبر پیشروی لغزش. (امثال ۱۶ : ۱۸) اعتراف می‌کنم که من خود را انکار نکرده‌ام

و صلیب خود را بر نداشته‌ام و به دنبال تو نیامده‌ام (متی ۱۶ : ۲۴) و با انجام این کار فرصتی به دشمن داده‌ام. فکر می‌کردم که می‌توانم موفق باشم و با قدرت خود و با توجه به منابع خود زندگی پیروزمندی داشته باشم. اکنون اعتراف می‌کنم که علی‌ه‌ی تو گناه ورزیده‌ام و این کار را از طریق قرار دادن اراده‌ی خود مقدم بر اراده‌ی تو انجام داده‌ام و زندگی خود را حول محور خود بنا نموده‌ام. اکنون از زندگی بر اساس نفس خود دست کشیده و هر مجوزی را که دشمن به خاطر این گناه کسب نموده را در نام خداوند عیسی مسیح باطل می‌کنم. از تو می‌خواهم که مرا با روح‌القدس خود پُر کرده و مرا بیاموزی که با ایمان به روح‌القدس قدم بردارم تا بتوانم تو را ای خداوند در بدن خود جلال دهم. (اول قرن‌تینان ۶ : ۱۹ - ۲۰) من نفس را با همه‌ی هوس‌ها و تمایلاتش بر صلیب می‌کشم. (غلاطیان ۵ : ۲۴) به نفس خود دیگر هیچ اتکائی ندارم. (فیلیپیان ۳ : ۳) دعا می‌کنم که مرا هدایت کنی تا هیچ کاری را از روی جاه‌طلبی و یا تکبر انجام ندهم بلکه با فروتنی دیگران را از خود مهم‌تر و بهتر بدانم. (فیلیپیان ۲ : ۳) این دعا را نام عیسی مسیح خداوند می‌طلبم. آمین!

اسارت در برابر آزادی

شاگرد عیسی می‌آموزد که چگونه از دور باطل گناه کردن و اعتراف به آن گناه و دوباره گناه کردن فرار کند. او می‌داند که باید این کار را با داشتن پاسخ‌گویی برای زندگی‌اش در برابر فردی که او را در پی قدم‌های عیسی همراهی می‌کند، انجام دهد. (یعقوب ۵ : ۱۶) این همان کاری است که داود انجام می‌دهد وقتی که مزمور ۵۱ را می‌نویسد. هدف این فرایند غیبت نمودن یا تحقیر کردن خود یا رهایی از احساس گناه نیست، این عملی است که توسط آن به یک فرد قابل اطمینان این اجازه را می‌دهیم تا ضعف‌ها و شکست‌های ما را بشناسد تا بتوانیم از حمایت او در دعا بهره‌مند گردیم. با این عمل شاگرد عیسی بر آن وعده‌ی خداوند تکیه می‌کند که اگر به گناهان

خود اعتراف کنیم او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد. (اول یوحنا ۱ : ۹)

این دعا را تکرار کنید:

پدر عزیز آسمانی؛ تو به ما فرموده‌ای که عیسیای مسیح خداوند را در بر کنی و در پی ارضای امیال نفس خود نباشی. (رومیان ۱۳ : ۱۴) و من متوجه شده‌ام که تسلیم امیال نفسانی شده‌ام که با روح من در ستیزند. (اول پطرس ۲ : ۱۱) از تو تشکر می‌کنم که در مسیح گناهان من آمرزیده شده است ولی من از قانون "مترس.." تو تخطی نموده‌ام و به دشمن این فرصت را داده‌ام تا علیه‌ی اعضای وجود من، اعلام جنگ نماید. (افسیان ۴ : ۲۷؛ یعقوب ۴ : ۱؛ اول پطرس ۵ : ۸) به حضور تو می‌آیم و به وجود این گناهان در وجود خود اذعان می‌کنم و از تو می‌خواهم مرا پاک نمایی، (اول یوحنا ۱ : ۹) تا من بتوانم از اسارت گناه آزاد شوم. (غلاطیان ۵ : ۱) اکنون از تو می‌خواهم اعمالی را که باعث حزن روح‌القدس گشته را آشکار نمایی.

تمام گناهان نفس‌تان را لیست کرده و سپس دعا کنید.

دعا

من هم‌اکنون گناهان خود را اعتراف می‌کنم و از تو می‌خواهم مرا ببخشی و پاک بگردانی. من همه‌ی قسمت‌هایی را که روح شریر با فریب دادن من در وجود من تصاحب نموده است را به تو می‌سپارم و می‌خواهم که مرا با روح‌القدس لبریز کنی تا بتوانم در برابر حیل‌های شریر بایستم. (افسیان ۶ : ۱۰ - ۱۸) همه‌ی این‌ها را در نام خداوند و نجات‌دهنده‌مان عیسیای مسیح دعا کردم. آمین!

رضایت یا انصراف از لعنت

آخرین قدم به سوی آزادی در مسیح شامل از بین بردن همه‌ی ارتباطات روحانی ما با گناهان اجدادی‌مان و تمامی لعنت‌هایی است که می‌توانند باعث شوند تا ارواح شریر در زندگی ما عمل نمایند. (خروج ۲۰ : ۴-۵) اگر در هرگونه مراسم شیطان‌پرستی شرکت کرده باشید این احتمال وجود دارد که فردی بر شما از لحاظ روحانی اقتدار یافته باشد. او را "والا"^{۸۲} یا "محافظ روحانی"^{۸۳} می‌نامیم. شما باید به طور خاص هرگونه ارتباط روحانی و هرگونه ارتباط خونی با کس دیگری به جز عیسی مسیح را قطع کرده و باطل شده اعلام نمائید.

دعا

به عنوان فرزند خداوند که با خون عیسی مسیح خریداری شده‌ام اکنون و در این مکان تأثیر همه‌ی گناهان گذشتگان خود را باطل اعلام کرده و تأثیر آن‌ها را در زندگی خود نمی‌پذیرم. به عنوان شخصی که از قدرت تاریکی بیرون آمده و به ملکوت پسر عزیز خداوند منتقل گشته‌ام همه‌ی فعالیت‌های ارواح شریری که از سوی پیشینیانم به من منتقل شده را باطل اعلام می‌کنم. به عنوان کسی که با عیسی مسیح مصلوب شده و بار دیگر برخاسته است تا در تازگی قدم بردارد، تأثیرات مشارکت هر لعنت و جادو را از زندگی خود باطل شده اعلام می‌کنم. من به شیطان و همه‌ی نیروهای او اعلام می‌کنم زمانی که عیسی مصلوب شد خود به جای من لعنت گشت پس با مسیح مصلوب شده و بار دیگر برخاسته‌ام و اکنون با او در جای‌های آسمانی نشسته‌ام. هرگونه اعلام مالکیت شیطان را بر خود باطل شده اعلام می‌کنم و اعلام می‌کنم که تمام وجودم متعلق به خداوند عیسی مسیح است و با او عهد بسته‌ام. اکنون فرمان می‌دهم هر روح شریری که در نزدیکی

82 - parent

83 - guardian

من است به هاویه برود. اکنون پدر آسمانی از تو می‌خواهم که مرا با روح-القدس خود پُر نمایی. من جسم خود را نیز تسلیم تو می‌کنم تا ابزاری برای عدالت باشد. مانند قربانی زنده‌ای باشد تا بتوانم در جسم خود نیز تو را جلال دهم. همه‌ی این دعا را در نام و اقتدار خداوند عیسی مسیح انجام دادم. آمین!

رهایی

پیروزی در این نبرد کاملاً از پیش برای ما کسب شده است. با این وجود تا آن‌جا که به فعالیت‌های ارواح شریر مربوط می‌شود کلام‌خدا به ما تعلیم می‌دهد که رهایی در مسیح، میراث هر شاگرد عیسی است. (یوحنا ۸ : ۳۶؛ دوم قرن‌تینان ۲ : ۱۴؛ غلاطیان ۵ : ۱، ۱۳؛ اول یوحنا ۵ : ۴-۵) آزادی از نیروهای شرارت با حقیقت مهیا می‌شود و قوتِ شاگرد مسیح از حقیقت سرچشمه می‌گیرد در حالی که قوتِ شریر در فریب و دروغ نهفته است. یکی از دلایلی که شاگردان عیسی باید به دنبال حقیقت باشند این است که این کلید پیروزی ما در نبرد علیه‌ی نیروهای شرارت است.

سئوالاتی برای تأمل:

- (۱) "در رویارویی با نیروهای شرارت مسئله بیشتر آشکار شدن و اعلام حقیقت است و نه قدرت" نظر شما در مورد این جمله چیست؟
- (۲) در میان ۷ قدمی که آندرسون برای کسب آزادی تشریح می‌کند، کدام یک در زندگی شما ضروری محسوب می‌شود؟ کدام یک برای افرادی که آن‌ها را به عنوان شاگرد همراهی می‌کنید، حیاتی به نظر می‌رسد؟
- (۳) به نظر شما آیا قدم‌های ۷ گانه‌ی کسب آزادی باید توسط همه‌ی شاگردان عیسی دنبال شوند یا تنها توسط آنانی که در دچار مشکل روحانی هستند؟ چرا؟

فصل دهم

شاگردِ عیسی و کلیسا

این فصل را با نگاهی گذرا به زندگی و کار دو مردی که هم‌عصر بودند شروع می‌کنم. وجه تشابه بسیاری بین این دو فرد وجود دارند. در میان اجتماعی که بنیاد نهادند و جنبش اصلاحی‌ای که پایه‌گذاری کردند، با این وجود تفاوت‌های بارز و مهمی نیز بین این دو شخص وجود دارد. علت این که می‌خواهم این فصل را با تأمل بر مبحث شاگردی عیسی و اِکلسیا^{۸۴} با تمرکز بر این دو شخصیت آغاز کنم این است که به طرز عجیبی بستر زندگی آن‌ها شبیه زندگی ما است. اول؛ این که این افراد در دوره‌ی زمانی مهمی که دوره‌ی تغییر فرهنگی بود زندگی می‌کردند. (در قرون وسطی و رنسانس) در آفریقا نیز ما در میانه‌ی دوره‌ی تبدیل فرهنگی که با تفکیک ایالات، شهرسازی سریع و غربی‌سازی فرهنگ شروع شد، روبرو هستیم.

تشابه‌ی دیگری که بین دوره‌ی ما و این مردان وجود دارد، تجربیات روحانی ما است. در زمان عیسی مذهب او را به نجاری تبدیل کرده بود. در دوره‌ی این دو شخص نیز بسیاری از مردان تبدیل به کارکنان مذهبی می‌شدند فقط به خاطر این که بتوانند مخارج زندگی‌شان را تأمین نمایند. تعالیمی که به افراد وفادار آموزش داده می‌شد یا آنقدر آکادمیک بود که

انسان‌های معمولی از درک آن عاجز بودند، یا آنقدر تئوری گونه بود که با مفاهیم زندگی روزمره بیگانه بود. مردان و زنان در اجتماعات معمولی احساس می‌کردند که توسط افراد مجرب مذهبی، مورد استفاده و سوءاستفاده قرار گرفته‌اند و مذهب به طور خطرناکی با قدرت، سیاست و مسائل نظامی ترکیب شده بود. به همین دلیل و دلایل بسیار دیگر هر چند بسیاری از افراد فرائض مذهبی خود را انجام می‌دادند اما در همان زمان از باورهای بدعت‌آمیز و خرافه و اعتقادات نیز پیروی می‌کردند. علاوه بر آن این موضوع با ظهور سیستم اقتصادی رایجی مبتنی بر سوداگری مصادف شد که توسط سرمایه‌داران سلطه‌جو تقویت می‌شد. عشق به دستاوردهای مادی، حرص و طمع و رقابت برای به دست آوردن لذت، نیروی محرکه‌ی اجتماع آن زمان محسوب می‌گشتند. علاوه بر همه‌ی این موارد جنگ مسیحیان و مسلمانان نیز به تازگی آغاز شده بود. مقایسه‌ی شرایط این دو مرد با شرایط و بستری که شما در آن زندگی می‌کنید را بر عهده‌ی شما می‌گذارم.

پیتر والدو^{۸۵} (۱۱۴۰-۱۲۱۷)

پیتر؛ که یک بازرگان فرانسوی و از شهر لیون بود عمیقاً تحت تأثیر مرگ ناگهانی یکی از دوستانش که توسط مردی عیاش و وحشی کشته شد، قرار گرفت. او به نزد الهی‌دانی می‌رود و راه ورود به بهشت را از او می‌پرسد. او با استناد به راهنمایی‌هایی که عیسی به مرد جوان و ثروتمند کرد پیتر را هدایت می‌کند: «عیسی پاسخ داد: اگر می‌خواهی کامل شوی، برو و آنچه داری بفروش و به فقیران بده که در آسمان گنج خواهی داشت. آنگاه بیا و از من پیروی کن» (متی ۱۹: ۲۱) او تصمیم می‌گیرد که دنیا را ترک کرده و این تعلیم عیسی را در عمل به کار گیرد. او همه‌ی کارتهای اعتباری خود را پس می‌دهد و قرض‌های خود را پرداخت می‌نماید و همه‌ی دارایی خود را در بین فقرا تقسیم می‌کند و زندگی زاهدانه‌ای را آغاز می‌کند تا حدی که

برای نان روزانه‌ی خود گدائی می‌کند. پیتر؛ همه‌ی توجه خود را بر خواندن و مطالعه‌ی کلام متمرکز می‌کند. حتی گفته می‌شود که او بسیاری از کُتب کتاب مقدس را از لاتین به زبان رایج ترجمه می‌کند. او با الهام از این متن حرکت کرد تا به شباهت مسیح درآید. آنتونی موناستر^{۸۶}؛ جزئیات دیگری در مورد پیتر؛ به ما ارائه می‌دهد:

"او آیاتی از انجیل و تعالیم دیگری را که حفظ کرده بود در خیابان‌ها و اماکن عمومی موعظه می‌کرد. او زنان و مردان را تشویق می‌کرد تا از مثال او تبعیت کنند و آن‌ها را می‌پذیرفت و انجیل را به آن‌ها تعلیم می‌داد. او افراد را از تخصص‌های مختلف حتی نازل‌ترین مشاغل به روستاهای اطراف هدایت می‌کرد. این مردان و زنان عامی و بی‌سواد در همه‌ی آن سرزمین پخش شدند و در خانه‌ها رخنه می‌کردند و در اماکن عمومی در شهرها و روستاها موعظه می‌کردند."

پیتر؛ به سرعت افراد دیگری را که می‌خواستند مطابق با تعالیم عیسی زندگی کنند می‌پذیرفت و شاگردان او به "مسکینان در روح" یا "مسکینان لیون" معروف شدند. آن‌ها از اقشار مختلف اجتماع بودند اما اکثر آن‌ها مردمی عادی بودند. از همان ابتدا برای شبیه شدن به مسیح و رسولان به آن‌ها تقوای شخصی و اعمال نیکو را تعلیم می‌داد. عزلت‌گزینی از دنیا و داشتن غیرت برای پیشبرد ملکوت عیسی مسیح مطابق از مشخصه‌های بارز این جنبش بود. آن‌ها دو به دو حرکت می‌کردند. با لباس‌های ساده و پای برهنه راه می‌رفتند و تنها با خوردن آن چه که مخاطبین سخنان‌شان به آن‌ها می‌دادند، امرار معاش می‌کردند. حتی دشمنان‌شان اعتراف می‌کردند که آن‌ها اهل تظاهر نیستند، مهارت دارند و با دستان‌شان کار می‌کنند. پرهیزگار هستند و در قید و بند خوراک و نوشیدنی نیستند. در سخن گفتن هوشیار و صادق هستند، سخاوتمندند و به نظر آن‌ها جمع‌آوری ثروت کار

اشتباهی است. من از پیتر والدو؛ به عنوان اولین مثال از بنیان گذاران "جنبش اِکلسیا" نام بردم. برای تشریح و توضیح دقیق این که منظورم از این اصطلاح چیست بار دیگر به این موضوع باز خواهیم گشت، اما اول بیائید به مثال دوم نگاهی بیاندازیم. مردی که مورخ معروف لاتورات^{۸۷} او را به عنوان جذاب-ترین مرد کل تاریخ مسیحیت می نامد.

فرانسیس آسیسی^{۸۸} (۱۱۸۲-۱۲۲۶)

او در سال ۱۱۸۲ در شهر آسیس ایتالیا به دنیا آمد. لقب او برگرفته از نام شهری است که در آن متولد شده است. فرانسیس؛ اشرافزاده بود. او همه‌ی دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته بود. جشن‌ها، ماجراجویی‌های بسیاری را از سر گذرانده بود و حتی در جنگی شرکت کرد که نهایتاً منجر به اسارت و بیماری او گشت. او در دوران نقاهت بیماری خود از زندگی ناامید و ناراضی گشت.

فرانسیس؛ که به دنبال یافتن راهی برای زندگی بهتری بود، شرکت در جلسات کلیسایی را آغاز نمود جلساتی که مردم بدبخت و ناامید در آن شرکت می کردند. یک روز که در پای صلیب کلیسا در حال دعا کردن بود احساس کرد که عیسی با قلب او سخن می گوید: "فرانسیس؛ برو و خانه‌ی مرا بنا کن! خانه‌ای که می بینی تبدیل به ویرانه‌ای گشته است." او این پیغام را به صورت تحت‌اللفظی تفسیر نمود. بنابراین او اموال و کسب و کار پدرش را فروخت تا بتواند کلیسای تخریب شده‌ای که در آن صدای مسیح را شنیده بود بازسازی کند. پدر او از عمل کرد غیرعادی پسرش خشمگین شد و گفت که او باید تمام پول‌هایی را که خرج بازسازی کلیسا نموده باز گرداند تا حدی که او را به محکمه کشاند.

87 - Latourette

88 - Francis of Assisi

فرانسیس؛ که لقب "توبه‌کار" را برای خود انتخاب کرده بود از محکمه و حضور قاضی خارج شد و در حضور اسقف تقاضای اجرای عدالت نمود. فرانسیس آسیس؛ در خطابه‌ی خود در میدان شهر در سال ۱۲۰۶ باقیمانده‌ی پول پدرش را به او باز گرداند، حتی لباس‌هایش را نیز برگرداند و در حالی که عریان بود رو به جماعت پدرش را مورد خطاب قرار داد و گفت: "تاکنون تو را پدر خوانده‌ام، «پدر بر زمین» از حالا به بعد می‌توانم بگویم: «ای پدر ما که در آسمانی...» چون من گنج‌های خود را به تو تقدیم کردم! و ایمان خود را بر تو بنا نهاده‌ام." در آن زمان بود که اسقف او را تحت پوشش و حفاظت خود درآورد و بعد از آن واقعه آسیسی؛ به گوبیو^{۸۹} نقل مکان کرد. آسیسی؛ پس از بازگشت در سال ۱۲۰۶ شروع به جمع‌آوری اعانه از مردم کرد تا بتواند سنگ‌هایی را جهت مرمت و بازسازی کلیسای تخریب شده، خریداری نماید.

در ابتدای سال ۱۲۰۸ در حالی که در کلیسا^{۹۰} حضور داشت نهایتاً توانست معنای این بخش از انجیل را بفهمد. «هیچ طلا یا نقره یا مس در کمربندهایتان با خود نبرید و برای سفر، کوله‌بار یا پیراهن اضافی یا کفش یا چوبدستی بردارید؛ زیرا کارگر مستحق مایحتاج خویش است.» (متی ۱۰: ۹-۱۰) و در نتیجه او باز به فقر مطلق خود بازگشت و خود را وقف موعظه و به دست آوردن نان روزانه خود نمود. او لباس‌های خاص خود را که قبلاً برای جاهای معمولی استفاده می‌کرد، در آورد و یک لباسی معمولی پوشید و کمربندی معمولی به روی آن بست. آسیسی؛ پس از توبه نمودن، شروع به موعظه در بین عموم کرد و افراد بسیاری به سرعت به او پیوستند. او به آن‌ها یاد داد که آن‌چه دارند بفروشند و پولش را به نیازمندان بدهند. آن‌ها بدون هیچ لباس و پول و غذا به این طرف و آن طرف می‌رفتند و درباره‌ی

89 - Gubbio

90 - Portioncule

پادشاهی آسمان موعظه می‌کردند و بیماران را شفا می‌دادند. لاتوراته؛ می‌گوید که موعظه‌های فرانسیس و شاگردانش بسیار "ساده و مستقیم" بود و بر موضوعات پرستش خدا، توبه، سخاوت، بخشش و قصورات متمرکز بودند.

تعالیم آن‌ها در مورد محبت به همسایه، دشمنی، فروتنی، متوقف نمودن هر گونه فساد مخصوصاً فسادهای جنسی بود. اما آن‌چه بیشتر توجه‌ی دیگران را به خود جلب می‌کرد این بود که فرانسیس؛ و همراهانش پیغام خود را زندگی می‌کردند. فرانسیس؛ هر آن‌چه داشت را فروخت، چون می‌خواست نشان دهد که واقعا امکان دارد که در هر چیزی به عیسی اعتماد کرد. او با پای برهنه سفر می‌کرد، زخم‌های جذامیان را می‌بوسید و آن‌ها را در آغوش می‌گرفت زیرا می‌خواست آن‌ها محبت خدا را درک کنند. در وسط زمستان لباس‌های خود را به دیگران می‌داد تا آن‌ها را از یخ‌زدن محافظت نماید و از آن‌ها برای این‌که این فرصت خدمت را به او می‌دادند تشکر می‌کرد. او می‌گفت: "همیشه از واژگان انجیل برای موعظه استفاده کنید و هر وقت لازم شد از کلمات دیگر!"

فرانسیس و همراهانش دومین مثال از جنبش اِکلسیایی بودند که برای تان بیان کردم، با این وجود این جنبش‌ها تنها جنبش‌های موجود نبودند. ما می‌توانیم به عنوان مثال به جنبش‌های^{۹۱} دیگری نیز اشاره کنیم همچنین جنبش جان وسلی؛ و متدیست‌های اولیه نیز در شمار این جنبش‌ها قرار می‌گیرند. در هر کدام از این جنبش‌ها و جنبش‌های دیگری که از ذکر نامشان خودداری می‌کنم، اشتیاق شدید برای نزدیک‌تر شدن به عیسی و زیستن بر اساس رابطه‌ی نزدیک با عیسی مشهود است. آن رابطه و وابستگی ابتدا در زندگی یک نفر آغاز می‌شود و سپس الگویی برای دیگران می‌گردد.

⁹¹ -Benedict, monastic movement, Philipp Spener and the *collegia pietatis*, Nicolas von Zinzendorf and the *Unitas Fratrum*

این جنبش‌ها به بررسی مجدد عادت‌ها، نظم فیزیکی، تعهد برای صادق بودن، شفافیت و خلوص و داشتن اشتیاقی جدید می‌پردازند. در این جنبش‌ها برای پیروی از الگوی عیسی کلام خدا خوانده می‌شود آن‌ها دعا می‌کنند و افراد متعهد می‌گردند تا به دیگران پاسخ‌گو باشند. آن‌ها چنین زندگی‌ای را در خود می‌پروراند و هر فرد مسئولیت تمام اعمال خود را می‌پذیرد.

عیسی در متی ۱۸ : ۲۰ چنین می‌گوید: «زیرا جایی که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنجا در میان ایشان حاضرم.» این بی‌شک یکی از عجیب‌ترین اعلان‌های کتاب مقدس است، اما باید بدانیم که این آیات در انتهای تعلیمی می‌آید که عیسی در مورد گناه و توبه تعلیم می‌دهد. بنابراین می‌توانیم چنین استنباط کنیم که منظور عیسی بسیار فراتر از دادن یک وعده است. او در اینجا به طور خاص در مورد حضور خود در میان دو یا سه نفری صحبت می‌کند که بتوانند یکدیگر را همراهی کنند و بیاموزند که چگونه می‌توانند به عنوان شاگرد او زندگی کنند.

کلیسا به عنوان یک مؤسسه

کلیسا در ابتدای تأسیس خود گروهی از مردم را شامل می‌شد که به صورت غیررسمی و سازمان نیافته درک ساده‌ای از ایمان داشتند، اما با شخص عیسی رابطه‌ی عمیق و شخصی داشتند. دالاس؛^{۹۲} چنین توضیح می‌دهد که این اجتماع تا قرن سیزدهم آرام آرام تبدیل به مؤسسه شد. از آن زمان به بعد بود که این فرایند تسریع گشت. در زمان والدو؛ آسیسی؛ و سلی؛ و برادر او چارلز بود که کلیسا به طور گسترده‌ای تبدیل به مؤسسه گشت. می‌توان گفت که از دیدگاه تاریخی "مؤسسه‌ی کلیسا" بیشتر از قبل شبیه اجتماعی گشت که نیاز به مدیریت داشت. این مؤسسه نامی روحانی را با خود به یدک می‌کشید، چون شبانان را مرکز قدرت و بنیان‌گذاران این

مؤسسه می‌دانستند. این مؤسسات همچنین جز تشکیلات قضائی محسوب می‌شدند زیرا خود را موظف به پی‌گیری عدالت و حل و فصل اختلافات مدنی می‌دانستند. این مؤسسه؛ مقتدر و پیروزمند محسوب می‌شد زیرا همانند ارتشی بر علیه شیطان و نیروهای شرارت می‌جنگید.

پس ما در اینجا خود را در برابر تعریف تاریخی اِکلسیا می‌بینیم. یکی جنبش "اِکلسیا" (که بر بنیاد مردم عادی بنا شد که می‌خواستند مطابق با تعالیم عیسی زندگی کنند) و دومی "مؤسسه اِکلسیا" که بر اساس فعالیت شبانانی بنا شد که در پی حفظ راست‌دینی و راست‌کرداری^{۹۳} بودند. در ادامه بررسی خواهیم نمود که اعضای این دو الگوی کلیسایی دارای چه نقاط مشترکی هستند.

اِکلسیا چیست؟

واژه‌ی "کلیسا" ترجمه‌ی واژه‌ی یونانی "اِکلسیا" است که به معنای "خوانده شده برای بیرون آمدن" (از واژه‌ی یونانی ek به معنای بیرون آمدن و فعل kaleo به معنای خوانده شدن) است. بالینگر؛^{۹۴} به ما می‌گوید که این واژه برای اشاره به جماعت و به صورت خاص اشاره به جماعتی از شهروندان یا گروهی از افراد دارد که بورژوازی^{۹۵} نامیده می‌شوند. در عهدجدید این واژه ۱۱۵ بار استفاده شده است که در سه مورد به واژه‌ی assembly یعنی "جماعت" ترجمه شده است و ۱۱۲ بار مترجم‌ها ترجیح دادند که از واژه‌ی "کلیسا" استفاده کنند. وقتی نگاهی به این سه مورد می‌اندازیم جایی که این واژه‌ها به "جماعت" ترجمه شده است این واژه لزوماً برای اشاره به جماعت مسیحیان به کار نرفته است. در واقع در کتاب اعمال رسولان در باب ۱۹ لوقا برای اشاره به اتفاقی که علیه پولس رسول در افسس رخ داد،

93 - Orthodoxy and Orthopraxy

94 - E. W. Bullinger

95 - bourgeois

چنین می نویسد: "جمعیت «اِکلسیا» آشفته بود. همه فریاد می زدند و هر کسی چیزی می گفت و بیشتر مردم نمی دانستند برای چه گرد آمدند. سرانجام داروغه‌ی شهر، جمعیت را آرام کرد و گفت: اما اگر مسئله‌ی دیگری دارید باید آن را در جلسات رسمی انجمن شهر (اِکلسیا) حل و فصل کنید."

می‌توانیم از این متن چنین نتیجه‌گیری کنیم که واژه‌ی اِکلسیا به غیرمسیحیان نیز اشاره دارد و حتی در این مورد برای اشاره به یک جماعت ضد مسیحی به کار گرفته شده است!

معنای عمومی واژه‌ی "اِکلسیا" به معنای جماعت را همچنین می‌توان با بررسی ترجمه‌ی هفتاد بهتر درک نمود. در آن نسخه این واژه در عهدعتیق ۷۱ بار استفاده شده است که ترجمه‌ی واژه‌ی عبری Qahal است که به معنای انجمن، شرکت، جماعت و در معنای گسترده‌تر هر گروه یا ارتشی از ملت‌ها، افراد شریر و مقدس اطلاق می‌شود. لوئیس^{۹۶} به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید با این که واژه‌ی جماعت برای اشاره به گروهی مذهبی به کار می‌رود، اما ممکن است برای گروهی از افراد شریر (پیدایش ۶:۴۹؛ مزامیر ۲۶ : ۵) امور مدنی (اول پادشاهان ۳:۲؛ امثال ۵:۱۴؛ ۲۶:۲۶؛ ایوب ۳۰:۲۸) یا جنگ (اعداد ۴:۲۲؛ داوران ۲:۲۰) به کار برود. ارتش فلسطینیان و یهودیان شاهد جنگ بین داود و جلیات بودند. (اول سموئیل ۱۷ : ۴۷) در کتاب پیدایش (۸:۲۳؛ ۴:۴۸) این واژه به جمع ملت‌ها و حتی جماعت مردگان نیز اشاره می‌کند. (امثال ۱۶:۲۱)

و در انتها بیائید بپذیریم که معنای عمومی واژه‌ای که در کتاب ما "اِکلسیا" ترجمه شده است واژه‌ی جماعت است. در واقع متن کتاب مقدسی آن معنایی که ما امروز از واژه اِکلسیا در ذهن داریم را به ما نمی‌رساند. این واژه به عنوان نامی که فقط به جماعت‌های مسیحی اشاره کند، استفاده

نمی‌شد یا مختص اشاره به ساختمان یا خانه‌ای که این جماعت‌ها در آن جمع می‌شدند نبود، بلکه در زمان نگاشته شدن عهدجدید و حتی ۳۰۰ سال پیش از تولد عیسای ناصری واژه‌ای عمومی بود که برای تشریح هر گروهی از هر قشر به کار می‌رفت. گرودم؛^{۹۷} به ما یادآوری می‌کند که ترجمه‌ی هفتاد نسخه‌ای بود که نویسندگان عهدجدید از آن استفاده می‌کردند. بعید است فکر کنیم که آن‌ها نسبت به ماهیت این جماعت‌ها بی‌تفاوت و ناآگاه بوده باشند و از مفهوم واژه‌ی اِکلسیا بی‌اطلاع بوده باشند. مشکل این است که ما واژه‌ی "اِکلسیا" را برای جلسات پرستشی روز یکشنبه؛ جماعت وفاداری که در فعالیت‌های هفتگی شرکت می‌کنند؛ بنا نمودن ساختمان‌های خاص با کاربردی مذهبی؛ مسائل مالی کمیته‌ها؛ گروه سرود یا گروه پرستش؛ سیستم صوتی؛ موعظه؛ آئین‌های مذهبی؛ اعیاد؛ جلسات دعای شبانان و مبشران به کار می‌گیریم. اما واژه‌ی اِکلسیا فقط و فقط به معنای "جمع شدن" است. باید بپذیریم که این واژه به خودی خود به هیچ نوع خاصی از جماعت یا خصوصیت خاصی از آن جماعت اشاره نمی‌کند. به همین منظور پیشنهاد می‌کنم که بنیادی‌ترین معنای اِکلسیا را این‌گونه در نظر بگیریم: "وقتی که دو یا سه نفر در نام عیسای مسیح با یکدیگر جمع می‌شوند و هدف‌شان این است که بیاموزند چگونه شاگرد او باشند." (متی ۱۸ : ۲۰ را مطالعه کنید.) این خود عیسی است که در نام خود جماعتی از دو یا سه نفر را بنا می‌کند. (متی ۱۶ : ۱۶-۱۹) این جمع شدن بر اساس مکاشفه‌ی این حقیقت برای چنین افرادی است. مکاشفه‌ی این که او مسیح موعود و پسر خدای زنده است. (متی ۱۶ : ۱۶ - ۱۷؛ اول قرنتیان ۳ : ۱۱) و این جماعت بر بنیاد انبیا و رسولان بنا می‌شود. (افسسیان ۲ : ۲۰) یا به عبارت دیگر بر اساس کُتب مقدسی است که بر او شهادت می‌دهند. (یوحنا ۵ : ۳۹) پولس رسول که از واژه‌ی اِکلسیا بیش از هر نویسنده‌ی دیگری در عهدجدید استفاده می‌کند

چنین استدلال می‌کند که این جمع شدن در نام عیسی کار روح خدا است و نه کاری انسانی! (اول قرن‌تین ۲: ۱ - ۱۶)

بار دیگر می‌گویم که اِکلسیا نه ساختمان است و نه یک فرقه؛ نه خدمت میسیونری؛ نه یک روش؛ نه یک شرایط اعتقادی؛ نه یک سازمان؛ نه یک سری احکام مذهبی و نه یک بنیاد؛ هیچ کدام از این‌ها نیست. اِکلیسا جمع شدن در نام عیسی است. (حتی اگر تعداد آن جمع دو یا سه نفر باشند.) جمعی که روح مسیح به خاطر ایمان‌شان در آن‌ها ساکن می‌گردد. «اَما شما نه در حاکمیت نَفْس، بلکه در حاکمیت روح قرار دارید، البته اگر روح خدا در شما ساکن باشد. و اگر کسی روح مَسِیح را نداشته باشد، او از آن مَسِیح نیست.» (رومیان ۸: ۹) اِکلسیا در شروع خود یک جنبش غیرقانونی محسوب می‌شد. کم و بیش پنهانی برگزار می‌شد و اعضای آن در خطر شمشیر و اعدام قرار داشتند. اعضای این جنبش‌ها اغلب از بین قشر متوسط یا فرودست جامعه بودند. از بین صنعت‌گران، کارگران و اسیران آزاد شده بودند گسترش اِکلسیا کار شگفت‌انگیز هزاران ایمان‌دار گمنام بود. افرادی معمولی که به طور خودجوش و هم‌زمان در سفرها و ملاقات جسته و گریخته شروع به صید جان‌ها می‌نمودند. جنبش اِکلسیا در سبک و ساختار خود شبکه‌ای مرتبط با هم و غیررسمی بود زیرا هر گونه فعالیت اِکلسیا غیرقانونی بود. حکومت رُم که می‌خواست ساکنان امپراطوری خود را تحت کنترل خود داشته باشد از این جنبش احساس خطر می‌نمود.

اما از قرن چهارم به بعد شرایط برعکس شد. کُنستانتین؛ امپراطور رُم در شورای میلان یعنی در سال ۳۱۳ بعد از میلاد، مسیحیت را به عنوان دین رسمی شناخت و از آن زمان به بعد جنبش اِکلسیا متبدل شد. فوراً سازمانی کلیسایی بنا شد که توسط دولت اداره می‌شد. در شورای نیقیه در سال ۳۲۵ بعد از میلاد اصول بنیادینی برای جامعه‌ی مسیحیت و طبقه‌بندی آن بنا نهاده شد و یک شورا تا شواری بعدی مسئولیت داشت تا امور را به صورت

روان و آسان پی‌گیری نماید. راه حل‌های گذشته تأیید می‌گشت و قوانینی برای واکنش نسبت به نیازهای فوری مردم وضع می‌شد. درست همانند روحانیون امروزی! روحانیت از قرن چهارم به طور مشخص تبدیل به طبقه‌ای خاص از اجتماع شد و دیگر این عنوان صرفاً به افرادی که به خداوند وفادار بودند تعلق نداشت.

تبدیل نمودن کلیسا به نهادی مجزا یک موفقیت محسوب می‌شد. شناسایی و پذیرش آن توسط جامعه‌ی آن زمان به آن معنا بود که یک فرد می‌توانست نام مسیحی را به یدک بکشد بدون آن که لزوماً یک مسیحی واقعی باشد و حتی اگر فردی مسیحی خوانده می‌شد لزوماً نیاز نداشت که پیرو عیسی باشد. در بیانیه‌ی شورای تسالونیکي که در سال ۳۸۰ توسط امپراطور تئودوسیوس برگزار شد، هر شهروند باید خدایان باستانی خود را ترک می‌کرد و مسیحیت را به عنوان دین رسمی خود می‌پذیرفت و گرنه باید با خشم حکومت رُم روبرو می‌شد. این امر باعث شد تا بسیاری از نوایمانان به جنبش اِکلیسا بپیوندند و سپس این جنبش به مؤسسه اِکلیسا جهش یافت. پگی^{۹۸}؛ می‌نویسد واژه‌ی "شخص عادت کرده" جایگزین واژه‌ی "شخص متعهد" گردید. جان^{۹۹}؛ مرثیه‌سرای می‌کند و می‌نویسد: "شرکت در جلسات کلیسایی تبدیل به یک عادت گشته است. قبلاً خانه‌ها کلیسا بودند اما اکنون کلیساها تبدیل به خانه‌هایی معمولی گشته‌اند!"

من نمی‌گویم که مؤسسه اِکلیسا؛ مفید نیست یا اینکه باید از آن دوری گزید بلکه ایمان دارم که روح‌القدس در حال عمل نمودن بین قوم خدا است تا فرایند تبدیل را عملی سازد. با این حال می‌خواهم درک خود را از واژه‌ی "اِکلیسا" به چالش بکشم. استدلال من این است که واژه‌ی اِکلیسا می‌تواند به همان حد که به مؤسسه اِکلیسا اشاره می‌کند به همان حد هم به جنبش

98 - Péguy

99 - John Chrysostom

اِکلیسیا اشاره نماید. پس اگر حق با من باشد وقتی می‌گوییم که: "ما یک جنبش هستیم! ما یک کلیسا نیستیم!" اشتباه است، زیرا آن‌چه ما در واقعیت بیان می‌کنیم این است: "ما یک جنبش هستیم. ما گروهی از شاگردان عیسی مسیح نیستیم." جمله‌ی "ما کلیسا نیستیم!" در واقعیت قرار است این مفهوم را داشته باشند که گروهی که ما درباره‌اش فکر می‌کنیم یک کلیسا/جنبش هستند و نه کلیسا/مؤسسه!

و اکنون ممکن است شما پرسید که اصلاً چرا همه‌ی این موضوعات مهم هستند؟ زیرا دینامیک و ساختار "جنبش اِکلیسیا" و "مؤسسه اِکلیسیا" یک جور نیست. بنا بر آن‌چه ریچارد^{۱۰۰}؛ می‌گوید تفاوت اصلی بین "جنبش اِکلیسیا" و "مؤسسه اِکلیسیا" این است که یکی محافظه‌کارانه عمل می‌کند و دیگری پیش‌رونده است. به نظر او "مؤسسه اِکلیسیا" کم و بیش حالتی منفعل دارد و تحت تأثیرات خارجی قرار دارد در حالی که "جنبش اِکلیسیا" بیش از آن که تأثیرپذیر باشد، تأثیرگذار است و نهایتاً اینکه "مؤسسه اِکلیسیا" بیشتر گذشته‌نگر است در حالی که جنبش اِکلیسیا بیشتر آینده‌نگر است.

دیوید^{۱۰۱} اضافه می‌کند که مؤسسه اِکلیسیا همیشه در ترس و اضطراب قرار دارد و در پی حفاظت از منافع و حدود خود می‌باشد، در حالی که "جنبش اِکلیسیا" آماده ریسک کردن و در نوردیدن مرزها و محدودیت‌ها است. کمی بعد انواع تنش‌هایی که به طور طبیعی در بین این دو اصطلاح ایجاد می‌شود را بررسی خواهیم نمود. با این وجود پیش از پرداختن به آن بحث می‌خواهم با جزئیات به برخی از خصوصیات جنبش اِکلیسیا نگاهی بیان‌دازیم زیرا تاریخ به ما می‌گوید که تکثیر شاگردان عیسی با افزایش استفاده از واژه اِکلیسیا رابطه‌ی مستقیمی دارد.

100 - Richard Niebhur

101 - David Bosch

عواملی که در تکثیر شاگردان عیسی نقش داشته‌اند، همانند مثال پیتر والدِر؛ و فرانسیس آسیسی؛ و افراد دیگر بیانگر این موضوع هستند که تکثیر شاگردان عیسی معمولاً در زمان فشارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی یا مذهبی رخ می‌دهد. این تنش‌ها با نارضایتی از شرایط فعلی، اشتیاق عمیقی برای ایجاد تغییر مهیا می‌سازد.

تاریخ همچنین به ما نشان می‌دهد که خداوند معمولاً از یک شخص استفاده می‌کند تا درک تازه‌ای به مردم ارائه دهد. سطح تعهد ایمان‌داران تعمید یافته تفاوتی اساسی دارد. تا آنجایی که به تکثیر شاگردان مربوط می‌گردد این تکثیر همواره نتیجه‌ی اطاعت بی‌قید و شرط عده‌ای خاص بوده است. به عبارت دیگر همراهی شخصی در شاگردسازی پیش از احیای روحانی "مؤسسه اِکلسیا" رخ می‌دهد. انگیزه‌ی اولیه‌ی والدِر؛ و فرانسیس و همراهان‌شان احیای "مؤسسه اِکلسیا" نبود. آن‌چه آن‌ها بیش از هر چیزی احتیاج داشتند، اطاعت کامل از مسیح بود. آن افرادی که می‌خواهند "مؤسسه اِکلسیا" را احیا کنند پیش از هر چیزی باید در پی عمق بخشیدن به وضعیت روحانی خود باشند. فرقی نمی‌کند فردی که در پی احیای کلیسا است شبان است یا یک اسقف یا رسول یا ایمان‌دار معمولی! مثال‌های تاریخی نشان می‌دهند که احیای روحانی "مؤسسه اِکلسیا" زمانی رخ می‌دهد که زندگی عده‌ای از افراد عمق روحانی بیشتری به خود می‌گیرد، آن‌ها در شناخت مسیح بیشتر رشد می‌کنند سپس سبک زندگی خود را تغییر می‌دهند و در راستای تعالیم عیسای مسیح زندگی می‌کنند. افرادی که خود را کاملاً متعهد به مسیح می‌دانند و افرادی که به خاطر این سطح از تعهد خود در "مؤسسه اِکلسیا" خاص شمرده می‌شوند، قویاً بشارت می‌دهند و خارج از "مؤسسه اِکلسیا" بسیار مؤثر عمل می‌کنند و شاگردانی را برای مسیح آماده می‌سازند. و این زمانی تحقق می‌یابد که آن‌ها به افرادی با رویایی مشترک ملحق

می‌شوند، افرادی که همان ارزش‌ها، اشتیاق، هویت و اهداف را دنبال می‌کنند. جنبش اِکلسیا را می‌توان این چنین تشریح کرد. جامعه‌ی انسانی ناهمگونی که فعالانه و آگاهانه یک هدف را دنبال می‌کنند و آن هدف تبدیل زندگی‌شان مطابق با تعالیم عیسای مسیح است. از آن جهت می‌گویم که جنبش اِکلسیا ناهمگون است زیرا افرادی که آن را تشکیل می‌دهند از زمینه‌های مختلف و از مؤسسه اِکلسیاهای گوناگونی آمده‌اند.

همچنین به نظر من جنبش اِکلسیا حالتی پراکنده دارد زیرا در عملکردهای سازمانی حالتی منتشر شونده و غیرمتمرکز دارد. تعهد عمیق برای پیروی از عیسی همانند نیرویی عمل می‌کند که اعضای جنبش اِکلسیا را کنار یکدیگر نگاه می‌دارد. جنبش اِکلسیا در سبک زندگی مردم ایجاد و متجلی می‌گردد. سادگی و خاص بودن پیغامی که جنبش اِکلسیا دارد هم‌راستا با جهت‌گیری‌های میسیونری است. در مثال‌های تاریخی که درباره‌ی آن‌ها سخن گفتیم دیدیم که این افراد پیغام انجیل را به صورتی ساده بیان نمودند و مژده‌ی نجات را در مورد مصالحه با خدا از طریق فدی‌های که عیسی بر صلیب به ما عطا کرد، اعلام نمودند. آن‌ها مردم را به طور آشکار برای توبه و بازگشت به سوی عیسی دعوت نمودند. پیترو؛ و فرانسیس؛ و دیگران پیغامی خاص داشتند که می‌خواستند به مردم منتقل کنند. آنان نجات شخصی از طریق ایمان به عیسای مسیح را اعلام می‌کردند و آنان دعوت به توبه را از دعوت برای تغییر زندگی جدا نمی‌دانستند. این نشان می‌دهد که چرا آن‌ها در حین اعلام مژده‌ی نجات بر اهمیت غذا دادن به گرسنگان؛ بخشیدن لباس به فقرا؛ و ملاقات بیماران و زندانیان تأکید می‌کردند.

بیائید به تجربه‌ی والدو؛ و فرانسیس؛ باز گردیم تا ببینیم دیدگاه "مؤسسه اِکلسیا" نسبت به جنبش اِکلسیا چیست و به دام‌هایی نگاه کنیم که این دیدگاه می‌تواند در پی داشته باشد. این دام‌ها می‌تواند برای آن عده از افرادی

که می‌خواهند برای عیسی شاگردسازی کنند و آنچه خود دریافت نموده‌اند را در زندگی دیگران بکارند و ثمر آن را مشاهده نمایند، خطرآفرین باشد.

واکنش مؤسسه اِکلیسیا؛ به والدو و فرانسیس

تبدیل جنبش اِکلیسیایی والدو

جنبشی که از طریق والدو؛ بنیاد گذاشته شد هدفش ایجاد تغییر در قوانین "مؤسسه اِکلیسیا" نبود. این جنبش حتی نیامده بود که خود تبدیل به مؤسسه اِکلیسیا بگردد در واقع رهبران جنبش اِکلیسیا هیچ دلیلی نداشتند که با اعضای این جنبش بجنگند چرا که این اعضا از آزادی که داشتند برای موعظه در عموم استفاده می‌کردند. موعظه نمودن بدون کسب اجازه‌ی قبلی از اسقف باعث ایجاد شک و تردید در اسقف اعظم لیون؛ شد. بنابراین او با تمام قوا به مقابله‌ی با این جنبش پرداخت. وقتی والدو؛ با مقابله‌ی اسقف اعظم روبرو شد از پاپ طلب کمک نمود. پاپ علاقه‌ی خاصی نسبت به سبک زندگی اعضای این جنبش داشت. بنابراین اجازه داد تا آن‌ها فعالیت خود را ادامه دهند به شرطی که موعظه در حیطه‌ی خدمتی اسقف را به او واگذار کنند. اعضای جنبش اِکلیسیا فوراً دریافتند که تصمیم پاپ خواسته‌ها و آرزوهای رسالتی آن‌ها را محدود خواهد ساخت. تسلیم شدن به پاپ به معنای پایان موعظه کردن آن‌ها در مناطق دیگر تلقی می‌شد. به همین خاطر آن‌ها تصمیم گرفتند تا از پاپ اطاعت نکنند در نتیجه مخالفت‌ها در برابر فعالیت‌های آن‌ها افزایش یافت. پس آن‌ها از شورای سوم لاتران؛^{۱۰۲} درخواست اجازه می‌کنند تا بتوانند هر کجا که روح‌القدس آن‌ها را هدایت می‌کند، موعظه کنند حتی اگر اسقف آن منطقه با آن‌ها مخالفت کند. شورا با درخواست آن‌ها مخالفت می‌کند. اما علی‌رغم آن مخالفت آن‌ها باز به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند.

تا این نقطه از تاریخ اعضای این جنبش فکر می‌کردند که هیچ آموزه‌ای در بین موعظه‌های آن‌ها وجود ندارد که بدعت‌آمیز باشد. آنچه آن‌ها رد می‌کردند فقط فعالیت‌هایی بود که در مؤسسه اِکلسیا وجود داشت که آشکارا به ضد کلام خدا بود. آن‌ها به شرکت در جلسات پرستشی مؤسسه اِکلسیا ادامه دادند در حالی که سعی کردند جلسات خود را نیز به طور شخصی برگزار نمایند. هر چند والدو؛ و شاگردانش که به والدنسیانس^{۱۰۳} معروف بودند هیچ مشکلی با آموزه‌های رومی نداشتند اما عدم اطاعت آن‌ها از پاپ درباره‌ی عدم موعظه در عموم باعث شد که در سال ۱۱۸۴ توسط شورای اسقف‌ها محکوم شوند. والدو؛ و دوستانش به شدت تهدید شدند و از مؤسسه اِکلسیا اخراج شدند و نام بدعت‌گذار به آن‌ها داده شد.

والدنسیانس‌ها؛ علی‌رغم تهدیدهای بسیار موفق‌آمیز عمل کردند و در فرانسه، ایتالیا، آلمان و تا لهستان پراکنده شدند و به تعدادشان افزوده شد. اما اخراج آن‌ها از مؤسسه اِکلسیا آن‌ها را وا داشت تا قوانین خود را مورد بازنگری قرار دهند و تعالیمی را بپذیرند که به نظر مؤسسه اِکلسیای قرون وسطی باعث شقاق می‌گشت. از آن زمان به بعد آن‌ها نه به پاپ گوش دادند و نه با اسقف‌ها همکاری کردند. آن‌ها تعلیم می‌دادند و می‌گفتند که مردم عادی می‌توانند در امکان عمومی، کوچه و بازار موعظه کنند و آن‌ها دعاهایی که به زبان لاتین بود را نقد می‌کردند، زیرا این دعاها توسط عامه‌ی مردم درک نمی‌شد و آئین‌های مقدس کلیسا را مورد تمسخر قرار می‌دادند. آن‌ها تعلیم می‌دادند که یک شخص فقط باید از آن دسته از اسقفان و کاهنانی اطاعت کنند که سبک شاگردسازی آن‌ها را می‌پذیرند و به کار می‌گیرند و آنانی را که به آن‌ها گوش می‌کردند تعلیم می‌دادند که هر دروغی یک گناه منتهی به موت است و حتی قسم‌هایی که در دادگاه‌های عمومی توسط شاهدان بر زبان آورده می‌شود بر خلاف تعالیم عیسی است. آن‌ها مراسم

عشای ربانی (شام مقدس) خود را برگزار می‌کردند و اگر لازم می‌دیدند حتی یک شخص معمولی نیز می‌توانست آن را به جا آورد. تنها دعایی که می‌کردند دعای ربانی بود و برکت دادن غذاها. کم‌کم آن‌ها سلسله‌ی مراتب روحانی خود را مقرر کردند. اسقفان، کاهنان، شماسان و شخصی که باید در رأس جنبش آن‌ها قرار می‌گرفت. والدنسیانس‌ها؛ تبدیل به بزرگ‌ترین مؤسسه اِکلسیای قرون وسطی گشتند، که با مؤسسه اِکلسیاهای دیگر ناسازگار بود. اعضای آن تکفیر شده و قتل‌عام می‌شدند. به مدت ۶۸۲ سال آن‌ها را شکار می‌کردند و می‌کشتند. آن‌ها در غارها پنهان می‌شدند و مانند حیوانات موذی آن‌ها را شکار می‌کردند و منقرض می‌ساختند. در دوران اصلاحات بسیاری از آنانی که نجات یافتند، تبدیل به پروتستان‌ها گشتند. مؤسسه اِکلسیای والدنسیانس‌ها؛ حدود ۲۰،۰۰۰ عضو وفادار در ایتالیا و حدوداً ۵،۰۰۰ عضو در دیاسپورا داشتند.

مداومت جنبش اِکلسیای فرانسیس آسیسی

فرانسیس؛ را می‌توان همه چیز نامید جز یک بدعت‌گذار! مردی معمولی با آگاهی کامل تسلیم رهبران مؤسسه اِکلسیا بود و در سال ۱۲۰۹ به همراه بسیاری از شاگردانش به رُم سفر کرد تا از پاپ اجازه بگیرد تا سبک زندگی‌ای که انتخاب کرده بود را ادامه دهد. او و همراهانش در پی پیروی از عیسی بودند تا بتوانند تا آنجایی که می‌توانند وفادارانه از مثال عیسی پیروی کنند. او و اعضای جنبش او هیچ اموال زمینی نداشتند تا آن حد که آن‌چه ژنده-پوش‌ها و فقیرترین فقرا دور می‌انداختند، آن‌ها بر می‌داشتند و می‌پوشیدند. در زمستان‌ها در کلبه‌هایی که از شاخه‌های درختان ساخته بودند زندگی می‌کردند. آن‌ها در خیابان‌های اروپا راه می‌افتادند و به دنبال روشی برای امرار معاش روزانه خود می‌گشتند. آن‌ها برنامه‌ای منظم و جدی یا قوانین پیچیده و سلسله‌ی مراتبی نداشتند و هیچ سنت و عملی را به جز آن‌چه در سبک زندگی‌شان وجود داشت دنبال نمی‌کردند. هیچ دوره‌ی خاصی برای

عضویت وجود نداشت و اعضا می‌توانستند هر وقت که می‌خواستند و احساس می‌کردند که نمی‌توانند بر اساس ایده‌هایی گروه زندگی کنند، جنبش را ترک کنند. آن‌ها نه تنها به فقرا کمک می‌کردند بلکه به گرسنگان نیز غذا می‌دادند، بیماران و جفادیدگان را پرستاری می‌کردند که در نهایت آن افراد نیز به آن‌ها می‌پیوستند.

پاپ اینوست سوم؛^{۱۰۴} (۱۲۱۵-۱۱۹۶) تحت تأثیر ایده‌آل‌گرائی آن‌ها قرار گرفت، اما او فکر می‌کرد ممکن است آن‌ها تحت تأثیر جاه‌طلبی‌های خاصی قرار گرفته باشند و به همین خاطر چنین سبکی از زندگی را انتخاب کرده‌اند. با این وجود به آن‌ها اجازه داد تا زندگی خود را مطابق آن چه درست می‌دانند ادامه دهند. او به آن‌ها وعده محافظت می‌دهد. بسیار شگفت‌انگیز است که او این چنین رفتار می‌کند چون بدون قانونی که طبق آن زندگی کنند و بدون سلسله‌بندی‌های روحانی هر فرانسیسکن؛ می‌توانست آن‌طور که می‌خواهد زندگی کند. فرانسیسکن‌ها؛ سالی یک بار با یکدیگر جمع می‌شدند و زمان خود را وقف صحبت کردن در مورد رویاها و تجربیات خود می‌کردند و آن را صرف قانون‌گذاری و حل اختلاف نمی‌کردند. فرانسیس؛ تعلیم می‌داد که هر فردی مسئول تصمیمات و اعمال خودش است. در این‌جا ما شاهد تعهدی ابتدایی در فرقه‌ی فرانسیسکن‌ها؛ هستیم که در آن هر فرد این حق را داشت تا اگر قانونی را غیراخلاقی و ناعادلانه می‌دانست آن قانون را رد کند. با این وجود این تعهد که هر کسی مسئول کار و عمل کرد خود است، باعث نمی‌گردد که فرانسیس؛ و همراهانش خود را تسلیم مؤسسه اِکلسیا ندانند. برای مثال موعظه در اماکن عمومی در بین فرانسیسکن‌ها؛ همانند والدنسیانس‌ها؛ یکی از ایده‌های حاکم بود.

پاپ رُم با اشتیاقی فراوان و پس از تحقیقات فراوانی که توسط کوریای رم؛ (نهادهای اداری) صورت پذیرفت به فرانسیس؛ و شاگردانش اجازه داد تا

به کارشان ادامه دهند، اما او همان شرایط خاصی که برای والدنسیانس‌ها؛ مقرر کرده بود را نیز به آن‌ها ارائه داد این به معنای آن بود که برای موعظه در کوچه و بازار آن‌ها احتیاج به مجوز اسقف آن منطقه دارند و رهبر آن‌ها باید برای هر امری پاسخ‌گو باشد. فرانسیسکن‌ها؛ داوطلبانه تسلیم آن تصمیم شدند و در برابر آن‌ها این تصمیم قرار داشت که فقط باید در مناطقی موعظه کنند که اسقف آن منطقه به آن‌ها اجازه می‌داد.

فرانسیس؛ و دوستان او پس از دریافت این مجوز از سوی پاپ به آسیسی برمی‌گردند و شروع به زندگی به سبکی که پاپ به آن‌ها گفته بود می‌کنند. آن‌ها شروع به آشکار نمودن قوت انجیل در زندگی‌شان می‌نمایند به فقیران امید می‌بخشند و به طردشدگان و فقرا محبت می‌کنند و همه‌ی این اعمال را با محبتی که مسیح در قلب‌شان نهاده بود انجام می‌دادند. در نتیجه جنبش آن‌ها بیش از آن چه پاپ یا حتی خود فرانسیس؛ تصور می‌کرد رشد کرد و گسترش یافت. هزاران زن و مرد عادی به این جنبش پیوستند و در نتیجه برخی از رهبران "مؤسسه اِکلسیا" شروع به ترسیدن از این جنبش معروف کردند، جنبشی که مستقل بود و گسترش می‌یافت و رهبران خود را تعلیم می‌داد تا از منابع خود استفاده کنند و بدون دخالت خارجی تکثیر بیابند. به همین دلیل برخی سعی کردند تا این جنبش را کنترل کنند. فرانسیس؛ برای رساندن پیغام نجات به مسلمانان گروه خود را ترک کرد و به جنگ‌های صلیبی پنجم؛ پیوست. (۱۲۲۰-۱۲۱۹) غیبت او باعث آغاز تغییر جنبش به سوی یک سری از قوانین و گروه‌های مذهبی^{۱۰۵} گشت. فرانسیس؛ به سرعت بازگشت تا مانع از اعمال این تغییرات شود اما نتوانست کاری انجام دهد و مجبور شد تا با انتصاب نماینده‌ی پاپ موافقت کند و قوانینی را وضع کند مبنی بر این که هر که به این جنبش می‌پیوندد اجازه

ترک آن را ندارد. چنین به نظر می‌رسید که او تحت فشارهایی مجبور می‌گردد تا اعتقادات پیشین خود را تغییر دهد. مدتی بعد او به خاطر ناامیدی و احساس ناتوانی در رهبری چنین جنبشی بزرگ جایگاه خود را به عنوان رهبر این جنبش ترک می‌کند و بالاخره در سال ۱۲۲۶ در انزوا، دیده از جهان فرو می‌بندد.

به طور خلاصه می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که رابطه‌ی بین فرانسیس؛ و جنبش او با مؤسسه اِکلسیا، رابطه‌ای مبتنی بر گفتگوی دوطرفه و نیز مبتنی بر تعهد و خلاقیت بود. فرانسیس و برادرانش به خود بسیار سخت می‌گرفتند برای همین روش پویایی برای روحانیت خود در نظر گرفته بودند که چهره‌ای تازه از روحانیت را به مؤسسه اِکلیسا زمان خود نشان داد. اما فرانسیس؛ و جماعتی که او را دنبال می‌کردند مسیر بسیار سختی را پیمودند. آن‌ها در مؤسسه اِکلسیای زمان خود باقی ماندند و حتی این ریسک را پذیرفتند که با ماندنشان در مؤسسه ممکن است جنبشی که پایه‌گذاری نموده بودند به انحراف کشیده شود و از اصول بنیادی و اولیه‌ی خود دور شوند. در دوران پس از مرگ فرانسیس؛ شاهد تولد سه گروه مختلف از بطن این جنبش هستیم. هر کدام از این سه گروه ادعا می‌کردند که رویکرد و نگرش آن‌ها بیش از دیگر گروه‌ها منطبق بر بنیادهای اولیه استوار است. گروه فرانسیسکن‌های روحانی؛ در پی حفظ ایده‌ال فقرگرائی بودند و با همه-ی تلاش‌ها برای تبدیل این جنبش به یک قانون مذهبی مقابله می‌کردند. آن‌ها همچنین به برادرانی که در دانشگاه‌ها درس حقوق می‌خواندند یا در مؤسسه اِکلسیا استخدام می‌شدند، توصیه می‌کردند که به اصول و ایده‌آل-های اولیه جنبش برگردند. مهم‌ترین گروه دیگر گروه میانه‌روها بودند. آن‌ها تعلیم می‌دادند با این که اعضای این جنبش می‌توانند ساده‌زیستی و فقر را اختیار کنند در عین حال می‌توانند نقش خود را در علم و تأثیرگذاری‌شان را بر مؤسسه اِکلسیا ایفا کنند.

اشاره‌ی آخر درباره‌ی فرانسیس: لاتورات؛^{۱۰۶} درباره‌ی فرانسیس؛ چنین می‌گوید: "او میسیونری قاطع و شادمان نسبت به پروژه‌های خود بود." به عبارتی دیگر او به شاگردسازی برای عیسی تنها در چارچوب و دیوارهای مؤسسه اِکلسیا قانع نمی‌شد. او به سراسر ایتالیا سفر می‌کرد و مژده‌ی نجات را به مردم می‌رساند و مردم را برای توبه و بازگشت به سوی مسیح دعوت می‌نمود. او مشتاق آن بود که نزد مسلمانان برود. او به فلسطین سفر کرد اما وقتی کشتی‌اش غرق شد از رسیدن به آنجا باز ماند. او به اسپانیا سفر کرد تا به مسلمانانی که در آن‌جا پناهنده شده بودند بشارت دهد. اما وقتی بیمار شد مجبور شد تا از آن‌جا هم مراجعت کند. نهایتاً در سال ۱۲۱۹ با جنگ‌های صلیبی پنجم به سوی مصر رفت. او سربازانی را که بر درفش خودشان صلیب حمل می‌کردند اما بی‌نظم و بی‌مسئولیت بودند، مورد عتاب قرار می‌داد. او موفق شد به عده‌ای از این سربازان بشارت دهد و از آن‌ها برای انتقال این جنبش به اروپای شمالی کمک گرفت. او مژده‌ی نجات را به سلطان رساند و باعث نجات او گشت. این حادثه برای او عزت و احترام فراوانی به همراه داشت. او از مسیر فلسطین به سوریه رسید و بار دیگر به ایتالیا بازگشت. او برادرانش را به سفر بشارتی به اروپا و مراکش فرستاد.

اعضای مؤسسه اِکلسیا چه دیدگاهی نسبت به جنبش اِکلسیا دارند؟

رهبران مؤسسه اِکلسیا؛ بر این باور بودند که این جنبش اصلی‌ترین ابزاری بود که خدا می‌توانست برای پروژه‌ی نجات دنیا از آن استفاده کند. به همین دلیل قانونی بودن ساختارها و فعالیت‌های مؤسسه اِکلسیا هرگز به طور بنیادی زیر سؤال نرفت. دوره‌هایی در تاریخ مؤسسه اِکلسیا وجود داشت که اعضا به دلیل شخصیت رهبران کلیسا یا نیروهای منفی فرهنگی دیگر به کلیسا وفادار نبودند و یا از رفتن به جلسات اجتناب می‌کردند. می‌توانیم چنین تصور کنیم که دوره‌های رکود و انحطاط ممکن است از خود مؤسسه

اِکلسیا آمده باشد. در واقع ثبات و نجات مؤسسه اِکلسیا با وجود انکار، مخالفت‌ها و آسیب‌ها، اوج شکوفایی آن دوره به شمار می‌آید. این‌ها موضوعات آشکار کننده‌ی حکمت و تدارک الهی است زیرا مؤسسه اِکلسیا بنیاد گذاشته شده بود تا خبرخوش را به جهان برساند.

وقتی از این زاویه نگاه کنیم هیچ مشکل بنیادی در مؤسسه اِکلسیا وجود نخواهد داشت. بنابراین مسئله‌ی انتشار پیغام نجات و بازسازی اِکلسیا منحصرأً به معنای احیای روحانی و تجهیز جماعت است. به عبارت ساده‌تر مسئله این است که افراد وفادار به کلیسا نه آن‌طور که باید ایمان دارند و نه آن‌طور که باید رفتار می‌کنند. آن‌ها باید در جلساتی که از پیش برنامه‌ریزی شده است، شرکت کنند. (مخصوصاً جلسات صبح یکشنبه) احتیاجات مالی را مرتفع کنند و با دوستان غیرایمان‌دارشان معاشرت و رفت و آمد کنند و در فعالیت‌هایی که آن‌ها سازمان‌دهی کرده‌اند، شرکت کنند تا آن‌ها نیز بتوانند خبرخوش نجات را بشنوند. در چنین شرایطی است که می‌فهمیم چرا رهبران کلیسا نقطه‌ی اول و منشأ هر گونه حرکت و انگیزه‌ی تازه‌ی روحانی و بشارتی به شمار می‌روند.

به همین دلیل هر گونه حرکتی که جماعت بیرون از مؤسسه اِکلسیا انجام می‌دادند به ایجاد شک و تردید و حتی خشونت منجر می‌گشت. افرادی که خود را حامی و حافظ مؤسسه اِکلسیا می‌دانستند به انگیزه‌ی هر جنبشی شک می‌کردند زیرا آن‌ها نگران دزدیده شدن اعضای خود بودند. آن‌ها این‌گونه پذیرفته بودند که دلیل چنین جنبش‌ها، آن چیزی است که آن‌ها فکر می‌کردند. برای آن‌ها غیرقابل تصور بود که چگونه می‌شود جنبشی بیرون از مؤسسه اِکلسیا ایجاد شود که خود نهایتاً باعث ایجاد مؤسسه اِکلسیای دیگری نگردد. حضور یک جنبش اِکلسیا در واقع به زیر سؤال بردن غیرمستقیم فرم‌های جاری مؤسسه اِکلسیا محسوب می‌شد. این تنش - ها اجتناب‌ناپذیر بود و نتایج آن‌ها قابل پیش‌بینی است. منظور آن‌ها این بود

که جنبش اِکلسیا به یکی از سه مسیری که در زیر اشاره می‌کنیم، خواهد رفت.

(۱) جنبش اِکلسیا به افراط کشیده می‌شود و نهایتاً مجبور می‌گردند تا مؤسسه اِکلسیا را ترک کنند. این در مورد جنبش وادیوس^{۱۰۷}؛ صحت داشت. این اتفاقی است که نیروهای داخل اِکلیسا زمانی که بر علیه‌ی هم بر می‌خیزند رخ می‌دهد. این اتفاق باعث جدائی و یا شقاق می‌گردد. وقتی این اتفاق می‌افتد سه احتمال وجود دارد. به خاطر افراط‌گرایی اعضای جنبش اِکلیسا و خشونت منتقدین و واکنش افراد در مؤسسه اِکلسیا نسبت به این جنبش این نتایج محتمل است: الف) جنبش اِکلسیا یک مؤسسه اِکلسیای دیگر یا بدعت یا فرقه‌ی جدیدی تأسیس می‌کند. ب) جنبش اِکلسیا از بین می‌رود. ج) جنبش اِکلسیا روشی برای سازش با مؤسسه اِکلسیا پیدا می‌کند و این سازش به ازای مادون شدن نسبت به اقتدار مؤسسه اِکلسیا، حس خودمختاری به آن‌ها می‌بخشد. رفتار اعضای جنبش اِکلسیا و فاکتورهای اجتماعی و اقتصادی و عداوتی که در واکنش مؤسسه اِکلسیا نسبت به اِکلسیا ایجاد می‌گردد به طور عمده باعث تکامل و پیشرفت شرایط می‌گردد.

(۲) احتمال دیگری که وجود دارد این است که جنبش اِکلسیا حیات و طراوت خود را از دست می‌دهد تا حدی که دیگر خطری برای مؤسسه اِکلسیا به شما نمی‌آید.

(۳) این امکان نیز وجود دارد که جنبش اِکلسیا بتواند خود را در ساختار مؤسسه اِکلسیا جا دهد و جایگاه محدود خود را در بین سازمان بپذیرد. دقیقاً اتفاقی که برای فرانسیسکن‌ها؛ رخ داد. در مورد فرانسیسکن‌ها؛ در تطبیق یافتن با مؤسسه اِکلسیا پویایی و غیرت آن‌ها در امر بشارت دادن و خدمات میسیونری به احیای مؤسسه اِکلسیا کمک کرد، اما از سویی دیگر فرایند قرار گرفتن جنبش در میان مؤسسه اِکلسیا باعث ایجاد تنش‌های سختی در

بین اعضای خود جنبش شد. لاتورات؛ به این نکته اشاره می کند و می گوید: "در واقع هیچ کلیسای دیگری چون کلیسای کاتولیک چنین تاریخی با چنین درگیری‌هایی نداشته است یا به اندازه‌ی آن‌ها توسط شقاق‌های گوناگون چند پاره نگشته است."

نتیجه‌گیری

در این بخش گفتیم که اِکلسیا به جماعت یا گروهی از مردم اطلاق می‌شود که دور عیسای مسیح جمع می‌شوند. این جمع شدن را می‌توان تحت برنامه‌های مختلف ساختاربندی نمود. معمولاً یک شبان یا یک فرد مجرب روحانی در رأس آن‌ها قرار دارد و در برخی از موارد این جماعت به دور یک جماعت کوچک جمع می‌شوند و فعالیت‌های این جماعت توسط مردم عادی که مجهز شده و تعلیم یافته‌اند مرتب می‌گردد. در چارچوب تأمل ما در مورد همراهی شخصی فردی معمولی از فرد معمولی دیگر تا هر دوی آن‌ها بیاموزند که چگونه می‌توانند به نحو بهتری عیسی را پیروی کنند چنین پیشنهاد کردم که این مدل نوعی دیگر از اِکلسیا است. اما در هر کدام از این موارد چنین بحث و استدلال نمودم که این ساختارها وجود دارند تا باعث ساخته شدن شاگردی برای مسیح بگردند. "مؤسسه اِکلسیا" همراهی شاگردان را به عنوان ابزاری برای رشد روحانی و عددی جماعت می‌داند. اما من تأکید می‌کنم که این یک درک اشتباه است. عهدجدید هیچ جا به طور مستقیم به ما نمی‌گوید که باید اِکلسیا تأسیس کنیم. اما متن کتاب مقدس به طور مستقیم به ما می‌گوید که باید برای عیسی شاگردسازی کنیم. (متی ۲۸ : ۱۸ - ۲۰) بنابراین نتیجه‌گیری نمودم که هدف خود اِکلسیا نیست. به عبارت دیگر جماعت مسیحی هدف مأموریت ما نیست. هدف مأموریت ما این است که برای عیسای مسیح شاگردسازی کنیم و وقتی دو یا سه نفر از ما با هدف آموختن دور مسیح جمع می‌شویم تا بفهمیم چگونه مطابق با تعالیم او زندگی کنیم آن زمان است که ما یک "اِکلسیا"

تأسیس کرده‌ایم. این جماعت برای خیریت شاگردان عیسی است و نه به ضرر آن‌ها!

بار دیگر تأکید می‌کنم وقتی کسی را در مسیر شاگردی مسیحی همراهی می‌کنیم در حقیقت اِکلیسای تأسیس نموده‌ایم. (متی ۱۸ : ۲۰) لزوماً وقتی برنامه‌های کلیسایی را افزایش می‌دهیم مثلاً تعداد جلسات یا برنامه‌ها، به معنای آن نیست که شاگردسازی کرده‌ایم. حتی آنقدر پیش رفته‌ام که گفتم عناصر بسیاری در کلیساهای ما وجود دارند که برای فرایند شاگردسازی مُضر هستند. موعظه‌ها و ملاقات‌های بسیاری وجود دارند اما همچنان جای خالی برخی موارد احساس می‌شود. فرصت کمی برای خدمت افراد عادی وجود دارد. تعالیم ناچیز هستند. همراهی شخصی در مسیر شاگردسازی بسیار کم اتفاق می‌افتد و پاسخ‌گوئی برای آن چه در زندگی فرد رخ می‌دهد به ندرت اتفاق می‌افتد. مدت زمانی که اعضای کلیسا بیرون از جلسات رسمی با هم دارند، بسیار کم است. عده‌ی بسیار کمی به دنبال شاگردسازی آگاهانه هستند. آن چه در این کتاب می‌گوییم بازگشت به سوی اصل جنبش اِکلیسا بر اساس تکثیر جماعتی معمولی است، جماعتی که آموخته‌اند چگونه به دیگران آموزش دهند تا آن‌ها تبدیل به شاگرد عیسی بگردند. جنبشی از زنان و مردانی که آگاهانه و به طور داوطلبانه خود را در شرایطی قرار می‌دهند تا تبدیل عمیقی در تفکر و زندگی آن‌ها ایجاد شود. مثال پیترو؛ و فرانسیس؛ نشان می‌دهد که چنین جنبشی می‌تواند از یک فردی خاص آغاز شود که آن رویا را زندگی می‌کند و آن را با دیگران در میان می‌گذارد. داستان‌های آن‌ها تنش‌های بین "رسالت" این دو عبارت یعنی "مؤسسه اِکلیسا" و "اِکلیسا" را به تصویر می‌کشد. اگر شما شروع به همراهی افرادی در پی قدم‌های عیسی نمودید و آن افراد بیرون از "مؤسسه اِکلیسایی" باشند که شما عضو آن هستید، و اگر شما آن‌ها را تعلیم می‌دهید تا آموخته‌های-شان را به دیگران تعلیم دهند و تکثیر شوند بدون این که آن‌ها را عضو

مؤسسه اِکلسیای خود بگردانید، دیگران نسبت به آن چه می‌کنید دچار سؤنفاهم خواهند شد و دوستان‌تان از شما انتقاد خواهند نمود و با شما به مخالفت خواهند پرداخت. اما عیسی به ما فرمان داد که رفته و امت‌ها را شاگرد بسازیم. او به ما فرمان نداده است که مؤسسه اِکلسیایی را که در آن شرکت می‌کنیم گسترش دهیم. بعد از گفتن همه‌ی این موضوعات من بر این باور هستم که جنبش شاگردان عیسی که خود شاگردانی برای عیسی تربیت می‌کنند بدون این‌که حتی برنامه‌ریزی شوند؛ کنترل شوند؛ یا توسط مؤسسه اِکلسیایی حمایت مالی شوند، نهایتاً باعث احیا و رشد مؤسسه اِکلسیا خواهند شد.

دیتریش بن‌هوفر^{۱۰۸}؛ الهی‌دانی که در فضای دیوانه‌وار حاکم بر آلمان نازی زیست می‌کرد در نامه‌ای به برادر خود این واژه‌ها را می‌نویسد: "احیا و بازسازی کلیسا قطعاً از رهبانیتی ظهور می‌کند که از اصول و سبک زندگی رهبانیت اولیه‌ای که اساسش الگوی موعظه‌ی سر کوه بود، پیروی خواهد کرد و در پی قدم‌های عیسی جلو خواهد رفت و از اصول و سبک رفتاری خود کوتاه نخواهد آمد!"

سئوالاتی برای تأمل:

- (۱) در مورد تفاوتی که نویسنده در مورد جنبش اِکلسیا و مؤسسه اِکلسیا قائل شده است چه نظری دارید؟ چه مثال‌هایی می‌توانید بیان کنید که نمایانگر این دو اصطلاح کلیساشناسی باشند؟
- (۲) از مثال پیترو، و فرانسیس؛ دو درسی را که آموخته‌اید و می‌خواهید به خاطر داشته باشید، ذکر کنید؟ چه ارتباطی بین آن چه تاکنون آموخته‌اید و به شما تعلیم داده شده است و عمل همراهی دیگران در شاگردسازی عیسی وجود دارد؟

۳) به نظر شما و بنا بر آن چه تخمین می‌زنید چه چیزی می‌تواند بیش از هر چیزی برای شاگردان عیسی مشکل‌آفرین باشد که بیرون از مؤسسه اِکلسیا شاگردسازی می‌کنند؟ آیا این آن حقیقتی است که آن جنبش بزرگ‌تر از مؤسسه اِکلسیا است یا ممکن است در آینده بزرگ‌تر گردد؟ آیا این حقیقت است که جنبش از کنترل مستقیم مؤسسه اِکلیسا خارج می‌گردد؟ آیا مشکل مسائل مالی است؟ چه مشکلات دیگری به ذهن شما می‌رسد؟

فصل یازدهم

چگونه می‌توانیم به اعضای مؤسسه اِکلسیا کمک کنیم تا بتوانند برای عیسی شاگردسازی کنند.

ما با هم به دو جنبشی که خارج از مؤسسه اِکلسیا شکل گرفت، نگاه کردیم و دیدیم که خدا از این دو جنبش استفاده کرد تا قوم خود را احیا نماید و پیغام نجات انجیل را برای افرادی که تاکنون مژده‌ی نجات را نشنیده بودند، برسانند. درست همانند والدنیانس‌ها؛ فرانسیسکن‌ها؛ نیز می‌خواستند تا به عنوان شاهدان و پیام‌آوران انجیل به مردم زمان خود بییوندند و از طریق فقر مطلق خود کاملاً از دنیا جدا شوند و این دو جنبش نتیجه‌ی خدمات میسیونری مؤسسه اِکلسیا نبودند. این جنبش‌ها ثمره‌ی استراتژی - هایی شبانان یا رهبران رسمی اِکلسیا نبودند بلکه بر عکس این جنبش‌ها هم‌زمان با هم ایجاد شدند. پیتر والدو؛ و فرانسیس آسیسی؛ دو مرد معمولی شروع به زندگی بر اساس الگو و تعالیم عیسی نمودند و از اینکه خداوند از این دو مرد معمولی به این صورت استفاده کرد، نباید غافلگیر شویم. استیفن نیل؛^{۱۰۹} در کتاب خود به نام تاریخ خدمات مسیحی^{۱۱۰} به این نکته اشاره می‌کند که کار اصلی کلیسا هم توسط مردم عادی و معمولی انجام شد. او با اشاره بر این نکته که همه‌ی ایمان‌داران همچون یک بدن در مأموریت کلیسا مشارکت داشتند چنین ادامه می‌دهد: "هر جا که مسیحیان باشند در آن جا حیات و ایمانی مستقل وجود دارد و طولی نمی‌کشد که اجتماعی رشد یابنده در آن جا شکل می‌گیرد! کلیساهای بزرگ بیشتر بر ادعای رسالتی

109 - Stephen Neill

110 - A History of Christian Missions

بودن خدمات‌شان تأکید می‌کنند. برای آن‌ها داشتن یک رسول به عنوان بنیان‌گذار اعتبار و احترام محسوب می‌شود، اما در واقع تعداد کمی از کلیسا-های بزرگ واقعاً توسط رسولان بنیان‌گذاری شده‌اند. هیچ نکته‌ی قابل توجه‌ای بارزتر از گمنامی میسیونرهای اولیه وجود ندارد."

رابرت؛^{۱۱۱} در همین راستا این‌گونه اشاره می‌کند که تأثیر پیغام مسیح بر مردم عادی وقتی مسئله‌ی فقر در میان است بیشتر از افرادی است که در رأس قدرت و جایگاه خوب اجتماعی هستند. او می‌افزاید: "در قرن اول میلادی مسیحیت در زمان جفا؛ توسط مردم عادی اداره شد. خدمات تا اقصی نقاط امپراطوری گسترش یافت و این جنبش در اکثر بخش‌ها محلی بود و توسط مردم عادی اداره می‌شد. نه این که در آن جا هیچ اسقف و کشیشی محلی وجود نداشت! بودند! ولی زیر تیغ و ازدحام مردم جان دادند." مسئله این است که در ۱۵۰ سال ابتدای مسیحیت، هر مسیحی یک کشیش بود و برای ۱۵۰ سال بعدی اغلب مسیحیان شروع به پذیرش مأموریت بزرگ به عنوان برنامه‌ی شخصی زندگی خود نمودند و در راستای گسترش مسیحیت در سراسر دنیا فعالیت نمودند.

مایکل گرین؛^{۱۱۲} در مطالعه‌ی خود در مورد گسترش انجیل توسط کلیسای اولیه چنین می‌گوید: "یکی از عالی‌ترین موضوعات در این مبحث، گوناگونی مردمی بود که در این کار شرکت نمودند." او چنین می‌نویسد که گسترش مژده‌ی انجیل توسط افراد مجرب و متخصص صورت نگرفت، بلکه بر عکس این نتیجه احساس مسئولیت و امتیاز ویژه‌ی هر عضوی از اجتماع بود. هر عضو معمولی کلیسا این کار را مسئولیت خود دانست. مسیحیت بیش

¹¹¹ -Robert Tuttle

¹¹² - Michael Green

از هر چیزی جنبش مردم عادی است. این میسیونرهای غیررسمی هستند که بیش از هر چیزی باعث گسترش مسیحیت گشتند!

مشکلی که در هر جنبشی وجود دارد این است که افراد دیر یا زود از حرکت باز می‌ایستند. گوئی این طبیعت چنین حرکت‌هایی است که نهایتاً با گذر زمان سکونی بر آن غالب می‌گردد و در مورد اِکلسیا نیز نیروهای قدرتمندی وجود دارند که باعث جدا نمودن مردم عادی از روحانیون می‌گردند و بعد از آن باعث گذاشتن بار بیشتر خدمات بر دوش افرادی می‌گردند که برای این کار دست‌گذاری شده‌اند. نتیجه آن شده است که برخی از الهی‌دانان امروز می‌گویند که مردم عادی نباید در رساندن مژده‌ی نجات اصلاً قدمی بردارند یا سعی کنند که دیگران را در مسیر ایمان‌شان همراهی نمایند. به نظر آن‌ها موعظه، تشویق و تقدیس در کنار بشارت و تعلیم شاگردان عیسی باید تنها توسط افرادی انجام شود که "خواندگی خاصی از سوی عیسی" دارند و خداوند آن‌ها را خوانده تا شغلی فراتر از پیروی عیسی داشته باشند.

معنای تاریخی افراد غیر روحانی و عموم مردم

امروزه آنچه وجه تمایز بین یک شبان و دیگر اعضای جامعه‌ی ایمانی خوانده می‌شود پرسشی است که بیش از هر پرسشی فکر مردم را به خود جلب نموده است و فکر می‌کنم آن افرادی که ایده‌ای خاص برای شبانان مطرح می‌کنند، دلایلی کافی دارند.

واژه‌ی lay (عادی) در انگلیسی از واژه‌ی یونانی laikos گرفته شده است. این به معنای "از میان مردم" است. در مسیحیت اولیه این واژه به معنای "برگزیده شده از سوی خدا" بود. معنایی که از واژه یونانی laos ریشه گرفته است، به مردمی اشاره می‌کند که منشأ ناشناخته‌ای دارند.

تمایزی که در بین یهودیان و کشیشان و رهبران وجود داشت. (متی ۲۳:۲۶؛ اعمال ۲۶:۵؛ عبرانیان ۵:۷ را مطالعه کنید.)

قبل از پایان قرن اول واژه‌ی laos معنایی کلیساشناسی به خود گرفت. واژه‌ی laikos توسط کلمنت اسکندریه؛ (۲۰۰ میلادی) استفاده شد تا تمایز بین مردم عادی و یک شماس یا کشیش را مشخص کنند. در کائنات‌های رسولان مردم عادی (laity) از روحانیان جدا بودند. استائلی؛^{۱۱۳} به ما می‌گوید: "فرق بین مردم عادی و روحانیون کاملاً آشکار است. بر اساس الگویی برگرفته از تمایز سیاسی که در یونان از واژه‌ی kleros (روحانیون) و واژه‌ی laos (مردم) وجود دارد این دو گروه از مردم با هم ساختاری یک شکل تشکیل می‌دادند."

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم این کُنستانتین؛ بود که در ۱۳ جون ۳۱۳ میلادی در شهر میلان؛ به افراد وفادار به مسیحیت آزادی انجام فعالیت‌های مذهبی داد. او آن چه را این مسیحیان از دست داده بودند، احیا نمود و به جفای آنان پایان داد. قبل از پایان قرن چهارم تغییر دین به مسیحیت برای همه‌ی ساکنان امپراطوری رُم اجباری شد. بعد از آن زمان تقریباً نُه نسل پس از عیسی ۷/۳ درصد از جمعیت دنیا مسیحی شدند. بعد از دو قرن حدوداً ۲۰ درصد به آمار قبلی افزوده شد. بنابراین نیاز سازماندهی جنبش اِکلیسا شدن احساس می‌شد و دقیقاً در این دوره بود که مؤسسه اِکلیسیا پدیدار گشت و پس از چالش‌ها و مباحثات فراوانی که در مورد ایمان مسیحی پدید آمد شکافی عمیق بین جماعت عادی و روحانیون آغاز گشت.

بعدها در سُنْت پروتستان؛ لوتر؛ و کالون؛ سعی کردند تا به شکافی که بین جماعت عادی و روحانیون ایجاد شده بود، پایان دهند. آنان بر کهانت همه‌ی ایمان‌داران تأکید کردند و هیچ دلیل هستی‌شناختی در مورد تفاوت

شبانان و عامه‌ی وفادار قائل نمی‌شدند. با این حال آن‌ها متوجه بودند که برای حفظ عملکرد و سلامت این جماعت وجود برخی از خدمات ضروری است. به نظر آن‌ها افرادی باید تربیت می‌شدند که خود را وقف موعظه و انجام آئین‌های مذهبی می‌کردند تا بتوانند نظم را در سازمان و بین جماعت برقرار کنند و به وفاداری خود به عیسی مسیح ادامه دهند. بر این باورم که گرایش اخیر کلیساها در مورد تمرکز نمودن حیات کلیسایی حول محور جلسات پرستشی یکشنبه صبح و حرفه‌سازی بشارت دادن در مورد مسیح، به طور گسترده باعث تضعیف مشارکت عموم در خدمات مختلف گشته است. این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که اگرچه مسئله‌ی کهانت همه‌ی ایمان - داران توسط لوتر؛ و کالون؛ از نو مطرح گشت، اما درک حاکم هنوز این است که خدمات مسیحی در انحصار گروه خاصی است که برای این کار انتخاب و دست‌گذاری شده‌اند، هر چند مردم می‌دانند که خود عیسی ناصری سنت یهودیان را شکست و شاگردان خود را از میان ماهی‌گیران و باج‌گیران و مردم عامی انتخاب کرد و نه از بین روحانیون! این همچنین بر خلاف آن کلیسایی است که توسط پولس بنا نهاده شد که دیگر کنیسه نامیده نمی‌شد، بلکه جماعت خوانده می‌شد. (اول قرن‌تیاں ۱۱ : ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۳۳، ۳۴؛ ۱۴: ۲۳، ۲۶) و در جماعت‌های خصوصی این اتفاق برای ۳۰۰ سال همین‌گونه ادامه یافت. علاوه بر آن بودن یک شبان مجرب و مقتدر در مرکز اِکلسیا باعث ایجاد تصویری از اِکلسیا می‌شد که این یک اجتماع مقدسی است که توسط مقامات دارای اقتدار در خانه اداره می‌شود و شبان و خادم در جایگاه مرکزی قرار داشتند.

نقش کتاب مقدسی جماعت عادی

متن کتاب مقدسی‌ای که برای من واضح‌تر از هر چیز به طور مفصل تفاوت بین جماعت عادی و روحانیت را در این مأموریت بیان می‌کند در کتاب افسسیان یافت می‌شود:

«پس من که به خاطر خداوند در بندم، از شما تمنا دارم به شایستگی دعوتی که از شما به عمل آمده است، رفتار کنید، در کمال فروتنی و ملایمت؛ و با بردباری و محبت یکدیگر را تحمل کنید. به سعی تمام بکوشید تا آن یگانگی را که از روح است، به مدد رشته‌ی صلح حفظ کنید. زیرا يك بدن هست و يك روح، چنانکه فرا خوانده شده‌اید به يك امید دعوت خویش؛ يك خداوند، يك ایمان، يك تعמיד؛ و يك خدا و پدر همه که فوق همه، از طریق همه، و در همه است. اما به هر يك از ما به فراخور اندازه‌ی بخشش مسیح، فیض بخشیده شده است. از این رو می‌گوید: هنگامی که به عرش برین صعود کرد، اسیران را به اسیری برد و هدایا به مردم داد. عبارت 'صعود کرد'، حاکی از چیست، جز آن که به جای‌های پست‌تر زمینی نیز نزول کرد؟ او که نزول کرد، همان است که از همه‌ی آسمان‌ها بسی فراتر رفت، تا همه چیز را پر سازد. و اوست که بخشید برخی را به عنوان رسول، برخی را به عنوان نبی، برخی را به عنوان مبشر، و برخی را به عنوان شبان و معلم، تا مقدسین را برای کار خدمت آماده سازند، برای بنای بدن مسیح، تا زمانی که همه به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا دست یابیم و بالغ شده، به بلندای کامل قامت مسیح برسیم. آنگاه دیگر همچون کودکان نخواهیم بود تا در اثر امواج به هر سو پرتاب شویم و باد تعالیم گوناگون و مکر و حیل‌های آدمیان در نقشه‌هایی که برای گمراهی می‌کشند، ما را به این سو و آن سو براند.»

(افسیان ۴: ۱-۱۴)

می‌توانیم ابتدا با مشخص شدن آن افرادی که این کتاب خطاب به آن‌ها نگاشته شده به بررسی این کتاب ادامه دهیم. پولس چه کسانی را در آیات ۱ الی ۶ "شما" می‌خواند؟ در ابتدای رساله، پولس می‌گوید: «از پولس که به خواست خدا رسول مسیح عیسی است، به مقدسین ساکن در شهر افسس، به آنان که در مسیح عیسی وفادارند.» (افسیان ۱: ۱) این افرادی که پولس آن‌ها را مقدسان می‌خواند چه کسانی هستند؟ پولس رسول در متنی معروف مشخص می‌کند که او با افرادی روبرو است که از دیدگاه دنیا خوار و ضعیف

و طرد شده هستند. (اول قرن‌تیاں ۱ : ۲۷) می‌دانیم که عده‌ی زیادی از آن‌ها یا فقیر بودند و یا اسیر شده! (کولسیان ۳ : ۲۳) فیلسوف کلبی معروف سلسیوس؛^{۱۱۴} از اوریجن؛ نقل قول می‌کند و با تحقیر در مورد آنانی که مسیح را پیروی می‌کنند چنین می‌نویسد: "افرادی که با پشم و چرم کار می‌کنند و جاهل‌ترین و ساده‌ترین افرادی هستند که حتی جرات نمی‌کنند در حضور مشایخ و استادان حکیم از خود سخنی بگویند!" آتناگوریس؛^{۱۱۵} فردی که معاصر با سلسیوس است و متخصص دفاعیات مسیحی بود دیدگاهی متفاوت ارائه می‌دهد: "در میان شما افراد بی‌سواد، صنعت‌گر و زنان پیر می‌بینم. افرادی که علی‌رغم این حقیقت که نمی‌توانند نکات مثبت آموزش‌های ما را بیان کنند اما توسط اعمال خود ارزش اصولی که به آن معتقد هستیم را نشان می‌دهند!"

و پلینی؛^{۱۱۶} در مورد اجتماع ایمان‌داران بیت‌عنیا سخن می‌گوید و تصدیق می‌کند که مردم از تمام سطوح اجتماع می‌توانند بیایند و بخشی از این اجتماع بگردند. بنابراین افرادی که پولس آن‌ها را "مقدسان" می‌نامد در واقع مردم عادی بودند. در واقع نام "مقدسان" عنوانی است که در عهدجدید برای صحبت در مورد ایمان‌داران استفاده می‌شد. ایمان‌دارانی که بعدها جماعت عادی خوانده شدند.

وقتی واژه‌ی "مقدسان" برای افرادی که عیسی را پیروی می‌کردند استفاده می‌شود، به این معنا نیست که آن‌ها بی‌گناه و بی‌عیب هستند و به کمال اخلاقی رسیده‌اند. فراتر از هر چیزی این مشخص‌کننده آن است که

114 - Celsus

115 - Athenagoris

116 - Pliny

این شخص نه سکولار است و نه کافر! کنت؛^{۱۱۷} این واژه‌ها را در این مورد به کار می‌برد:

"این فرد hagios نامیده می‌شود و این به معنای کنار گذاشته شده توسط خدا است. شخصی که تقدیس گشته است. این شخص فردی به شمار می‌آید که غیر سکولار است. فردی که مشخصاً مذهبی است به خاطر این که برای خدا به کناری گذاشته شده است، تا خدا را پرستش کرده و او را خدمت کند."

بنابراین متنی که برای افسسیان نوشته شده است خطاب به افرادی است که از جماعت عادی به کناری گذاشته شده‌اند. هر فرد معمولی که از بالا دوباره متولد شده و روح عیسی در او کار می‌کند، یک فرد مقدس است. این هیچ کاری با عمل کرد او در اجتماع ایمان‌داران ندارد. این حتی هیچ ارتباطی به توانایی‌های او، پیشینه‌ی او، تعلیم، جنسیت یا جایگاه اجتماعی او ندارد. همه همان شغل را ندارند، (کار یا حرفه) ولی همه همان خواندگی (مأموریت) را دارند. مردم عادی خود به تنهایی هدف نیستند، (روح‌هایی که باید نجات یابند). آن‌ها ابزاری هستند که توسط آن‌ها مأموریت خدا در دنیای ما محقق می‌شود. آن‌ها بدون استثنا و بدون تبعیض برای آن مأموریت کنار گذاشته شده‌اند تا برای عیسی شاگردسازی کنند.

گاهی در گردهمایی‌های بشارتی افراد با این ایده روبرو می‌شوند که شبانان و مبشران مقدس هستند، زیرا فعالیت‌های مقدسی انجام می‌دهند در حالی که جماعت عادی کافر هستند زیرا فعالیت‌های دنیوی انجام می‌دهند. این یک اشتباه است. خداوند ما را در دنیایی قرار نداده که در آن فعالیت‌ها و اشیای خاصی مقدس هستند در حالی که بقیه‌ی کارها دنیوی هستند. جهان و پری آن متعلق به خداوند است. هر کدام از ما مخلوق خداوند هستیم بدون هیچ استثنایی و همه‌ی بخش‌های وجود ما به او تعلق دارد. تمامی

خلقت نیکو و مقدس خلق شده است. وقتی که می‌پذیریم متعلق به خدا هستیم و تحت حاکمیت عیسی‌ای مسیح قرار داریم، بنابراین همه‌ی فعالیت‌های قانونی انسان‌ها به خودی خود مقدس خواهند بود. شایان توجه است که کتاب مقدس از همان واژه‌ی عبری havoda هم برای اشاره به کار فیزیکی استفاده می‌کند و هم برای اعمال پرستشی یهودیان!

همان‌طور که ویلیام؛^{۱۱۸} که به عنوان اولین مترجم عهدجدید از متن یونانی به زبان مدرن شناخته می‌شود، می‌گوید: "هیچ نقشی بر دیگری الویت و ارجحیت ندارد. هیچ کدام بیشتر باعث خشنودی خداوند نمی‌شود. آب ریختن، شستن بشقاب، کفاش بودن یا رسول بودن همه در پیشگاه خداوند یکی هستند. شستن بشقاب یا موعظه کردن هر دو خدا را به یک اندازه خشنود می‌سازند. به عبارت دیگر مردم عادی به خاطر این که کارهای غیر مذهبی انجام می‌دهند کمتر از شبانان یا کمتر جدا شده و تقدیس شده نیستند." در مورد این که این رسول در ۶ آیه‌ی اول باب چهارم رساله‌ی خود به افسسیان خطاب به "مقدسین" می‌نویسد نظری نمی‌دهم اما دقت کنید که در بین آیات ۶ و ۷ تضادی وجود دارد، زیرا پولس از "تو" به "هر کدام از ما" اشاره می‌کند: «اما به هر يك از ما به فراخور اندازه‌ی بخشش مسیح، فیض بخشیده شده است.» (آیه‌ی ۷) وقتی پولس در مورد "هر کدام از ما" سخن می‌گوید، منظور او این نیست که بر خلاف آن چه در مورد شما صدق می‌کند برای هر کدام از ما (رسولان؛ انبیا؛ مبشران؛ شبانان و معلمان) نیز صدق می‌کند بلکه همان‌طور که عیسی مقرر فرموده، فیضی بخشیده شده است. اگر این متن را این‌طور بخوانیم در واقع به منظور و فکری که در موقع نوشتن مد نظر پولس بود، خیانت کرده‌ایم. منظور پولس در این جا این نیست که تنها گروهی از افراد در اجتماع ایمان‌داران عطا و فیض خاصی را دریافت نموده‌اند. در واقع آن چه او می‌گوید دقیقاً بر عکس این موضوع است.

او پیش از آن نوشته است که فیض نجات‌بخش؛ فیضی که گناهان را نجات می‌بخشد متعلق به همه‌ی آنانی است که به او ایمان دارند. (افسیسیان ۲: ۵ - ۸) و سپس او چنین بحث می‌کند که فیض برای انواع خدمات نیز به همه‌ی ایمانداران عطا شده است. پولس پیش از آن در مورد آن فیض برای انجام خدمات سخن گفته بود. او در ابتدای باب ۳ از این رساله چنین می‌نویسد: «و بی‌گمان شما درباره‌ی مباشرت فیض خدا که برای شما به من بخشیده شده است، شنیده‌اید.» (آیه‌ی ۲) در این متن پولس درباره‌ی به کارگیری فیض الهی سخن می‌گوید. (کولسیان ۱: ۲۵) پولس در مورد تجهیززی سخن می‌گوید که دریافت نموده است و به او این توانایی را بخشیده است تا بتواند مأموریت خود را انجام دهد. (افسیسیان ۳: ۷ - ۸) او به واسطه‌ی همین طرز تفکر است که می‌نویسد: «اما به هر يك از ما به فراخور اندازه‌ی بخشش مسیح، فیض بخشیده شده است.» (افسیسیان ۴: ۷)

واژه‌ی فیض به یک هدیه اشاره می‌کند و پولس بر این نکته تأکید می‌کند که همه‌ی مقدسین (هر عضو از جماعت معمولی) از مسیح آن تجهیززی که برای انجام مأموریتش احتیاج دارد را دریافت می‌کند. وقتی شرایط را این گونه در نظر بگیریم نمی‌توانیم پیرسیم نقش خاصی که شبانان و رهبران در اجتماع ایمان‌داران دارند، چیست؟ پولس می‌نویسد که خدا: «و اوست که بخشید برخی را به عنوان رسول، برخی را به عنوان نبی، برخی را به عنوان مبشر، و برخی را به عنوان شبان و معلم، تا مقدسین را برای کار خدمت آماده سازند، برای بنای بدن مسیح،» (افسیسیان ۴: ۱۱-۱۲) هدف این خدمات به طور مشخص در هر کدام از این آیات گنجانده شده است. هدف خدا از بخشیدن این خدمات و عطایا "کامل کردن" و "آماده کردن" مقدسین برای بنای بدن مسیح است. واژه‌ی یونانی‌ای که به کامل کردن یا آماده کردن ترجمه شده katartizo است که به معنای اصلاح کردن می‌باشد. در طب وقتی از این کلمه استفاده می‌شود که طیب استخوان در

رفته‌ی کسی را به جای خودش برمی‌گرداند. در عهدجدید از این واژه برای آماده کردن تورهای ماهی‌گیری نیز استفاده شده است و کمک کردن به کسی که در حال ارتکاب گناهی گرفتار شده باشد. (غلاطیان ۶:۱؛ دوم قرنتیان ۱۱:۱۳) این واژه را همچنین می‌توان در زمان تحقق یک پروژه به کار برد، (اول قرنتیان ۱:۱۰؛ اول تسالونیکیان ۳:۵) و یا در زمان تمرین برای شخصیت‌سازی، (لوقا ۶:۴۰؛ عبرانیان ۱۳:۲۱؛ اول پطرس ۵:۱۰) همه‌ی افراد با عمل کرده‌های خاصی که وجود دارند به یک دلیل مورد توجه‌ی پولس قرار می‌گیرند و آن دلیل این است: "مجهر کردن کامل" یا آماده‌سازی مقدسین یا به عبارت دیگر آماده‌سازی جماعت عادی!

و چرا خداوند مشتاق آن است تا جماعت عادی را کامل بگرداند؟ برای این که آن‌ها بتوانند خدمت خود را انجام دهند. خداوند به هر یک از ما برای خدمت فیضی عطا کرده است. هر "مقدس" فیض و عطای خاصی از سوی خداوند دریافت کرده است تا بتواند فرد دیگری را در مسیر قدم زدن در پی قدم‌های مسیح و شاگردسازی همراهی کند و دلیلی که رهبرانی در رأس جماعت‌های مسیحی وجود دارند این است که به جماعت عادی برای این کار کمک کنند و آن‌ها را آماده سازند. پولس به تیموتائوس چنین می‌نویسد: «پس تو ای فرزندم، در فیضی که در مسیح عیسی است نیرومند شو،» (دوم تیموتائوس ۱:۲) رهبران جامعه‌ی مسیحی این نقش را دارند. آن‌ها باید مقدسین را احیا، اصلاح و تشویق و حمایت نمایند تا آن‌ها بتوانند به طور کامل آن فیضی که دریافت کرده‌اند را به کار گیرند، فیضی که به آن‌ها اجازه می‌دهد تا برای عیسی شاگردسازی کنند.

خدمات مسیحی متعلق به جماعت عادی است. در دیدگاه کتاب مقدسی جماعت عادی نقش حمایت رهبران جامعه‌ی مسیحی را ندارند. حمایتی که به رهبران کمک می‌کند تا بتوانند خدمات مسیحی خود انجام دهند، بلکه این رهبران جامعه مسیحی هستند که جماعت مسیحی را حمایت می‌کنند

تا مردم عادی‌ای که همگی آن‌ها برای کار خداوند جدا شده‌اند، بتوانند خدمت خود را انجام دهند. مشکل این جا است که در اجتماع ایمان‌داران ما، این نقش‌ها بر عکس شده است.

شخصی اجتماع ایمان‌داران را با مسابقه‌ی فوتبال مقایسه می‌کند. در یک بازی فوتبال ۲۲ بازیکن هستند که احتیاج دارند به اندازه‌ی کافی استراحت کنند، زیر نظر گرفته شوند و توسط جماعتی از مردم که در جایگاه تماشاچیان می‌نشینند، تشویق شوند. این تماشاچیان احتیاج به تمرین فیزیکی کمی دارند. گویی در کلیساهای ما نیز شرایط این گونه است. اغلب ما نظاره‌گر گروهی محدود و مجرب و اشخاصی خاص هستیم که فقط برای انجام خدمات بر روی آن‌ها حساب می‌کنیم و این افراد توسط گروهی از مردمی که اغلب منفعل هستند، تشویق و حمایت می‌گردند.

روش تغییر انجام کارها

در این جا است که مسائل بغرنج می‌گردد. خواندن و مطالعه‌ی کتاب‌های متعدد در مورد شاگردسازی کار راحتی است. همچنین سخت نیست که بفهمیم چگونه یک سازمان مسیحی افراد ساده را تبدیل به افراد مجرب مذهبی می‌کند. اما ما چگونه می‌توانیم به الگوی کتاب مقدسی باز گردیم؟ چگونه می‌توانیم جنبشی را آغاز کنیم که باعث تکثیر روحانی در بین جماعت عادی شود؟ چگونه می‌توانیم جنبش تکثیر روحانی را در بین مردم عادی در بستر کلیسایی آغاز کنیم که خود کلیسا نگرشی مبتنی بر تکثیر روحانی ندارد. برای هیچ کدام از این سئوالات پاسخ قاطعی وجود ندارد، با این وجود می‌خواهم به برخی از عناصری که باید در این فرایند وجود داشته باشند، اشاره کنم.

یک تسهیل‌کننده باشید

اگر شما خود شخصاً مأموریت بزرگ را به طور عمیق و کامل درک نکرده‌اید، به سختی ممکن است بتوانید جنبشی از شاگردان یا افرادی که شاگردسازی می‌کنند، پایه‌گذاری کنید. این نوع جنبش‌ها تنها تحت تأثیر ملاقات شخصی با خداوند در دعا، کلام و اطاعت از روح او تحقق می‌یابند. این جنبش زمانی عمیق‌تر می‌گردد که افراد شاگردان را در مسیر قدم زدن در پی قدم‌های مسیح همراهی می‌کنند و آن‌ها را می‌فرستند تا خود نیز این فرایند را در زندگی دیگران تکرار کنند.

وظیفه‌ی شما به عنوان یک تسهیل‌کننده این است که به صورت یک کاتالیزور عمل نمائید و باعث شوید تا دیگران از لحاظ روحانی تکثیر یافته و خود تأثیرگذاری روحانی بر دیگران داشته باشند. این کار را باید با ایجاد بستری که در آن افراد تشویق شوند تا در فرایند بشارت شخصی و پیگیری نوایمانان عمل کنند، انجام دهیم. نتیجه‌ی تمامی این فعالیت‌ها تکثیر روحانی است. این برای مثال به معنای آن است که از همان ابتدا شما از هر گونه وسوسه و تلاش برای کنترل کردن همه چیز توبه کرده و آن را رد کنید. شما به همین صورت باید اجازه دهید تا این افراد بدون این که شما حضور داشته باشید دیگران را همراهی و ملاقات کنند. تنها کاری که می‌توانید انجام دهید این است که ساختار و فعالیت‌هایی را که برای رشد روحانی واقعاً ضروری هستند، سازمان‌دهی کرده و به آن‌ها یاد دهیم که از هر گونه ساختار و فعالیتی که هدفش کنترل و مسلط شدن بر دیگران باشد اجتناب کنند. خلاصه اینکه شما باید آماده ریسک کردن باشید.

"پایه‌گذاری" یا "آغاز نمودن" به معنای شروع و مشارکت در امری در مسیری خاص برای رسیدن به هدفی مشخص است. این به معنای برانگیختن یک واکنش یا یک تأثیر است. آزاد کردن نیرویی که در برابر آن

مانعی وجود دارد. به حرکت وا داشتن و به کارگیری نیرویی در مسیری خاصی با هدفی مشخص. این همان کاری است که شما وقتی شخصاً کسی را همراهی می‌کنید، انجام می‌دهید. این آن کاری است که وقتی شخصاً در دوره‌ی کارآموزی و شاگردی فردی را در مسیر پیروی از عیسی همراهی می‌کنید، شما در حقیقت آن فرایند را با نبرد علیه‌ی سکون و رکود و پیش-فرض‌های مختلف درباره‌ی نتایج از پیش تعیین شده و کنترل کوچک‌ترین مسائل انجام می‌دهید.

تسلیم این وسوسه نشوید که نظارت بر جنبش شاگردسازی را به فرد دیگری بسپارید. اگر این نقش را به فرد دیگری تفویض نمودید، دیگر اشتیاق برای انجام این کار را نخواهید داشت. (واژه‌ی اشتیاق از واژه‌ی لاتین *pati* به معنای رنج کشیدن و یا استقامت کردن گرفته شده است.) و اگر شما می‌خواهید بهای لازمی را که در شاگردسازی ضروری است بپردازید، باید این صفات در شما پرورش یافته باشد.

رویای کتاب مقدسی داشته باشید

جنبش‌های همراهی در شاگردسازی زمانی آغاز می‌گردد که رویایی مشخص وجود داشته باشد. نوعی فلسفه یا عهد که به طور واضح آن چه یک شخص می‌خواهد انجام دهد و یا ارزش‌ها و اصولی که اعمال یک فرد بر اساس آن شکل می‌گیرد، موجود باشد. در این کتاب در مورد این موضوع صحبت کردیم مأموریتی که عیسی مسیح به شاگردان خود سپرد باید ملاک سنجش هر خدمت مسیحی باشد. آیا ایمان‌داران معمولی در کلیساهای ما در فرایند محقق نمودن مأموریتی قدم می‌زنند که عیسی مسیح به هر یک از ما سپرده است؟ آیا آن‌ها شاگردانی را تعلیم می‌دهند که بتوانند شاگردسازی کنند؟ آیا ما در فرایند تکثیر روحانی در مسیح قرار داریم یا در حال انجام فعالیت‌ها و حفظ ساختارهای مذهبی خودمان عمل می‌کنیم؟ آیا

اجازه می‌دهیم که خدمات روحانی توسط ابزارها و منابع مالی تعریف شوند یا توسط فعالیت‌های مذهبی و کارهای اداری؟ رندی پاپ؛^{۱۱۹} می‌گوید: "اگر می‌خواهیم بار دیگر شاگردسازی واقعی مسیحی را در جماعت‌های خود بازسازی کنیم، ابتدا باید به سؤالات دشواری از این قبیل با صداقتی خشن و سرسخت پاسخ دهیم!"

این سؤالات را از خود بپرسید، سپس پاسخ‌های خود را بررسی کنید! آیا ما در شاگردسازی برای مسیح به گونه‌ای مؤثر عمل نموده‌ایم؟ آیا گروه‌های کوچک ما واقعاً به شکل‌دهی روحانی جماعت کمک می‌کنند؟ آیا تعداد رهبران مجرب در اجتماعات ما راکد و بی‌تغییر است؟

شبان سام؛^{۱۲۰} پرسش‌های دیگری را به این پرسش‌ها اضافه می‌کند که برای گسترش دیدگاه کتاب مقدسی بسیار مفید هستند:

- ✓ عهد جدید چه تعریفی از شاگرد مسیح ارائه می‌کند؟
- ✓ در عهد جدید فرایندی که عیسی یک شاگرد را تعلیم می‌دهد و او را تجهیز می‌کند چگونه تشریح شده است؟
- ✓ در الگوی کتاب مقدسی چه فازهای شاگردی خاصی مشهود هستند؟
- ✓ چگونه همه‌ی افراد وفادار در اجتماعات ما می‌توانند چنین فرایندی را تجربه کنند؟
- ✓ چه ارزش‌هایی در اجتماعات باید وجود داشته باشد تا شاگردی برای مسیح ساخته شود؟
- ✓ اجتماع ایمان‌داران کلیسای شما، چگونه در جهت شکل دادن شاگردان در همه‌ی سطوح عمل می‌کند؟
- ✓ عملکرد اجتماع ایمان‌داران کلیسای شما، چگونه بر رویای شاگردسازی برای مسیح تمرکز می‌نماید؟

119 -Randy Pope

120 -Sam Rainer

- ✓ جماعتی که تحت شبانی ما هستند، به چه روش‌هایی در حفظ رویای شاگردسازی کمک می‌کنند؟
- ✓ اجتماع ایمان‌داران شما چگونه رهبران خود را شناسایی می‌کنند و شکل می‌دهند تا بتوانند برای عیسی شاگردسازی کنند؟
- ✓ کلیسای شما چگونه می‌تواند جماعت عادی را تجهیز کند تا در اجتماعی بزرگ‌تر بتوانند برای عیسی شاگردسازی کنند؟

بسیار مهم است رویای دقیقی از خواندگی‌ای که دریافت کرده‌اید در وجود خود پیروانید. شما بارها احتیاج خواهید داشت تا به این رویا باز گردید. این تنها روشی است که از طریق آن می‌توانید به هماهنگی، اتحاد و تعادل دست یابید. در نقشه‌های‌تان، اهداف‌تان، الویت‌ها و پروژه‌های‌تان! و به این طریق است که شما می‌توانید از انحراف برنامه‌های‌تان در راستای کسب سود بیشتر یا خودخواهی رهبران‌تان در امان بمانید.

شبانان و دیگر رهبران مسیحی می‌دانند که آن‌ها باید برای عیسی شاگردسازی کنند، ولی وقتی از آن‌ها پرسیده می‌شود که آیا آنان شخصاً دیگران را در مسیر شاگردسازی همراهی می‌کنند یا خیر، اغلب چنین پاسخ می‌دهند: "دوست داشتم که می‌توانستیم این کار را انجام دهیم، اما به خاطر همه‌ی مسئولیت‌هایی که به دوش دارم، وقتی برای این کار باقی نمی‌ماند." یا می‌گویند: "هنوز شخصی را که با او احساس راحتی بکنم تا بتوانم این کار انجام دهم، نیافته‌ام!" شما چگونه به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهید؟ آیا شما انگیزه‌ی لازم برای انجام کار مهم ولی دشوار شاگردسازی را دارید؟ آیا کار، فعالیت و پیش‌فرض‌های شما حول محور این رویا شکل گرفته است؟ مارک؛ و آلوین:^{۱۲۱} می‌گویند: "وقتی جماعتی مسیحی، چشم‌انداز خود را برای محقق ساختن رویای شاگردسازی از دست می‌دهد یا آن را نادیده

می‌گیرد یا آگاهانه بر آن تمرکز نمی‌کند، پویایی خود را به عنوان یک جنبش از دست می‌دهد و آرام آرام به سوی فاز سازمانی شدن می‌غلطد."

ما باید خود را به همان‌گونه که هستیم، ببینیم و نباید چشمان‌مان را بر روی حقیقت ببندیم و این مهم‌ترین نکته است که ما باید پرسش‌هایی که از ما پرسیده می‌شوند را با نهایت صداقت پاسخ دهیم. در ایالات متحده‌ی آمریکا و اروپا، اجتماع ایمان‌داران مشکلات بارز بسیاری را تجربه می‌کنند و در آفریقا افراد وفادار با شرکت در جلسات پرستشی هیچ تبدیل و تغییری نمی‌پذیرند. بسیاری از انجیلی‌ها احساس می‌کنند که باید در بشارت فعال‌تر عمل کنند و جان‌های بسیاری برای مسیح صید کنند. ادعایی که من وارد می‌کنم این است که بدون شاگردسازی کاری که ما می‌کنیم نجات جان‌ها نخواهد بود، اما بدون نجات جان‌ها نیز نمی‌توانیم شاگردسازی کنیم. ما باید بیاموزیم که چگونه بیشتر به شباهت مسیح درآئیم و چگونه دیگران را کمک کنیم تا به شباهت مسیح درآیند.

روبرت کلمن؛^{۱۲۲} با این کلمات قلب این رویا را تشریح می‌کند:

"مأموریت بزرگ فقط در رفتن به اقصی نقاط دنیا و موعظه‌ی انجیل (مرقس ۱۶:۱۵) یا تعمیم‌دادن نوایمانان به نام خدای تثلیث یا حتی تعلیم دادن تعالیم عیسی به آن‌ها خلاصه نمی‌شود، بلکه به معنای شاگردسازی و به عبارت دیگر شکل‌دادن شخصیت دیگران برای شبیه شدن به مسیح است. این افراد آن قدر جذب این مأموریت و این تکلیف از سوی عیسی می‌شوند که نه تنها خود می‌روند تا عیسی را پیروی کنند، بلکه دیگران را نیز در همین مسیر همراهی می‌کنند. هدف اجتماع ما این نیست که جماعتی را جمع کنیم و اطلاعاتی را به آن‌ها منتقل کنیم و همچنین نباید صرفاً برای مدت زمانی محدود احساسات آن‌ها را تحریک کنیم و آن‌ها را انگیزه‌مند

بگردانیم. همچنین هدف ما این نیست که برای بیماران دعا کنیم یا ارواح شریر را اخراج کنیم، بلکه هدف اجتماعات مسیحی ما این است که جماعت عادی را برانگیخته و تعلیم دهیم. آن‌ها را شاگرد عیسی بسازیم و به دنیا بفرستیم تا آن‌ها بتوانند بشارت دهند و دیگران را شاگردسازی کنند، پیگیری نمایند و تعلیم دهند."^{۱۲۳}

اگر می‌خواهیم در اجتماعات مسیحی خود شاهد تبدیل افراد باشیم، باید در مورد این که ما که هستیم دید و رویای تازه‌ای کسب کنیم و لازمه‌ی هر تغییر، ترک الویت‌ها و ارزش‌های حال حاضر است. جماعت وفادار باید ببینند که دید و رویای تازه مهم‌تر و خاص‌تر از شرایط و مسیر کنونی است. بدون آن درک آن‌ها نمی‌توانند بهای لازم را پرداخت کنند و باعث شوند تا آن رویای تازه، محقق شود.

اهمیت گروه‌های کوچک

بیل هال؛^{۱۲۳} بر این باور است که همراهی در مسیر شاگردسازی باید در بستر گروه‌های کوچک صورت بگیرد. جیم پوتمن؛^{۱۲۴} نیز با او موافق است ولی تأکید می‌کند برای این که آن گروه بتواند نقش خود را به درستی ایفا کند باید آگاهانه بر کلام خدا و بر شاگردسازی متمرکز شود.

ما صرفاً گروه‌های کوچک را شکل نمی‌دهیم تا بیشتر بر اطلاعات تمرکز کنیم و با هم این اطلاعات را به اشتراک بگذاریم، بلکه سعی می‌کنیم گروه‌های کوچک را به عنوان جمعی که می‌داند به دنبال چیست، ایجاد کنیم. این گروه‌ها باید توسط فردی مجرب و بالغ اداره شود که می‌داند نقش او این است تا به اعضای گروه کمک کند تا بیشتر به شباهت عیسی درآیند. بنا بر آن چه این نویسندگان می‌گویند، این گروه‌ها برای آن ایجاد می‌شوند

123 - Bill Hull

124 - Jim Putman

تا روابط خود را با دیگران تحکیم ببخشند و در امر شاگردسازی بهتر عمل کنند. رندی؛^{۱۲۵} در بین انواع گروه‌های کوچکی که هم اینک در اِکلسیا وجود دارند، تمایز قائل می‌شود. بین این گروه‌ها و آنانی که واقعاً در پی شاگردسازی واقعی برای عیسی هستند، تفاوت شگرفی وجود دارد. به نظر او اولین تفاوت در کاری است که انجام می‌شود. در گروه‌هایی از نوع اول این علم و آگاهی است که منتقل می‌گردد در حالی که گروه دوم در مسیر تبدیل زندگی قدم برمی‌دارد.

در مورد گروه اول این رهبر است که مطالب را آماده می‌کند در صورتی که در گروه‌های نوع دوم این شرکت‌کنندگان هستند که مطالب را آماده می‌کنند. در گروه‌های کوچک نوع اول تعهد کمی از سوی مردم عادی مطالبه می‌شود، اما بنا بر آن چه پاپ؛ می‌گوید در گروه‌های کوچکی که آگاهانه در مسیر شاگردسازی برای عیسی قدم برمی‌دارند، تعهد شخصی عمیقی دیده می‌شود. او بنا بر مشاهداتش می‌گوید: "معمولاً شرکت‌کنندگان در چنین گروه‌های کوچک خود انتخاب می‌کنند در کدام گروه باشند در حالی است که در الگوی اولیه این رهبر کلیسا است که گروه را شکل می‌دهد. گروه‌های کوچک کنونی شامل ۸ الی ۲۵ عضو هستند. در الگویی که بر شاگردسازی تمرکز می‌کند این گروه‌ها باید متشکل از ۱۰ الی ۱۴ نفر باشند. بنا بر آن چه پاپ؛ عنوان می‌کند گروه‌های کوچک سنتی حول محور آموزش، دعا و صحبت کردن و توجه به یکدیگر شکل می‌گیرند تا بتوانند روابط اجتماع را در داخل اِکلسیا تحکیم ببخشند. از سویی دیگر گروه‌های کوچک شاگردسازی احتیاج به تعلیم و تجهیز و تحرک و باز بودن نسبت به دیگران را دارند تا بتوانند به هدف خود که همانا آماده‌سازی افراد تعلیم‌دیده است، نائل آیند، افرادی که به خواندگی خود وفادار هستند. امروزه در بسیاری از گروه‌های کوچک، مردم عادی مردان و زنان را جمع می‌کنند. با این وجود

در گروه‌های کوچک آن چه بیشتر مورد توجه و علاقه است تعلیم شاگردان است. پاپ؛ پیشنهاد می‌کند که این نوع ترکیب باید حذف شود. در گروه‌های کوچک سنتی رهبران خود را معلم می‌دانند، این در حالی است که در الگوی که پاپ؛ ارائه می‌دهد رهبر شاگرد عیسی است که نقش منتور یا راهنما را ایفا می‌کند.

و نهایتاً پاپ؛ بر مشارکت گروه‌های کوچک تأکید می‌کند در حالی که این گروه‌ها همواره مشتاق آن هستند تا رهبران جدیدی بیابند، آن‌ها را تعلیم بدهند و بفرستند. اگر شما عضو کلیسایی باشید که در آن گروه‌های کوچکی وجود داشته باشند که در مسیر شاگردسازی واقعی برای مسیح حرکت نکنند، چه باید کرد؟ آیا باید این گروه‌ها تجزیه شده و گروه‌هایی جایگزین آن‌ها شوند که آگاهانه ساختاربندی شده‌اند که در امر شاگردسازی قوی‌تر عمل کنند؟ احتمالاً این بهترین راه حل نیست. شما می‌توانید به رهبران گروه‌های کوچک دروسی از کتاب مقدس بیاموزید که در مورد شاگردسازی باشد، با این‌که این به خودی خود اشتباه نیست اما این کار باعث تغییر مؤثر اِکلیسا نمی‌گردد.

مشورت من این است که گروه‌های کوچک را حفظ کنید و نقش آن‌ها را در دید کلی کلیسا تأیید نمائید. سپس به صورت عمومی حمایت کلی خود را از کار اِکلیسیا نشان دهید. سپس به طور غیرمستقیم و بدون برنامه یک یا دو گروه کوچک را تشکیل دهید که بر اساس الگوی پاپ؛ باشند. بیل هال؛ می‌گوید که این دو گروه جدید باید آن چنان که پاپ؛ تشریح می‌کند، تشکیل شوند. بیل هال؛ می‌گوید که این گروه‌های جدید به عنوان الگو و مدلی جدید عمل می‌کنند و اجازه می‌دهند تا اعضای آن‌ها این امکان را داشته باشند که به طور شایسته به کار شاگردسازی مشغول گردند.

در این گروه شما در زمینه‌های مختلفی الگو و نمونه خواهید بود. روشی که بحث‌های کتاب مقدسی را رهبری می‌کنید؛ روشی که جلسات دعا را رهبری می‌کنید؛ روشی که بوسیله‌ی آن احتیاجات واقعی شرکت‌کنندگان را تشخیص می‌دهید؛ روشی که بوسیله‌ی آن روابط را در اجتماع خود تقویت می‌بخشید. هم زمان اعضای این گروه نیز خواهند آموخت که در آینده اگر قرار باشد گروهی را هدایت و رهبری کنند، چگونه باید این کار را انجام دهند. شما به عنوان یک گروه نسبت به هم پاسخ‌گوئی خواهید داشت و در سختی‌ها یکدیگر را یاری خواهید نمود. نقش شما در چنین گروه کوچکی این خواهد بود که به شرکت‌کنندگان کمک کنید تا فعالانه و آگاهانه به شباهت عیسی درآیند. شما به آنانی که در ایمان‌شان بالغ‌تر و قوی‌تر هستند کمک می‌کنید تا آنانی را که در مسیح جوان‌تر هستند یا در روابط خود با خدا دچار مشکل هستند، کمک کنند. شما نیاز دارید تمییز دهید که هر عضو از گروه شما در قدم زدن با مسیح در چه جایگاهی قرار دارد و در چه حیطه‌ای نیاز به رشد دارد. در همین حال شما باید نسبت به نشانه‌هایی که خداوند در مسیر رشد افرادی که پتانسیل تبدیل شدن به یک رهبر را در آینده دارند، توجه کنید.

اعضای این گروه کوچک باید به شما اجازه دهند تا شخصاً آن‌چه را در زندگی آنان می‌بینید به آن‌ها گوش‌زد کنید و این آن چیزی است که فعالانه باید در پی آن باشند اگر که می‌خواهند مطابق با کلام خدا به رشد و بلوغ برسند. آنانی که از لحاظ روحانی بالغند مشتاق آن هستند که دیگران برای تغییر زندگی‌شان به آن‌ها کمک کنند تا آنان نیز بتوانند بیشتر به شباهت عیسی درآیند و این کلید آن رویایی است که شما باید در اِکلسیا بنیان نهید.

ایمان‌داران وفادار به خداوند باید بدانند که اگر شخصی صادقانه؛ کلام تشویق‌آمیزی به آن‌ها می‌گوید یا حرکت و رفتاری را مورد انتقاد قرار می‌دهد، این حرکتی شجاعانه و برای خیریت آنان است. یک مسیحی بالغ به جای

اینکه احساس کند به او توهین شده است با فروتنی و تشکر با چنین افرادی برخورد می‌کند. اعضای اِکلسیا باید بفهمند که گروه‌های کوچک به منزله‌ی یک کلوپ نیستند. این گروهی است که برای دلیل و هدفی خاصی جمع می‌شود و آن هدف این است که بیشتر و بیشتر به شباهت مسیح درآیند.

همراهی شخصی

تا آنجائی که به من مربوط است ترجیح می‌دهم که همراهی شخصی خود را با یک یا دو نفری آغاز کنم که بیرون از گروه‌ها و یا فعالیت‌های کلیسایی هستند. ایده‌ال آن است که همراهی این افراد از ابتدای پذیرش مسیح صورت بگیرد. همراهی افراد در مسیر شاگردسازی به طور طبیعی پس از آن تجربه آغاز می‌شود و من ترجیح می‌دهم پیش از معرفی یک نوایمان به گروه کوچک کمی صبر کنم، تا زمان بگذرد. من می‌خواهم که همراهی شخصی‌ای که او از سوی من دریافت می‌کند تجربه‌ای بنیادین شود تا او را در مسیر و تمام جنبه‌های زندگی‌اش به عنوان شاگرد مسیح تحت تأثیر قرار دهد. در واقع مشورتی که به شما می‌دهم این است که نوایمانان را به صورت شخصی و دائمی همراهی کنید. برای دو یا سه ماه پیش از جمع شدن با یکدیگر شروع کنید، پیش از آن که با هم در یک گروه جمع شوید. به این صورت مردم عادی که شما آن‌ها را همراهی می‌کنید خواهند آموخت که چگونه باید دیگران را در جاهایی که هیچ گروه کوچکی وجود ندارد همراهی کنند و کار همراهی دیگران در شاگردسازی در وجود آن‌ها نهادینه شود.

تجربیات من مرا قانع کرده است که اگر نوایمانان شما بسیار سریع به گروه‌های کوچک وارد شوند (حتی گروه کوچکی که هدفش شاگردسازی است)، این کار باعث کند شدن تکثیر شاگردان می‌گردد. برای این که وقتی فردی با مشکلات فراوان به آسانی در گروهی قرار می‌گیرد، اکثر افراد گروه دشوار می‌توانند شخصاً در زندگی چنین افرادی سرمایه‌گذاری کنند.

اگر شما رهبر اجتماعی از ایمان‌داران هستيد شما نیز می‌توانید این الگوی همراهی شخصی دیگران را در کلیسا به اعضا نشان دهید و این کار را به وسیله‌ی همراهی یکی از رهبران دیگر انجام دهید:

- ✓ روزانه به نام برای این فرد دعا کنید.
- ✓ گوش شنوایی برای او باشید. حمایت خود و همراهی روحانی و عاطفی خود را از او دریغ نکنید.
- ✓ به طور منظم با آن فرد ملاقات کنید. گاهاً برای این که همراهی شما بنا بر نیازهای آن فرد باشد، خود را با شرایط تطبیق دهید.
- ✓ وظایفی را به این فرد بسپارید تا انجام دهد، (مطالعه‌ی کتاب مقدس، حفظ کردن آیات، کتاب‌هایی که بخواند، تکالیف مشخص). زیرا این موضوع به او کمک می‌کند تا در زمینه‌هایی از زندگی که احتیاج به رشد دارد، ترقی کند.
- ✓ وقتی خود آن‌ها شروع به همراهی اولین شاگرد عیسی نمودند به آن‌ها مشاوره دهید.

اگر شما دائماً در یک گروه کوچک حضور دارید، می‌توانید به همراه مشایخ و دیگر رهبران اِکلسیا از این فرصت استفاده کنید و رویای شاگردسازی را به آن‌ها منتقل سازید. در چنین فرصت‌هایی شما می‌توانید تجربیاتی را که در فراز و نشیب‌هایی همراهی دیگران کسب نموده‌اید، به آن‌ها منتقل کنید. تاکنون بر اهمیت پاسخ‌گو بودن دائمی به دیگران با شما سخن گفته‌ام. نبودن چنین رابطه‌ای بین ایمان‌داران یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های اِکلسیای معاصر است و از آن جا که این روابط به خودی خود و به یکباره شکل نمی‌گیرند، فرد باید کاملاً آگاهانه وارد این رابطه شده و چنین روابطی را شکل دهد. بیائید ببینیم که بسیاری از ما به هیچ وجه نمی‌خواهیم اجازه دهیم که فردی مجوز آن را داشته باشد که بتواند به همه‌ی حیطه‌های زندگی ما دسترسی داشته باشد. یکی از دلایل چنین مقاومتی این

است چون نمی فهمیم که اصلاً هدف از چنین رابطه‌ای چیست. هدف این نیست که فقط به دیگران کمک کنیم تا در گناه نیافتند، بلکه این روابط می‌تواند دیگران را کمک کند تا در حفظ تعهدشان به خدا درست عمل کنند. این نوع همراهی می‌تواند به آن‌ها کمک کند تا بتوانند به طور کامل در شغل خود به عنوان شخصی عادی که پیرو مسیح است، ایفای نقش کنند. هر عضو از جماعت مسیحی باید به طریقی زندگی کند که دیگران را در راستای این هدف حمایت نماید. سخنان عالی پولس به "مقدسینی" که در تسالونیک‌های زندگی می‌کردند از این قرار است: «ای برادران، از شما استدعا می‌کنیم که کاهلان را هشدار دهید؛ کم‌چرثان را تشویق کنید؛ ضعیفان را حمایت نمایید؛ و با همه بردبار باشید.» (اول تسالونیکیان ۵: ۱۴) آن‌چه در ابتدای این فصل با هم بررسی کردیم را به خاطر بیاورید. رهبران جوامع مسیحی همچون جماعت عادی در دنیا برای خدا کار می‌کنند.

شما باید به رهبران کلیسا و به مشایخ اِکلسیا کمک کنید تا این نوع همراهی‌ای که شما با آن‌ها داشته‌اید را آنان نیز با مردم عادی داشته باشند. اگر آن‌ها نتوانند و نخواهند که شخصاً مردم عادی را در مسیر شاگردسازی مسیحی همراهی کنند، فکر می‌کنم من در نامیدن این افراد به عنوان شیخ یا رهبر مسیحی به مشکل بر خواهیم خورد!

هر فرد مقدسی که از روح‌القدس زاده شده است برای کار خداوند جدا شده است. با این وجود بدون تکثیر افراد تعلیم یافته و انگیزه‌مند و جماعتی عادی که از مشکلات خود آزاد شده‌اند این انحصار (خادم بودن تعدادی محدود) شکسته نخواهد شد. برای این که این فرایند در "مؤسسه اِکلسیا" آغاز شود به شما پیشنهاد می‌کنم تا به توصیه‌های ساده‌ی فیلسوف انجیلی به نام دالاس ویلارد^{۱۴۶}؛ توجه کنید:

"به شما پیشنهاد می‌کنم اعلام نکنید که قصد دارید چیزی را عوض کنید! تنها با انجام دادن کارها به طریقی دیگر هدف خود را عملی کنید. آنچه عیسی انجام داد را شما انجام دهید. با تعلیم این‌که شاگردسازی چیست و با ارائه‌ی بنیادهای الهیاتی و کتاب‌مقدسی این کار را به پیش ببرید. به روابط خود در شاگردسازی که منجر به تحکیم روابط می‌گردد، توجه کنید. عناصر ضروری آموزه‌های عهدجدید را به طور عمیق و آشکار به آن‌ها تعلیم دهید. این عناصر عبارتند از: خدا؛ ماهیت او؛ شخص مسیح در آن برنامه؛ شاگردسازی به عنوان سبک زندگی و این‌که چگونه می‌توانیم تبدیل به کسی شویم که از طریق تبدیل افکار، اراده، بدن، روح و روابط اجتماعی انتظارات مسیح را محقق سازد. این روشی است که در طی همه‌ی اعصار باعث رشد کلیسا و تکثیر ایمان‌دارانی می‌شود که بالغ و بالغ‌تر می‌گردند و این دقیقاً آن چیزی است که عیسی به ما گفت که انجامش دهیم."

سئوالاتی برای تأمل:

- (۱) این مطالعه به چه طریقی آن طور که در ابتدای این فصل آمده درک شما را از نقش جماعت عادی و روابط آن با روحانیت را زیر سؤال می‌برد یا آن را تأیید می‌کند؟
- (۲) در تجربه‌ی شما چه تفکرات یا فعالیت‌هایی می‌توانند به جماعت عادی کمک کنند تا بتوانند کاملاً به خواندگی خود دست یابند؟
- (۳) اِکلسیایی را که هم اکنون در جلسات آن شرکت می‌کنید چگونه تشریح می‌کنید؟ رویای اِکلسیای شما چگونه با رویای مسیح در جهت تعلیم جماعت عادی برای تکثیر در تضاد است؟

فصل > وازدهم

شاگرد عیسی و اتحاد

«یوحنا گفت: استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیو اخراج می کرد، اما چون از ما نبود، او را بازداشتیم. عیسی گفت: بازش مدارید، زیرا هر که بر ضد شما نیست، با شماست.» (لوقا ۹: ۴۹-۵۰)

یوحنا ی رسول نیز درست همانند بسیاری از ما می خواست از دیگران متمایز باشد. در برابر چشمان او آنانی بودند که درست همانند او همراه عیسی بودند و افراد دیگری که یوحنا آن ها را متفاوت از خود می دانست. در چنین شرایطی یوحنا با مردی ملاقات می کند که ارواح پلید را اخراج می کرد. او در حال اخراج روح های شریر در نام عیسی بود. اما یوحنا آن مرد را نمی شناخت! در آن زمان اخراج کنندگان بسیاری وجود داشتند. این اخراج کنندگان با اقتدار به اسامی متفاوتی این کار را انجام می دادند. در نام بعلزبول گرفته تا نام سلیمان! با این وجود یوحنا به مردی برخورد می کند که در نام عیسی این کار را انجام می داد. یوحنا چند سالی خودش شخصاً همراه عیسی بود ولی متوجهی آن فرد نشده بود. او با چه اقتداری می توانست از نام عیسی استفاده کند زیرا آن چنان که شواهد نشان می داد او قطعاً یکی از شاگردان نبود؟

یوحنا فکر کرد که او باید مانع آن فرد گردد تا از نام خداوند استفاده نکند. او قطعاً به آن شخص گفته بود که اجازه ندارد از نام عیسی استفاده کند. او می گوید: "خداوند؛ مردی را دیدیم که در نام تو روح های شریر را

اخراج می‌کرد و ما سعی کردیم مانع کار او شویم!" چرا باید یوحنا سعی می‌کرد مانع از کار این شخص ناشناس در اخراج ارواح پلید می‌گشت؟ او این کار را کرد زیرا آن مرد "یکی از ما" نبود! زیرا او یکی از اعضای گروه یوحنا نبود! این دقیقاً آن چیزی بود که یوحنا را آزار می‌داد: "اگر شما به همراه ما عیسی را پیروی نکنید..." و انگار گوئی به او می‌گفتند که پس حالا که یکی از ما نیستی هیچ دلیلی ندارد که نام عیسی را بیاوری؟!

با این حال عیسی با یوحنا موافق نبود. "مانع کار او نشوید! این فرمان عیسی بود. او را تنها بگذارید! حتماً نفهمیده‌اید که هر کس که به ضد شما نیست با شما است." ما هنوز هم در قانونی شمردن حق دیگران دچار مشکل هستیم. برای اغلب ما دشوار است که تصور کنیم چگونه کسی با ما نیست، اما می‌تواند همراه ما باشد و همین امر باعث جدائی‌های رسواکننده‌ای بین شاگردان عیسی می‌گردد که متعلق به سُنن کلیساهای متفاوت هستند. پل؛^{۱۲۷} تقریباً سی سال پیش چنین می‌نویسد:

"مهم‌ترین و حیاتی‌ترین و ضروری‌ترین مشکل کلیسا که بیش از هر چیزی به آن بی‌توجهی شده و هرگز نیز حل نشده، و از زمان تولد کلیسا تا زمان حال وجود داشته و دارد مشکل عدم اتحاد بین اعضای کلیسا است. شقاق دائمی و بسیار گسترده‌ای که در کلیسا برای قرن‌ها وجود داشته باعث رسوائی کلیسا شده است. این استراتژی بزرگ شیطان است. گناه عدم اتحاد احتمالاً نسبت به همه‌ی گناهان ما بیشتر باعث لغزش خوردن افراد و از دست دادن روح‌شان گشته است. این مشکل احتمالاً بیش از هر چیز دیگری دستان روح‌القدس را می‌بندد و چون مانعی در برابر کار او برای ملزم نمودن افراد نسبت به گناه قرار می‌گیرد."

بر خلاف فعالیت‌های ما برای مشارکت با دیگران مخصوصاً بر اساس فعالیت‌ها و توافقات سازمانی، دونالد؛^{۱۲۸} به این نکته اشاره می‌کند که یکی از بنیادی‌ترین باورهای ما به عنوان مسیحیان انجیلی این است که باید در راستای پیشبرد اتحادی که عیسی در باب ۱۷ یوحنا از آن سخن می‌گوید، سخت کار کنیم.

عدم اتحاد مسیحیان بر خلاف آن دعایی است که مسیح کرد و در آن از پدر خواست تا شاگردانش یکی شوند. (یوحنا ۱۷: ۲۰-۲۳) این همچنین با سخنان پولس مبنی بر این که تنها "یک بدن و یک روح" هستیم در تضاد است. یک خدا؛ یک ایمان و یک تعمیم. (افسیسیان ۴: ۴-۵) عدم اتحاد در زمینه‌های الهیاتی و حتی اجتماعی باعث خیانت به کلیسا و بی‌توجهی نسبت به ماهیت کلیسا می‌گردد. در واقع نشانه‌های کلاسیک کلیسای عیسی مسیح یکی بودن، مقدس بودن، داشتن رسالت و راست دینی است. واژه‌ی آخر در مورد بشارت و ادامه‌ی سُنن کلی کلیسا است.

مثالی منفی از تجربه‌ی ما در شهر کوچکی در منطقه‌ی شمالی ایالت مینسوتا را به خاطر می‌آورم. در آن شهر کوچک، کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها با یکدیگر ارتباطی نداشتند. آن‌ها در خیابان‌ها و پیاده‌روها در جهت مخالف یکدیگر حرکت می‌کردند. از مغازه‌های متفاوتی خرید می‌کردند و به مدرسه‌های مختلفی می‌رفتند. به کاندیدهای سیاسی متفاوتی رأی می‌دادند و از شرکت در مجالس یکدیگر اجتناب می‌کردند. روابط بین اعضای این دو سُنن مسیحی در آن شهر را می‌توان چنین تشریح کرد: "روابطی بر مبنای عدم اعتماد، دشمنی و گهگاهی روابطی خشونت‌آمیز علیه یکدیگر! و این دشمنی از دیروز آغاز نشده بود، درگیری آن‌ها بر سر موضوع علم و آموزه، به خاطر موضوعاتی چون هم‌دردی و عدم هم‌دردی؛ تلخی؛ حسادت و کسب احترام از زمان شروع اولین جماعت مسیحی آغاز گشته بود و برای قرن‌ها

آن‌ها به جای این‌که در راستای برقراری اتحاد کار و تلاش کنند، آنقدر به این جدائی‌ها عادت کرده بودند که این موضوع تبدیل به امری طبیعی گشته بود. گوئی این جدای‌ها و شقاق‌ها تبدیل به ساختار دائمی اِکلسیا گشته بود! گاهی جلساتی برگزار می‌شود که افراد وفادار از زوایا و افق‌های مختلفی گرد هم می‌آیند. اما وقتی این جلسات تمام می‌شود هر کس به اجتماع خود باز می‌گردد. متأسفانه بسیاری از مسیحیان چنین رفتار و شرایط را پذیرفته‌اند. برخی بر این باورند که ما هرگز نمی‌توانیم به این مجادلات، جدائی‌ها و شقاق‌ها در بین شاگردان عیسی بر زمین پایان دهیم. با این حال در واقع دلیل هر گونه تفرقه، گناه و ظاهر زشت این است. بی‌تفاوتی، حسادت، غرور و عدم تحمل!

آن‌چه می‌خواهم در فصل آخر این کتاب به آن اشاره کنم این است که فکر می‌کنم درک درست مفهوم کتاب مقدسی شاگردی به ما کمک خواهد کرد تا برخی از سئوالاتی را که در گذشته مطرح کرده‌ایم و باعث بسیاری از این شقاق‌ها گشته است، پاسخ دهیم. استدلال من از این قرار است: برای تحقق مأموریت بزرگ ما باید دعایی را که عیسی برای اتحاد شاگردان خود نمود تا در پی قدم‌های او راه روند، جدی بگیریم. «درخواست من تنها برای آن‌ها نیست، بلکه همچنین برای کسانی است که به واسطه‌ی پیام آن‌ها به من ایمان خواهند آورد، تا همه يك باشند، همان‌گونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آن‌ها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده‌ای. و من جلالی را که به من بخشیدی، بدیشان بخشیدم تا يك گردند، چنانکه ما يك هستیم.» (یوحنا ۱۷ : ۲۰-۲۲)

مأموریت مشترک ما چیست؟

در این کتاب بر این نکته تأکید کردم که عیسی ما را فرا خوانده است تا این کار را انجام دهیم. در متی ۱۹:۴ عیسی به پطرس و برادرش آندریاس چنین می‌گوید: «به ایشان گفت: «از پی من آید که شما را صیاد مردمان

خواهم ساخت.» (متی ۱۹:۴) ما خوانده شده‌ایم تا عیسی را پیروی کنیم و دیگران را در مسیر آموختن چگونگی پیروی از وی همراهی نمائیم. این را شاگردسازی می‌خوانیم. عیسی این فراخوان را در متی ۱۹:۲۸ تأیید می‌کند: «پس بروید و همه‌ی قوم‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمیم دهید.» (متی ۱۹:۲۸) این آن فرمان و مأموریتی است که استاد به ما سپرده است. ما باید جزء آن دسته از پیروان عیسی باشیم که با قوت خدا دیگران را نیز پیرو عیسی بگردانیم. پولس این خواندگی را در دوم تیموتائوس ۲:۲ به وضوح شرح می‌دهد: «و آنچه را که در حضور گواهان بسیار از من شنیدی، به مردمان امینی بسپار که از عهده‌ی آموزش دیگران نیز برآیند.» (دوم تیموتائوس ۲:۲) این آن چیزی است که عیسی قوم خود را فرا خوانده تا انجامش دهند، شاگردانی بسازند که بتوانند خود شاگردان بسازند. دکتر هوارد هنریک؛^{۱۲۹} این موضوع را این چنین تشریح می‌کند: "شاگردسازی مأموریتی است که استاد به ما سپرده است. ممکن است نسبت به آن بی‌توجه باشیم اما نمی‌توانیم از آن بگذریم. خواه ما پروتستان‌های انجیلی باشیم خواه کاتولیک‌های رومی، یا خواه ارتدوکس، پرزبیتری، متدیست لوتری، پنطیکاستی، کلیسای رسولی، یا دیگر گروه‌هایی که خود را با مسیح یکی می‌دانند! همه‌ی ما خوانده شده‌ایم تا برای عیسی شاگردسازی کنیم. این مأموریت مشترک ما است.

و اکنون ما خود را روبرو با مسائل مهمی می‌بینیم. اگر ما از طریق همراهی شخصی برای عیسی اقدام به شاگردسازی نمائیم که در آن هر دو طرف نسبت به یکدیگر در مورد زندگی خود پاسخ‌گوئی داشته باشند و در پی آن باشند که به یکدیگر کمک کنند تا بیشتر به شباهت عیسی درآیند، آیا ما در این صورت می‌توانیم چنین تصور کنیم که اعضای در کلیسای ما وجود خواهند داشت که در حقیقت شاگرد عیسی نباشند؟ آیا این حقیقت که

يك فرد عضو يك سُنت ایمانی است یا عضو سُنت ایمانی دیگر آیا تضمین‌کننده‌ی این است که آن شخص داوطلبانه در پی تازه ساختن ذهن خود و تبدیل شدن مستمر از طریق تعالیم عیسی است؟ خلاصه آن که آیا ممکن است شخصی بپتیست، انجیلی، کاتولیک، متدیست، پنطیکاستی، پرزبیتین، یا ارتدوکس و غیره باشد بدون این که شاگرد عیسی مسیح باشد؟ پاسخ به این سؤالات به طور واضح "بله" است. چنین به نظر می‌رسد که هیچ اجتماعی از مسیحیان وجود ندارد که به طور کامل متشکل از شاگردان عیسی مسیح باشد.

شما می‌توانید شاگرد عیسی و در عین حال یک پروتستان انجیلی باشید. یا یک پروتستان یا کاتولیک رومی یا پرزبترین یا لوتری یا غیره باشید. شاگردسازی مسئله‌ای نیست که مختص گرایشات کلیسایی باشد. تعلق به سُنت کلیسایی خاص به طور اتوماتیک باعث نمی‌شود که یک فرد شاگرد عیسی بگردد و همچنین به این معنا هم نیست که فردی دیگر شاگرد نباشد. سنت مسیحی‌ای که فرد خود را متعلق به آن می‌داند در واقع از اهمیت اولیه برخوردار نیست بلکه این شاگردی است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. عیسی ما را فرا می‌خواند که خود را به او و تعالیم او متصل نگاه داریم. این سُنن مختلف مسیحی منابع ارزشمندی را در اختیار ما قرار می‌دهند که به تشویق و حفظ این روابط کمک می‌کنند، اما نمی‌توانند جایگزین این روابط بگردند. به همین صورت مأموریت ما این است که عیسی مسیح برافراشته شود و نه سُنن کلیسایی ما. عیسی آن خبر خوشی است که باید آن را با دنیا در میان بگذاریم. این آن چیزی است که پولس در اول قرن‌تین ۲:۲ می‌گوید: «زیرا عزم جزم کرده بودم در میان شما چیزی ندانم جز عیسی مسیح، آن هم عیسی مصلوب.» (اول قرن‌تین ۲:۲) عیسی مسیح آن پیغامی است که باید به همه‌ی خلائق رسانده شود. او مژده‌ی نجات است. قلب پیغام و تجربه‌ی مسیحی!

گاهی ما در دام این تفکر می‌افتیم که سنت ما اصل موضوع است و آنانی که متعلق به تفکر و سنت دیگری هستند نمی‌توانند، چون فقط ما او را دنبال کنند. این خطایی بسیار فاحش است. برای مثال پروتستان‌های انجیلی اغلب فکر می‌کنند که هر شخص باید ایمان خود را بر عیسی قرار دهد و آن‌ها را پیروی کنند. از آن‌جا که کاتولیک‌ها، پرزبیتین‌ها، لوتری‌ها و غیره از آن الگو پیروی نمی‌کنند، بنابراین انجیلی‌ها به سختی می‌توانند درک کنند که چگونه اعضای آن جماعت می‌توانند از همان رابطه‌ای که آن‌ها با مسیح دارند، بهره‌مند شده و از آن لذت ببرند.

در این‌جا می‌خواهم بگویم آن‌چه بیش از هر چیزی اهمیت دارد روش یا سنت مسیحی‌ای نیست که آن شخص با آن روش شروع به پیروی از عیسی می‌کند، بلکه این حقیقت است که او باید با تسلیم شدن به عیسای مسیح در ایمان به او رشد کند. او همان خدای خدایان است، اما هیچ‌گاه زندگی دو نفر نمی‌تواند شبیه یکدیگر باشد و خداوند نمی‌خواهد که زندگی هیچ شخصی شبیه زندگی شخص دیگری باشد. آن‌چه او بیش از هر چیز دیگر می‌خواهد این است که هر کدام از ما به روش خودمان در ارتباط با عیسی باقی بمانیم و این ارتباط مطابق با شخصیت ما و پیش‌زمینه‌ی خاص ما و تجربیات خاص مسیحی ما صورت می‌گیرد. آن‌چه مهم است رابطه‌ی آگاهانه، واقعی و دائمی ما است که با عیسی داریم. این خوانندگی مشترک ما است. این بنیاد مأموریت مشترک ما است.

تجربه‌ی شخصی من

در سال ۱۹۸۲ بود که به عمق این حقیقت پی بردم. دو سال قبل رهبران کلیسای میسیونری (فرقه‌ی کلیسایی که ما در آن بزرگ شدیم) از من و همسرم خواستند تا فعالیت میسیونری جدیدی را در اروپا آغاز کنیم. پس از دعا و تفکر در این‌باره به همراه دختر ۴ ساله و پسر دو ساله‌ی خود به

منطقه‌ی نرماندی؛ در شمال غربی فرانسه رفتیم و شروع به تأسیس کلیسا نمودیم. در شهری که حدوداً ۱۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت داشت. آپارتمانی کرایه نمودیم و یک گروه کوچک تعلیم کتاب مقدس با برخی از شاگردان کلیسای محلی به راه انداختیم. این گروه گروهی بسیار جالبی متشکل از پسران جوان بود. اگر از آن‌ها می‌خواستید که خود را معرفی کنند اکثر آن‌ها چنین می‌گفتند: "من فرانسوی و کاتولیک هستم. به تناسخ ایمان دارم! من یک بی‌خدا هستم! من یک دانشمند هستم! وقتی بیمار هستم نزد پزشک می‌روم! من یک منطقی‌گرا هستم!"

بی‌شک شما می‌توانید تصور کنید وقتی که از آن‌ها پرسیدم بیائید به زندگی عیسی در انجیل یوحنا نگاه کنیم فقط یک یا دو نفر از آن‌ها اعتراف کردند که کتاب مقدس را مطالعه کرده‌اند. تنها یکی از آنان گفت که هر هفته به کلیسای کاتولیک محله‌ی خود می‌رود و همه گفتند که هرگز در جلسه‌ی مطالعه‌ی کتاب مقدس شرکت نکرده‌اند.

بعد از گذشت چند ماه آن‌ها در مطالعه‌ی کتاب مقدس پیشرفت خوبی داشتند. دیدن این که این پسران با چه اشتیاق و هیجانی در مورد عیسی ناصری صحبت می‌کردند بسیار هیجان‌انگیز بود. یک روز مارک؛ و هنری؛ نزد من آمدند و از من درخواست کردند تا یکشنبه آینده آن‌ها را در رفتن به کلیسا همراهی کنم. در آن جا بود که با یک دوگانگی روبرو شدم. این دانشجویان تازه در حال شناخت عیسی و ایجاد ارتباط با او بودند. کشفیات جدید آن‌ها ظاهراً باعث شده بود اشتیاق جدیدی برای پرستش عیسی در آن‌ها ایجاد شود. نتیجه این که برای اولین بار از زمان کودکی‌شان مشتاق آن بودند که به کلیسا بروند. تنها مشکل این بود که من هنوز کلیسایی را شروع نکرده بودم. از طرفی مارک؛ و هنری؛ نمی‌خواستند که تنهایی به یک کلیسا بروند. آن‌ها می‌خواستند به کلیسای آن‌ها بروم. این پسرها وفادارانه در درس مطالعه‌ی کتاب مقدس شرکت می‌کردند و اکنون برای تأیید و هدایت

بیشتر چشمانشان به سوی من خیره شده بود. بالاخره با بی میلی تسلیم خواسته‌های آن‌ها شدم.

کشفی دردناک

هیچ‌گاه آن احساسات در هم آمیخته‌ای را که قبل از ورود به آن کلیسا داشتم، از خاطر نمی‌برم. با این‌که قبلاً در کلیساها و مجمع کلیساهای بسیاری در فرانسه شرکت کرده بودم اما هیچ‌گاه در کلیسایی با این جمعیت انبوه حاضر نشده بودم و نمی‌دانستم که باید انتظار چه چیزی را داشته باشم. اولین چیزی که مرا شوکه کرد تعداد زیاد افرادی بود که در آن جا حضور داشتند. ازدحام عجیبی در کلیسا دیده می‌شد. تعداد آن‌ها ۶۰۰ تا ۶۵۰ نفر بودند. چنین ازدحامی در محله‌ی ما تا آن زمان دیده نشده بود! من شنیده بودم که این کلیسا با ۵۰ نفر به طور منظم هر هفته جلسات منظمی را برگزار می‌کند. وقتی با چنین جمعیتی روبرو شدم بسیار متعجب شدم. از طرفی هم بودن در چنین فضای مذهبی مرا آزار می‌داد. این فضا برای من کاملاً غریبه بود و هیچ وقت فکر نمی‌کردم که مجبور باشم دائم بنشینم و بایستم. (همیشه این‌گونه فکر می‌کردم که کاتولیک‌ها دائماً موقعیت خود را تغییر می‌دهند.) یا این‌که به من گفته بشود که چه وقت صحبت کنم و چه وقت سکوت کنم. وقتی که نمی‌توانستم افراد را در خواندن دعای ربانی دنبال کنم خواندن کتاب و دعا کردن کاری طاقت فرسا می‌گشت. احساس می‌کردم همچون ماهی‌ای هستم که از آب بیرون افتاده است.

هر چند این احساس ناراحتی واقعی بود اما در مقایسه با اتفاقی که بعداً برایم افتاد هیچ بود، اتفاق نابود کننده‌ای که در این جماعت برایم رخ داد. آن چه اتفاق افتاد آنقدر با قدرت به من برخورد نمود که شروع به لرزیدن کردم. ما در گروهی ایستاده بودیم تا دعا کنیم به یک‌باره به صورت غیرمنتظره حضور روح خدا را احساس کردم. آن چه من تجربه می‌کردم

نمی‌توانست واقعی باشد! خداوند قرار نبود آن جا باشد! هر آن چه به من آموخته بودند، هر آن چه به دیگران تعلیم داده بودم به من می‌گفت که خداوند نمی‌تواند در کلیسای کاتولیک رومی حضور داشته باشد.

به عبارت دیگر من باور داشتم که خداوند می‌تواند در گروهی حاضر شود و آن‌ها را نسبت به گناهان‌شان ملزم سازد و با آن‌ها درباره‌ی نیازشان به نجات دهنده سخن بگوید. اما به جز آن به دلیل دیگری نمی‌تواند در میان این جمعیت حاضر شود. اعتقادات و درک الهیاتی من می‌گفت که روح خدا نباید در میان کاتولیک‌ها رومی قدم بزند. وقتی آن جماعت را ترک کردم به همسرم گفتم من هرگز به میان این جماعت نخواهم رفت آنچه آن جا حساس کردم را دوست ندارم!

آزمودن این مسئله

چند هفته بعد دوست دیگری که در گروه آموزش کتاب‌مقدس داشتم دستم را گرفت و بار دیگر مرا به جماعت پطرس مقدس برد. من تصور می‌کردم آن چه احساس کنم باید شبیه آن احساسی باشد که پطرس در خانه‌ی کرنلیوس تجربه کرد. زمانی که روح‌القدس بر کرنلیوس و اهل خانه‌اش ریخت پیش از آن که وی بتواند موعظه خود را به پایان برساند. (اعمال رسولان ۱۰: ۴۴) پطرس احتمالاً متعجب شده بود که چگونه خداوند روح خود را بر آن افسر رومی ریخته بود. پطرس زمان کافی برای درک این مسئله نداشت. آیات کلام حتی بر این نکته اشاره نمی‌کنند که کرنلیوس زمان کافی برای توبه و بازگشت را داشت. (با این که من مطمئن هستم این اتفاق افتاده بود.) در اتفاقی که در ارتباط پطرس با کرنلیوس افتاد خداوند نیز به آرامی به نزد من آمده بود و مرا با فیض خود نسبت به یک غریبه غافلگیر نموده بود.

و اما اکنون باید به شما یادآوری کنم که من در کلیسای پروتستان محافظه‌کاری رشد کرده‌ام. به من آموزش داده شده بود که ایمان خود را بر آن چه احساس می‌کنم، قرار ندهم. بنابراین وقتی کشمکش بر سر آن چه احساس می‌کردم و آن چه می‌دانستم صحیح است رخ داد، به طور خودکار ذهن من داشت تمییز می‌داد و در همان زمان بود که دچار تشویش شدم. در انتهای تجربه‌ی دوم خود در آن جماعت بزرگ، احساس کردم هدایت می‌شوم تا به سوی کشیش بروم و ببینم آیا می‌توانم از این مسائل سر در بیاورم یا خیر!

همان روز عصر در دفتر کار پدر نوربرت؛ یکدیگر ملاقات کردیم. در طول سه یا چهار ساعت داستان را برایش بازگو نمودم. او با محبت تمام گوش کرد و سپس شهادت خود را با من در میان گذاشت. بعد از این که سئوالات خاصی در مورد آموزه‌های مختلفی که با آن‌ها اختلاف داشتیم را از او پرسیدم مدت زمانی را به دعا اختصاص دادیم. این ملاقات با پدر نوربرت؛ تنها سردرگمی مرا عمیق‌تر کرد. احساس کردم در حضور مردی هستم که روح خدای زنده در او ساکن است. وقتی به شهادت او گوش دادم می‌توانستم لحظات مهم بازگشت و توبه را در زندگی او تشخیص دهم. وقفش به عیسی مسیح واضح‌تر و محرزتر شد، اما از طرفی او عقایدی داشت که به هیچ وجه برای من قابل قبول نبود. چگونه چنین چیزی امکان‌پذیر است؟ آیا من حقیقت را در مورد او درست تشخیص داده بودم؟ گاهی احساس می‌کردم که هر دو همان چیز را می‌گوئیم و کمی بعد احساس می‌کردم که کاملاً در دو دنیای متفاوت هستیم.

برای این که بتوانم واضح‌تر تشخیص دهم که چه اتفاقی در حال رخ دادن است از پدر نوربرت؛ سؤال کردم که آیا می‌تواند هفته‌ای یک بار با هم دعا کنیم؟ پس برای سه سال و نیم تقریباً هر چهارشنبه صبح با هم وقت دعا داشتیم. گاهی تنها ۱۵ تا ۲۰ دقیقه دعا می‌کردیم و گاهی این

زمان تا ظهر ادامه می‌یافت. متأسفانه باید بگویم سه سال و نیم طول کشید تا خداوند بر تعصب مذهبی من چیره شود. اولین مانع سخت این بود که بتوانم پدر نوربرت؛ را به عنوان برادرم در مسیح بپذیرم و این مانع تقریباً خیلی زود برداشته شد. وقتی شروع به شناختن پدر نوربرت؛ کردم، وقتی زنده و شفاف بودن ایمانش را مشاهده نمودم و مدامتش را در تسلیم بودن نسبت به روح خدا و آیات کلام دیدم، این نه تنها مرا قانع نمود که او با نجات دهنده ارتباطی مستحکم دارد، بلکه قدم زدن او با مسیح مرا به چالش کشید. پیروز شدن بر مانع دوم دشوارتر بود. من هنوز در این سؤال گرفتار بودم که چگونه برادر نوربرت؛ می‌تواند شاگرد مطیع عیسای مسیح باشد و هنوز هم در سمت خود به عنوان کشیش کاتولیک باقی مانده باشد؟ سخنان پل؛^{۱۳۰} شبانی که خدمات رادیوی داشت و مدیر کالج کتاب مقدس به من کمک کرد تا درک کنم که این مسئله‌ای است بین پدر نوربرت؛ و خدای او و نه مسئله‌ای بین پدر نوربرت؛ و من!

اگر از لحاظ روحانی تولد تازه دارید شما عضو بدن مسیح و پسر پدر من خوانده خواهید شد. به عنوان عضو همان خانواده شما برادر من هستید. خواه متوجه آن باشید و خواه نباشید، خواه آن را تصدیق کنید و خواه نکنید. آنقدر که به من مربوط می‌شود می‌دانم که این مسئله هم برای شما که می‌پذیرید همه باید به زبان‌های روح‌القدس تکلم کنند و هم برای شما که می‌پذیرید سخن گفتن به زبان‌ها از شیر است، صحت دارد. خواه برای شما که باور می‌کنید عطایای روح امروز هم در کلیسا عمل می‌کند و خواه برای شما که باور دارید این عطایا دیگر عمل نمی‌کند! خواه آرمنیوسی باشید و خواه کالونی و خواه فقط نسخه‌ی ترجمه‌ی قدیم را قبول کنید یا نسخه‌ای مدرن از ترجمه کتاب مقدس را بپذیرید. خواه در تولد تازه و تکثیر از طریق تعمید ایمان داشته باشید یا به هیچ وجه بر انجام هیچ آئین مذهبی اعتقاد نداشته باشید. خواه

در تعمیم به غوطه‌ور شدن کامل در آب اعتقاد داشته باشد و خواه به پاشیدن آب به صورت فردی که تعمیم می‌گیرد. به تعمیم نوزادان اعتقاد داشته باشید یا بزرگسالان! خواه پاهای را بشوئید یا نه! خواه شما مندیسیت باشید، بپتیسیت، ادونتیسیت روز هفتمی، اسقفی، کاتولیک یا اصلاً فرا فرقه‌ای باشید. خواه به دست‌گذاری زنان اعتقاد داشته باشید یا تنها به دست‌گذاری مردان! خواه فکر کنید که تنها شنبه‌ها سبت است و باید مقدس نگاه داشته شود یا اگر فکر کنید که روزها هیچ تفاوتی با هم ندارند. خواه گوشت بخورید خواه گیاه‌خوار باشید. خواه قهوه و چای و نوشیدنی‌های الکلی مصرف کنید خواه فقط آب بنوشید. خواه مدل موی شما بلند باشد خواه کوتاه یا اصلاً تاس باشید. خواه موهای تان را رنگ کنید و خواه رنگش نکنید. خواه پیش‌هزاره‌گرا باشید یا پس‌هزاره‌گرا یا اصلاً به سلطنت هزار ساله بر زمین اعتقادی نداشته باشید. خواه جمهوری‌خواه باشید خواه دموکرات یا سوسیالیست! خواه رنگ پوست تان سفید باشد سیاه، قرمز، قهوه‌ای یا زرد. و یا اگر مسائل شک برانگیزی وجود دارند که بر سر آنها اختلاف نظر داریم. اگر شما تولد تازه دارید پس به هر حال ما همگی اعضای همان خانواده هستیم و اعضای همان بدن روحانی! ممکن است من فکر کنم که برخی از باورهای شما احماقانه هستند. اما اگر من نسبت به خدا محبت کافی در دل داشته باشم محبت آگاه‌په‌ی من تو را به عنوان یک انسان می‌پذیرد.

هر چه بیشتر پدر نوربرت؛ را می‌شناختم متوجه می‌شدم که موضوع خانواده‌ی الهی فراتر از محدودیت‌های فرقه‌ای من است و تا مکان‌هایی گسترش می‌یابد که حتی انتظارش را نداریم. شاید عیسی هم به این حقیقت اشاره می‌کند وقتی که می‌گوید: «گوسفندانی دیگر نیز دارم که از این آغل نیستند. آن‌ها را نیز باید بیاورم و آن‌ها نیز به صدای من گوش فرا خواهند داد. آن‌گاه يك گله خواهند شد با يك شبان.» (یوحنا ۱۰:۱۶) در یک فرایند آرام، دردناک و طولانی متوجه شدم توانایی مشارکت من با پدر نوربرت؛

نمی‌تواند بر اساس درک الهیاتی مشترک از آئین‌های مذهبی یا مفاهیم یا نظرات مختلف ما در مورد مسائل غیرضروری باشد. اگر قرار بود که با یکدیگر یک جا جمع شویم، باید اساس توافقات ما حقایق انجیل باشند که مبنای اصلی نجات و زندگی مشترک‌مان در مسیح است.

این تجربه سئوالاتی را در من ایجاد نمود که فرار از آن‌ها امکان‌پذیر نبود. چرا من باید ارزشی برای ایمان و شهادت‌های یک مسیحی کاتولیک قائل باشم؟ از آن‌جا که پدر نوربرت؛ و بی‌شک دیگران وارد رابطه‌ای صمیمانه، شخصی و نجات‌بخش با مسیح شده بودند، آیا می‌توانستم به خاطر آن که چون او کاتولیک بود آن رابطه‌ها را ناکارآمد بدانم؟ چگونه باید با برادران و خواهرانی که از یک سنت مسیحی متفاوت هستند حفظ رابطه نمایم؟ با کلیسای آن‌ها چه رابطه‌ای باید داشته باشم؟

بسیاری از پروتستان‌های انجیلی برای حفظ راست دینی و راست‌کرداری خود از ایجاد هر رابطه‌ی دو جانبه، مصاحبت و کشف معانی با کاتولیک و کاتولیسم اجتناب می‌کنند. آیا این رابطه به ریسکش می‌ارزد؟ آیا اعضای کلیسایی که من عضو آن هستم از این رابطه دچار لغزش نمی‌شوند؟ یا شاید من برای تبدیل عقاید مذهبی و یا نزدیک شدن و صمیمیت بیشتر با مسیح در حال ستیز و مجادله با آن‌ها هستم؟ حتی برای آنانی که تعمیم یافته‌اند آیا این ریسک وجود ندارد که اعمال من توسط کاتولیک‌ها به اشتباه تفسیر شود که من سعی در نفوذ بین جماعت آن‌ها را دارم یا می‌خواهم در کلیسای آن‌ها نفوذ کنم و هدف من از این نفوذ "گوسفند دزدی" است؟ علاوه بر آن می‌دانستم که من نمی‌توانم وضعیت کلیسای خود و یا در وسعت بیشتر کلیسای انجیلی پروتستان را تغییر دهم و همچنین نمی‌توانم ادعاهای کلیسای کاتولیک را تغییر بدهم، کلیسایی که ادعا می‌کند تنها کلیسای وفاداری است که بر بنیاد شاگردان بنا شده است. بنابراین ما وارد نوعی

رابطه، دیالوگ با کاتولیک‌ها و کلیسای آن‌ها شدید مبنی بر این که آیا اکثر دوستان من در کلیساهای انجیلی عملکرد متفاوتی دارند یا خیر؟

بعضی از اصولی که از این شهادت استخراج شد

در این فصل نمی‌توانم توضیح دهم که چگونه من و همسر من دیان به این سؤالات پاسخ دادیم، اما به من اجازه دهید که بگویم ما هدایت شدیم تا ایمان‌مان در مسیح را در همکاری با کاتولیک‌ها ادامه دهیم در حالی که هویت و اعتقادات خود را به عنوان پروتستان‌های انجیلی به آن‌ها منتقل کنیم. ما هدایت شدیم تا به عنوان انجیلی‌های پروتستان که شاگردان عیسای مسیح بودیم ایمان‌مان را در میان یک جماعت کاتولیک حفظ نمائیم و آگاهانه تصمیم گرفتیم که به این جماعت خدمت کنیم. این تصمیم بر اساس این باور شکل گرفت که راز بشارت به دنیا به اتحاد مشهود شاگردان عیسای مسیح بستگی دارد، (یوحنا ۱۷: ۲۰-۲۱ را مطالعه کنید.) و بر انتخاب مسیح بستگی داشت که چون خود هم‌ذات با خدا بود خود را فروتن ساخت و همه‌ی خصوصیات یک خادم را بر خود گرفت تا ما بتوانیم نجات پیدا کنیم. (فیلیپیان ۲: ۵ - ۸ را مطالعه کنید.) نتیجه‌اش این شد که ما به همسایگان و دوستان‌مان بشارت دادیم، اما هرگز یک کلیسای پروتستان انجیلی پایه‌گذاری نکردیم، بلکه آنانی که باعث توبه‌شان شده بودیم را در مسیر شاگردی و بازگرداندن مجدد آن‌ها به کلیسایی که از آن آمده بودند همراهی کردیم. این کلیسا همان کلیسای کاتولیک بود. در طول سی سال ما به "بی‌خدایان کاتولیک" که از کلیسای خود دور مانده بودند کمک کردیم تا "شاگردان کاتولیک" عیسای مسیح شوند. افرادی که کلیسای خود را باری دیگر کشف کردند و به کاتولیک‌های خوب دیگر کمک کردند تا بر اطاعت‌شان بر مسیح افزوده گردد و خود نیز دیگران را در مسیر شاگردسازی همراهی کردند.

تعریف نمودن همه‌ی فراز و نشیب‌هایی که در این مأموریت بشارتی برای ما رخ داد، به گونه‌ای از حوصله این بحث خارج است. من فقط به بیان چند تجربه اکتفا می‌کنم و همین که بتوانم موضوعی را برای تفکر و تأمل الهیاتی ارائه دهم، بسنده می‌کنم. موضوعی که به چنین هماهنگی در روابط بین شاگردان با سنن متفاوت کلیسایی، مشروعیت می‌بخشد.

من سه نکته‌ای را که مشاهده کردم به طور خلاصه برای شما بیان می‌کنم:

(۱) متوجه شدم گرایشی در ما انسان‌ها وجود دارد که می‌خواهیم همه‌ی تجربیات مسیحیان دیگر را رد کنیم و تنها تجربه‌ی خود را بپذیریم. ما فقط تجربه‌ی خود را متمایز می‌دانیم و آن را مطابق با کلام خدا می‌دانیم. در ابتدای این سفر روحانی این موضوع در مورد من نیز صادق بود. آن زمان فکر می‌کردم که فقط کلیساها و ایمان‌داران آن کلیساهایی که بر اساس حساسیت‌های مذهبی من عمل می‌کنند، واقعاً مسیحی هستند. تنها آن‌ها آن افرادی بودند که فکر می‌کردم به مکاشفه‌ی الهی وفادار مانده‌اند. چنین تفکری از جهالت من نشأت می‌گرفت. در آن زمان از زندگی خود آن چه درباره‌ی کاتولیک‌ها می‌دانستم بر اساس سال‌ها اتهام به کفرگوئی و ارتباطات دو جانبه‌ی قبلی بود. هیچ تجربه‌ی شخصی‌ای از کاتولیک‌ها نداشتیم. هیچ وقت رابطه‌ی شخصی‌ای با یک کاتولیک نداشتیم که متعهد به رسوم کلیسای خود باشد، کسی که بتوانم وقفش را در مسیح تحسین کنم. این مرا به سوی مشاهده‌ی دوم هدایت نمود.

(۲) این تجربه بر اهمیت ملاقات شخصی با اعضای دیگر مسیحیان از دیگر سنن کلیسایی تأکید می‌کرد.

(۳) برخی مسیحیان از هر گونه مراودت با دیگران به خاطر ترس از سازش کردن یا گم کردن هویت‌شان اجتناب می‌کنند. از زمانی که با کاتولیک‌ها وارد مشارکت گشتیم، این یکی از ترس‌هایی بود که با آن روبرو بودیم. در واقع تجربیات ما تقریباً برعکس پیش‌فرض ما بود. این زمانی

اتفاق افتاد که ما با آن‌ها کارهای مشترکی را آغاز کردیم. تجربه‌ی زندگی بر اساس ایمانی که داریم یعنی به عنوان پروتستان‌های انجیلی در بستر کاتولیسزم دائماً ما را به مسیر تقدیس سوق داد ایمان ما عمیق‌تر شد و باعث شد تا زندگی پرهیزگاران را تحت نوری تازه و جدای از سنت کلیسایی مان، بسنجیم.

در این نقطه از تأمل بر بررسی این مطلب می‌پردازیم که روح‌القدس چگونه ما را در این مسیر همراهی خواهد کرد، زیرا این تأمل برای ما آشکار خواهد نمود که خداوند چگونه در هماهنگی با ما عمل می‌کند.

روح‌القدس الگوی همکاری و همراهی شخصی است

در ادامه به درس‌هایی اشاره خواهیم کرد که در مورد عمل کرد خداوند و روح‌القدس است، درس‌هایی که می‌توانند در زمان همراهی ما در مسیر شاگردسازی مسیحی به کار گرفته شوند، مخصوصاً اوقاتی که آن فرد متعلق به اجتماعی از ایمان‌داران باشد، که ما به آن تعلق نداریم. من کاملاً از این حقیقت آگاه هستم که ممکن است عمل کرد روح خداوند در همراهی ما با دیگران مشهود نباشد، ولی روح‌القدس به طور بارزی توانایی هدایت کردن پیروان عیسی را در مسیر حقیقت دارد، (یوحنا ۱۶ : ۱۲ - ۱۵) و تا آنان را تقویت ببخشد تا شاهدان عیسی باشند، (یوحنا ۱۵ : ۲۶ - ۲۷ ؛ ۲۰ : ۲۱ - ۲۳) روش‌هایی متفاوتی وجود دارد که از طریق آن‌ها می‌توانیم خدمات خود را مطابق با الگویی بنا کنیم که طبق الگوی روح‌القدس باشد.

من ایمان دارم که بنیادی‌ترین الگوی خدمتی‌ای که وجود دارد آن چیزی است که عیسای مسیح در مورد روح‌القدس گفت و تمامی آن چیزی که

روح‌القدس در همراهی با ما برای ما انجام می‌دهد در همین واژه‌ی نهفته‌ای است که یکی از عناوین روح‌القدس است یعنی پاراکلته.^{۱۳۱}

پارا‌کلیتوس؛^{۱۳۲} که اغلب در انگلیسی به عنوان پاراکلته؛ نوشته می‌شود کلمه‌ای است که خوانندگان انجیل یوحنا را به چالش می‌کشد. بسیاری از مترجمین این واژه را به عنوان "تسلی دهنده"؛ "مدد کننده" و "مشاور" ترجمه کرده‌اند. خود واژه‌ی یونانی همه‌ی این معانی را در خود مستتر دارد و شخصی را تشریح می‌کند که خوانده شده یا فرستاده شده تا دیگری را کمک کند. پاراکلته؛ واژه‌ای یونانی است و گاهی هم به وکیلی اشاره می‌کند که برای کمک به ارباب رجوع خود در یک دادگاه کنار او حاضر می‌شود. به همین صورت من پیشنهاد می‌کنم زمانی که در خود اشتیاقی برای شاگردسازی می‌بینیم، می‌توانیم به همراه مسیحیان دیگری که باورهای دیگری دارند، یا سنن و جهت‌گیری‌های متفاوتی نسبت به ما دارند در هماهنگی عمل کنیم. به این صورت که به طور آگاهانه در کنار آن‌ها قرار بگیریم و هدف خود را این‌گونه قرار دهیم که آنان را در اطاعت‌شان از مسیح حمایت و تشویق کنیم تا آن‌ها نیز دیگران را در مسیر شاگردسازی همراهی کنند. در رویارویی با گوناگونی سنت و باورهای مسیحی درست آن خواهد بود که چون روح‌القدس پاراکلیت‌گونه عمل نمائیم و در کنار پیروان عیسی‌ای مسیح از سنن کلیسایی متفاوت برای مدت زمانی خاص قرار بگیریم. خواه برای مدتی کوتاه، خواه برای مدتی طولانی تا بتوانیم به آن‌ها کمک کنیم میوه‌ای بیاورند که ماندگار باشد.

من تلاش نمی‌کنم تا رویکرد و فرمولی برای چگونگی انجام شدن این کار به شما ارائه دهم، بلکه می‌خواهم سه اصل کلی را در این باره با شما در

131 - Paraclete

132 -Parakletos

میان بگذارم که به باور من بر رویکرد شاگردسازی بر مبنای خصوصیت پاراکلیت‌گونه‌ی ما تأثیرگذار خواهد بود.

۱) الگوی خدماتی پاراکلیت‌گونه الگویی است که بر مبنای احترام بنا شده است. در این رویکرد آن چه در داستان زندگی دیگر پیروان مسیح آمده است محترم شمرده و جدی گرفته می‌شوند. ۲) الگوی خدماتی پاراکلیت‌گونه الگویی است که در آن افراد مشارکت می‌کنند. به این معنا که فرد در آن چه خداوند در زندگی فرد دیگری انجام می‌دهد، مشارکت دارد. ۳) الگوی خدماتی پاراکلیت‌گونه الگویی است که در آن خدمات آگاهانه انجام می‌شود. این نوع خدمات دارای مسیر حرکت، هدف و مقصود خاصی است و خدمات با این اهداف شروع می‌شوند.

الگوی خدماتی پاراکلیت‌گونه، الگویی است که بر اساس احترام بنا شده است.

وقتی روح‌القدس ما را تعلیم می‌دهد، (یوحنا ۱۴:۲۶؛ ۱۵:۱۳) او مسائل را به ما یادآوری می‌کند و به ما کمک می‌کند تا آن‌ها را درک کنیم. او این کار را به طریقی انجام می‌دهد که خصوصیات شخصیتی و هویت ما را مخدوش نمی‌سازد. او هرگز خود را بر ما تحمیل نمی‌کند و با رویکردی برخورد نمی‌کند که وجود و هویت ما را از بین ببرد، بلکه او در کنار ما حرکت می‌کند، به گونه‌ای که ما را تقویت می‌بخشد و جسارت می‌دهد تا عمیق‌تر به وقایع زندگی خود نگاه کرده و عملکردهای گذشته و زمان حال خداوند را در زندگی خود کشف نماییم. خداوند ما را در فراز و نشیب‌های زندگی مان به سوی جمیع راستی‌ها هدایت می‌کند. (یوحنا ۱۶:۱۳) او این کار را به عنوان تسلی‌دهنده (مدد کننده) و مشاور انجام می‌دهد. به عنوان فردی که به ما توانایی می‌بخشد تا در رویارویی با قصورات افراد به آن‌ها احترام بگذاریم و صادقانه از آن‌ها انتقاد کنیم و همچنین به تجربه‌ای که در زندگی

ما از حضور خداوند وجود دارد، نگاهی بیاندازیم، حضوری که خود را در وقایع مختلف زندگی مان آشکار ساخته است.

به همین صورت یک رویکرد پاراکلیت گونه؛ از همراهی بر اساس این باور بنا شده است، که خداوند به طور فعالانه زودتر از ما در زندگی آن فرد عمل نموده می‌نماید. اگر شما بر اساس این الگوهای فکری عمل کنید می‌فهمید که داستانی برای زندگی افرادی که ملاقات می‌کنید و عضو خانواده‌ی ایمانی شما نیستید، در حال نگاشته شدن است.

شما به دقت بر آن داستان توجه می‌کنید و متوجه می‌شوید که در آن‌جا حضور خداوند و عمل کرد او مشهود است. شما تلاش نمی‌کنید تا داستانی را خلق کنید یا آن را بازنویسی کنید، بلکه شما می‌فهمید که یکی از نقش‌های شما این است تا شاهد عمل کرد خدا در زندگی آنانی باشید که خداوند شما را به سوی‌شان هدایت می‌نماید تا خدمت‌شان کنید. در واقع موفقیت یا مؤثر بودن چنین رابطه‌ای ممکن است به طور مستقیم با توانایی شما برای فرا گذاشتن پای‌تان از سنن و عقاید مذهبی‌ای مرتبط باشد تا شما بتوانید احساسات یک فرد یا انگیزه‌ی گفته‌هایش را درک کنید، و بتوانید داستان زندگی آنانی را که همراهی‌شان می‌کنید، کشف نمائید.

دریافتن و دیدن حقیقتی که در زندگی پیروان مسیح مجسم شده است، توانایی‌ای نیست که به طور طبیعی به مبشران عطا شده باشد. تجربه‌ی شخصی ما از خدا، ریشه در تاریخی دارد که توسط جدائی‌طلبی بنیادگرایانه و تفسیر ما از کتاب مقدس دارد و این تصویر به ما این حق را می‌دهد تا خود را از آن پیروانی که با آنان موافق نیستیم، دور کنیم.

این میراث الهیاتی من است و این تفکری است که توضیح می‌دهد چرا برخی از مهم‌ترین تغییراتی که در ۳۰ سال اخیر در تفکر من پیش آمده با

درک من از قانونی بودن و اهمیت آن کاری که خداوند در داستان زندگی دیگر مسیحیان انجام می‌دهد، ارتباطی مستقیم دارد.

وقتی به فرانسه رسیدیم خبر نداشتیم که خداوند در آن کشور چگونه از طریق اجتماع ایمان‌داران اصلاح شده‌ی لوتری؛ و کلیسای کاتولیک رومی عمل نموده است. من حتی از داستان‌های عمیق و تأثیر شهادت بپتیست‌ها، کلیسای برادران، متدیست‌ها، پنطیکاستی‌ها و دیگر کلیسای‌های آزاد در آن کشور بی‌خبر بودم. به عبارت دیگر من با این تفکر ساده‌انگارانه و گویی گستاخانه به آن‌جا رفتم که احساس کردم این ما هستیم که اصیل‌ترین مسیحیت پر از روح‌القدس را برای اولین بار وارد فرانسه کردیم. اصیل‌ترین جنبشی که فرانسه تا به آن زمان به خود دیده بود. از اصالت این‌که من خود با مسیح قدم می‌زدم مطمئن بودم و همچنین مطمئن بودم افرادی که با آن‌ها روبرو خواهم شد و قرار است خدمت‌شان کنم افرادی هستند که همانند من از طریق مسیح با پدر ایجاد ارتباط نکرده‌اند و از عمق رابطه و مشارکتی که من با پدر داشته‌ام بهره‌مند نشده و لذت نبرده‌اند.

علاوه بر آن این حقیقت را می‌دانستم که بسیاری از افراد تعمید یافته باید پیغام نجات را دریافت کنند و این مرا قانع کرد که سنن ایمانی آن‌ها نتوانسته بود هسته‌ی اصلی ایمان مسیحی را به آن‌ها منتقل سازد و نتوانسته بودند شاگردانی واقعی برای مسیح پرورش دهند. خلاصه آن که وقتی به فرانسه رسیدیم، فکر نمی‌کردم باید وارد رابطه‌ای خاص با خانواده‌های مسیحی دیگر شویم. شبانی فرانسوی در ابتدای خدمات من در فرانسه به من گفت که: "بسیاری از مبشران نتوانستند خدمت موفقی در فرانسه داشته باشند زیرا اغلب آنان حاضر نیستند که همراه کلیساهایی در فرانسه خدمت کنند، بلکه فقط می‌خواهند خودشان باشند. اما سال‌ها طول کشید تا من پیاموزم که چگونه باید از ایمان مسیحی همانند داستان اصلی سخن بگوئیم

و هم به داستانی که طرف مقابل از زندگی اش عنوان می کند گوش فرا دهیم و آن را ارزشمند بدانیم.

اکنون ایمان دارم که ما در همراهی خود با دیگران باید به کاری که خداوند قبلاً و در زمان حال در زندگی ما انجام می دهد، دقت کنیم. فرایندی که من آن را "تبدیل در حال مصلوب شدن" می نامم. به عبارت دیگر از آن جا که خداوند همواره از طریق روح خود فعالانه در دنیای ما در حال فعالیت است مخصوصاً در بین خانواده های مسیحی، بنابراین باید نحوه همراهی صحیح دیگران را جدی بگیریم. این کار سخت خواهد بود اگر ما نسبت به تاریخ مشترک خود بی توجه باشیم، خواندگی مشترک خود را انکار کنیم و نپذیریم که طبق آن اعترافی که به عیسای مسیح به عنوان خداوند داریم، همه ی ما دارای سرنوشت و خواندگی مشترکی هستیم. علاوه بر آن ملاقات با دیگر مسیحیان هرگز نمی تواند بر اساس حس پیروز بودن یا بالاتر بودن یا مالکیت، ثمربخش باشد، بلکه باید بر اساس "مصلوب شدن" و "تبدیل" باشد. می توانیم در این جا واژه ی kenosis را به معنای "خالی شدن از خود" به کار ببریم. این رویکرد این فرصت را برای هر کدام از ما ایجاد می کند تا امکان تغییر و اصلاح داشته باشیم. همان طور که پطرس رسول در توبه ی گرنلیوس نقشی کلیدی داشت، (اعمال باب ۱۵) خود او نیز تبدیل شد. زیرا متوجه ی این امر شد که خداوند جانبداری نمی کند و تبعیض قائل نمی شود. (اعمال ۱۰: ۳۴ - ۳۵) این تبدیل و تغییر برای پطرس آسان نبود زیرا باعث می شد تا او عقاید چندین و چند ساله ی خود را به کناری بگذارد. این تجربه او را مجبور کرد تا دیدگاه کلی خود را در مورد این که خداوند چگونه در دنیا عمل می کند، تغییر دهد. به همین دلیل برخی از الهی دانان می گویند آن تغییری که پطرس و همراهانش پس از این تجربه داشتند، بسیار بنیادی تر از آن تغییری بود که گرنلیوس آن را تجربه نمود.

الگوی همراهی برای شاگردسازی باید مشارکت‌کننده باشد

وقتی که روح‌القدس در روز پنطیکاست نازل شد، این قوت را بر آن اجتماعی که منتظر او بودند جاری نمود تا بتوانند با قوت و اعتماد کافی انجیل را به دیگران موعظه کنند. روح‌القدس به این طریق توانست با آن اجتماعی که عیسی آنان را فراخوانده بود تا شاهدان مأموریت او باشند، مشارکت نماید. در واقع مأموریت خدا برای نجات انسان‌های این دنیا مأموریتی بود که کاملاً بر مبنای مشارکت افراد مختلف بنا شده بود، به این صورت که این مأموریت پسر و روح‌القدس بود که از طریق پدر مقرر شده بود که شامل کلیسا نیز می‌گشت. به همین صورت وقتی ما در حال شاگردسازی هستیم ما نیز پاراکلیت‌گونه، عمل می‌کنیم.

به همین صورت وقتی در حال شاگردسازی پاراکلیت‌گونه هستیم، این سؤالات پیش خواهند آمد: خداوند در این شرایط در حال انجام چه کاری است؟ دست او در زندگی فردی که مرا به سویس هدایت کرده است در چه قسمتی در حال عمل نمودن است؟ او از من انتظار دارد تا چه نقشی داشته باشم تا بتوانم اجتماع ایمان‌دارانی که آن شخص بدان تعلق دارد را تقویت کنم و خود نیز در آن مشارکت داشته باشم؟

عمل نمودن پاراکلیت‌گونه؛ اهمیت سُنن مختلف مسیحی را نه انکار می‌کند و نه خوار می‌شمارد. این رویکرد محدودیت‌های سنت‌های مختلف را انکار نمی‌کند، بلکه برعکس متوجه می‌شود که سنت‌های مختلف و تسلیم شدن مفهومی است کتاب‌مقدسی. پولس رسول درباره‌ی این موضوع سخن می‌گوید که او به اهالی قرنتس در مورد عیسی چه حقیقتی را منتقل کرده است. (اول قرن‌تیان ۱۵: ۳-۵) او همچنین کلیسای تسالونیکي را تشویق می‌کند تا استوار باشند و سنت‌هایی را که مکتوب یا شفاهاً به آن‌ها سپرده

بود را نگاه دارند. (دوم تسالونیکیان ۲: ۱۵) حتی بخش‌های خاصی از زندگی مسیحی باید بر طبق سنت‌ها باشد. «ای برادران، به نام خداوند عیسی مسیح به شما حکم می‌کنیم که از هر برادری که کاهلی پیشه کرده است و مطابق تعلیمی که از ما گرفته‌اید رفتار نمی‌کند، دوری کنید.» (دوم تسالونیکیان ۳: ۶) یک رویکرد پاراکلیت‌گونه؛ به جای رد کردن سنت‌ها متوجه می‌شود که آیات کلام همواره باید در زندگی ایمان‌داران جسم بپوشند و پیروان مسیح باید بر اساس سنن خاصی عمل کنند، سُننی که باید محترم شمرده شوند.

همراهی کردن دیگران در حالی که سنت‌های ایمانی‌شان محترم شمرده می‌شود به این معنا نیست که ما خود تبدیل به یکی از آن‌ها می‌گردیم، بلکه مشارکت و همراهی دیگران با رویکردی پاراکلیت‌گونه؛ مستلزم نزدیک شدن به اندازه‌ی کافی بر فردی است که او را همراهی می‌کنید، به طوری که مکان امنی برای کشفیات مشترک، آموزش و رشد بگردد. این به معنای عمل کردن بر اساس این عقیده است که هر کدام از سنن مسیحی ما ابزاری است که از طریق آن شاهدان اصلاح شده، گسترش می‌یابند. به تدریج آن‌ها به چالش کشیده می‌شوند زیرا افراد وفادار به مسیح در فرهنگ و سنن مختلف می‌بینند که افراد دیگری می‌توانند دارای الگوهای متفاوتی باشند و ما باید این توانایی را داشته باشیم تا بر احساسات منفی‌ای که پس از کشف این حقیقت در ما ایجاد می‌شود، چیره شویم.

این موضوع همچنین به معنای روبرو شدن با حقایق، محدودیت‌ها و نقاط مبهم سنن ما نیز می‌گردد و آن جا است که اگر اجازه دهیم روح خداوند به ما می‌آموزد که چگونه نام مسیح را در زندگی‌های خود جلال دهیم. هیچ کدام از داستان‌های روحانی ما بی‌تأثیر نیستند. وقتی در کنار دیگر مسیحیان قرار می‌گیریم تا با یکدیگر بیاموزیم با گذر زمان پُری و عمق مأموریت بشارتی خود را کشف خواهیم کرد. وقتی به این کشف نائل آمدیم با عیسایی

روبرو می‌شویم که باعث می‌گردد درک ما از انجیل و تجربه‌ی شخصی‌مان عمیق‌تر و وسیع‌تر بگردد.

به جای این‌که با مسیحیان سنن دیگر از زاویه‌ی شک و بنا بر تفسیر آن‌ها از آیات مشارکت داشته باشیم، می‌توانیم از الگوی پاراکلیت‌گونه؛ کتاب مقدس را به عنوان بستری ببینیم که باعث می‌گردد تا به صدای خداوند گوش فرا دهیم در مسیر درک و تشخیص معنای آیات و عمل نمودن به آن‌ها کوشا باشیم.

ونهایتاً...

الگوی پاراکلیت‌گونه‌ی همراهی در مسیر شاگردسازی، الگویی است که آگاهانه می‌باشد

اگر ما در پی همراهی‌ای نیستیم که در آن و از طریق آن فردی را همراهی کنیم که هم اینک جزء اجتماعی از ایمان‌داران است، تا بتوانیم کلیسایی را تأسیس کنیم، پس هدف و مقصودی که به دنبالش هستیم چیست؟ در تمام طول این کتاب به این نکته اشاره کردم که تنها حقی که ما داریم این است که دیگران را در مسیر شاگردسازی در پی قدم‌های عیسی همراهی کنیم. ما آگاهانه و بدون هیچ خجالتی باید فردی را که همراهی می‌کنیم تشویق کنیم تا به سطوح بالاتری از اطاعت در مسیح برسد و این کار را باید با سخنان و عملکردمان تحقق بخشیم. این رابطه‌ای دو جانبه است که در آن افراد در فرایند رشد روحانی و بلوغ به یکدیگر کمک می‌کنند. این فرایندی برای تمام طول زندگی است. این مسیری بسیار شخصی است که در آن یک فرد دائماً خود را تسلیم عیسی می‌سازد. در حالی که این اصل باقی است که همه‌ی پیروان مسیح خوانده شده‌اند تا در محبت نسبت به خدا و دیگران ترقی یابند اما باز اذعان می‌کنم که هر کدام از ما خاص هستیم و مسیری که می‌پیماییم صرفاً یک کپی از "تجربه‌ی دیگران" نیست. زیرا

الگوی پاراکلیت گونه؛ برای شاگردسازی داستان ما را وارد یک دیالوگی می کند و داستان هایی که از عمل کرد خداوند در اجتماع ایمان داران دیگر وجود دارد می تواند در این صحبت ها استفاده شود تا هر کدام از ما بیدار شده و نقاط متمایز و خاص خود را مشاهده نمائیم. بعد از آن می توانیم به عنوان شاهدانی برای مسیح عمل کنیم که به طور اصیل و خاص عمل می کنند. در واقع چنین اتحادی در گوناگونی، برای شهادت ما عنصری ضروری محسوب می گردد، به همین دلیل من بار دیگر بر این نکته تأکید می کنم که همراهی شخصی در مسیر شاگردسازی باید در قلب هدف ما برای ایجاد اتحاد قرار بگیرد و اتحاد بین شاگردان عیسی باید اُلویت شاگردسازی ما باشد.

سوالاتی برای تأمل:

- ۱) آیا تاکنون در بستری که انتظارش را نداشتید با شاگردان عیسی روبرو شده اید؟ واکنش شما به آن موقعیت چه بوده است؟
- ۲) نظر شما در همراهی کسی در مسیر شاگردسازی بدون این که سعی کنید او را وارد کلیسای خود نمائید، چیست؟ دوستان شما نسبت به این رویکرد چه واکنشی خواهند داشت؟
- ۳) به نظر شما چرا عیسی مأموریت ما را به عنوان شاگردان با اتحاد ما مرتبط می داند؟